

امام سجاد عليه السلام جمال نیایشگران

تحقیق: گروه تاریخ اسلام

مؤلف: احمد ترابی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

پس از حمد و ثنای خداوند منان و درود بر روان پاک و مقدس پیامبر گرامی اسلام و خاندان معصوم و بزرگوارش، این بنده امیدوار به غفران الهی، سید هاشم رسولی محلاتی، از سال 50 به بعد به کسالت شدید کلیوی مبتلا شدم و پس از بستری شدن در بیمارستان و انجام عمل جراحی با خود عهد کردم چنانچه خدای بزرگ بر من منت نهاده سلامت کامل عنایت فرماید با توجه به مطالعه و سابقه و تجربه کاری که داشتم به کار تدوین زندگانی پر افتخار سراسر آموزنده ائمه معصومین علیهم السلام دست زدم. باشد تا از این رهگذر شمه ای از نعمتهای بزرگ الهی را سپاسگزاری کرده و خدمتی هر چند ناچیز به آستان مقدس موالیان خویش نموده و ذخیره ای اندک برای روز بازپسین تهیه کرده باشم...

بحمدالله، توفیق الهی نیز یاری کرد و زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دخت گرامیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام؛ را در سالهای 50 تا 75 تدوین کرده به چاپ رساندم، ولی با پیروزی انقلاب اسلامی و مشاغلی که در این راه برایم پدید آمد ادامه کار دچار رکود و وقفه شد. با این حال، خدای منان توفیق خود را از این بی مقدار سلب نفرمود و با همه مشاغلی که داشتم به تدوین زندگانی سه معصوم بزرگوار دیگر - حضرت امیر المومنان علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام موفق شدم و این آثار نیز به چاپ رسید.

در این خلال دوست پرتلاش و ارجمند و دانشمندان گرانمایه، حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای الهی، که خدمت به فرهنگ اسلامی و شیعه در وجود ایشان از مرز وظیفه گذشته به سرحد عشق رسیده است در سفرشان به قم به مناسبت برگزاری سمینار دارالقرآن، با این حقیر دیداری داشتند و از روی

کرامت نفس و عنایت خاص خویش، خدمت در گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی را به بنده بی بضاعت پیشنهاد فرمودند. پس از آن در سفری به مشهد به آستان قدس رضوی مشرف شدم و از نزدیک با اعضای محترم گروه تاریخ اسلام آشنایی پیدا کردم، آن عزیزان را اعوان و انصار خوبی برای همکاری در این زمینه یافتیم، و به پذیرفتن دعوت جناب آقای الهی سلمه الله تعالی تشویق و دلگرم شدم. گروه تاریخ به پیشنهاد اینجانب، دست به کار تهیه مقدمات تدوین زندگانی بقیه ائمه معصومین علیهم السلام گردید.

در میان جمع ما، همکاران محترمی نیز مانند جناب حجة الاسلام آقای خداپرست دام توفیقه بودند که پس از تهیه و تنظیم فیشهای مورد نیاز، به تدوین و تالیف آنها با سبک و شیوه ای که مد نظر مشغول شدند و در این راه زحمات فراوانی کشیدند - شکر الله سعیه المشکور.

متأسفانه به خاطر گرفتاریهای ایشان و نوساناتی که در کار پیدا شد مجدداً ادامه کار دچار وقفه شد تا این که خدای سبحان نعمت غیر مترقبه دیگری را به یاری ما فرستاد و نویسنده توانا و ارجمند، حجة الاسلام جناب آقای ترابی انجام این مهم به عهده گرفتند، و الحق با قلم شیوا و توانمند خویش بخوبی و بیش از حد انتظار از عهده کار بر آمدند، کتابی را که در دست و پیش رو دارید تالیفات کرده و همه ما را مرهون زحمات خویش قرار دادند. خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید، و توفیق بهروری و استفاده از آن را به همه ما عنایت فرماید، و همچنان ما را تا پایان کار موفق و مشمول عنایات خاصه خویش قرار دهد.

سید هاشم رسولی محلاتی

31 اردیبهشت ماه 73 شمسی
مطابق با عید قربان 1414 قمری

مقدمه

امام سجاد، حضرت علی بن الحسین علیه السلام، چهارمین پیشوای شیعه و ششمین آفتاب عصمت است که در بحرانی ترین شرایط تاریخ اسلام عهده دار امر امامت گردید و قافله اهل ولایت را از ظلمات دوران حکومت بنی امیه به سلامت عبور داد و شیعه را از اضمحلال و نابودی مصون داشت.

در روزگاری که همه صداها خاموش شده بود و امویان دارهایی را که برافراشته بودند همچنان برپا نگاه داشته و بر تعداد آنها می افزودند و خونهای مطهری را که ریخته بودند نمی شستند تا درس عبرتی باشد برای همه آنان که هنوز نفسی در سینه دارند و زمزمه ای زیر لب!

آری، امام سجاد علیه السلام در چنین روزگاری قافله سالار راهیان نور شد.

وقتی نگذاشتند که در روشنایی روز، ندای حقیقت را بر فراز منبر جدش رسول الله بازگوید، در دلهای شب با دعا و نیایش، عالی ترین رموز دینداری و حق جویی را به یارانش ابلاغ کرد. و با راز و نیازهای شبانه اش، صحیفه ای از معارف و رهنمودها و عبرتها و درسها تدارک دید و با سجده های طولانی، قیامها را شکل بخشید.

زمانی که دشمن اجازه نداد او در میان یارانش و در جمع پیروانش حضوری بایسته و علنی داشته باشد، آن حضرت با خلوت خویش جمع امویان را متشتت ساخت و آرامش آنان را برهم زد!

او براستی محراب نیایش را به میدان رویارویی با سیاستها و تبلیغات و تعالیم امویان مبدل ساخت و از دعا که نرمترین شیوه گفتاری است حربه ای برنده علیه دشمنان دین و منکران ولایت پدید آورد.

او در مجلس یزید - ظالمانه ترین و بی رحم ترین دادگاه تاریخ - با چنان شهامت و شجاعتی از حریم شهیدان کربلا، دفاع کرد که طنین سخنانش برای همیشه در گوش زمان باقی ماند.

امام سجاد، در آن مجلس و نیز در بقیه عمر خویش به اثبات رسانید که در علم، حلم، بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی چونان اجداد طاهرینش، سرآمد خلق است.

از آن پس هر گاه صدایش به نیایش بلند می شد، همه دردها و رنجهایی که از سوی غاصبان خلافت و دشمنان ولایت بر خاندان عصمت رفته بود، دوباره مجسم می گردید.

در نوای گرم دعاهاش پیام توحیدی رسول خدا ﷺ و صلابت امیرالمومنین و رنجهای حسن بن علی علیه السلام و مظلومیت‌های حسین علیه السلام، سالار شهیدان کربلا، موج می زد.

در عصر حقوق پایمال شده انسانیت و شرافت و دیانت، رساله حقوق آن گرامی، مایه پند و درس آموزی همه آنان شد که تا همیشه تاریخ در اندیشه تدوین حقوق انسانند.

و اکنون، در ساحت این محراب بلند به نیاز عرفان و شناخت ابعاد وجودی آن زینت بخش تقوایندگان می نشینیم، بدان امید که مائده امدادهای حق، در این مسیر یاری و توانمان بخشد.

در این مقدمه لازم به یاد است که تحقیق بخش مهمی از منابع این کتاب توسط گروه تاریخ بنیاد پژوهشهای اسلامی صورت گرفته است و سپس بر اساس آن پژوهشها حجة الاسلام آقای محمد خداپرست جزوه ای را تدوین

کرده اند که پس از ویرایش علمی و ادبی و حذف و اضافاتی چند به شکل حاضر در منظر شما قرار گرفته است.

ضمن تشکر و تقدیر از دانشمند گرانمایه جناب حجة الاسلام آقای سید هاشم رسول محلاتی که طراح اصلی کار تدوین زندگی معصومین علیهم السلام در این بنیاد بوده اند و بر روند کار نظارت و راهنمایی داشته اند، از درگاه خداوند، توفیق و سعادت برای همه پژوهندگان معارف دینی و تلاش کنندگان در راستای نشر معارف اهل بیت و تعالی فرهنگی جامعه اسلامی را آرزومندیم.

احمد ترابی

فصل اول: اجمالی از ولادت تا شهادت

ولادت علی بن الحسین علیه السلام

مشهورترین نقل، در تاریخ ولادت امام سجاد، زین العابدین علیه السلام این است که آن حضرت در روز پنجشنبه، پنجم شعبان المعظم سال 38 هجری قمری دیده به جهان گشوده است.

در سال تولد آن گرامی جز سال 38 معروفترین و صحیح ترین نظر شناخته می شود،⁽¹⁾ برخی از مورخان و محدثان به سال 37⁽²⁾ و 36⁽³⁾ و حتی 35⁽⁴⁾ اشاره کرده اند.

در روز و ماه ولادت آن امام دو قول وجود دارد.

بیشتر مورخان چنان که یادآور شدیم پنجشنبه، پنجم شعبان را ترجیح داده اند.⁽⁵⁾ و برخی دیگر جمعه یا یکشنبه نیمه ماه جمادی الاولی را برگزیده اند.⁽⁶⁾

مکان ولادت

همه منابع حدیثی و روایی، به اتفاق، زادگاه امام سجاد را مدینه دانسته اند.⁽⁷⁾ برخی نویسندگان مانند ابن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامه، حتی به خانه ای که امام سجاد در آن متولد شده اشاره کرده اند و گفته اند که آن حضرت در خانه فاطمه زهرا علیها السلام قدم به جهان نهاده است.⁽⁸⁾

آنچه برای محققان منشا تردید شده، این است که اگر سالهای 38 یا 37 و یا 36 را سالهای ولادت آن گرامی بدانیم این سالها مقارن بوده است با جنگ جمل و حضور علی علیه السلام و خاندان وی در عراق، بنابراین حسین بن علی و همسر وی نمی توانسته اند چنین سالهایی را در مدینه باشند!⁽⁹⁾

ولی این اشکال باسانی قابل پاسخگویی است، چه این که سالهای یاد شده، سالهای بحرانی و پرکشمکش بوده و حضور علی علیه السلام و فرزندان او برای مقابله

با اصحاب جمل صورت گرفته است و بعید نمی نماید که در چنین شرایطی، حسین بن علی علیه السلام همسرش را در مدینه گذاشته باشد تا در میان خویشاوندان و با آرامش کامل، فرزند خود - علی بن الحسین - را به دنیا آورد.

کنیه و القاب

برای امام زین العابدین علیه السلام، این کنیه ها یاد شده است:
ابوالحسن⁽¹⁰⁾، ابومحمد⁽¹¹⁾، ابوبکر⁽¹²⁾، ابوالحسین⁽¹³⁾، ابوعبدالله⁽¹⁴⁾ و ابوالقاسم⁽¹⁵⁾.

در این میان، مشهورترین کنیه آن حضرت نخست ابوالحسن و سپس ابومحمد است.

و اما القاب آن گرامی چنین است:

زین العابدین،⁽¹⁶⁾ سیدالعابدین،⁽¹⁷⁾ سجاد،⁽¹⁸⁾ ذوالثنات،⁽¹⁹⁾ قدوة الزاهدين،⁽²⁰⁾ سیدالمتقين،⁽²¹⁾ امام المؤمنین،⁽²²⁾ زین الصالحین،⁽²³⁾ منار القانتین،⁽²⁴⁾ الزکی⁽²⁵⁾ الامین،⁽²⁶⁾ و سید المجتهدین.⁽²⁷⁾

مشهورترین القاب آن حضرت، سجاد و زین العابدین می باشد.

پدر و مادر

پدر ارجمند امام سجاد علیه السلام: امام حسین بن علی علیه السلام سید الشهداء علیه السلام می باشد. برخی زین العابدین را بزرگترین فرزند حسین بن علی علیه السلام دانسته اند⁽²⁸⁾ ولی از بیشتر منابع تاریخی چنین استفاده می شود که علی اکبر - شهید کربلا - بزرگترین پسر خانواده بوده است و امام سجاد علیه السلام از وی سن کمتری داشته است و بر این اساس زین العابدین را علی اوسط نامیده اند.⁽²⁹⁾

مادر بزرگوار آن حضرت، شهربانو، دختر یزدگرد - آخرین شاه ساسانی - می باشد. وی طی فتوحات شهرهای ایران به دست مسلمانان اسیر گشت و از

ایران به مدینه برده شد و در پرتو حمایت امیرالمومنین علیه السلام آزاد گردید، به همسری حسین بن علی علیه السلام در آمد و افتخار یافت تا مادر امام زین العابدین علیه السلام باشد و نه امام معصوم از نسل او پدید آمد.

علی علیه السلام درباره او به فرزندش حسین علیه السلام سفارش فرمود:

از همسرت - شهر بانو - خوب محافظت و نگاهداری کن و به او نیکی نما، چه این که در آینده ای نزدیک برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین اهل زمین خواهد بود. ⁽³⁰⁾

این که شهربانو، در چه سالی دیده به جهان گشوده و در چه سنی به همسری حسین بن علی علیه السلام در آمده، و پس از آن چند سال با آن حضرت زندگی کرده است، مورخان و محدثان نظر قاطعی را ثبت نکرده اند.

نکته ای که بیشتر تاریخنگاران یادآور شده اند این است که وی دختر یزدگرد بوده است و نیاکان پدری او عبارتند از: پرویز، هرمز، انوشیروان، قباد. پدرش آخرین پادشاه ساسانی است که با فتوحات اسلامی سلسله آنان منقرض گردیده است. از جمله نامها و القابی که برای مادر امام سجاد علیه السلام یاد کرده اند به موارد ذیل می توان اشاره کرد:

شهربانو، ⁽³¹⁾ شهربانویه، ⁽³²⁾ شاه زنان، ⁽³³⁾ سلافه، ⁽³⁴⁾ غزاله، ⁽³⁵⁾ سلامه، ⁽³⁶⁾ خولد، ⁽³⁷⁾ بره، ⁽³⁸⁾ جهان نویه، ⁽³⁹⁾ شهرناز، ⁽⁴⁰⁾ جهان شاه، ⁽⁴¹⁾ حرار، ⁽⁴²⁾ خلوه، ⁽⁴³⁾ ام سلمه، ⁽⁴⁴⁾ فاطمه ⁽⁴⁵⁾ و مریم. ⁽⁴⁶⁾

آن بانوی گرامی که افتخار مادری ولی خدا و زینت عبادتگران را به دست آورده بود سوگمندان، پس از ولایت فرزندش، با فاصله ای بسیار اندک جهان را بدرود گفت و علی بن الحسین در دامان دایه ای پرورش یافت که همواره او را مادر صدا می زد. ⁽⁴⁷⁾

برخی مورخان گمان کرده اند مادر امام سجاد در واقعه کربلا حضور داشته و پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام به همسری زبید در آمده و از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شده است. ⁽⁴⁸⁾

ولی چنان که مسعودی و دیگران گفته اند، مادر امام سجاد علیه السلام در بیماری پس از وضع حمل وفات یافته است و زبید با کنیزی ازدواج کرده که دایه امام سجاد علیه السلام بوده و آن حضرت وی را مادر می خوانده است. ⁽⁴⁹⁾ و چه بسا همین امر مایه اشتباه تاریخنگارانی چون ابن سعد شده است که گمان کنند شهربانو در واقعه کربلا حضور داشته و از آن پس به همسری غلامی با نام زبید در آمده است!

امام سجاد، ابن الخیر تین

یکی از نامهایی که امام سجاد علیه السلام را با آن می خواندند ابن الخیر تین است و علت این نامگذاری سخنی است مستند به رسول خدا که: «در میان عرب، نسل قریش و در میان غیر غرب، فارسیان نمونه اند.» ⁽⁵⁰⁾

ابوالاسود دثلی، ضمن برشمردن فضایل امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام می گوید:

و ان غلاما بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت علیه التمام ⁽⁵¹⁾

یعنی؛ پسری که از یک سوی به نسل هاشمیان و از سوی دیگر به نسل فرمانروایان فارس - کسری - منسوب می باشد، گرامی ترین و با کرامت ترین فرزندی است که بر او بازوبند بسته اند (تا از گزند چشم تنگان ایمن بماند) ⁽⁵²⁾

به هر حال قراین تاریخی و مدارک روایی نشان می دهد که مادر امام سجاد علیه السلام بانویی ایرانی و بزرگزاده بوده است. ⁽⁵³⁾

همسر و فرزندان

امام زین العابدین علیه السلام با توجه به فرزندان زیادی که برای ایشان یاد کرده اند، همسران متعددی داشته است، اما در میان این همسران، تنها یکی از ایشان، از طریق عقد دائم به همسری آن حضرت در آمده بود و دیگران، کنیزانی بودند که به وسیله حضرتش خریداری شده و افتخار یافته بودند که از آن امام فرزندی داشت باشند.

تنها همسری که از طریق عقد دائم به ازدواج امام سجاد علیه السلام در آمده است، ام عبدالله دختر عموی بزرگوارش - امام حسن مجتبی علیه السلام - می باشد. ام عبدالله از زنان بافضیلتی است که در بسیاری از افتخارهای معنوی، در عصر خویش یگانه بوده است. از آن جمله این که وی هم دختر امام و هم همسر امام و هم مادر امام می باشد.

همسری ام عبدالله با امام سجاد، دو نسل امامت را به هم پیوند داد ⁽⁵⁴⁾ و نتیجه این پیوند، یگانه فرزندی بود که «باقر العلوم» نام گرفت ⁽⁵⁵⁾ و خط امامت را تداوم بخشید.

اما تعداد فرزندان امام سجاد در کتابهای تاریخی و حدیثی 15 ⁽⁵⁶⁾ 16 ⁽⁵⁷⁾، 17 ⁽⁵⁸⁾، و حتی 20 ⁽⁵⁹⁾ فرزند پسر و دختر یاد شده است.

شیخ مفید (ره) نام فرزندان امام سجاد علیه السلام را این گونه آورده است:

1 - محمد (ابوجعفر، باقر العلوم علیه السلام) که مادر وی ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است.

2 - عبدالله

3 - حسن

4 - حسین، که مادر اینها ام ولد بوده است.

5 - زید

6 - عمر، که مادر آن دو نیز ام ولد می باشد.

7 - حسین اصغر

8 - عبدالرحمان

9 - سلیمان که هر سه از یک مادر «ام ولد» بوده اند.

10 - محمد اصغر

11 - علی «وی را کوچکترین فرزند امام سجاد دانسته اند».

12 - خدیجه که با علی از یک مادر «ام ولد» بوده اند.

13 - فاطمه

14 - علیه

15 - ام کلثوم که مادر هر سه آنان ام ولد می باشد. ⁽⁶⁰⁾

آنچه شیخ مفید در این زمینه یاد کرده، مورد اشاره برخی دیگر از مورخان

نیز قرار گرفته است. ⁽⁶¹⁾

بسیاری از فرزندان علی بن الحسین علیه السلام دارای اعقاب و نسلی نبوده اند و یا

در تاریخ از نسل آنان چیزی ثبت نشده است.

ابن عنبه نسب شناس معروف، استمرار نسل امام سجاد علیه السلام را تنها از طریق

شش تن از فرزندان آن حضرت به نامهای محمد الباقر علیه السلام، عبدالله، زید شهید،

عمر اشرف، حسین اصغر و علی اصغر دانسته است. ⁽⁶²⁾ و ابن قتیبه در این زمینه

تنها از محمد بن علی الباقر علیه السلام، زید، عبدالله و علی بن علی بن الحسین یاد

کرده است. ⁽⁶³⁾

در میان فرزندان امام سجاد، با فضیلت ترین، عالم ترین و شریف ترین فرزند

را نخست امام باقر علیه السلام و سپس زید بن علی دانسته اند.

چنان که از محمد بن منکدر نقل کرده اند:

«هیچ کس را ندیدم که در فضیلت با علی بن الحسین برابری کند مگر زمانی که با فرزندش محمدباقر علیه السلام مواجه شدم. ⁽⁶⁴⁾»
و اما زید بن علی بن الحسین کنیه اش ابوالحسین و یا ابوالحسن و معروف به زید شهید است.

وی در سال 79 هجری قمری دیده به جهان گشود و به سال 122 هجری قمری در عصر خلافت هشام بن عبدالملک مروان به فرمان او و به دست یوسف بن عمر ثقفی به شهادت رسید.

او در مبارزه علیه دستگاه مستبد خلافت اموی، بسیار جدی و صریح بود و در عین اعتقاد و اذعان به امامت و ولایت امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام ⁽⁶⁵⁾، قیام مسلحانه علیه دستگاه اموی را وظیفه خود می دانست.
مرکز اصلی فعالیت‌های سیاسی زید در کوفه بود و در همان منطقه قیام کرد و به شهادت رسید.

زید علاوه بر مبارزات سیاسی، در علم و دانش نیز شخصیتی والا داشت و ابو خالد واسطی کتابی را نام الفقه به وی نسبت داده است که اگر این انتساب درست باشد نخستین کتاب فقهی به شمار می آید. ⁽⁶⁶⁾

رسالت دینی و اجتماعی امام سجاد علیه السلام

هدف اصلی و نهایی از تحقیق و کاوش در زندگی معصومین علیهم السلام، در حقیقت شناخت مواضع دینی و اجتماعی و معرفت پیامها و درسها و شیوه عملی ایشان است. زیرا امام یعنی جلودار قافله صالحان به سوی ارزشها، امام یعنی هدایتگر خلق به سوی خدا. و کسانی می توانند اهل ولایت و رهپوی مسیر صلاح و

هدایت باشند که نخست پیشوای خود را آن گونه که باید بشناسند و بر اساس شناخت و معرفت، وی را الگوی عملی و اعتقادی خود قرار دهند.

مهمترین بعد این شناخت را در زمینه پیامهای اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عبادی باید جستجو کرد و اما شناخت نام، کنیه و لقب و... اموری است که جنبه مقدماتی دارد و رهگذری است برای رسیدن به شناخت های اصلی و بنیاد دینی که باید الگو و برنامه عمل و عقیده قرار گیرد.

اکنون ما، در فصل آغازین این کتاب و در بررسی اجمالی زندگی امام سجاد علیه السلام (از ولادت تا رحلت) دریغمان آمد که حتی اشاره ای هم به موضوع اصلی این تحقیق نداشته باشیم. زیرا بیم آن می رود که ساده اندیشانی گمان کنند شناخت زندگی امام سجاد علیه السلام خلاصه شده است در: «شناخت زمان ولادت، مکان ولادت، نام پدر و مادر، همسران و فرزندان و...» و بس!

بدیهی است که فصلهای آینده کتاب، دقیقاً در راستای شناخت ابعاد اصلی زندگی امام سجاد علیه السلام می باشد و چون در این بخش، نظر به ترسیم اجمالی بیوگرافی آن حضرت است، به همین تذکر و یاد بسنده می کنیم.

شهادت

امام سجاد، اسوه زهد و تقوا و نمونه صبر شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم پس از ایفای وظیفه الهی خود و حفظ ارزشهای دین و پاسداری از تشکل شیعی در سخت ترین ادوار سیاسی - اجتماعی، در سال 95 هجری قمری به لقای پروردگار و وصال معبود خویش شتافت.

در تاریخ وفات آن حضرت سال 94، ⁽⁶⁷⁾ 95 ⁽⁶⁸⁾ و 96 هجری قمری ⁽⁶⁹⁾ گفته شده است ولی پیشینه دارترین و معتبرترین نقل مربوط به سال 95 هجری قمری می باشد.

البته جز این نقلها، برخی مورخان به سالهای 92،⁽⁷⁰⁾ 93،⁽⁷¹⁾ 99،⁽⁷²⁾ و 100⁽⁷³⁾ نیز اشاره کرده اند.

بنابراین، اگر نقل مشهور را در سال ولادت و نیز رحلت امام سجاد علیه السلام - سال 38 هجری و 95 قمری - ملاک قرار دهیم، عمر شریف وی هنگام وفات 57 سال بوده است. دو سال آن مقارن با روزگار خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و ده سال آن در دوران امامت عموی گرامیش - حسن بن علی علیه السلام - و ده سال در روزگار زعامت حسین بن علی علیه السلام، بوده و 34 سال آن به دوران امامت خود آن حضرت اختصاص داشته است.

و اما آرا در زمینه ماه و روز رحلت آن حضرت نیز مختلف است. بیشتر نویسندگان روز دوازدهم محرم را متذکر شده اند.⁽⁷⁴⁾ و برخی دیگر روزهای 18، 19، 22 و 25 محرم را مطرح کرده اند⁽⁷⁵⁾ و نیز نقلی، روز 14 ربیع الاول را احتمال داده است.⁽⁷⁶⁾

درباره علت وفات امام سجاد علیه السلام و چگونگی وفات آن پیشوای صالحان، عمده تاریخنگاران تصریح کرده اند، ولید بن عبدالملک، ایشان را مسموم ساخته و آن حضرت در نتیجه همان مسمومیت در گذشته است.⁽⁷⁷⁾

بعضی هم نوشته اند که هشام بن عبدالملک در روزگار خلافت ولید، امام علی بن الحسین علیه السلام را مسموم کرده است.⁽⁷⁸⁾

اما میان این دو نظر، تنافی و تعارضی وجود ندارد. زیرا طبیعی است که هر چند برنامه مسمومیت امام سجاد از سوی دستگاه خلافت - ولید - ریخته شده و فرمان آن توسط شخص خلیفه صادر گشته باشد، کسان دیگری مجری آن برنامه و فرمان خواهند بود. زیرا مسایل سیاسی و اجتماعی و همچنین محبوبیت امام سجاد علیه السلام در میان مردم و معروفیت وی به علم و زهد و تقوا، هرگز به

حاکمان این جرات را نمی داده است که به طور مستقیم با آن حضرت رویارو شوند و به ستیز برخیزند و یا زمینه های قتل وی را به طور علنی فراهم آورند. بر این اساس، بعید نمی نماید که هشام بن عبدالملک به دستور بردارش ولید مرتکب چنین جنایتی شده باشد و ولید و هشام هر دو کشنده امام سجاد بوده باشند.

مدفن علی بن الحسین علیه السلام

بدن مطهر زین العابدین علیه السلام کنار امام حسن مجتبی علیه السلام در قبرستان بقیع مدفون گشت. (79)

بقیع، قطعه زمین کوچکی است که بسیاری از بزرگان اسلام را در خود جای داده است. از آن جمله چهار امام شیعه - امام حسن مجتبی علیه السلام، امام زین العابدین علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام - می باشد. و جز ایشان، عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - و فاطمه بنت اسد، همسران و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ام البنین، بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شهدای بدر نیز در بقیع مدفون می باشند.

در گذشته زمان، مسلمانان و شیفتگان اسلام و اهل بیت، به تجلیل و آبادی این مکان همت گماشته و برای هر یک از این بزرگان، حرم و بارگاهی بنا کرده بودند.

اما سوگمندان، وهابیان در شوال 1344 هجری قمری این آثار را تخریب کردند و همه را با خاک یکسان نمودند! از آن پس، رفتار ناشایست وهابیان و حکام حجاز همواره از سوی محافل اسلامی مورد انتقاد شدید قرار داشته و دارد.

در این مدت تلاشهای زیادی صورت گرفت تا شدید وضع اسفبار بقیع به صورت نخستین آن بازگردد و بی حرمتیها پایان یابد. اما علی رغم قولهای مساعدی که گاه حکام حجاز داده اند، هرگز قدم مثبتی در این راستا برداشته نشده است. و در حالی که شاهزادگان هوسران و خوشگذران در مجلل ترین کاخها به سر می برند و از دشمنان خلق و خدا و بیگانگان و دشمنان اسلام در آن کاخها استقبال می کنند و ثروت و امکانات جهان اسلام را به پای غرب و صهیونیسم بین الملل نثار می نمایند، مرقد بزرگان اسلام و شایسته ترین چهره های دینی مسلمانان، چون گورستانی متروک مورد بی مهری و بی اعتنائی قرار دارد و شعائر اسلامی مورد سخت ترین بی حرمتیها واقع شده است!

امامت علی بن الحسین علیه السلام

پس از شهادت حسین علی علیه السلام در محرم سال شصت و یک هجری، منصب امامت به علی بن الحسین علیه السلام منتقل گردید.

شیعه افتخار یافت که پس از علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام، زمام رهبری وی را، سیدالساجدین، زین العابدین، امام سجاد علیه السلام عهده دار گشت.

امامت سیدالساجدین از سال (61 هجری قمری) تا سال (95 هجری قمری) استمرار یافت.

دوران امامت

مورخان، دوران امامت علی بن الحسین علیه السلام را گوناگون ثبت کرده اند. بعضی 33⁽⁸⁰⁾ سال و برخی 34⁽⁸¹⁾ سال و بیشتر تاریخنگاران 35⁽⁸²⁾ سال و چند ماه را یادآور شده اند و همین نظریه اخیر، رأی مشهور است.

قول ضعیفی هم مدت امامت آن حضرت را 20 سال دانسته است.⁽⁸³⁾

این اختلاف بی شک نتیجه اختلاف در سال رحلت امام سجاد است یعنی؛ مربوط به پایان امامت آن حضرت است و نه آغاز آن، زیرا در این که محرم سال 61 هجری قمری آغاز امامت زین العابدین علیه السلام بوده، هیچ تردیدی نیست.

دلایل امامت علی بن الحسین علیه السلام

دلایل امامت امامان علیهم السلام به محور عمده باز می گردد:

الف) شایستگیهای علمی و عملی و فضیلتهای اخلاقی و معنوی برتر آن.
ب) نصوص معتبر و تصریح از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام پیشین به امامت ایشان.

البته محور سوم هم وجود دارد که به نوبه خود شایان توجه است و آن را تحت عنوان کرامات و معجزات و نمودهای خارق العاده می توان بررسی کرد.
این سه محور هر گاه در مجموع مورد بررسی قرار گیرد و در زندگی فردی تحقق و تجسم بیابد، در پیشگاه عقل و منطق، شرافت و فضیلت و امامت وی پذیرفته خواهد بود و انکار امامت او جز بر اساس هوی و هوس و تعصب و جهالت استوار نمی باشد.

تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است:

من در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم در حالی که حسین بن علی علیه السلام در دامان آن حضرت نشسته بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نوازش می داد. در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به جانب من کرد و فرمود:

ای جابر فرزندم حسین علیه السلام در آینده پسری خواهد داشت که نامش را علی می نهند و چون روز قیامت شود منادی حق از عرش ندا دهد: سیدالعابدین بپاخیزد! در این هنگام علی بن الحسین وارد محشر می شود. (84)

این روایت نیز از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

إذا مضى الحسين قام بالامر بعده علي ابنه عليه السلام و هو الحجة و الامام... (85)

یعنی: پس از دوران امامت حسین عليه السلام فرزندش علی بن الحسین زمام امور امامت را عهده دار خواهد بود و او حجت و امام است.

حدیث لوح

حدیث دیگری نیز توسط جابر بن عبدالله نقل شده است که به عنوان حدیث لوح مشهور می باشد. مضمون آن حدیث چنین است:

امام صادق عليه السلام می فرماید: پدرم باقرالعلوم به جابر بن عبدالله فرمود با تو کاری دارم و دوستدارم در جایی که غریبه ای نباشد با تو سخن بگویم.

در پی این سخن ملاقاتی میان جابر و پدرم صورت گرفت.

پدرم - امام باقر عليه السلام - به جابر فرمود: می خواهم چیزی درباره لوح بدانم؛

آن لوحی که در دست مادرم فاطمه عليها السلام دیده ای.

جابر گفت: به خدا سوگند خدمت فاطمه دختر رسول خدا ﷺ رسیدم تا

تولد فرزندش (حسین عليه السلام) را به وی تهنیت گویم، در این هنگام لوحی سبز،

روشن و خوشبو در دست آن گرامی مشاهده کردم. پرسیدم ای دختر رسول

خدا! آنچه در دست دارید چیست؟

فاطمه عليها السلام فرمود: این لوحی است که از جانب خداوند به پدرم هدیه شده

است و در آن، نام پدر، شوهر و نام فرزندانم که اوصیای ایشانند یاد شده است.

من از آن بانوی بزرگوار خواستم تا لوح را به من بسپارد تا از آن نسخه ای

بردارم و ایشان در خواست مرا پذیرفت و من هم نسخه ای از آن برداشتم.

امام باقر عليه السلام به جابر فرمود: آیا حاضری نسخه ات را با لوحی که من در

اختیار دارم مقابله کنی و تطبیق نمایی؟

جابر، اظهار آمادگی کرد و به خانه رفت و آن نسخه را به همراه آورد.

امام باقر علیه السلام می خواند و او را از روی نوشته خودش خط می برد.

مطالب نوشته شده در آن لوح، چنین بود:

«به نام خداوند رحمان و رحیم، این کتابی است از خداوند عزیز و آگاه که به وسیله جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم - خاتم پیامبران - نازل شده است... ای محمد! من تو را بر همه انبیا برترین بخشیدم و اوصیای تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم، حسن را پس از سیری شدن دوران پدرش - علی بن ابی طالب - مخزن علم خویش قرار دادم و حسین بهترین اولاد نسلهای نخستین و آخرین است و امامت در خاندان اوست. و پس از وی علی، زین العابدین خواهد بود و...⁽⁸⁶⁾ در این حدیث نام یکایک ائمه تا حضرت مهدی علیه السلام مورد تصریح قرار گرفته است.

شیخ مفید دلائل متعددی بر امامت سیدالسادین علیه السلام اقامه کرده است و علی بن عیسی اربلی درباره ادله مفید گفته است: اگر او - مفید (ره) - ابتدا حدیث پیامبر را نقل می کرد، نیازی به سایر ادله نبود و در این باب سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی بود.⁽⁸⁷⁾

تصریح علی بن ابی طالب علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری نیز می گوید:

هنگامی که دختر فرمانروای ساسانی - شهربانو - به همسری حسین بن علی

علیه السلام در آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام فرمود:

از این بانو، فرزندی نصیب تو خواهد شد که همانندش بر پهنه زمین نخواهد

بود. آن گاه علی بن الحسین علیه السلام از آن بانو تولد یافت.⁽⁸⁸⁾

تصریح حسین بن علی علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید:

زمانی که حسین بن علی علیه السلام در کوران مسائل عاشورا قرار گرفت، دختر بزرگ خویش - فاطمه - را فراخواند و نوشته پیچیده شده ای را به وی سپرد به گونه ای که دیگران شاهد آن صحنه بودند - در این ساعت علی بن الحسین آن چنان بیمار بود که همگان او را محتضر می پنداشتند - فاطمه پس از آن وقایع، وصایای پدر را به علی بن الحسین علیه السلام رسانید. و آن نوشته اکنون نزد ماست.

راوی حدیث می گوید: من از امام باقر علیه السلام پرسیدم در آن کتاب چه چیزی نوشته است؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آنچه به آن نیازمندند، سوگند به خدا در آن کتاب همه حدود و قوانین ثبت است، حتی جریمه خراش وارد ساختن به دیگران! ⁽⁸⁹⁾
لازم به یادآوری است که چنین کتابی با چنین جامعیتی از چیزهایی است که تنها نزد امامان وجود داشته است.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که حسین بن علی علیه السلام عازم عراق گردید، کتابها و وصیتهای خویش را به ام سلمه سپرد و زمانی که علی بن الحسین علیه السلام بازگشت، کتابها و وصایا را به آن حضرت برگردانید. ⁽⁹⁰⁾

البته میان این روایت و روایت پیشین تنافی نیست، زیرا آنچه به ام سلمه داده شده است می توان غیر از نوشته کتابی باشد که به فاطمه بنت الحسین سپرده شده تا به امام سجاد علیه السلام برساند.

منحرفان از خط امامت راستین

آنچه در بخش پیشین یادآور شدیم، تنها بخشی از نصوص و احادیث دال بر امامت علی بن الحسین علیه السلام می باشد و تمامی آنها نیست.

علاوه بر این نصوص، چنان که در بخشهای دیگر این کتاب خواهد آمد، موقعیت علمی و معنوی و اخلاقی امام سجاد علیه السلام خود از دیگر دلایل منصب الهی اوست ولی با این حال جریانهایی پیدا شدند که به انگیزه های غیر الهی و با اهداف شیطانی به انحرافها دامن زدند و ذهن گروهی از مردم را نسبت به امامت زین العابدین مخدوش کرده و فرقه های منحرف را بنیان نهادند!

فرقه کیسانیه نتیجه همین انحراف عقیدتی و معرفتی است که در جامعه شیعه، مقارن با عصر امامت زین العابدین علیه السلام شکل گرفت و خطی را در قبال خط امامت راستین - امامت علی بن الحسین علیه السلام - به وجود آورد.

البته این مشکل به همین مورد محدود نشد و بعدها فرقه های دیگر با شعارهای و انگیزه های متفاوت از پیکر جامعه شیعه چون زخمهایی دردانگیز سربرآوردند چونان «زیدیه»،⁽⁹¹⁾ «اسماعیلیه»⁽⁹²⁾ و «واقفیه».⁽⁹³⁾

فرقه کیسانیه

فرقه کیسانیه کسانی هستند که از امام علی بن الحسین علیه السلام کناره گیری کرده و خود را پیروان محمد حنیفه (فرزند امام علی بن ابی طالب علیه السلام) معرفی کردند و مدعی شدند که پس از حسین علی علیه السلام محمد حنیفه داری مقام و منصب امامت و ولایت است.

در این که چرا این گروه به کیسانیه شهرت یافته اند، مطالب مختلفی گفته شده است.

برخی گفته اند: چون این گروه از یاران «کیسان» خدمتکار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند و کیسان پس از علی علیه السلام در زمره شاگردان محمد حنیفه در آمده و بر علوم تسلط خاصی یافته و در آیات و احکام نظریات ویژه ای از او ابراز شده و یارانش با این خصوصیتها جذاب او شده اند، آنها را «کیسانیه» نامیده اند. ⁽⁹⁴⁾

جوهری می گوید: کیسان لقب مختاربن ابی عبیده ثقفی است و چون این گروه را مختار رهبری می کرد، آنها به کیسانیه شهرت یافتند. ⁽⁹⁵⁾

شهرستانی در کتاب ملل و نحل چند شاخه برای این فرقه یاد کرده است که همه آنها در اعراض از امام سجاد علیه السلام و روی آوری به محمد حنیفه مشترک بوده اند و آنها عبارتند از: کیسانیه، مختاریه، هاشمیه، بنانیه و رزامیه. ⁽⁹⁶⁾

سرشناس ترین و محوری ترین چهره هایی که در سطح رهبری فرقه کیسانیه مطرحند، نخست محمد حنیفه و سپس مختاربن ابی عبیده ثقفی است.

شخصیت محمد حنیفه

محمد حنیفه، فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مادرش خوله، دختر جعفر بن قیس بن مسلمه از قبیله بکر می باشد که در جریان جنگ یمامه به اسارت سپاه اسلام در آمده بود.

کنیه محمد حنیفه را ابوالقاسم دانسته اند و گفته شده است که نام کنیه او به اشاره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شده است.

این خلکان حدیثی نقل می کند که نباید نام و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر شخصی نهاد ولی این حکم در مورد محمد حنیفه استثنا شده است. ⁽⁹⁷⁾ ولی برخی بر این خلکان ایراد کرده اند که هر چند حدیث نبوی صحیح باشد اما کسی که به

داشتن نام و کنیه رسول خدا ﷺ مفتخر شده و داشتن چنین نام و کنیه ای
برایش تجویز گردیده مهدی آل محمد ﷺ است و نه محمد حنفیه. (98)

چه بسا کسانی که گفته اند پیامبر نام و کنیه محمد حنفیه را تعیین کرده و
چنین نام و کنیه ای فقط برای او تجویز شده در مصداق اشتباه کرده اند و تا به
عمد روایاتی که درباره حضرت مهدی ﷺ می باشد بر محمد حنفیه منطبق
نموده اند. تا از این طریق کرامت، شرافت و امامت وی را توجیه کرده و مورد
تأیید رسول خدا ﷺ قلمداد نمایند.

البته شخصیت محمد حنفیه فاقد امتیاز نبوده است چه این که وی در جنگ
جمل و صفین در کنار امیرالمؤمنین دلاوریها داشته و بنابر قولی، در جنگ صفین
پرچمدار سپاه آن حضرت بوده است و او را به شجاعتهايش ستوده اند. (99)
محمد حنفیه به سال (81 یا 82 هجری قمری) در سن 65 سالگی در مدینه
وفات یافت. (100)

«محمد حنفیه» و مسئله امامت

در این که آیا محمد حنفیه خود مدعی امامت برای خویش بوده و یا پس از
مرگش کسانی او را متهم به این ادعا کرده اند و فرقه ای تشکیل داده اند! آراء
مختلفی وجود دارد. از برخی روایات استفاده می شود که پس از شهادت حسین
بن علی ﷺ، شخص محمد حنفیه مدعی امامت شد و با علی بن الحسین ﷺ
در این مسئله به نزاع برخاست.

مرحوم کلینی با ذکر سند، از زراره نقل کرده است:

امام باقر فرمود: هنگامی که حسین بن علی ﷺ به شهادت رسید، محمد
حنفیه از علی بن الحسین - امام سجاد ﷺ - تقاضا کرد تا ملاقاتی خصوصی
با ایشان داشته باشد.

ملاقات صورت گرفت.

در این دیدار، محمد حنفیه به علی بن الحسین علیه السلام گفت:

ای پسر برادر! تو خود می دانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره امامت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهما السلام وصیت فرمود و ایشان را به امامت منصوب داشت ولی هم اکنون که پدرت حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیده، در زمینه امامت کسی را معرفی نکرده است. در این میان، من عموی تو و فرزند علی علیه السلام هستیم و از نظر سنی از تو بزرگترم. از این رو شایسته است که منصب امام و رهبری شیعه از آن من باشد و این حق را برای من بدانی!

امام سجاد به او فرمود:

ای عموی من! از خداوند بیم داشته باش و آنچه حق تو نیست برای خویش نخواه! تو را نصیحت می کنم که از نابخردان نباشی و در این باره خوب بیندیشی.

بدان که پدرم - حسین بن علی علیهما السلام - بی وصیت از دنیا نرفته است، او پیش از این که متوجه عراق شود، درباره امامت سفارشهای لازم را کرده و عهدنامه ای نیز نوشته است و من را جانشین خود در امر قرار داده و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به من سپرده و اکنون نزد من است.

بنابراین از ادعای امامت دست بردار که مایه کوتاهی عمر تو و گرفتاریت خواهد شد.

تو باید بدانی که خداوند متعال امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داده است و اگر براستی از این ناحیه در شک هستی آماده شو تا نزد حجرالاسود رفته و او را به داوری بگیریم!

امام باقر علیه السلام فرمود: این ملاقات میان محمد حنفیه و امام سجاد علیه السلام در شهر مکه صورت گرفت (از این رو، امام سجاد علیه السلام گواهی و داوری حجرالاسود را مطرح ساخت).

محمد حنفیه پذیرفت، هر دو نزد حجرالاسود رفتند. امام سجاد فرمود: نخست تو از «حجر» بخواه تا اگر تو امامی، بر امامت تو گواهی دهد.

محمد حنفیه ناگزیر رو به حجر کرد و لب به دعا گشود و از خداوند خواست تا حجر را در تأیید امامت وی به سخن آورد! ولی دعایش نتیجه ای نداد! آنگاه امام سجاد علیه السلام فرمود اگر تو وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام و صاحب ولایت بودی بی شک دعایت مستجاب می شد. سپس خود دست به دعا برداشت و فرمود:

اسئلك بالذی جعل فیک میثاق الاوصیاء و میثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی و الامام بعد الحسین بن علی علیه السلام ؟.

یعنی تو را سوگند می دهم به آن کسی که پیمان انبیا و اوصیا و پیمان همه مردم را در تو قرار داد، که ما را آگاه سازی و بگویی وصی و امام پس از حسین بن علی علیه السلام کیست؟

ناگاه «حجر» به جنبش در آمد، گویی که می خواهد از جایگاهش جدا شود و سپس از آن شنیده شد: خداوندا «گواهی می دهم که» وصایت و امامت، پس از حسین بن علی علیه السلام برای علی بن الحسین علیه السلام است.

در این هنگام، محمد حنفیه که به حقیقت پی برده بود، از امام سجاد علیه السلام عذر خواهی کرد و به راه افتاد و بنابر نقلی دیگر، خویش را بر قدمهای امام افکند و به ولایت و امامت وی اقرار کرد. (101)

هر چند برخی خواسته اند تا با استناد به این حدیث، محمد حنفیه را متهم کنند و شخصیت وی را مخدوش شمارند ولی حق این است که اگر حدیث در مجموع مورد نظر قرار گیرد و پایان آن نیز ملاحظه شود، پرستش محمد حنفیه ناشی از ندانستن بوده و او با طرح مطالب نخستین خود، در حقیقت در پی شناخت واقعیت بوده، و آنگاه که حق را دریافته، تسلیم شده و امامت امام سجاد علیه السلام را پذیرفته است.

از جمله نکاتی که این نظر را تأیید می کند این است که گاه کسانی با این پندار که محمد حنفیه امام است نزد او می آمدند ولی محمد حنفیه آنها را به برادرزاده اش - علی بن الحسین - رجوع می داد و می گفت امام، آن حضرت است.

ابوخالد کابلی که مدت زیادی در خانه محمد حنفیه خدمت کرده بود و ارادت خاصی به وی داشت، بر این اعتقاد بود که محمد حنفیه نیز مانند پدر و دو برادرش - امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام - امام و حجت خدا در میان خلق است.

ابوخالد می گوید: روزی به محمد حنفیه گفتم:

تو را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سوگند می دهم که حقیقت را به من بگویی! آیا تو خود همان امام و حجت خدا که اطاعتش بر همگان واجب است، نیستی؟

محمد حنفیه گفت:

امام من و امام تو و امام همه مسلمانان، علی بن الحسین - امام سجاد - است. (102)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

ابو خالد کابلی نخست قایل به امامت محمد حنفیه بود ولی بارها شاهد بود که محمد حنفیه علی بن الحسین علیه السلام را با تعبیر یا سیدی «ای آقای من» مورد خطاب قرار می دهد! «و چنین خطابی از سوی کوچکتر نسبت به شخص بزرگتر صورت می گیرد».

ابو خالد که محمد حنفیه را امام می پنداشت با مشاهده این موارد با تعجب از محمد حنفیه پرسید: تو پسر برادرت - علی بن الحسین - را با تعبیر یا سیدی مورد خطاب قرار می دهی در حالی که دیگران چنین تعبیری ندارند! محمد حنفیه گفت: علی بن الحسین علیه السلام امامت راستین است، او حجرالاسود را به شهادت و گواهی طلبید و حجر به امامت او گواهی داد و بر من ثابت شد که وی سزاوار مقام امامت است. (103)

بر این اساس، می توان دریافت که محمد حنفیه خود مدعی امامت برای خویش نبوده است و بر فرض که در مقطعی امر بر او مشتبه بوده و چنین پنداری به او دست داده باشد و در نهایت، حق را دریافته و به امامت امام سجاد علیه السلام اقرار کرده است.

چنان که کسانی چون ابو خالد کابلی و سید حمیری در آغاز امر، می پنداشتند که محمد حنفیه امام است ولی بعدها بینش صحیح یافتند و در زمره شیعیان امام سجاد علیه السلام درآمدند. اما برخی از این توهم و پندار بی اساس، در مقام سوء استفاده برآمدند و با انگیزه های متفاوت، بر امامت محمد حنفیه اصرار ورزیدند و از وی امامی منتقم ساختند و قائم آل محمد به شمارش آوردند!

محمد حنفیه و رخداد عاشورا

از دیگر مواردی که برخی خواسته اند به خاطر آن، شخصیت محمد حنفیه را زیر سؤال برده و وی را متهم به جدایی از خط ولایت کنند، عدم شرکت او در کربلا و عدم همراهی وی با حسین بن علی علیه السلام می باشد.

شک نیست که اگر حضور نیافتن وی در کربلا، بدون عذر واقعی بوده و عنوان تخلف از دعوت امام را به خود گیرد، شخص محمد حنفیه از عدالت و وثاقت ساقط خواهد بود ولی سخت نخست در همین نکته است که آیا شرکت نجستن وی در زمره یاران حسین بن علی علیه السلام به علت بوده است؟

این سؤال برای هر کاوشگری که گام در تحقیق تاریخ آن عصر بگذارد مطرح بوده و خواهد بود.

شخصی به نام مهناء بن سنان همین پرسش را از علامه حلی داشته است. او ضمن سؤالی می پرسد: نظر شما درباره محمد حنفیه چیست؟ آیا او معتقد به امامت حسین بن علی و علی و امام سجاد علیه السلام بوده است یا خیر؟ و آیا کناره گیری او از واقعه کربلا براساس عذری شرعی و موجه بوده است یا نه؟ و در صورتی که تخلف او بدون عذری شایسته باشد، محمد حنفیه و عبدالله جعفر چه وضعی خواهند داشت.

علامه حلی در پاسخ می گوید: بی تردید اصل امامت از ارکان ایمان است و در کنار اصل توحید، عدل، نبوت و معاد مطرح می باشد و کسانی چون محمد حنفیه و عبدالله جعفر، برتر و منزّه تر از این هستند که به اصل امامت پایبند نبوده و در جرگه افراد فاقد ایمان قرار داشته باشند. و اگر محمد حنفیه در یاری امام حسین علیه السلام شرکت نجسته، به خاطر بیماری بوده است و چه بسا نمی دانسته است که سرنوشت برادرش به مسئله، جنگ و شهادت منتهی می شود.

مرحوم مامقانی، درباره نکته اخیر علامه حلی نظر دارد و می گوید بیماری محمد حنفیه در موقع بازگشت اهل بیت از سفر شام بوده است و نه هنگام حرکت حسین بن علی علیه السلام به سمت مکه و عراق. از این رو مامقانی معتقد است که در حل این مشکل این پاسخ بهتر است:

اولا شهدای کربلا افراد معینی بودند که از آغاز حرکت برای حسین بن علی علیه السلام چهره آنان معلوم بود و ثانيا حرکت حسین بن علی علیه السلام به سمت عراق، ظاهرا عنوان جهاد نداشت تا بر هر مسلمانی شرکت در آن واجب باشد. بنابراین کسی که مانند محمد حنفیه از واقع امر اطلاعی ندارد به خاطر عدم شرکت در چنین سفری، متهم نمی شود. چه اینکه افراد دیگری نیز مانند او در کربلا حضور نداشته اند و این عدم حضور مایه بی عدالتی آنان شمرده نشده است زیرا است زیرا حسین بن علی علیه السلام به آنان تکلیف نکرده بود که در این سفر همراه او باشید و با این بیان، همراه نبودن آنان با امام در این سفر، تخلف آنان از امر امام و انحراف ایشان از مسئله امامت به حساب نمی آید. ⁽¹⁰⁴⁾

علاوه بر این داوریهها، حدیثی از امیرالمومنین علیه السلام در توصیف و مدح محمد حنفیه نقل شده است.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید:

قال امیرالمومنین: ان المحامدة تاءبی ان یعیسی الله عزوجل. قلت: و من المحامدة؟ قال: محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حذیفة و محمد بن امیرالمومنین ابن الحنفیه ⁽¹⁰⁵⁾ رحمة الله علیهم. ⁽¹⁰⁶⁾

یعنی: امیرالمومنین فرمود: چند نفرند که «محمد» نام دارند و از معصیت خداوند ابا و اجتناب دارند، و آنها عبارتند از محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر،

محمد بن ابی حذیفه و محمد فرزند امیر المؤمنین (که مشهور به) ابن حنفیه است، خدایشان رحمت کند».

البته در کتابهای تاریخ، مطالب دیگری نیز به محمد حنفیه نسبت داده اند که دلایل کافی و مورد اعتماد درباره آنها نقلها مشهود نیست. مانند این که گفته اند: وی بنا به دعوت یزید به شام رفته و با او بیعت کرده است. (107)

بسیاری از مورخان به این گونه نقلها اشاره نکرده اند و چه بسا آن را صحیح و شایسته نقل نیافته اند.

چگونگی پیدایش کیسانیه

با بیان این نکته که شخص محمد حنفیه مدعی مقام امامت برای خویش نبوده و سر در خط ولایت معصومین علیهم السلام داشته است این سوال جدی مطرح می شود که بنابراین چگونه عده ای به امامت وی اعتقاد یافتند و فرقه کیسانیه را به وجود آوردند؟!

آیا ممکن است کسی خود مدعی امامت نباشد ولی کسانی به امامت وی معتقد شوند!

پاسخ این سوال از جهتی روشن و آسان است و از جهت دیگر نیاز به بررسی زمینه های سیاسی - اجتماعی آن عصر دارد.

اصل این که کسی مدعی مقامی نباشد ولی عده ای براساس انگیزه ها و توهمهای خاصی، برای او مقامها و عناوینی بی پایه، قایل شوند، امری امکان پذیر است و تاریخ بروشنی از تحقق چنین مسئله ای خبر می دهد: «عیسی علیه السلام به گواهی قرآن، هرگز مدعی مقام الوهیت برای خویش نبود و خود را هرگز فرزند خدا نخواند، اما مسیحیان چنین نسبتهایی به او دادند! (108)

عزیر هرگز مدعی نبود که فرزند خداست ولی «یهود» چنین نسبتی به او دادند! (109)

بنابراین چندان غیر ممکن نیست که محمد حنفیه تا پایان زندگی کسی را به امامت خود دعوت نکرده باشد و ادعای امامت نداشته باشد ولی منحرفان و سودجویانی وی را بدروغ امام خوانده و از مباحثات اولیه محمد حنفیه با امام سجاد علیه السلام سوء استفاده کرده باشند.

اما آنچه در این میان شایان توجه بررسی است این است که چه عوامل و انگیزه های سیاسی - اجتماعی در پیدایش این اندیشه های انحرافی و ساختگی دخالت داشته است.

زمینه سیاسی - اجتماعی پیدایش کیسانیه

به طور مسلم آنچه درباره امامت محمد حنفیه از سوی فرقه کیسانیه مطرح شده است مربوط به سالهای پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام می باشد. یعنی قابل از سال 61 هجری قمری هرگز نشانی از کیسانیه یا ادعای امامت از سوی محمد حنفیه برای خویش نیست. پس بستر پیدایش فرقه کیسانیه سالهای تاریک و پر تشنج و بحرانی پس از 61 هجری قمری می باشد. روزگاری که تقریباً تمامی نهادها و ارزشهای دینی جامعه بشدت آسیب دیده و بحرانی عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی بلاد اسلامی را تهدید می کرد!

مساله خلافت به وسیله معاویه تبدیل به شاهنشاهی و وراثت شده بود. مردم نه نظارتی بر دستگاه خلافت داشتند و نه حق اظهار نظر. جوانی خوشگذران، بی تعهد و بی تدبیر بر جامعه حکم می راند، بنی امیه - نسلی که بنیانشان بر پایه دین ستیزی و اشرافیت استوار بود - در همه پستیهای حساس و کلیدی جامعه اسلامی نفوذ یافته بودند.

حسین بن علی علیه السلام به عنوان مشخص ترین چهره دینی و معنوی زمان و فرزند پیامبر اسلام در جنگی نابرابر و با شیوه ای سفاکانه به شهادت رسیده بود. این عوامل در مجموع فضایی آکنده از یأس و ناامیدی را در قلب مردم پدید آورده و بذر عصیان و طغیان را از یک سو در قلبهایشان کاشته و از سوی دیگر ناکامیها و شکستهای مکرر روحیه انزواطلبی و آرمانسازی را در مردم تقویت می کرد.

دستگاه خلافت با آغشته ساختن دستان خویش به خون عزیزترین فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را فاقد کمترین پشتوانه اجتماعی و دینی می دید، از این رو برای حفظ خود راهی جز خشونت بی حد نمی شناخت.

واقعۀ حرّه (هجوم لشکر یزید به مدینه و اقدام آنان به قتلها و هتک حرمتهای بسیار) و نیز حمله آنان به مسجدالحرام به وسیله سنگها و منجنیقها، خود گواه بی باکی بنی امیه در ارتکاب هر جنایت به ساحت دین و جامعه بود.

در چنین شرایطی، دردهای نهفته جامعه در جستجوی مجالی است که بروز یابد و منتقدان و دردمندان در اندیشه یافتن گروه، تشکیلات و پایگاهی هستند تا در لوای آن عقده های خویش را بگشایند.

بسیاری از شخصیتهای واقعی و یا دورغین در چنین شرایطی ظهور می یابند و رهبری را به عهده می گیرند.

رهبران راستین باید در این هنگام رسالت الهی خویش را ایفا کنند و نیروهای مردمی را به سوی رهایی از ظلم و استبداد یاری دهند و رهبری کنند چنان که به فرموده امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرد آمدن یاران و تجمع مردم پیرامون رهبری، حجت الهی را بر وی تمام می سازد و او ملزم به قیام خواهد بود.

اکنون باید دید که موضع امام سجاد علیه السلام در قبال این نوع گرایشهای اجتماعی چه بوده است.

ما در این نوشته تحت عنوان «زندگی سیاسی امام سجاد (علیه السلام)» با بیانی مفصّلتر به این نکته خواهیم پرداخت. اما فشرده سخن این است که امام سجاد علیه السلام در مقام رهبری قیام مسلحانه علیه بنی امیه نبوده است نه بدان جهت که قیام علیه بنی امیه را صحیح نمی دانسته! و نه بدان جهت که قیام مسلحانه را جایز نمی شمرده است، بلکه وقایع تلخ گذشته به روشنی ثابت کرده بود که این گروهها و جریانهای سیاسی - اجتماعی، علی رغم همه شعارهای کوبنده ای که در مبارزه با استبداد می دهند، از صداقت و پایمردی لازم برخوردار نیستند.

جریان خوارج در جنگ نهروان؛

برخورد سران سپاه و نیروهای رزمی امام حسن مجتبی علیه السلام با آن حضرت در جنگ با معاویه و خیانت بسیاری از آنان نسبت به رهبری خویش و منتهی شدن جنگ به صلح تحمیلی!

از همه آنها مهمتر، خیانت آشکار و شگفت انگیز کوفیان نسبت به حسین بن علی علیه السلام و دعوت مصرانه آنان از امام خویش برای در دست گرفتن رهبری سیاسی آنان و قرار دادن آن حضرت در برابر انبوه دشمن!

زشت تر از همه، قرار گرفتن دعوت کنندگان از حسین علیه السلام، در سپاه یزید! همه و همه دلایل روشن و گویایی بود که وظیفه امام سجاد علیه السلام را در این میدان مشخص می ساخت.

با چنین نامردیها که از مردم زمانش دیده بود، و با آن پاکبختگانی که در صحنه عاشورا از پیکره جهاد اسلامی چونان شاخه های نخل بریده شده بودند، مجالی برای اعتماد به توبه تائبان و مدعیان جهاد و مبارزه باقی نمانده بود! و بر

فرض که در آن میان تائبان صادقی هم وجود می داشتند، شمار آنان و توانشان به اندازه ای نبود که اما با اتکا بر آنان جنگی دوباره را علیه امویان سامان دهد - چنان که منتهی شدن قیام تائبان به شکست، خود گواه این واقعیت است - بیشتر مردم آن روزگار ثابت کرده بودند که در برابر ظلم تاب نمی آورند اما شیفته عدالت هم نیستند! فریادهایشان از درد استبداد است و نه به تمنای آزادی و آزادگی و دینداری!

کسی چون امام سجاد که چه بسا تا پایان عمر آثار زنجیرهای اموی را بر اندام داشت و جراحتهای عمیقی که آنان بر قلبش وارد ساخته بودند تا پایان زندگی هرگز التیام نیافت، نمی توانست عداوت حکومت اموی را در دل نداشته باشد.

قلب او از همه امت ملتهب تر بود. درد او از همه شدیدتر و فریادش از همه رساتر! اما فریادش را با که بگوید!
با کوفیان! یا شامیان!

شاید او را متهم کنند که شمشیر پدر را در نیام فرو برده و بیرون نمی کشد! اما این تنها او نیست. قبل از او نیز علی علیه السلام بیست و پنج سال سکوت کرد. و آن روز که به حکومت رسید، چشم تنگ دنیا داران و جمود اندیشان عدلش را تحمل نکرد! و حسن بن علی علیه السلام در نتیجه بی مهری و تزویر یارانش، دست از نبرد مسلحانه برداشت و...!

اکنون چندان غیر منتظره نیست که تائبان واقعه عاشورا و از پانشستگان آن روز، باز هوس قیام به سرشان راه یافته باشد! و انتظار داشته باشند که امام سجاد علیه السلام به صورت علنی رهبری ایشان را بر عهده گیرد!

ولی امام زمینه را مساعد نمی یابد و چه بسا صداقت را در چهره بسیاری از آنان نمی خواند!

از این رو مدعیان قیام و مبارزه باید در اندیشه محوری دیگر باشند!
و شخصیت‌های دیگر این چنین در برابر امامان راستین ساخته می شوند!
و در این دوران است که قیام مختار و تبلیغ وی از محمد حنفیه صورت می گیرد.

این که مختار به چه انگیزه و یا چه عنوانی از محمد حنفیه تبلیغ می کرده نکته ای است که خواهد آمد.

مختار و کیسانیه

مختار بن ابوعبیده بن مسعود ثقفی در سال اول هجرت، در طائف تولد یافت. در دوران خلافت عمر، همراه پدر به مدینه آمد. پدرش در یوم الجسر که مسلمانان با ایرانیان در نبرد بودند، کشته شد.

پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام، مختار از سرسخت ترین مخالفان عبیدالله بن زیاد به شمار می آمد. از این رو او را دستگیر کرده، به زندان افکندند و شکنجه دادند ولی سرانجام با وساطت عبدالله بن عمر (که شوهر خواهر مختار بود) از زندان رهایی یافت.

مختار پس از مرگ یزید (سال 56 هجری قمری) عازم مکه شد تا با عبدالله بن زبیر علیه حکومت امویان همکاری کند. اما وجود اختلافات نظرهای آن دو مانع همکاری ایشان شدند. ⁽¹¹⁰⁾

مختار به تنهایی در عراق به فعالیت پرداخت و هوا دارانی گرد آورد و در صدد مبارزه مسلحانه علیه حکومت امویان بر آمد.

بدیهی است که در هر جامعه به تناسب باورها و معتقدات آن می بایست برای انگیزش مردم و تشویق آنان به قیام از پایگاهی مورد قبول عامه مردم استفاده کرد.

در محیطی که مختار برای قیام زمینه چینی می کرد، گرایشهای شیعی از ویژگیهای آشکار آن بود. مردم آن سامان علی رغم همه بی وفایها و عقب گردهایی که در حمایت از خاندان علی علیه السلام از خویش نشان داده بودند، اما در قلب، شرافت و فضیلت خاندان علی علیه السلام را باور داشتند و از سوی دیگر سستیها و کندیهای گذشته، آنان را ملامت می کرد.

مختار، شرایط را بدرستی دریافته بود، از این رو می بایست حرکت خویش را به گونه ای با خاندان علی علیه السلام مرتبط سازد. این است که در آغاز کار، خود را نماینده محمد حنفیه، (فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام) معرفی کرد.

چندی نگذشت که هفده هزار نفر به طور پنهان با او بیعت کردند.

در نخستین مراحل قیام، والی کوفه - عبدالله بن مطیع - را شکست داد و کوفه را پایگاه مرکزی قیام قرار داد.

در مرحله بعد، مختار به موصل لشکر کشید و بر آن نواحی نیز تسلط یافت. در این میان یکی از اهداف رسمی مختار و لشکریان او، انتقام گرفتن از کسانی بود که در واقعه عاشورا نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظلم روا داشته و در جنگ علیه ایشان گامی موثر برداشته بودند.

او سران سپاه یزید را کشت ولی پس از شانزده ماه جنگ و نبرد، در سن 67

سالگی به دست مصعب بن زبیر به قتل رسید. (111)

باید یادآور شد که قبل از قیام مختار، قیام توابین رخ داد، که رهبر آن سلیمان بن سرد بود و به وسیله قوای امویان کشته شد و قیام توابین سرکوب گردید.

مختار پس از این جریان، قیام خویش علیه دستگاه امویان را آغاز کرد و طبیعی است که گروهی از توابین و سرکوب شدگان قیام سلیمان بن سرد نیز در زمره هواداران مختار قرار گرفته باشند.

تمایز قیام توابین و قیام مختار

فرقی که میان این دو قیام مشهود می باشد، این است که در قیام توابین، تنها انگیزه قیامگران، انتقام از قاتلان حسین بن علی علیه السلام بود و آنها با این حرکت می خواستند سهل انگاریها و گناهان گذشته خود را جبران کنند، چه این که آنان با شرکت نجستن در سپاه حسین بن علی علیه السلام و تنها گذاشتن وی در مقابل دشمن، بشدت خود را مجرم و مستحق عذاب الهی می دیدند و در صدد بودند به گونه ای آن گذشته تاریک را محو سازند. و جز این هدفی سیاسی یا عقیدتی برای آنان یاد نشده است.

اما در قیام مختار وضع به گونه دیگری است. هر چند قیام مختار همانند قیام توابین شعار «انتقام از قاتلان حسین (علیه السلام)» را از شعارهای اساسی قرار داده بود اما اهداف دیگری هم در قیام مختار دنبال می شد که بیشتر جنبه سیاسی داشت.

درباره قیام مختار، مطالب متفاوتی از او نقل شده که گاه با یکدیگر سازگار نیست. و همین امر، محققان را به دو نظرگاه ناهمساز منتهی ساخته است.

عقیده مختار درباره امامت علی بن الحسین علیه السلام

از برخی منابع استفاده می شود که مختار نه تنها به امامت علی بن الحسین علیه السلام معتقد بوده، بلکه مبارزات خویش علیه دستگاه اموی را فقط به منظور یاری اهل بیت علیهم السلام و انتقام از قاتلان ایشان صورت داده است و ائمه علیهم السلام برای او دعای خیر کرده و کارهای او را ستوده اند.

در قبال این منابع، مدارکی وجود دارد که دقیقاً خلاف آن را ثابت می کند و چنین می نمایاند که مختار از امامت علی بن الحسین علیه السلام روی گردانده و به امامت محمد حنفیه - فرزند علی علیه السلام و برادر حسین بن علی علیه السلام - اعتقاد داشته است و حمایت او از محمد حنفیه و مستند ساختن نهضت خویش به وی، باعث پیدایش فرقه کیسانیه شد. و علی بن الحسین علیه السلام نه تنها کارهای او را امضا نکرده، بلکه از او تنفر و انزجار داشته و حتی او را در مورد طعن و لعن قرار داده است.

روایاتی در مدح مختار

از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

لا تسبوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج اراملنا و قسم المال فینا علی العسرة. (112)

یعنی؛ «به مختار ناسزا نگوئید، زیرا او از قاتلان ما، انتقام گرفت و زمینه ازدواج زنان بی سرپرست ما را فراهم آورد و در شرایط سختی و تنگدستی به ما کمک رسانید.»

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

«مردی از اهل کوفه به حضور امام باقر علیه السلام تشریف یافت، خواست دست

امام را ببوسد، امام مانع شد. آن حضرت از او پرسید: نامت چیست؟

مرد گفت: من ابومحمد، فرزند مختار هستم.
امام دست او را گرفت و در کنار خود با گرمی جای داد.
ابومحمد گفت: ای فرزند رسول خدا، مردم درباره پدرم سخنانی می گویند و
او را دروغگو می شمارند!

امام باقر فرمود: سبحان الله! پدرم به من خبر داد و سوگند یاد کرد که مهر
زنان ما از اموالی است که مختار برای ما فرستاده است. او خانه های ما را بنا
کرد و به خونخواهی شهدای ما برخاست، خدای او را رحمت کند. ⁽¹¹³⁾
در بیانی دیگر، مختار چنین مدح شده است:

امام باقر علیه السلام به فرزند مختار فرمود: خداوند پدرت را رحمت کند! خداوند
پدرت را رحمت کند! هیچ حقی از ما نزد کسی نبود، جز این که آن را برای ما
باز پس گرفت!

از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمود:

الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من اعدائی و جزی الله المختار خیرا ⁽¹¹⁴⁾
یعنی؛ «سپاس خدای را که انتقام خون ما را از دشمنانمان گرفت و خداوند به
مختار جزای نیک دهد!»

روایات دیگری از رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام ثبت شده است که در آنها
از مختار به عنوان کسی که انتقام ذریه رسول خدا را از دشمنانشان می گیرد، یاد
شده است. ⁽¹¹⁵⁾

چه بسا بر اساس همین روایات میثم تمار در روزگاری که مختار زندانی بود
به ملاقاتش رفت و بشارت آزادیش و خونخواهی وی از دشمنان اهل بیت
علیهم السلام را به او داد. ⁽¹¹⁶⁾

منهال بن عمرو می گوید: حضور امام سجاد علیه السلام رسیدم، آن حضرت از من پرسید:

منهال! حرمله بن کاهل اسدی ⁽¹¹⁷⁾ چه شد و در چه حالی به سر می برد!
منهال می گوید: عرض کردم وقتی من از کوفه بیرون آمدم او زنده بود.
امام دستها را به سوی آسمان برداشت و سه مرتبه فرمود: «خدایا حرارت آهن را به او بچشان!».

منهال می گوید: من از منزل آن حضرت به سوی کوفه رهسپار شدم، خبر قیام مختار را دریافت کردم برای ملاقات مختار شتافتم، لحظه ای رسیدم که حرمله را دستگیر کرده بودند و مختار دستور داد دست و پای او را قطع کنند و وی را در آتش بسوزانند! ناگاه با دیدن این منظره گفتم: «سبحان الله».

مختار رو به من کرد و پرسید، آیا «سبحان الله» گفتن تو دلیلی داشت؟
آنچه میان من و امام سجاد علیه السلام گذشته بود برای مختار نقل کرده و گفتم، تسبیح من بدان جهت بود که استجاب دعای امام سجاد را به دست تو، مشاهده کردم.

مختار از مرکب پیاده شد، دو رکعت نماز خواند و سجده آن را طولانی ساخت. پس از نماز از او خواستم تا برای صرف غذا میهمان من باشد. ولی او گفت: من به سپاس لطف الهی که دعای امام سجاد را با دست من مستجاب کرده است، امروز را روزه خواهم بود. ⁽¹¹⁸⁾

روایاتی در مذمت مختار

حبیب خثعمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:
مختار مطالبی را به دروغ، منتسب به علی بن الحسین علیه السلام می ساخت و به آن حضرت نسبت می داد. ⁽¹¹⁹⁾

یونس بن یعقوب می گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود:
«مختار نامه ای همراه هدایا برای امام سجاد علیه السلام فرستاد، اما امام نپذیرفت و
نامه را نخواند و فرمود: من هدایای دروغگویان را نمی پذیرم و نامه آنان را
نمی خوانم.»⁽¹²⁰⁾

در حدیثی دیگر چنین آمده است:
در روز قیامت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن و حسین
علیه السلام از کنار دوزخ می گذرند، فردی از میان آتش فریاد بر می آورد و پیامبر و
امیر مؤمنان را به یاری می طلبد، اما به او توجهی نمی کنند.
آن مرد دوزخی، حسین بن علی علیه السلام را صدا می زند و می گوید من کشنده
قاتلان شما هستم. اکنون شما را به یاری می طلبم.
رسول خدا از فرزندش حسین علیه السلام می خواهد تا او را شفاعت کند. و او
چنین می کند.

راوی حدیث می گوید: به امام صادق گفتیم: آن شخص کیست؟
امام فرمود: او مختار بن ابی عبیده ثقفی است.
پرسیدم: چرا در آتش می سوزد؟
امام فرمود: چون در اعتقاد او نسبت به پیامبر و علی علیه السلام خللی بوده است و
اگر در قلب جبرئیل و میکائیل نیز خللی نسبت به آن دو باشد، در آتش خواهند
سوخت.⁽¹²¹⁾

در روایتی دیگر، انگیزه مختار از قیام، رسیدن به سلطنت و قدرت معرفی
شده است و در آن روایت این نکته نیز آمده است که در قلب جبرئیل و میکائیل
نیز ذره ای محبت دنیا باشد، خدا آنها را در آتش می افکند.⁽¹²²⁾

از امام سجاد علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت بارها، مختار را نفرین کرده و می گفت: «مختار به ما نسبت دروغ داده است و چنین گمان کرده است که به او در مورد امامت سفارش شده است.» ⁽¹²³⁾

شخصیت مختار در نگاه امامیه

هر چند در مورد مختار و قیام او و نقش وی در شکل گیری فرقه کیسانیه، آرای مختلفی رسیده است. اما در مجموع دو نظرگاه عمده وجود دارد.

الف: برخی از محققان بر این عقیده اند که مختار، شیعه ای مخلص و معتقد به امامت علی بن الحسین علیه السلام بوده و هدفش از قیام، تنها برای انتقام از قاتلان اهل بیت بوده و برای کارهای خویش از سوی امام سجاد علیه السلام اذن اجازه داشته است. زیرا اگر جز این بود برای او طلب رحمت نمی کردند و هدایایش را نمی پذیرفتند.

و اما روایاتی که در بردارنده مذمت مختار می باشد، برخی از روی تقيه صادر شده و برخی دلایل سیاسی - اجتماعی داشته است.

در این بینش، نقش مختار در پیدایش فرقه کیسانیه و انحراف از امامت زین العابدین بکلی مورد انکار قرار گرفته است و او منزّه از چنین مساله ای شناخته شده است. ⁽¹²⁴⁾

مرحوم مامقانی از جمله کسانی است که درباره مختار چنین عقیده ای دارد و او را شیعه ای پاک و منزّه می داند و در رد و توجیه احادیث مذمت بیانی تفصیلی دارد. ⁽¹²⁵⁾

ب: گروهی دیگر معتقدند که مختار هر چند با قیام خویش، از قاتلان اهل بیت علیهم السلام انتقام بایسته ای گرفت و تا اندازه ای جراحتهای عمیق عاشوراییان را التیام بخشید و هر چند ائمه برای او طلب رحمت کرده اند، ولی همه اینها دلیل

آن نیست که او براستی هدفی جز حمایت از اهل بیت نداشته و هوای حکومت در سر نمی پرورانده است.

شاد شدن اهل بیت از برخی کارهای او دلیل رضایت آنان به همه مواضع فکری و عملی وی نیست. او به هر حال خدمتی به اهل بیت کرده است و آنان برایش دعا کرده اند ولی چه بسا در ادعاها و اعتقادات و نیز رفتارشان نارساییها و کجرویهای هم بوده است.

علامه مجلسی، پس از نقل حدیثی «شفاعت حسین بن علی (علیه السلام)» برای مختار و این که مختار دوزخی است ولی به برکت خدمتهایی که برای اهل بیت انجام داده، سرانجام مورد شفاعت قرار می گیرد، می گوید:

«این روایات جمع کننده و تلفیق دهنده میان احادیث مختلفی است که درباره مختار وارد شده است. با این بیان که مختار هر چند در مراتب ایمان و یقین کامل نبوده و از سوی امام معصوم اجازه صریحی در مورد اعمال خویش نداشته است، لکن از آنجا که کارهای شایسته بسیاری به وسیله او صورت گرفت و با برنامه های او قلب مؤمنان از جراحتهای ستم التیام یافت، فرجامش به خیر و نجات است. در حقیقت مختار مشمول این آیه از قرآن می باشد که می فرماید: «و دسته ای دیگر هستند که به گناهانش اعتراف کرده و عمل نیک و بد را به هم درآمیخته اند، امید است که خداوند ایشان را مورد آمرزش قرار دهد»⁽¹²⁶⁾ و اما من درباره مختار از کسانی هستم که از داوری کردن بازایستاده اند، هر چند مشهور میان علمای شیعه این است که کارهای او ارزنده و شخصیت او شایسته مدح است.⁽¹²⁷⁾

انگیزه های سیاسی در شکل گیری کیسانیه

هر چند محور اصلی سخن در فصل، بررسی امامت امام سجاد علیه السلام می باشد و از این رهگذر، به ضرورت، نگاهی به منکران امامت زین العابدین - کیسانیه - افکندیم تا حجت و منطق و انگیزه آنان را بشناسیم و این نگاه به بررسی شخصیت محمد حنفیه و مختار به عنوان دو عنصر مطرح در فرقه کیسانیه انجامید، اکنون به موضوع اصلی باز می گردیم و از آنچه به اختصار یادآور شدیم، نتیجه می گیریم.

شرایط تاریخی - سیاسی - اجتماعی عصر امام سجاد علیه السلام می نمایاند که انگیزه های سیاسی، بیش از هر انگیزه و دلیل دیگر در شکل گیری «فرقه کیسانیه» دخالت داشته است. زیرا به هر حال مطرح شدن محمد حنفیه در قیام مختار به جای علی بن الحسین علیه السلام یا به دلیل تقیه امام سجاد از حضور مستقیم در جریان قیام بوده و از این رو محمد حنفیه به عنوان نماینده آن حضرت در این حرکت مطرح گشته ولی بعدها از سوی عناصر ناآگاه و یا مغرض نقشی اصیل به او داده شده است!

و یا این که برآستی محمد حنفیه در این دوره خود را امام می شمرد و بعدها در مباحثه با امام سجاد متقاعد شده است که امامت از آن زین العابدین است و نه او.

احتمال سوم این است که مختار صرفاً برای پیشبرد اهداف خویش، حرکتش را منتسب به محمد حنفیه کرده است. بی این که اجازه ویژه ای از سوی او داشته باشد. و در این راستا بوده که مختار از محمد حنفیه به عنوان مهدی ⁽¹²⁸⁾ یاد کرده تا هواداران و هواخواهان بیشتری را گرد آورد.

احتمال چهارم این است که اصولاً مسئله امامت محمد حنفیه نه در دوران قیام مختار بلکه در عصر حکومت عباسیان، ساخته و پرداخته شده تا از نقطه های مبهم و کور گذشته، مستندهایی برای حکومت عباسیان، جستجو شده باشد.

هر یک از این احتمالات که تقویت شود، این نکته به دست می آید که به هر حال اعتقاد به امامت «محمد حنفیه» دارای دلایل علمی و مستند به نصوص و منابع شرعی نیست و شرایط خاص سیاسی آن عصر، پندارهای فرقه کیسانیه را رقم زده است.

البته از قراین استفاده می شود که نخست احتمال سوم و سپس احتمال چهارم نزدیکتر به واقع است. زیرا به هر حال مختار برای جذب نیروهای متمایل به تشیع ناگزیر بود خود را به پایگاهی علوی مستند سازد تا قیامش مشروعیت و مقبولیت عام پیدا کند و بعدها عباسیان نیز برای تضعیف پایگاه امامت، بشدت نیازمند اندیشه ای بودند که مردم را از اطراف ائمه معصومین علیهم السلام متفرق ساخته اند و به مرکزیتی متوجه سازند که بر ایشان مسئله ساز نباشد و کیسانیه و اعتقاد به امامت محمد حنفیه ای که حضور در زمان ندارد و زندگی را بدرود گفته - و یا به اعتقاد کیسانیه در غیبت به سر می برد! - همان مرکزیت و قبله گاه مورد پسند بنی العباس بشمار می رفت.

فصل دوم: شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در محراب عبادت و معنویت

امام سجاد، زین العابدین علیه السلام، پیشوایان متقین، در عصری که سفاکان و دین گریزان، محراب را با خون اولیای خدا گلگون می ساختند و حقگویان برخاسته از محراب را به جرم سرفروود نیاوردن در برابر غیر خدا، مورد سخت ترین آزارها و نارواترین دشنامها قرار می دادند و ماءذنه های هدایت و مناره های دین را ناجوانمردانه به خون تکبیرگویان عزت و دینداری می آغشتند، آری در چنین عصری از محراب، ماءذنه ای رفیع، رفیعترا از همه برجها ساخته بود نجواهای پنهانیش را رساتر از هر فریاد به گوش غفلت زدگان و راه گم کردگان زمانش و نیز فرزندان آینده اسلام برساند.

علی بن الحسین علیه السلام چنان در این میدان می کوشید که وقتی فاطمه، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام آن تلاش طاقت فرسا و آن عبادت بی وقفه را در فرزند برادرش، مشاهده کرد، بر سلامتی او بیمناک شد و از جابرین عبدالله یاری خواست تا شاید امام سجاد را از آن همه زحمت و مرارت که در مسیر عبادت به خویش روا می داشت باز دارد.

به جابر گفت: تو می دانی که ما خاندان رسول خدا، حقوقی بر شما داریم، از آن جمله این است که اگر خطری ما را تهدید کند، شما باید به یاری ما بشتابید. اینک فرزند برادرم از کثرت عبادت خویش را در معرض خطر قرار داده است از او دیدار کن و از وی بخواه تا قدری به استراحت نیز بیندیشد.

جابر به حضرت امام سجاد علیه السلام رسید، حضرت را در حال عبادت یافت در حالی که بدن آن گرمی بشدت ضعیف شده بود. جابر نگرانی عمه آن بزرگوار را به ایشان یادآوری کرد و گفت:

ای فرزند رسول خدا! مگر نه این است که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما قرار داده جهنم را برای دشمنان شما؟ پس تحمل این همه رنج در مسیر عبادت برای چیست؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

ای جابر! تو از اصحاب رسول خدایی و می دانی که جدم رسول خدا با این که مورد غفران عام و همه جانبه خدا بود و آیه لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر ⁽¹²⁹⁾ به وی اطمینان همیشگی می داد، اما باز هم آن عزیز چنان خدای را عبادت می کرد که قدمهایش متورم می شد و چون علت آن همه سعی در عبادت را از وی می پرسیدند می فرمود: افلا اکون عبدا شکورا یعنی؛ آیا من نباید در برابر خداوند بنده ای شکرگزار باشم! ⁽¹³⁰⁾

امام صادق علیه السلام در توصیف عبادت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: در امت اسلامی هیچ کس نتوانست همانند رسول خدا به عبادت اهتمام ورزد جز علی بن ابی طالب علیه السلام. او چنان عبادت می کرد که گویی بهشت و دوزخ را می بیند..

آنگاه فرمود: در میان اهل بیت امیرالمؤمنین شبیه تر از همه به او زین العابدین علیه السلام می باشد چه این که در راستای عبادت چنان پیش تاخت که فرزندش امام باقر علیه السلام در او خیره شد، اثر عبادت را در چهره اش آشکار یافت و از مشاهده حال پدر گریست. امام سجاد که علت گریستن فرزند را دریافته بود فرمود: آن نامه و صحیفه ای که عبادت‌های علی علیه السلام در آن ثبت شده بیاور! امام باقر علیه السلام نامه را به پدر داد و آن حضرت مشغول مطالعه شد. پس از لختی مطالعه، درنگ کرد و آهی عمیق از سینه آورد و گفت: کیست که بتواند مانند امیرالمؤمنین علیه السلام، آن همه عبادت خدا کند. ⁽¹³¹⁾

درباره آن حضرت نقل کرده اند که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد. وقتی به وی گفتند که شما بیش از جدتان علی علیه السلام عبادت می کنید، امام اظهار داشت:

مه انی نظرت فی عمل علی صلوات الله علیه یوما واحدا فما استطعت ان اعدله من الحول الی الحول. ⁽¹³²⁾

یعنی؛ من در عمل یک روز علی علیه السلام نگریستم و تاءمل کردم و دریافتم که قادر نیستم در طول یک سال اعمالی انجام دهم که با عمل یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام برابری کند.

البته ممکن است منظور حضرت، عبادت از نظر کمی نباشد بلکه به جنبه کیفی و ارزشی عمل اشاره داشته باشد، چنان که این معنا از برخی روایات دیگر نیز استفاده می شود بویژه روایاتی که می گوید: ضربت علی علیه السلام در روز جنگ خندق بر عبادت جن و انس فضیلت و شرافت دارد.

امام سجاد علیه السلام در آستانه نماز

امام سجاد علیه السلام چون برای نماز آماده می شد وضو می گرفت، رنگ رخسارش دگرگون می شد و چون از علت آن می پرسیدند، پاسخ می داد: «آیا می دانی که می خواهم به آستان چه بزرگی راهیابم و در مقابل چه مقامی قرار بگیرم!». ⁽¹³³⁾

بارها می دیدند که وقتی امام زین العابدین علیه السلام وضو گرفته و به انتظار رسیدن وقت نماز به سر می برد، از شدت خضوع در برابر حق و احساس بندگی به درگاه خدا، آثار نگرانی در اندامش ظاهر بود. ⁽¹³⁴⁾

نماز امام سجاد علیه السلام، ابلاغگر پیام شهیدان

طاووس بن کیسان یمانی (متولد 106) از اعلام تابعین و رجال گرانقدر و از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام است و خاطرات بسیاری از عبادتها و مناجاتهای آن حضرت دارد. او می گوید:

«در حجر اسماعیل امام را مشاهده کردم، او مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود، چون برای نماز می ایستاد، رنگ چهره اش گاه زرد و گاه گلگون می گشت، بیم از خدا در اندامش متجلی بود و چنان نماز می گزارد که گویی آخرین نماز اوست. چون به سجده میرفت، تا دیر زمان در سجده می ماند و چون سر بر می داشت قطرات عرق بر بدنش جاری بود. همواره تربت سید الشهداء علیهم السلام همراه داشت و جز بر آن پیشانی نمی نهاد.» ⁽¹³⁵⁾

امام سجاد علیه السلام این گونه محراب را با میدان نبرد و نماز را با شهادت و مناجات نیمه شب را با مناجات حسین علیه السلام بر خاکهای تفتیده کربلا و یاد خدا را با یاد راهیان راه حق پیوند می زند. و این چنین به نماز و عبادتش او جهت می بخشید. و عبادتهای طولانی برای مردم پیام بیداری و رهنمایی به سوی عزت و آزادی و دینداری و ظلم ستیزی داشت. چرا که وقتی سر بر خاک شهیدان کربلا می نهاد، به همگان اعلام می کرد که نماز من، نماز انزوا، نماز رهبانیت، نماز فرار از واقعیت های زمان نیست، نمازی است چونان نماز حسین علیه السلام در نیمروز کربلا و در میدان شهادت. نمازی است که بر خاک شهیدان راه خدا ارج می نهد و با پیامی به لطافت نسیم سحری و نفوذ اشعه خورشید، به نسلها می رساند که اوج عبادت و عبودیت، سر نهادن بر خاک شهیدان، در راه خدا و برای خداست.

علی بن الحسین، سیدالسادین

زیادی سجده ها و تداوم هر سجده امام علی بن الحسین سبب گردید که آن حضرت را سیدالسادین لقب دهند. و چون این سجده های طولانی و فراوان، بر پیشانی آن پیشوای متقین اثر گذارده و پوست آن زیر شده بود (به ایشان (ذووالثفئات) می گفتند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: پدرم هیچ نعمتی را به یاد نمی آورد مگر این که با یاد کرد آن به درگاه خداوند سجده می برد، هنگام قرائت قرآن چون به آیه های سجده می رسید و نیز به وقت خطر و احتمال رخداد حادثه ای ناگوار و همچنین پایان نمازهای فریضه، و یا هر زمان که موفق می شد خدمتی انجام دهد و میان دو مؤمن را اصلاح کند، سر به سجده می نهاد و بر درگاه خداوندی سپاس می نهاد. ⁽¹³⁶⁾

یکی از خدمتکاران آن حضرت، امام را چنین یاد می کند:

«روزی مولایم به سوی صحرا رفت و من همراه وی بودم، در گوشه ای از صحرا به عبادت پرداخت، به هنگام سجده سر را بر سنگهای زبر و درشت می نهاد و با گریه و تضرع یاد خدا می کرد. سعی کردم تا آنچه حضرت می گوید بشنوم. آن روز شمردم که امام در سجده خویش هزار مرتبه گفت:

لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا.

چون امام سر از سجده برداشت، صورت و محاسنش به اشکهای آغشته بود. ⁽¹³⁷⁾

دعاها و تعبیرهایی که امام سجاد علیه السلام در نیایش با خدا و بویژه در حال سجده به کار می گرفت خود، در اوج عبودیت و بندگی و معرفت حق بود. از جمله ذکرهای آن امام در حال سجده چنین است:

الهی عبدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، فقیرک بفنائک. (138)

در بسیاری از روایات نقل شده است که آن حضرت خویش را موظف می داشت تا در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز بگذارد و این برنامه را تا پایان عمر عملی می ساخت. (139)

انجام هزار رکعت نماز در یک شبانه روز، آن هم برای کسی که می بایست به امور زندگی و مسایل اجتماعی بپردازد، چه بسا در ذهن برخی بعید بنماید، ولی شرایط خاص زندگی آن حضرت و محدودیتهای شدیدی که خلفا برای آن امام به وجود آورده بودند، عملاً مجلال بیشتری به امام سجاد علیه السلام می داد تا به این برنامه بپردازد.

شایان توجه است که این گونه روایات را بیشتر نویسندگانی ثبت کرده اند که علی بن الحسین علیه السلام را به عنوان امام مفترض الطاعه نمی شناسند و وی را صاحب کرامت و معجزه نمی دانند و از او به عنوان شخصیتی ممتاز و معنوی و فرزندی نمونه از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده و لقب زین العابدین و سیدالسادین را به وی داده اند. (140)

محو در جمال پروردگار

هنگامی که امام سیدالسادین به نماز و راز و نیاز با پروردگار می ایستاد، چنان در جمال حق محو می شد و در یاد خدا غرق می گشت که کمترین توجه به اطراف خود نداشت.

گاه در خانه حضرت مشکلی رخ می داد ولی حضرت چون به نماز ایستاده بود، فارغ از دردها و مشکلات دنیا، توجهی بدانها نمی یافت.

روزی در خانه آن حضرت آتش سوزی رخ داد (141) و زمانی دیگری یکی از فرزندان وی آسیب دید (142) ولی تا پایان نماز، امام از آنها اطلاع نیافت.

علی بن الحسین علیه السلام و اهتمام به حج

راویان و مورخان برای امام سجاد علیه السلام بیست سفر به حج ثبت کرده اند، آن هم سفرهایی که آن حضرت فاصله میان مکه و مدینه را پیاده طی کرده است. امام در این سفرها، مرکب به همراه داشت ولی مصمم بود تا طریق خانه خدا را با پای خویش ببیماید و در مسیر محبوب، از وجوب خود مایه بگذارد. ⁽¹⁴³⁾ عرفان و حب امام به خداوند، بر تمامی اعمال عبادی او پرتوافکن بود و به همه برنامه ها و عبادات وی رنگی الهی و جلوه ای معنوی می بخشید. یکی از حالات درس آموز امام علیه السلام هنگام پوشیدن لباس احرام بود. چنان که:

«وقتی آن حضرت لباس احرام می پوشد، رنگش از یاد خدا و جلال او تغییر می کرد و چنان در جذبه معنویت حق قرار می گرفت که از گفتن «لیبیک» نیز ناتوان می آمد، همراهان حضرت با دیدن وضع معنوی وی بشدت تحت تاءثیر قرار گرفته و می پرسیدند: چرا لیبیک نمی گوئید؟ امام در پاسخ به ایشان می فرمود: بیم آن دارم که لیبیک بگویم ولی خداوند در جوابم ندا دهد: «لا لیبیک»! امام همچنان تا پایان اعمال حج، در جذبه ای الهی و توجهی خاص به خداوند قرار داشت. ⁽¹⁴⁴⁾

رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان

از بارزترین امتیازهای ائمه علیهم السلام بر سایر انسانها، این است که انسانها معمولا با گرایش به بعدی از ابعاد معنوی یا مادی، از سایر جنبه ها غافل می شوند، ولی امامان علیهم السلام در پرتو هدایت ویژه حق، از افراط و تفریط ایمنند و در رفتار فردی و اجتماعی و اعمال عبادی و معنوی و نیز زندگی آنان، تعادلی منطقی و

معقول مشهود است. و این ویژگی است که ایشان را سزاوار جایگاه و شایسته الگو بودن برای خلق، ساخته است.

در ملاکهای بشری و انسانهای معمولی، کسی که دارای آن حالات فوق العاده در نماز و وضو و دعا و مناجات و حج و... باشد و در سجده هایش صدها و هزارها مرتبه، ذکر خدا را تکرار کند، انسانی است منزوی که تمام وقت و عمر خود را صرف عبادت فردی کرده و به هیچ نیازی از نیازهای زندگی مادی و حیات اجتماعی توجه ندارد! در حالی که زندگی امام سجاد علیه السلام خلاف این برداشت را به اثبات می رساند.

وی با وجود آن همه دعاها و مناجاتهای طولانی و کم نظیر، از جامعه خود و نیازها و واقعیتهای زمانش غافل نیست بلکه در میدان وظایف اجتماعی و اخلاقی نیز پیشوایی الگو و نمونه است.

براستی جای تامل و پندآموزی و همچنین شگفتی دارد که زینت عبادتگران، سرور سجده گزاران مقتدای زاهدان و متقیان، با آن همه سجده های طولانی و شب زنده داریهای مداوم، مخارج زندگی صد خانواده محروم مدینه را متکفل بوده و نیازهای آنان را برآورده می ساخته است. ⁽¹⁴⁵⁾

چقدر فاصله است میان زندگی اثر آفرین امام سجاد علیه السلام با آنان که به خیال زهد و عبادت، چشم از همه واقعیتهای زمانشان فرو بسته و نه تنها قادر به اداره چند نیازمند و مستمند دیگر بلکه قادر به اداره زندگی فردی خویش نمی باشند و به ادعای زهد و درویشی کشکول نیاز نزد دیگران دراز کرده و یا زندگی خود را بر درآمدهای عمومی و کمکهای بلاعوض و بیت المال تحمیل کرده و می کنند!

تشریح و توضیح حالات معنوی و عبادت‌های طولانی ائمه و همچنین امام سجاد علیه السلام همیشه این نگرانی را در خود نهفته دارد که مبادا، انزوا گرفتگان و عزلت جویان بی خاصیتی که نه به کار خویش می آیند و نه به کار خلق و نه تاءثیری در پیشبرد دین و نه دنیا، آن همه عبادت را دلیل حضور نداشتن ائمه در مسایل جاری زمانشان تصور کنند و روش نادرست خویش را با این تصور بیجا توجیه نمایند!

کمک به محرومان، در نهان

محمد بن اسحاق می گوید: بسیاری از خانواده های محروم و نیازمند مدینه، شبانگاه از لطف و بخشش مردی ناشناس بهره مند می شدند و هرگز او را نشناختند مگر زمانی که علی بن الحسین علیه السلام در گذشت و آن مرد ناشناس دیگر به سراغ آنان نیامد. آنگاه بود که دانستند آن امدادگر ناشناس، زین العابدین علیه السلام بوده است. ⁽¹⁴⁶⁾

ابوحمره ثمالی «متوفای 150 هجری قمری» می گوید:

امام زین العابدین علیه السلام در تاریکی شب، نان و نوای مستمندان را بر دوش می کشید و به طور ناشناس آن را انفاق می کرد و می فرمود:
ان صدقة السر تطفی ء غضب الرب.

یعنی: صدقه پنهانی، خشم الهی را فرو می نشاند. ⁽¹⁴⁷⁾

چنین بود که پس از شهادت آن گرامی وقتی بدنش را غسل می دادند، آثاری بر پشت و شانه های وی مشاهده گردید و چون علتش را پرسیدند، دانستند که آنها آثاری است از نانها و کوله بارهایی که امام علیه السلام برای تهیدستان بر دوش می کشیده است. ⁽¹⁴⁸⁾

ابن سعد «متوفای حدود 200 هجری قمری» می نویسد:

چه بسا نیازمندی که به حضور امام سجاد علیه السلام می رسیدند و قبل از اظهار نیاز، خواسته خود را از امام دریافت می کردند و امام می فرمود:

«صدقه قبل از این که به دست نیازمند برسد، نخست به دست خداوند می رسد.»⁽¹⁴⁹⁾

یکی از پسر عموهای آن حضرت، مستمند و نیازمند بود. و امام همیشه در نهان و به طور ناشناس وی را کمک می کرد. اما از آنجا که امام را نمی شناخت، همواره از آن حضرت گله مند و شاکی بود که چرا به وی رسیدگی نمی کنند!

امام سجاد علیه السلام با شنیدن گلایه های او، خویش را از معرفی خود باز می داشت و هرگز به او نفرمود که آن ناشناس امدادگر منم. تا این که امام بدرود حیات گفت و رحلت کرد. آن روز پسر عموی گلایه گذار از واقعیت آگاه شد و در کنار قبر آن حضرت به گریه عذرخواهی نشست.⁽¹⁵⁰⁾

«سفیان بن عیینه» از زهری نقل می کند:

شبی سرد و بارانی، امام علی بن الحسین، زین العابدین را در کوچه های مدینه دیدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت گرفته و عزم خانه تهیدستان دارد. به آن حضرت گفتم:

ای پسر رسول خدا! چه بر پشت دارید؟

امام فرمود: سفری در پیش دارم و توشه آن را آماده کرده ام و می خواهم در جای امنی قرار دهم.

عرض کردم: آیا اجازه می دهید خدمتکار من شما را در حمل این آذوقه کمک کند؟

امام فرمود خیر.

گفتم: اجازه بدهید خودم شما را کمک کنم.

امام باز هم فرمود: خیر! چیزی که در سفر به کار من می آید، چرا خودم آن را متحمل نشوم، تو را به خدا سوگند! مرا تنها بگذار!

آن شب گذشت، چندی بعد خدمت امام رسیدم و عرض کردم: آن سفر که عازم بودید چگونه صورت گرفت؟

امام فرمود: آن سفر، از آن نوع سفرها که تو پنداشتی نبود، منظور من سفر آخرت بود، و من برای آن جهان، خود را آماده می کنم. با دوری از حرام، بخشش و انجام کارهای نیک. (151)

سفیان بن عیینه نیز می گوید:

در یکی از سفرها که امام علی بن الحسین علیه السلام عازم حج بود، خواهرش سکینه - دختر حسین بن علی علیه السلام - هزار درهم به عنوان کمک هزینه سفر در اختیار وی نهاد ولی هنگامی که امام به نزدیکی «حره» (152) رسید، تمامی آن مبالغ را میان مستمندان تقسیم کرد. (153)

امام باقر می فرماید:

چه بسیار مواردی که پدرم، در کنار یتیمان و بینوایان می نشست، و با دست خویش به آنها غذا می داد و برای آنان که عیالمند بودند، غذا می فرستاد. (154)

امام صادق می فرماید:

علی بن الحسین علیه السلام در روزهایی که روزه داشت گاه با دست خود غذا می پخت و هنگام افطار، آنها را به خانه نیازمندان می فرستاد و چه بسا مواردی که از آن غذا برای خود آن حضرت باقی نمی ماند و با نان و خرما افطار می کرد. (155)

برخورد امام با نیازمندان، برخورد فردی توانمند و برتر با فردی زبردست و منت پذیر نبود، بلکه آن حضرت سعی داشت تا هنگام رفع نیاز مستمندان، در

ایشان آثار تذلل و کوچکی آشکار نگردد. از این رو، قبل از اظهار نیاز، به آنان کمک می کرد و می فرمود:

مرحبا بمن یحمل زادی الی الاخرة.

یعنی؛ آفرین بر کسی که توشه مرا به سوی آخرتم بر دوش کشد و مرا یاری

دهد. (156)

عفو و گذشت، در روابط اجتماعی

از جمله صفات بارز امام سجاد علیه السلام تحمل و شکیبایی او در برابر ناگواریها و عفو و گذشت از کسانی است که نسبت به وی بی حرمتی یا جفا کرده بودند. مردان الهی در همیشه تاریخ دشمنانی داشته اند که گاه در نتیجه ناآگاهی و زمانی دلیل دنیاپرسی و دنیاداری با اولیای الهی به ستیز برخاسته و ایشان را مورد اهانت و آزار قرار می داده اند.

امام سجاد علیه السلام نیز که در عصر حاکمیت جور و جهل امویان می زیست و دستگاه خلافت به عناوین مختلف از اهل بیت و فرزندان علی علیه السلام عیبجویی و بدگویی داشت، مردم عامی و جاهل جامعه تحت تبلیغات سوء آنها، نسبت به شخصیت ائمه بدگمان شده بودند، گاه در برخوردهای اجتماعی بشدت علیه ایشان به ناسزاگویی می پرداختند.

از آن جمله مردی با مشاهده علی بن الحسین علیه السلام دهان به اهانت گشود و سخت ناسزا گفت.

امام همراهانی داشت که خواستند آن مردم را تنبیه کنند. اما امام مانع شد و فرمود: متعرض او نشوید! سپس رو به آن مرد کرده و فرمود: «کار ما بیش از اینها بر تو پوشیده است، اگر نیازی داری بگو تا برآوریم».

مرد از این صبر و شکیبایی و گذشت و بزرگواری، و نیز آن لحن ملایم و محبت آفرین بشدت متاثر شد، شرم تمامی وجودش را در برگرفت تا آنجا که صورت از خجالت، پوشانید و دیگر نمی توانست به صورت امام نگاه کند. امام بی درنگ دستور داد خدمتکارانش هزار درهم در اختیار او قرار دهند. از آن روز به بعد، هر گاه آن مرد امام را می دید می گفت گواهی می دهم که تو از فرزندان رسول خدایی و از خاندان وحی نبوتی. (157)

هشام بن اسماعیل، والی مدینه بود و در مدت فرمانروایی خود امام سجاد علیه السلام را مورد آزار و اذیتهای بسیار قرار داد. سرانجام ولید او را از حکومت عزل کرد و منادیان ولید در میان مدینه ندا دادند: «هر کس در زمان فرمانروایی هشام مورد ظلم قرار گرفته و یا حقی از او ضایع شده است می تواند حق خود را از وی مطالبه کند.»

هشام در میان همه نگرانیهایش، بیش از همه از جانب امام سجاد علیه السلام برخوردار بود زیرا در حق آن حضرت بیش از دیگران جفا کرده بود! اما برخلاف تصور او، هنگامی که امام علیه السلام با وی روبرو شد، بر او سلام کرد و به یاران خود نیز سفارش نمود که متعرض او - که اکنون ضعیف و ناتوان است - نشوند. و سرانجام امام علیه السلام به او اطمینان داد و فرمود: «ای هشام بن اسماعیل تا می توانی رضایت مظلومان و بی پناهان را جلب کن و از ناحیه ما نگران نباش!» (158)

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

یکی از عموزاده های امام سجاد علیه السلام به نام «حسن بن حسن» با آن حضرت کدورتی پیدا کرده بود. روزی حسن وارد مسجد شد و امام زین العابدین علیه السلام را در آنجا دید، بی درنگ به پرخاش و تندگویی پرداخت و آن

حضرت را آزرده خاطر ساخت ولی امام در برابر سخنان او کمترین عکس العملی از خود نشان نداد، تا حسن از مسجد خارج شد.

شب هنگام، امام سجاد علیه السلام به خانه اش رفته و به او فرمود: «برادر! آنچه امروز در حضور اهل مسجد درباره من گفתי اگر راست باشد، از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر نسبتهای تو به من دروغ باشد از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد. درود بر تو رحمت و برکات خدا شامل حال تو باد!»

امام این سخنان را گفت و از او جدا شد.

حسن که هرگز انتظار چنین برخوردی را از امام نداشت و خود را برای شنیدن سخنان تند و کوبنده آماده کرد بود، به خود آمد و خویش را در برابر کوهی از بزرگواری و شرافت یافت، شرمنده شد و در پی حضرت با چشمی گریان روان گردید و از امام عذر می طلبید.

امام بر حالش رقت آورد و به او اطمینان داد که وی را بخشیده است. ⁽¹⁵⁹⁾

تلاش در آزادی بردگان

یکی دیگر از خدمت‌های اجتماعی امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام، سعی و جدیت آن حضرت در دستیابی بردگان به آزادی بود. امام سجاد علیه السلام غلامان و کنیزان بسیار می خرید، اما نه برای کار کشیدن از ایشان، بلکه منظور تربیت اخلاقی و دینی و سپس فراهم آوردن زمینه آزادی آنان.

تلاش آن حضرت در این راستا، هم عملی و هم از طریق تشویق و ترغیب دیگران به این کار بود. چنان که مورخان و محدثان نقل کرده اند:

«امام سجاد: علیه السلام هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد.» ⁽¹⁶⁰⁾

و نیز در تعالیم خود به شاگردان و پیروان خویش می فرمود:

«هیچ مؤمنی بنده را آزاد نمی کند، مگر این که خداوند به جای هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از اعضای او را ایمن از آتش دوزخ می سازد.» (161)

در بسیاری موارد، امام سجاد علیه السلام به بهانه های مختلف تعدادی از بردگان را آزاد می ساخت و چه بسا یک عمل یا یک سخن شایسته آنان، زمینه آزادی ایشان را فراهم می کرد.

کنیزی می خواست آب وضو برای آن حضرت فراهم آورد که ظرف سفالین از دستش فرو افتاد و شکست!

امام به کنیزک نگاهی کرد و کنیز گمان کرد که مولایش خشمگین شده است. از این رو جمله ای از قرآن خواند و گفت: «والکاظمین الغیظ» یعنی؛ متقین بهشتی و برخوردار از غفران پروردگار آنانند که... خشم خود فرو خورند. (162)

امام فرمود: من از تو گذشتم.

کنیز ادامه آیه را خواند و گفت: «والعاقین عن الناس» یعنی؛ آنان که از خطاهای مردم چشم می پوشند.

امام فرمود: من از تو گذشتم.

کنیز ادامه داد: «والله یحب المحسنین» یعنی؛ خداوند نیکوکاران را دوست دارد. امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد ساختم. (163)

استفاده بجا و زیرکانه و عالمانه کنیز از این جمله های قرآنی، از یک سو تربیت دینی و معرفتی وی را در زندگی امام سجاد علیه السلام می رساند و از سوی دیگر آشنایی کنیز به روح قرآنی و معنوی امام سجاد علیه السلام را می فهماند. و کنیزی که تا این حد رشد یافته باشد، سزاواری آزادی است.

اسلام هر چند، بر اساس یک ضرورت اجتماعی از آغاز تبدیل شدن اسیران جنگی به بردگانی قابل خرید و فروش را مورد رد و انکار قرار نداده است، زیرا اسیران جنگی کسانی بوده اند که به جنگ مسلمانان آمده و درصدد ریختن خون و از میان بردن جان و مال و عرض مسلمانان بوده اند و بدین خاطر مسلمانان نیز حق داشته اند که ایشان را از میان ببرند. ولی از آنجا که هدف اسلام از جنگ و دفاع، نخست دفع تهاجم دشمن و سپس دعوت آنان به راه حق و مسیر توحید است، زنده نگاه داشتن آنان و فراهم آوردن زمینه تربیت و هدایت ایشان را توصیه کرده و زمانی که به ایمان گراییدند، راههای زیادی برای آزاد شدنشان گشوده است.

سیره و روش امام سجاد علیه السلام این بود که در ماه مبارک رمضان هیچ غلامی یا کنیزی را مؤاخذه نمی کرد. و اگر خطایی از آنان سر می زد، آنها را ثبت می کرد و چون پایان ماه مبارک رمضان فرا می رسید، همه آنان را گرد خود فرا می خواند و لغزشهای هر یک را به وی گوشزد می کرد، سپس در میان ایشان می ایستاد و دستور می داد تا همه با صدای بلند بگویند:

یا علی بن الحسین ان ربک قد احصى عليك کل ما عملت، کما احصیت
علینا کل ما عملنا...

یعنی؛ ای علی بن الحسین! پروردگار تو تمامی اعمال را یکایک برشمرده و ثبت کرده است، همان گونه که تو اعمال ما را ثبت کرده ای، نزد خداوند کتابهایی است که در آنها هیچ عمل کوچک و بزرگی فروگذار نشده است. و اعمال تو حاضر خواهد شد، چنان که ما اکنون کردارمان را نزد خویش حاضر می بینیم، پس تو از خطای ما درگذر تا خداوند از تو درگذرد. خداوند می فرماید: ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفرالله لکم. (164)

یعنی؛ عفو کنید و گذشت داشته باشید، آیا دوست ندارید که خداوند خطاهایتان را ببخشد و عفو کند؟

پس از این امام می فرمود همه یکصدا بگویند:

پروردگارا! تو ما را فرمان داده ای از کسانی که به ما ستم روا داشته اند درگذریم و ما بر اساس فرمان تو از آنان گذشتیم، پس تو نیز از ما درگذر، زیرا تو از ما به عفو و بخشش سزاوارتری.

پس از این سخنان امام رو به جانب بردگان کرده، می فرمود:

اکنون من از شما گذشتیم و بدیهایتان را بخشیدم و شما را برای خشنودی خدا آزاد کردم، شما هم از خداوند بخواهید تا از من درگذرد و مرا از آتش غضب خویش ایمن دارد. (165)

برگزاری این مراسم، در حقیقت هم درسی بود به سایر مؤمنان که از روش آن حضرت پیروی کنند و زمینه آزادی بردگان بیشتری فراهم آید. و هم آخرین درسهای معنوی و اخلاقی به بردگان بود که می بایست از آن پس آزاد زندگی کنند و چونان مؤمنی صالح و با تقوا به زندگی شخصی خود ادامه دهند.

امام این درسها را در حساسترین شرایط زندگی به غلامان و کنیزان می دهد تا در جان و روح آنان برای همیشه ثبت شود. زیرا آزادی برای یک برده چونان مائده آسمانی و حیات دوباره است و امام در آستانه این شادی بزرگ، یاد خدا و بیم از گناه و راه و روش ایثار و فداکاری و انسانیت و معنویت را در اعماق وجود آنان به ثبت می رسانده است.

به هر حال آن حضرت، در پایان هر رمضان حدود بیست بنده را آزاد می ساخت و این عمل موجب آن می شد که معمولا کنیزان و غلامان بیش از یک سال در خدمت آن بزرگوار نباشند و آزاد شوند. (166)

امام سجاد علیه السلام، از دیدگاه دیگران

ابن خلکان «م 671 هجری» علی بن الحسین علیه السلام را از سادات و بزرگان تابعین دانسته و از محمد بن شهاب زهری «م 124 هجری» نقل کرده است:

ما رأیت قرشیا افضل من علی بن الحسین علیه السلام. (167)

یعنی؛ در میان قبیله قریش - که خود قبیله ای ممتاز است - هیچ کس را برتر و با فضیلت تر از علی بن الحسین علیه السلام نیافتم.

مورخان از ابو حازم «م 140 هجری» سفیان بن عیینه «م 198 هجری» و زهری نیز آورده اند: ما رأیت هاشمیا افضل من علی بن الحسین علیه السلام. (168)

یعنی؛ در میان بنی هاشم - که شریفترین نسل قریش می باشد - هیچ کس را برتر از علی بن الحسین نیافتم.

ابن وهب از مالک «م 179 هجری» نقل می کند:

لم یکن فی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله مثل علی بن الحسین علیه السلام. (169)

یعنی؛ در میان اهل بیت رسول خدا - که شریفترین و ممتازترین بیت در میان بنی هاشم اند - کسی همتای امام سجاد علیه السلام نبود.

جابر بن عبدالله انصاری (م 78 ه) صحابی معروف و مورد احترام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که موفق به درک حضور امام سجاد علیه السلام شده است می گوید:

والله ما رأی فی اولاد الانبیاء بمثل علی بن الحسین، الا یوسف بن یعقوب،
والله لذریة علی بن الحسین افضل من ذریة یوسف بن یعقوب، و ان منهم لمن
یملا الارض عدلا کما ملئت جورا. (170)

یعنی؛ سوگند به خداوند! در میان فرزندان انبیا کسی چونان امام سجاد علیه السلام دیده نشده است، مگر یوسف، فرزند یعقوب علیه السلام. اما سوگند به خداوند! که دودمان علی بن الحسین علیه السلام از دودمان یوسف برتر است، چه این که در میان

فرزندان علی بن الحسین علیه السلام کسی خواهد آمد که زمین را از عدل پر خواهد کرد، چونان که از ظلم پر شده است!

عمر بن عبد العزیز «متولد 101 هجری» که از وابستگان به بنی امیه و مروانیان است، اما به دلیل برخی خصلتهای منصفانه از ایشان متمایز می باشد، علی رغم تعارض و تضادی که میان حکومت بنی امیه با اهل بیت و شخص امام سجاد علیه السلام وجود داشت، گاه به خدمت آن حضرت می رسید و اظهار ادب و خضوع می کرد. و بعد از شهادت آن امام گفت: ذهب سراج الدنيا و جمال اسلام، زین العابدین. ⁽¹⁷¹⁾

یعنی؛ مشعل روشنگر دنیا و مایه جمال و زیبایی اسلام، زین العابدین، چشم از جهان فرو بست.

در یکی از محافلی که امام سجاد علیه السلام حضور داشت. عمر بن عبدالعزیز نیز شرکت جست. امام سجاد قبل از او مجلس را ترک گفتند.

پس از بیرون رفتن امام ابن عبدالعزیز از حاضران پرسید:

امروز شریفترین مردم در جامعه ما چه کسی است؟

طبق معمول آن دوره، همه گفتند: شخص خلیفه.

ابن عبدالعزیز گفت: نه، چنین نیست که شما می گوئید! شریفترین مردم کسی است که هم اکنون از مجلس ما خارج گردید «علی بن الحسین (علیه السلام)» زیرا او از خاندانی است که همه مردم آرزو دارند از آن خاندان باشند ولی او هرگز تمایل ندارد که به خاندانی جز خاندان خویش بپیوندد و منتسب باشد. ⁽¹⁷²⁾

کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی «متولد 652» از علمای قرن هفتم می

نویسد:

«علی بن الحسین، زینت اهل عبادت، پیشوای زاهدان، بزرگ پرهیزکاران و رهبر و پیشتاز مؤمنان است. شیوه زندگی او خود گواهی می دهد که از سلاله نسل رسول خدا ﷺ است. اخلاق و منش او، خود می نمایاند که او از بندگان مقرب خداست. آثار برجای مانده بر سیمایش، نشانگر نمازهای بسیار و شب زنده داریهای هدایت یافته اوست. و الفت هماره او با دعا و راز و نیاز، دلیل انس او با خداست.

در طاعت و بندگی حق، چنان تاخت که زین العابدین شناخته شد. شب زنده داریهایش، راه تاریک آخرت را بر او روشن ساخته و روزه های مستمر او، توشه جهان دیگر را برایش تدارک بود. کرامتها و کارهای خارق عادت، بسیار از او ثبت شده و همه اذعان دارند که وی از سروران خلق در قیامت است. (173)

حماسه فرزدق

یکی از گویاترین نشانه های عظمت اجتماعی امام سجاد ع قصیده معروف فرزدق «متولد 110 هجری» می باشد.

در روزگاری که شعر از قویترین ابزارها تبلیغی به شمار می آمد و ستایشی در قالب شعر می توانست شخصیتی را به دورترین قبایل، به نیکی و ارزش بشناساند و هجوی می توانست قبیله ای را به بدنامی و بی آبرویی بکشاند و ایشان را وادار به مهاجرت سازد، فرزدق با سرودن قصیده اش، حماسه ای جاودان پدید آورد.

آنچه شعر فرزدق را از مرز مدیحه سرایی تا اوج حماسه ای انقلابی پیش برده، شرایطی است که فرزدق، شعر خود را در آن شرایط انشاد کرده است.

در روزگاری که شاعران به ندرت می توانستند از خشم دستگاه اموی بیمناک نباشند و کم بودند کسانی که بتوانند دل از عطاها و هدایای خلیفه بیوشند، فرزددق از خطرها نهراسید و دل از عطای خلیفه برید تا رضای خداوند را در اظهار محبت و ارادت به خاندان رسالت جستجو کند و به دست آورد.

فرزدق شعرش را در پستوی خانه اش نسروود و در گمنامی و بی نشانی آن را منتشر نساخت! بلکه در برابر چشمان خشم آلود هشام - که در آن روز برادر خلیفه و از مقربترین عناصر حکومتی و نزدیکترین شخص به ولیدبن عبدالملک به شمار می آمد - و در منظر انبوه حج گزارانی که از جای جای خطه اسلام گرد آمده بودند، به ستایش از امام سجاد علیه السلام پرداخت.

ستایش فرزدق از امام سجاد علیه السلام در آن شرایط و در آن محیط که بزرگترین مجتمع اسلامی و مهمترین پایگاه دینی به شمار می آمد، ستایشی ساده و بی پیامد نبود، زیرا مدح علی علیه السلام و خاندان وی در ذهن مردم ارتباطی ناگسستنی با رد و طرد غاصبان خلافت داشت.

ستودن بارزترین چهره علوی - امام سجاد علیه السلام - به معنای رویارویی صریح با تمامی امویان و مروانیان شناخته می شد، چرا که این دو جریان همیشه ستیزی بی امان داشته اند و ناهمسازی آنان برکسی مخفی نبود.

فرزدق زمانی شعر خود را با طنین گرمش انشاد کرده که هشام با تکبر و غرور در حلقه یاران و هوادارانش گام در خانه خدا نهاده تا طواف کند.

حج گزاران انبوه بودند و بی توجه به حضور هشام!

هشام خواست «استلام حجر» کند اما ازدهام جمعیت مانع شد و او باناکامی به کناری رفت و با همراهانش به نظاره طواف کنندگان خانه خدا نشست.

در این هنگام شخصی با جامه‌ها و هیئتی مردمی اما با چهره‌ای جذاب و هیبتی معنوی به جمع طواف گزاران پیوست و چون به حجر نزدیک شد و خواست استلام حجر کند، مردم احترامش کردند، راه گشودند و او باآسانی استلام حجر کرد.

همراهان هشام با دیدن آن منظره به شگفت آمدند و از هشام پرسیدند: آن شخصی که مردم برایش راه گشودند و احترامش کردند کیست؟
هشام که احساس حقارت و کوچکی می‌کرد، چنین وانمود که او را نمی‌شناسد!

فرزق که از نزدیک ناظر این گفتگوها بود، دانست هشام از سر حسادت و حق‌پوشی، اظهار ناآشنایی می‌کند و با خود گفت اکنون، لحظه ایفای رسالت و گاه حق‌گویی است.

فرزدق قدم پیش نهاد و جایی ایستاد که صدایش را هر چه بیشتر بشنوند و گفت: ای هشام - ای فرزند عبدالملک و ای برادر خلیفه -! اگر تو آن شخص را نمی‌شناسی، من او را خوب می‌شناسم.

گوش فراده تا وی را به تو معرفی کنم

دریای عطوفت و احساسات فرزدق به جوش آمده بود. واژه‌های عشق و محبتش به خاندان علی چونان امواج دریا به حرکت در آمده و به شیوه شاعرانِ پرتوان عرب، شعری بالبداهه در وصف امام سجاد انشاد کرد.

امواج صدایش در مسجد الحرام پیچید و تاءثیری عمیق بر روح و جان مردمان نهاد. جان مردم را پرورید و روح هشام را چون خرقة‌ای پوسیده درید!

(174)

اکنون قبل از پرداختن به قصیده فرزدق، نگاهی اجمالی به شخصیت وی خواهیم داشت.

شخصیت فرزددق

فرزددق، کنیه اش «ابوفراس» و پدرش «غالب صمصعه مجاشعی» و مادر وی لینه، دختر قرظة بن ظبیه است. در سال 38 هجری تولد یافت و به سال 100 هجری در بصره چشم از جهان فرو بست.

او از بزرگان بنی تمیم بود و چونان پدرش به جود و سخاوت شهرت داشت. فرزددق در خرد سالی به همراه پدرش، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد.

پدر وی را به حضور آن حضرت معرفی کرد و یادآور شد که فرزندش - با وجود خردسالی - قادر به سرودن اشعار می باشد.

علی علیه السلام به پدر او توصیه کرد که بهتر از شعر گفتن، تعلیم قرآن است و همین سفارش سبب گردید تا فرزددق به آموزش و حفظ قرآن روی آورد.

بسیاری از تاریخنگاران، فرزددق را دوستدار اهل بیت دانسته اند. برای خاندان علی علیه السلام به نیکی شعر می گفت و از آنان به عظمت یاد می کرد و دشمنانشان - بویژه معاویه، یزید، هشام و حجاج - را بشدت مورد استهزا قرار می داد و هجو می کرد.

از جمله مهمترین اشعار وی، قصیده معروفی است که در ستایش امام زین العابدین علیه السلام سروده و آن را در مسجدالحرام و در حضور هشام و جمع حج گزاران انشاد کرده است.

گروهی وی را ستوده اند و برخی او را مذمت کرده اند.

مذمت کسانی چون فرزددق که در عصر خلافت امویان به تمجید و تعظیم قدر امامان و اهل بیت علیهم السلام پرداخته است، از سوی قلم به مزدان درباری و معاندان اهل بیت، چندان دور از انتظار نیست.

در منظر تعصب پیشگان، چه جرمی بالاتر از دفاع و حمایت از خاندان علی
علیه السلام و هجو سلطه داران!

مذمتها و نسبتهای ناروایی که به فرزدق داده اند، منحصر به شخص وی
نیست بلکه هر شاعری که به تعریف و تمجید از اهل بیت پیامبر ﷺ پرداخته
و به آنان اظهار محبت کرده است، از نیزه طعن و کینه معاندان در امان نمانده
است، چونان که همان نسبتها را به ابوالاسود دثلی، کمیت اسدی و دعبل بن علی
خزاعی و... نیز داده اند!

در برابر این نارواگوییها، اکثر علمای رجال، فرزدق را توثیق کرده و شهادت
و رادمردی او را ستوده اند.

شیخ طوسی «متولد 460 هجری» او را از اصحاب امام سجاد علیه السلام دانسته
اند و به خاطر قصیده اش وی را به نیکی یاد کرده است. (175)
کشی «متولد 340 هجری» بر اخلاص او در محبت اهل بیت علیه السلام تأیید دارد
و می گوید:

«دلیل بر اخلاص او همین بس که ابتدا صله امام را پذیرفت و گفت من شعر
را برای رضای الهی سروده ام و نه دریافت صله...» (176)

متن قصیده فرزدق

- | | | |
|-------|------------------------------|------------------------------|
| (177) | والبیت يعرفه والحل والحرم | هذا الذی تعرف البطحاء وطاءته |
| (178) | هذا التقی النقی الطاهر العلم | هذا ابن خیر عباد الله کلهم |
| (179) | بجده اءنبیاء الله قد ختموا | هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله |
| (180) | العرب تعرف من اءنکرت والعجم | ولیس قولک من هذا بضائره |
| (181) | تستو کفان و لا یعروهما عدم | کلتایدیه غیاث عم نفعهما |
| (182) | یزینه اثنان حسن الخلق والشیم | سهل الخلیقة لاتخشی بوادره |

- حمال انفال اءقوام اذا افتدحوا
 (183) حلو الشمائل تحلو عنده نعم
- ما قال لاقط الا فى تشهده
 (184) لولا التشهد كانت لاءه نعم
- عم البرية بالاحسان فانقشعت
 (185) عنها الغياهب والاملاق والعدم
- اذا راءته قريش قال قائلها
 (186) الى مكارم هذا ينتهى الكرم
- يغضى حياء و يغضى من مهابته
 (187) فما يكلم الا حين يبتسم
- بكفه خيزران ريحه عبق
 (188) من كف اءروع فى عرينه شمم
- يكاد يمسكه عرفان راحته
 (189) ركن الحطيم اذا ماجاء يستلم
- الله شرفه قدما و عظمه
 (190) جرى بذاك له فى لوحه القلم
- اي الخلائق ليست فى رقابهم
 (191) لاولية هذا اوله نعم
- من يشكر الله يشكر اءولية ذا
 (192) فالدين من بيت هذا ناله الامم
- يتمى الى ذروة الدين التى فصرت
 (193) عنها الاكف و عن ادركها القدر
- من جده دان فضل الانبياء له
 (194) وفضل اءمته دانت له الامم
- مشتقه من رسول الله نبعته
 (195) طابت مغارسه و الخيم والشيم
- ينشق ثوب الدجى عن نور غرته
 (196) كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم
- من معضر حبهم دين و بعضهم
 (197) كفر و قريهم منجى و معتصم
- مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
 (198) فى كل بدء و مختوم به الكلم
- ان عد اهل التقى كانوا اءمتهم
 (199) اءوقيل من خير اهل الارض قيل هم
- لا يستطيع جواد بعد جودهم
 (200) ولا يدانيهم قوم و ان كرموا
- هم الغيوث اذا ما اءزمة اءزمت
 (201) والاسد اءسد الشرى والباءس محتدم
- لا ينقص العسر بسطا من اءكفهم
 (202) سيان ذلك ان اثروا وان عدموا
- يستدفع الشرو البلوى بحبهم
 (203) ويسترب به الاحسان والنعم

پیامهای قصیده فرزدق

با آنچه تاریخ از روش و منش خلفا ثبت کرده، بدیهی است که فرزدق با بیان این سخنان کوبنده و صریح، خویش را برای رویارویی با هر شکنجه و آزار و انتقال از سوی هشام بن عبدالملک آماده کرده بود!

مامقانی به نقل از کتاب خرائج و جرائح می نویسد:

«فرزدق پس از انشاد این قصیده، مدت‌ها زندانی شده و به فرمان هشام محکوم به مرگ گردید.

فرزدق شرایط دشوار خود را به امام علی الحسین علیه السلام رسانید و آنحضرت برای نجات و رهایی او دعا کرد.

فرزدق پس از آزادی به حضور امام سجاد علیه السلام رسید و از وضع نابسامان اقتصادی خود شکایت کرد و گفت: خلیفه تمام حقوق پیشین او را قطع کرده است.

حضرت پرسید: حقوق دریافتی تو در سال چه اندازه ای بوده است؟

فرزدق، مقداری را اظهار داشت.

امام علیه السلام به اندازه چهل سال او، هزینه زندگیش را تاءمین کرد و فرمود: اگر می دانستم که به بیش از این نیازداری به تو می بخشیدم.

فرزدق، هدیه امام را دریافت کرد و پس از همان مدت، بدرود حیات گفت.

(204)

انگیزه فرزدق

بسیاری از شاعرانی که به ستایش یا مذمت شخصیت‌های اجتماعی - سیاسی عصر خود پرداخته اند، انگیزه آنان را یا چشمداشت‌های مادی تشکیل می‌داده است و یا نگرانیها و تهدیدهایی که از سوی عوامل قدرتمند، متوجه آنان بوده است.

ولی این موضوع شامل شاعران درباری و زورپرستان و زرجویان است و نه شاعرانی که با بیان فکر و عقیده خویش به تبلیغ ارزشهای الهی و حمایت از عدالت اجتماعی و انتقاد از استبداد و جباریت حاکمان و خلفا می پرداخته اند. فرزددق چگونه می تواند به چشمداشت امور مادی و دنیایی، به توصیف امام سجاد علیه السلام پرداخته باشد، با این که خود را رویارویی کینه عمیق هشام قرار می دهد! در مطالب قبل، هر چند یاد شد که امام سجاد علیه السلام زندگی آینده فرزددق را تاءمین کرد اما نباید از نظر دور داشت که فرزددق، اصولاً برای دریافت صله و مزد و پاداش دنیوی قصیده یاد شده را سروده است.

کشی «متولد 340 هجری» ضمن ستایش از فرزددق و بیان اخلاص وی در مسیر اهل بیت علیهم السلام می گوید: دلیل اخلاص او همین بس که امام سجاد علیه السلام دوازده هزار دینار به عنوان صله برای او فرستاد ولی فرزددق نکرد و به امام پیغام داد: من آن قصیده را برای صله نگفته ام و جز رضای خداوند متعالی، چیزی نخواسته ام.

امام سجاد علیه السلام برای او دعا کرد و فرمود: عمل تو مورد رضای خداست ولی ما خاندان وقتی چیزی را به کسی بخشیدیم، از او باز پس نمی گیریم. فرزددق در پی این فرمایش، و به خاطر رعایت این ادب، هدیه حضرت را پذیرفت. ⁽²⁰⁵⁾ البته میان این نقل - که فرزددق ابتدا صله را پذیرفت - و میان نقلی که - حاکی از شکایت فرزددق از وضع مالی خویش می باشد - منافاتی نیست. زیرا ممکن است نقل نخست مربوط به قصیده هایی بوده که فرزددق قبل از قصیده معروفش برای اهل بیت سروده است، ولی اظهار نیاز زمانی صورت گرفته، که فرزددق از سوی هشام در تنگنای زندگی گرفتار آمده است.

احتمال دیگر این است که هر دو نقل مربوط به یک مرحله باشد. به این گونه که فرزندق مشکل مالی خود را با امام در میان گذرانده است، اما نه برای دریافت صلّه و مالی بدون عوض، بلکه برای گرفتن راهنمایی و یا مساعده. و زمانی که امام سجاد علیه السلام، آن همه صلّه را به او می بخشید، او اظهار داشته که منظورش از گزارش وضع خود، هرگز دریافت صلّه نبوده است و آن را نمی پذیرد. اما امام علیه السلام وی را برای پذیرش آن بخشش متقاعد می سازد.

حماسه فرزندق، ثبت در دیوان ادب

قصیده فرزندق، آن چنان در منابع تاریخی و ادبی تثبیت شده است که جای هر گونه ابهام را زدوده و آن را از نهان شدن در غبار گمنامی و فراموشی، ایمن داشته است.

عبدالرحمن جامی از شاعران پارسی گوی قرن هشتم هجری «817 - 897 هجری» که در زمره مفسران و فقیهان و عارفان و ادیبان عصر خویش جای داشته است، ⁽²⁰⁶⁾ قصیده فرزندق و نیز عکس العمل دستگاه خلافت را در برابر وی به نظم در آورده است و این خود می نمایاند که بازتاب و تاءثیر حماسه فرزندق در محافل علمی و ادبی، همواره مثبت و نیرومند بوده است:

عبدالرحمن جامی، چنین سروده است:

پور عبدالملک به نام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می زد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره گوشه ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی	زین عبّادبن حسین علی
در کساء بها و حلّه نور	بر حریم حرم فکنده عبور
هر طرف می گذشت بهر طواف	در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر
 شامی ای کرد از هشام سئوال
 از جهالت در آن تعلق کرد
 گفت نشاسمش، ندانم کیست
 بوفراس آن سخنور نادر
 گفت من می شناسمش نیکو
 آن کس است این که مکه و بطحاء
 مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات
 هر یک آمد به قدر او عارف
 قرة العین سیدالشهداست
 میوه باغ احمد مختار
 چون کند جای در میان قریش
 که بدین سرور ستوده شیم
 ذروه عزتست منزل او
 از چنین عز و دلت ظاهر
 جد او را به مسند تمکین
 لایح از روی او شروع هدی
 طلعتش آفتاب روز افروز
 جد او مصدر هدایت حق
 ز حیا نایدش پسندیده
 خلق از او نیز دیده خوابانند
 گشت خالی ز خلق راه گذر
 کیست این با چنین جمال و جلال
 وز شناسائیش تجاهل کرد
 مدنی، یا یمانی، یا مکیست
 بود در جمع شامیان حاضر
 زو چه پرسى به سوی من کن رو
 زمزم و بوقییس و خیف و منی
 طیبه، کوفه، کربلا و فرات
 بر علو مقام او واقف
 زهره شاخ دوحه زهراست
 لاله راغ حیدر کرار
 رود از فخر بر زبان قریش
 به نهایت رسید فضل و کرم
 حامل دولت است محمل او
 هم عرب هم عجم بود قاصر
 خاتم الانبیاست نقش نگین
 فائح از خوی او شمیم وفا
 روشنائی فزای و ظلمت سوز
 از چنان مصدری شده مشتق
 که شاید به روی کس دیده
 کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او
 در عرب در عجم بود مشهور
 همه عالم گرفت پرتو خور
 شد بلند آفتاب بر افلاک
 بر نیکو سیرتان و بدکاران
 فیض آن ابر بر همه عالم
 هست از آن معشر بلند آیین
 حب ایشان دلیل صدق و وفاق
 قربشان پایه علو و جلال
 گر شمارند اهل تقوی را
 اندر آن قوم مقتدا باشند
 گر پرسد ز آسمان بالفرض
 بر زبان کواکب و انجم
 هم غیوث الندی اذا وهبوا
 ذکرشان سابق است در افواه
 سر هر نامه را رواج افزای
 ختم هر نظم و نثر را الحق
 چون هشام آن قصیده غراء
 کرد از آغاز تا به آخر گوش
 بر فرزدق گرفت حالی دق
 ساخت در چشم شامیان خوارش
 خلق را طاقت تکلم او
 گو ندانش مغفلی مغرور
 گر ضریری ندید از آن چه ضرر
 بوم از آن گر نیافت بهره چه باک
 دست او ابر موهبت باران
 گر یریزد نمی، نگردد کم
 که گذشتند ز اوج علیین
 بغض ایشان نشان کیفر و نفاق
 بُعدشان مایه عتو و ضلال
 طالبان رضای مولا را
 وندر آن خیل پیشوا باشند
 سائلی، من خیار اهل الارض
 هیچ لفظی نیاید الا هم
 هم لیوث الشری اذا نهبوا
 بر همه خلق، بعد ذکر الله
 نامشان هست بعد نام خدای
 باشد از یمن نامشان رونق
 که فرزدق همی نمود انشاء
 خورش اندر رگ از غضب زد جوش
 همچو بر مرغ خوشنوا عقق
 حبس بنمود بهر آن کارش

اگرش چشم راست بین بودی دست بیداد و ظلم نگشادی
 قصه مدح بوفراس رشید از درم بهر آن نکو گفتار
 بوفراس آن درم نکرد قبول بود از آن مدح، نی نوال و عطا
 همه جا از برای همجی تافتم سوی این مدیح عنان
 قلته خالصا لوجه الله قال زین العباد و العباد
 زان که ما اهل بیت احسانیم ابر جودیم بر نشیب و فراز
 آفتابیم بر سپهر علا چون فرزددق به آن وفا و کرم
 از برای خدای بود و رسول بود از آن هر دو قصدش الحق حق
 رشحه زان سحاب لطف و نوال زان حریمم اگر رسد حرفی
 صادقی از مشایخ حرمین گفت نیل مراضی حق را
 گر جز اینش ز دفتر حسنات راست کردار و راست بین بودی
 جای آن حبس، خلعتش رسید چون بدان شاه حق شناس رسید
 کرد حالی روان ده و دوهزار گفت مقصود من خدا و رسول
 زان که عمر شریف را ز خطا کرده ای صرف در مدیح و هجی
 بهر کفاره چنان سخنان لا، لان استعیض ما اعطاه
 ما نوؤ دّیه عوض لایردا د هر چه دادیم باز نستائیم
 قطره از ما به ما نگردد باز نفتد عکس ما دگر سوی ما
 گشت بینا قبول کرد درم هر چه آمد از او چه رد چه قبول
 می کنم من هم از فرزددق که رسیدش از آن خجسته مآل
 بندم از دولت ابد، طرفی چون شنید آن نشید دور از شین
 بس بود این عمل فرزددق را برنیاید نجات یافت نجات

مستعد شد رضای رحمان را مستحق شد ریاض رضوان را
زان که نزدیک حاکم جابر کرد حق را برای حق ظاهر⁽²⁰⁷⁾

تحلیلی بر قصیده فرزدق

آنچه در صفحات گذشته از ابیات شعر فرزدق آوردیم، تنها ابیاتی نیست که از او در این قصیده ثبت کرده اند، بلکه مورخان و کتابهای ادبی، ابیات این قصیده را از نظر تعداد، مختلف نقل کرده اند و چه بسا برخی به نقل چند بیت اکتفا نموده اند.

علت این اختلاف نقلها ممکن است بدان جهت باشد که هر نویسنده به ذوق خویش چند بیتی را انتخاب می کرده است و نه این که بقیه ابیات را منتسب به فرزدق ندانسته و یا بدانها دست نیافته باشد.

شیخ مفید (رحمة الله علیه) فقط بیتهای یک، دو، ده، یازده، سیزده، پانزده، و شانزده را با مختصر اختلافی - یاد کرده است.⁽²⁰⁸⁾

سید مرتضی (رحمة الله علیه) (متولد 436 هجری) به پیروی از شیخ مفید (رحمة الله علیه) همان ابیات را نقل نموده و سپس متذکر شده است که ابیات شعر فرزدق بیش از اینهاست. ولی چون شعر فرزدق معروف است تمام آنها آورده نشده است.⁽²⁰⁹⁾

ابوالفرج اصفهانی «متولد 356 هجری» بیست بیت از قصیده را آورده است.⁽²¹⁰⁾ در حالی که مناقب به چهل و یک بیت تصریح کرده است.⁽²¹¹⁾

محمد بن فتال نیشابوری «متولد 508 هجری» بیست و نه بیت را متذکر شده است ولی با کمی اختلاف محتوایی با آنچه در دیوان فرزدق ثبت گردیده است.⁽²¹²⁾

در دیوان فرزددق بیست و هفت بیت برای این قصیده ثبت شده است که در صفحات قبل به نقل همانها اکتفا کردیم و افزون بر آن را نیاوردیم.

علی بن عیسی اربلی «متولد 692 هجری» بیست و سه بیت،⁽²¹³⁾ ابن خلکان بیست و هفت بیت⁽²¹⁴⁾، جلال الدین سیوطی «متولد 927 هجری» بیست و سه بیت⁽²¹⁵⁾ و سید محسن امین عاملی «متولد 1371 هجری» سی و دو بیت برای این قصیده یاد کرده اند.⁽²¹⁶⁾

و علامه محمد باقر مجلسی (رحمة الله علیه) چهل و یک بیت برای این قصیده متذکر شده است و پس از نقل ابیات می نویسد:

هشام پس از شنیدن شعر فرزددق، خشمگین شد و حقوقش را قطع کرد و با اعتراض به وی گفت: چرا از این گونه شعرها برای ما خاندان اموی و مروانی نمی گویی؟

فرزددق در پاسخ گفت: اگر تو هم جدی همانند جد او و پدری چونان پدر او و مادری به منزلت مادر او داشتی، برای توهم می گفتم!...⁽²¹⁷⁾

نقد شبهات

درباره قصیده فرزددق شبهاتی نیز مطرح شده است:

الف: برخی احتمال داده اند که شعر فرزددق در ستایش حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام - سید الشهداء - باشد، زیرا فرزددق اشعاری در وصف آن حضرت دارد که از نظر سبک و وزن همگونی تمام با قصیده مورد بحث دارد. شعری که فرزددق در وصف حسین علی عَلَيْهِ السَّلَام سروده است با این ابیات آغاز می شود.

هذا حسين رسول الله والده امست بنور هداة تهتدى الامم
هذا ابن فاطمة الزهراء عترتها فى جنة الخلد مجريا به القلم⁽²¹⁸⁾

... و

ولی با همه شباهتها و همگونی زن و قافیه، قرینه های موجود نشان می دهد که این اشعار در مقایسه با قصیده معروف فرزدق از یک قصیده و در وصف یک شخص نیستند زیرا اولاً، قصیده معروف است و این ابیات هرگز از چنان شهرتی برخوردار نمی باشد. ثانیاً، این اشعار در دیوان فرزدق و در سایر کتب تاریخی به صورت قصیده واحد ثبت نشده است.

ب: بعضی قصیده فرزدق را به «حَزَنَ بن کنانی» نسبت داده اند و معتقدند که او این اشعار را در وصف عبدالملک مروان سروده است!⁽²¹⁹⁾ ولی این شبهه - به طور مسلم - درباره برخی از ابیات این قصیده به کلی منتفی است زیرا آنجا سخن از تبار والای امام علی علیه السلام به میان آمده، هیچ کس نمی تواند جز امام مصداق آن باشد.

علاوه بر این حبیب بن اوس طائی «متولد 233 هجری» اعتراف کرده است که قصیده مذکور در وصف زین العابدین علیه السلام سروده شده است.

بلی با توجه به شباهت زیاد اشعار و سبک شعری حزن بن کنانی با فرزدق احتمال این هست که برخی از ابیات قصیده یاد شده از آن فرزدق نباشد. و از اشعار حزن بن کنانی وارد قصیده او شده باشد.⁽²²⁰⁾ و این بیتها از نظر مفهومی قابل شناسایی است. مانند بیت یازدهم و دوازدهم قصیده که سخن از هیبت و بیم افکنی و عصای خیزران و... دارد. چه این که عارفان به مقام امام، ائمه را معمولاً با این تعابیر مورد ستایش قرار نمی داده اند.

وارد شدن شعری از شاعری در اشعار دیگرانی که همسبک اویند سابقه داشته است و فراوان به چشم می خورد. مانند قصیده ابوالاسود دئلی در ستایش

امیرالمؤمنین علیه السلام که چون با اشعار ام هیثم نخعی هم وزن و هم قافیه بوده، از نظر اهل ادب، بعضی از ابیات آن دو به دیگری نسبت داده شده است. ⁽²²¹⁾

و احتمالهای دیگری نیز مطرح شده که قرینه ای بر صحت آنها نیست و از یاد آنها چشم می پوشیم. ⁽²²²⁾

فصل سوم: زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام

زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام

رهبران الهی، با اهداف و انگیزه هایی همانند، برای جوامع بشری از سوی خداوند برگزیده شده اند.

در بینش شیعه، ائمه معصومین علیهم السلام ادامه دهنده خط تبلیغ و هدایتگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و از سوی خداوند، برای این امر تجهیز و تقویت شده اند. همه امامان علیهم السلام نوری یگانه اند.

آنچه شیوه عملکرد و برخورد ائمه علیهم السلام را نسبت به مسایل اجتماعی - سیاسی از یکدیگر متمایز می سازد، مربوط به شرایط و مقتضیات زمانشان می باشد و نه مبتنی بر تفاوت فهم و برداشت آنان از دین و مسایل سیاسی و نه متکی بر تفاوت امکانات علمی و قوای جسمی و روحی ایشان.

در عقیده شیعه، ائمه علیهم السلام چونان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از علمی خدادادی و توانی معنوی و الهی برخوردارند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قدر و منزلت معنوی، برتر از همه ایشان است ولی ائمه در مرتبه امامت خویش، مقام و منزلتی همسان دارند.

اگر علی بن ابی طالب علیه السلام در میدان مسایل اجتماعی زمان خویش، در جنگها، تصمیم گیریها، تشکیل حکومت، تبلیغ احکام و ارائه هشدارها و رهنمودهای اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، تبلوری ویژه دارد؛

اگر حسن بن علی علیه السلام نخست شیوه پدر را در پیش گرفته ولی سپس ناگزیر به صلح با معاویه می شود و از منصبهای مهم و کلیدی جامعه اسلامی دور نگاه داشته می شود!

اگر حسین بن علی علیه السلام نخست شیوه برادرش حسن بن علی علیه السلام را در دوران خلافت معاویه، ادامه می دهد ولی با تغییر شرایط و جباریت دستگاه خلافت برنامه جدیدی را تحت عنوان، هجرت و نهضت علیه دستگاه اموی و تاسیس حکومت اسلامی دنبال می کند؛

و اگر پس از شهادت آن حضرت، امام سجاد علیه السلام حضوری ویژه در جامعه اسلامی دارد و سعی می کند تا پیامش را با بیانی خاص و در پرتو نیایشها ابلاغ کند... همه و همه با توجه به نیازها و شرایط زمان صورت گرفته است.

بنابراین در تجزیه و تحلیل مواضع سیاسی - اجتماعی هر یک از ائمه علیهم السلام شناخت شرایط و مقتضیات عصر آنان نمی تواند بایسته و مطابق با واقع باشد. کسانی که میان جنگ و صلح، قیام و سکوت و انتقاد و تقیه ائمه علیهم السلام نمی توانند رابطه ای مستحکم و منطقی جستجو کنند، ناکامی ایشان معلول بی توجهی آنان به واقعیتهای و عینیهایی است که نقش تعیین کننده در خط مشی سیاسی اجتماعی رهبران دارد.

در صورتی که زمینه ها شناخته شود، تعارضی در برنامه امامان معصوم علیهم السلام دیده نخواهد شد.

رعایت عینیتها و نیازها، لازمه علم و عقل است.

موجود فاقد دانش تدبیر، در همه شرایط یک کارایی و یک بازتاب دارد، اما اندیشمندان و مدبران، با محاسبه زمینه ها و بررسی جوانب و نیازها، برنامه ای ثمربخش را در پیش می گیرند.

به هر حال علی بن الحسین علیه السلام که بنیان امامتش در روز میلاد خون و قیام و شگفت ترین نهضت تاریخ اسلامی و در سرزمین شهادت و ایثار، قوام یافته بود، از آن پس با مشکلات و واقعیتهایی روبرو گردید که می بایست با خطمشی

صحیح، از یک سو حماسه حسینی را در سینه ها زنده نگاه دارد و نگذارد که دست تحریف کند و از سوی دیگر پایه های آسیب دیده تشکیلات علوی و شیعی را بازسازی کند و استحکام بخشد و از اضمحلال و نابودی تفکر شیعی که همان تفکر ناب اسلامی است، جلوگیری نماید.

ایفای مسئولیت، در اوج دشواریها

امام سجاد علیه السلام در شرایطی عهده دار امر امامت گردید که سنگین ترین غمها و جراحتهای روحی و عاطفی بر قلبش وارد شده بود. شهادت مظلومانه یک قبیله یار پاکباخته، یک کاروان خویشاوند و همراه و هم پیمان!

برجای ماندن دهها مادر داغدیده و فرزندان یتیم و پدر کشته و آواره. تنها ماندن در بیابانی تفتیده، در حصار نیزه هایی بی عاطفه و شمشیرهایی تشنه به خون مظلومان!

امام سجاد علیه السلام می بایست در چنین شرایطی، وظیفه بزرگ امامت و رهبری را ایفا کند و با توجه به سه مشکل اساسی، برنامه هایش را دنبال نماید.

الف: فقدان صادق ترین و مخلصترین نیروهای مدافع و عناصر حمایتگر.
ب: مواجهه با حکومتی که با اقدام به ریختن خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده است که از انجام زشت ترین و خشونت بارترین کارها باکی ندارد و با عملکرد خویش نفس ها را در سینه ها حبس کرده و جرات اعتراض و انتقاد را از توده ها سلب نموده است.

ج: عدم امکان کمترین اعتماد به مدعیان هواداری از حریم امامت و کسانی که خویش را طرفدار اهل بیت علیهم السلام و دشمن دستگاه جباری اموی معرفی کرده

ولی در یک بحران سیاسی و احساس خطر جدی، دست از یاری امام برداشته، یا سکوت کرده اند و یا نامردانه به صف دشمن پیوسته اند.

در میان سه مشکل یاد شده، سومین آنها را باید بهترین و جدی ترین دشواری به حساب آورد.

زیرا تنهایی رهبر در سطح رهبری، به هر حال کار رهبری را فلج نمی کند و حمایت پیروان، می تواند جبران کننده آن باشد. چنان که بیشتر انبیا، یک تنه به هدایت مردم پرداخته اند.

جباریت سلطه های اجتماعی نیز، مانع جدی به شمار نمی آید، زیرا با وجود حمایت مردمی، می توان در برابر استبدادها مقاومت ورزید.

اما اگر رهبری، از پیروان صادق و وفادار و آگاه برخوردار نباشد، با همه توان و معاونان و مشاوران، قادر به ایفای رسالت خویش نخواهد بود.

خوارج در جنگ صفین این واقعیت تلخ را آشکار ساختند و نشان دادند که ناآگاهی و جمود آنان تا چه حدی می تواند شکننده باشد.

نیروهای فرماندهی و رزمی سپاه حسن بن علی علیه السلام در مقابله با معاویه، برای دومین مرتبه این صحنه غمبار را پدید آوردند و با بی وفایی به رهبری خود، او را در برابر دشمن تنها گذاشتند.

تخلف کوفیان از حمایت حسین بن علی علیه السلام این تراژدی دهشتبار را به اوج فضاحت رساند و برای همیشه سست عنصری آن نسل را قلم زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مرحوم مجلسی در بحار النوار روایتی را نقل کرده اند که بروشنی، مطلب فوق را می نمایاند.

راوی حدیث می گوید از امام علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می فرمود ⁽²²³⁾

«در مکه و مدینه بیست مرد وجود ندارند که ما را براستی دوست داشته باشند.» امام سجاد علیه السلام در حالی این سخن را فرمود که هزاران نفر داعیه پیروی از ائمه و محبت اهل بیت را داشته اند ولی امام سجاد علیه السلام در پس این ادعاها، واقعیت را به گونه دیگری می بیند. اکنون باید دید، امام سجاد علیه السلام در کوران چنین دشواریهایی وظیفه امامت را چگونه برعهده گرفت و خط رهبری را چگونه تداوم بخشید.

از کربلا تا کوفه

غروب عاشورا، غمبارترین لحظاتی است که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تاریخ شیعه به خود دیده است. بدنهای گلگون شهیدان، با سرهای جدا شده، افتاده بر بستر خاکها!

خیمه ها، تنها پناهگاه زنان و فرزندان داغدیده، سوخته در آتش عداوت سپاه یزید!

امکانات محدود اهل بیت، غارت شده به وسیله سنگدلان کوفی! جمعی پراکنده در بیابان و برخی دست به دامان یکدیگر و زانو زده در پناه هم!

و امام، در بستر بیماری! اما شاهد تمامی دردها و رنجها!

امام سجاد علیه السلام در آن روزگار بیش از بیست سال از سن مبارکش می گذشت. در سنی قرار داشت که هرگز به خود اجازه نمی داد زنده باشد و آن همه بی حرمتی به حریم خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نظاره کند! اما چه کند که تقدیر الهی برای حفظ «حجت خدا» او را به صبر و شکیبایی فرا خوانده تا پس از شهیدان را به همه نسلها برساند و آنچه را دیده برای امت اسلام بازگوید.

برخی مورخان چنین پنداشته اند که امام سجاد علیه السلام در واقعه عاشورا، کودک یا نوجوانی کم سن و سال بوده که هنوز محاسن در صورت نداشته است ولی

دلایل و قراین بسیاری نشان می دهد که سن آن حضرت بیش از بیست سال بوده است.

ابن سعد در کتاب طبقات می گوید:

علی بن الحسین علیه السلام در واقعه کربلا همراه پدر بود در حالی که از سن وی بیست و سه یا بیست و چهار سال می گذشت.

سپس می گوید: این که برخی گفته اند وی کودک بوده و یا موی بر صورت نداشته، سخنی بی اساس است، زیرا چگونه ممکن است این چنین باشد در صورتی که فرزندش محمد بن علی در رخداد عاشورا را حضور داشته است و بعدها جابر بن عبدالله انصاری را ملاقات کرده و از او نقل حدیث نموده است با توجه به این که وفات جابر به سال 78 هجری قمری می باشد. ⁽²²⁴⁾

ابن جوزی می گوید: علی بن الحسین علیه السلام از طبقه دوم تابعین می باشد و در عاشورا همراه پدر حضور داشته و به دلیل بیماری توان جنگ نداشته است و در آن ایام بیست و سه سال از عمر آن حضرت می گذشته است. ⁽²²⁵⁾

بسیاری از دیگر مورخان نیز همین نظریه را ابراز کرده اند. ⁽²²⁶⁾ به هر حال، پس از عاشورا، صبحگاه روز بعد خاندان پیامبر را به عنوان اسیران جنگی به سوی کوفه حرکت دادند.

آمار دقیقی از اسیران، در دست نیست. برخی مورخان تعداد زنان را 64 نفر تا 86 نفر و تعداد مردان و پسران را 14 نفر دانسته اند. ⁽²²⁷⁾

بعضی از تاریخنگاران تعداد شترانی را که حامل اسیران بوده اند چهل شتر نوشته اند که بر روی هر یک هودجی بی سرپوش بسته بودند ⁽²²⁸⁾

البته میان این سخن و نقل شده است که می نمایاند تعداد مردان «جنس ذکور» از اسیران به هنگام ورود به مجلس یزید در شام، دوازده نفر بوده اند که همه آنها در زنجیر بوده اند و یا با ریسمان بسته شده بودند. (229)

در میان مردان قافله، علی بن الحسین بزرگترین فرد به شمار می آمد. از این رو سختگیری دشمن نسبت به آن حضرت نیز فروتر بود. چنان که بسیاری از تاریخ نویسان یاد کرده اند که امام سجاد ع را بر شتری برهنه و بیجهاز سوار کرده، دستهای آن گرامی را بر گردن بسته و بر تن آن حضرت زنجیر نهاده بودند!

کمتر مورخی است که اشاره به غل و زنجیر نکرده باشد. (230)

ورود به شهر کوفه

بیشتر مورخان روز ورود خاندان عصمت و اهل بیت پیامبر ص را به شهر کوفه روز دوازدهم محرم سال 61 هجری قمری دانسته اند. ولی در این که چند روز در کوفه توقف داشته اند، نظر دقیقی ابراز نشده است، هر چند از قراین مختلف و نقلهای مربوط به ورود قافله حسینی به شهر شام، می توان نتیجه گرفت که توقف آنان در کوفه بیش از یک هفته نبوده است.

البته برخی روز ورود قافله حسینی به شهر کوفه را روز شانزدهم و یا هفدهم محرم دانسته اند که قرینه ای بر صحت آن در دست نیست (231) زیرا میان کربلا و کوفه فاصله چندانی نبوده است.

بعضی از نویسندگان نیز بر اساس محاسبه ای مجموع سفر قافله حسینی - از کربلا تا مدینه - را صدوسی روز دانستند و معتقدند که اهل بیت ع حدود یک ماه در زندان کوفه نگاه داشته شده اند. (232)

این نظریه نیز دلایل کافی به همراه ندارد.

سخنان آتشین امام سجاد علیه السلام با کوفیان

رسالت بیدارگرانه امام سجاد علیه السلام چندان دیر آغاز نشد.

با فاصله ای کوتاه، علی رغم همه دردهای درونی و رنجهای جسمی، امام بر سکوی رهبری ایستاد.

از لابلای توده های غم و درد، قد برافراشت و چنان با سخنان برنده اش فضای تیره اتهامها و تبلیغات مسموم امویان را شکافت که کورترین چشمها، درخشش حقیقت را دیدند و سنگترین دلها، لرزیدند و بر مظلومیت حیسن و خاندانش گریستند و بر آینده خویش بیمناک شدند!

امام علی بن الحسین علیه السلام در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار به احتجاج برخاست، یک بار روی سخنش با مردم پیمان شکن کوفه بود، و بار دیگر در «دارالاماره» و در برابر عبیدالله بن زیاد.

نخست، احتجاج آن حضرت با مردم کوفه را می آوریم:

قافله حسینی را پس از عاشورا به سوی کوفه آوردند و برای آنان در کنار شهر، خیمه زدند.

خاندان حسین علیه السلام را - که اکنون اسیران حکومت اموی شناخته می شوند - در آن خیمه ها جا دادند.

جارچیان حکومت، در شهر نفرت و خیانت، کوفیان را فرا می خوانند تا از اسیران جنگی خویش دیدار کنند!

از میهمانانشان، فرزندان پیامبرشان، استقبال نمایند!

براستی، مگر خانه هاشان را برای پذیرایی از حسین و خاندانش، تزیین نکرده اند!

مگر نخلستانها و باغستانهایشان به ثمر ننشسته است!

و مگر برای حمایت از ولایت و امامت آماده نیستند!

آیا با مسلم نماز پیمان نخوانده اند!

اکنون نامه ای که مسلم از زبان آنان برای حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشته بود، قاصدان شهادت پاسخش را آورده اند و در کنار دروازه های کوفه، منتظر استقبالند!

کوفیان، آن قدرها هم که شهرت یافته اند بی وفا نیستند!

خون از سر نیزه و لبه شمشیرهایشان شستند.

و غبار شرم و خجالت از چهره های سیاهشان پاک کردند.

و مهر سکوت خانه نشینی و ترس از قلبها و قدمهایشان برداشتند!

عبیدالله اجازه داده بود که از خانه ها بیرون بیایند!

کوفیان هم، بی شرمانه آمدند.

آمدند برای تماشا!

تماشای بزرگترین ستم تاریخ بر اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

ستمی که کوفیان پایه های آن را بنیان نهاده بودند!

کوفیان ایستاده اند و منتظر دیدن اسیران!

علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ از خیمه ها خارج می شود.

برای نخستین بار نگاهش در چشمان بی مهر و چهره های پیمان شکن کوفیان خیره می گردد.

براستی، علی بن الحسین با غم انبوهی که در سینه دارد و با شکوه های بی پایانی که از کوفیان در قلبش نهفته است، چه بگوید و از کجا آغاز کند!

تاریخنگاران ثبت نکرده اند که در نخستین لحظه، کوفیان با مشاهده علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ چه عکس العملی نشان دادند.

گریستند، ناله بر آوردند؟ یا هلله کردند و کف زدند!

هر چه بود، فضای بیابان آرام نبود.

حذیم بن شریک اسدی روایتگر آن صحنه می گوید:

علی بن الحسین علیه السلام با اشاره از مردم خواست تا قدری آرام شوند.
همه آرام شدند.

امام برجای ایستاد، سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

هان ای مردم! آن که مرا می شناسد، سخنی با او ندارم ولی آن کس که مرا
نمی شناسد، بداند که من علی بن الحسین فرزند همان حسین هستم که در کنار
رود فرات، با کینه و عناد، سر مقدسش را از بدن جدا کردند بی این که جرمی
داشته باشد و حقی داشته باشند!

من فرزند کسی هستم که حریم او را حرمت ننهادند، آرامش او را ربودند،
اموالش را به غارت بردند و خاندانش را به اسارت گرفتند.

من فرزند اویم که دشمنان انبوه محاصره اش کردند و در تنهایی و بی یآوری
- بی آن که کسی را داشته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای
او بشکافد - به شهادتش رساندند.

و البته این گونه شهادت،

- شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت -

افتخار ماست!

هان، ای مردم، ای کوفیان!

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید نامه هایی را که برای پدرم نوشتید!

نامه های سراسر خدعه و نیرنگتان را!

در نامه هایتان با او عهد و پیمان بستید و با او بیعت کردید! ولی او را کشتید،
به جنگ کشانیدید و تنهایش گذاشتید!

وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید!

چه زشت و ناروا، اندیشیدید و برنامه ریختید!

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با کدام رو و با کدام چشم نگاه خواهید کرد. (233)

او به شما خواهد گفت: شما خاندان مرا کشتید، حرمتم را شکستید، بنابراین از
امت من نخواهید بود.

سخنان امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام که به اینجا انجامید، صدای کوفیان به گریه بلند شد،
وجدانهای خفته برای چندمین بار بیدار شدند!

کوفیان به ملامت و سرزنش خویش پرداختند!

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام به سخنان ادامه داد و فرمود:

خدای رحمت کند کسی را که: رهنمودهای مرا بپذیرد و سفارشهای مرا که
در راستای رضای الهی و درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام اوست رعایت
کند چه این که رسول خدا برای ما الگویی شایسته بود. (234)

«امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در این بخش از سخنان خویش به آیه ای از قرآن اشاره
کرد که خداوند می فرماید ولکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی برنامه های
پیامبر و شیوه عمل او الگویی شایسته برای شماست. گویا امام با مطرح ساختن
این آیه، می خواست به کوفیان بنمایاند که روش آنان مخالف روش پیامبر اسلام
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، چه این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به اهل بیت خویش بویژه
نسبت به فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان - حسن بن
علی و حسین بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَام - محبتی خاص داشت و درباره رعایت حقوق و
حرمت آنها سفارشهای صریحی به امت کرده بود. از سوی دیگر کوفیان که به

ظاهر هوادار اهل بیت بوده و از دیرزمان با منطق استدلالی شیعه آشنایی داشتند
بسرعت منظور امام سجاد علیه السلام را دریافتند و یک بار دیگر سخنان علی بن ابی
طالب علیه السلام در گوشه‌هایشان طنین افکند و گویی با همین آیه، همه چیز را
دریافتند، از این رو به جای این که بگذارند بیان امام سجاد علیه السلام و استدلال آن
حضرت تمام شود، به اظهار پشیمانی و ندامت و ابراز همدردی پرداختند».

کوفیان یکصدا فریاد بر آوردند:

ای فرزند رسول خدا! تمامی ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شمایم بی
این که از این پس، روی بگردانیم و نافرمانی کنیم!
اکنون با کسی که به جنگ شما برخیزد خواهیم جنگید. و با کسی که در
صلح با شما باشد صلح و سازش خواهیم داشت.

ما حق خودمان را از ظالمان باز خواهیم گرفت! ⁽²³⁵⁾

«سخنان ندامت آمیز کوفیان، جدی می نمود و شعارهایشان رنگی جذاب
داشت ولی نه برای امام سجاد علیه السلام و نه برای آنان که بارها شعارها و دعوتها و
حمایتهای کوفیان را تجربه کرده بودند! از این رو امام سجاد علیه السلام بی این که
تحت تاءثیر شعارهای مقطعی و بی اساس کوفیان قرار گیرد بدانها پاسخی
مناسب داد».

امام سجاد علیه السلام در پاسخ کوفیان فرمود:

هرگز! «هرگز تحت شعارهای شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد
نخواهم کرد» ای خیانت پیشگان مکار!

میان شما و آرمانهایی که اظهار می دارید فاصله ها و موانع، بسیار است. ⁽²³⁶⁾

آیا می خواهید همان جفا و پیمان شکنی که با پدران و من داشتید، دوباره
دوباره من روا دارید!

نه به خدا سوگند! هنوز جراحتهای گذشته ای که از شما بر تن داریم، الیتام نیافته است. همین دیروز بود که پدرم به شهادت رسید در حالی که خاندانش در کنار او بودند.

داغهای برجای مانده از فقدان رسول خدا، پدرم و فرزندانش و جدم امیرمؤمنان فراموش نشده است.

طعم تلخ مصیبتها هنوز در کامم هست و غمها در گسترده سینه ام موج می زند.

«در خواست و سفارش من درباره یاری خواستن از شما نیست»

تنها می خواهم که شما - شما کوفیان! - نه عزم یاری ما کنید و نه به دشمنی و ستیز با ما برخیزید! (237)

امام سجاد علیه السلام در پایان این سخنان که آتش ندامت و حسرت را در جان کوفیان برافروخت و مهری اعتباری و بی وفایی را برای همیشه بر پیشانی آنان زد، اندوه عمیق خویش را با این شعرها اظهار کرد و بر التهاب قلبها افزود:

لا غروا عن قتل الحسين و شیخه قد کان خیرا من حسین و اءکرما
فلا تفرحوا یا اهل کوفه بالذی اصیب حسین کان ذلک اءعظما
قتیل بشرط النهر نفسی فداؤه جزاء الذی اءراده نار جهنما
یعنی: اگر حسین علیه السلام کشته شد، چندان شگفت نیست.

چرا که پدرش با همه آن ارزشها و کرامتهای برتر نیز قبل از او به شهادت رسید.

ای کوفیان! با آنچه نسبت به حسین روا داشتند، شادمان نباشید. واقعه ای عظیم صورت گرفت و آنچه گذشت رخدادی بزرگ بود! جانم فدای او باد که در کنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد.

آتش دوزخ جزای کسانی است که او را به شهادت رساندند.

در مجلس عبیدالله بن زیاد

با توجه به این که امام سجاد علیه السلام در جمع کاروانیان شهادت، متمایز از دیگران بود، با ورود آنان به مجلس عبیدالله - والی کوفه - نخستین چیزی که نظر عبیدالله را جلب کرد وجود مرد جوانی در میان آن کاروان بود.

عبیدالله که گمان می کرد در کاروان حسین علیه السلام مردی باقی نمانده و همه آنان به قتل رسیده اند از ماءموران خود درباره امام سجاد علیه السلام استفسار کرد و توضیح خواست.

کینه و ناپاکی او عمیق عبیدالله به او اجازه نمی داد که شاهد زنده بودن جوانی از نسل حسین علیه السلام باشد، چنین می نمود که تصمیم گرفته است تا علی بن الحسین علیه السلام را نیز به شهادت رساند.

امام سجاد علیه السلام که نیت و عزم عبیدالله را دریافته بود، به عبیدالله فرمود: اگر برآستی عزم کشتن مرا دارید، شخص امینی را ماءمور کنید تا از زنان و کودکان سرپرستی کند.

عبیدالله با شنیدن این سخن، از تصمیم خویش منصرف شد و گفت نه: تو خود همراه قافله خواهی بود.

ابن جریر طبری، در نقلی دیگر، واقعه را با تفصیل بیشتری یاد کرده، می نویسد:

با ورود قافله حسینی به مجلس تشریفاتی عبیدالله، عبیدالله به جانب علی بن الحسین علیه السلام رو کرد و پرسید: نامت چیست؟

امام سجاد علیه السلام فرمود: نامم علی بن الحسین است.

عبیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را در کربلا نکشت؟

«عبیدالله با این تعبیر مانند همه جباران سعی کرد تا عمل وحشیانه خود را مستند به دین کند و دشمنان خود را دشمن خدا قلمداد نماید و علاوه بر این می خواست تا با زهر زبان قلبهای رنجیده یتیمان و زنان داغدیده آن محفل را آزرده تر کند».

علی بن الحسین، لختی سکوت کرد.

اما عبیدالله خشن تر و مستبدتر از آن است که سکوت را از امام سجاد علیه السلام را بپذیرد، از این رو گفت: چرا پاسخ نمی دهی!

علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

الله یتوفی الانفس حین موتها. ⁽²³⁸⁾

یعنی: خداوند جانها را به هنگام مرگ دریافت می کند.

«کنایه از این که خداوند کسی را به قتل نمی رساند، قتل مظلومان، کار ظالمان و کسانی چون تو است ای عبیدالله! بلی آن کس که جانها را به هنگام مرگ دریافت می کند خداست چه آن مرگ به صورت طبیعی صورت گرفته باشد و چه به وسیله ظلم ظالمان».

و ما کان لנفس ان تموت الا باذن الله. ⁽²³⁹⁾

یعنی: «هیچ انسانی نمی میرد مگر به اذن الهی».

«کنایه از این که نه تنها خداوند روح پاکمردان را دریافت می کند، بلکه مرگ همه انسانها به اذن و اجازه خداست و این اذن و اجازه بدان معنا نیست که خداوند انسانها را می کشد.»

عبیدالله با مشاهده آن حضور ذهن و دریافت آن جواب کوبنده، از جوانی که زنجیر اسارت بر تن و جراحتهای انبوه در قلب دارد! خشمگین شد و دستور داد تا علی بن الحسین را نیز به شهادت برسانند. ولی زینب کبرا علیها السلام فریاد برآورد.

یابن زیاد حسبک من دمائنا اساءلک بالله ان قتلته الا قتلتنی معه..
یعنی؛ ای ابن زیاد! آن همه از خونهای ما که ریخته ای برایت کافی نیست!
سوگند به خدا! اگر می خواهی او را بکشی مرا هم بکش...»
به هر حال سوز و گداز سخنان زینب و شرایط محفل به گونه ای بود که ابن
زیاد از کشتن امام سجاد علیه السلام چشم پوشید. ⁽²⁴⁰⁾

از کوفه تا شهر شام

قافله خزان دیده خاندان حسین علیه السلام چند روزی در کوفه تحت نظر قرار
داشتند ⁽²⁴¹⁾ و بشدت کنترل می شدند!
دستگاه خلافت یزید که همواره در جریان پیشرفت کار سپاه و شهادت
حسین بن علی علیه السلام و اسارت خاندانش قرار می گرفت، از پیروزی سریع
خویش بر نهضت حسینی، بشدت هیجان زده بود!
دستگاه خلافت، درصدد برآمد تا از این پیروزی سیاسی، در استحکام
بخشیدن به پایه های استبداد و فرو نشاندن نغمه های مخالف، حداکثر استفاده را
بکند. از این رو تصمیم گرفت تا قافله اسیران کربلا را با شکلی خاص و عبرت
انگیز از کوفه به شام حرکت دهند تا طی مراسمی ویژه آنان به مجلس یزید وارد
شود و همه نمایندگان سیاسی سایر کشورها و نیز مدعیان داخلی، سلطه یزید بر
جامعه خویش را دریابند.

بر این اساس پس از چند روزی، کاروان اسیران کربلا، همراه با سرهای پاک
شهدا به سوی شام به حرکت درآمدند. و این در حالی بود که هنوز آثار بیماری
از علی بن الحسین علیه السلام زدوده نشده بود! ⁽²⁴²⁾

بلاذری می نویسد: همراه با قافله اسیران 72 سر از یاران حسین علیه السلام نیز از
کربلا به کوفه حمل گردید و کسانی که نظارت و دخالت داشتند، عبارتند از:

شمربن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمروبن حجاج زبیدی و غرة بن قیس
احمسی. (243)

بعید نیست که همه سرهای مقدسی که از کربلا به کوفه حمل شده بود، از
کوفه نیز به سوی شام فرستاده شده باشد.

البته در تعداد سرهای مقدسی که به شام حمل شده اتفاق نظر وجود ندارد.
کسانی که ماءموریت یافتند تا قافله حسینی را از کوفه تا شام ببرند، بنابر نقل
ابن جریر طبری عبادت بودند از: مخفرین ثعلبه و شمربن ذی الجوشن. (244)
مورخان دیگری نیز از این دو تن یاد کرده اند. (245)

ولی روشن است که این دو نفر عنوان سرپرستی داشته اند، و جز آن دو تعداد
زیادی از سپاهیان، همراه قافله بوده اند به طوری که برخی مورخان تعداد آنها
را تا پانصد نفر دانسته اند. (246)

برخی دیگر از واقعه نگاران، علاوه بر دو نفر یاد شده نام ابا برده عوف
ازدی، طارق بن ابی ظبیان، شبت بن ربیع، عمروبن حجاج زبیدی و... را نیز در
شمار آنها یاد کرده اند. (247)

بنابر آنچه علامه مجلسی یاد کرده است، تنها چهل نفر از سپاه ابن زیاد،
مسئولیت حمل سرهای شهدا را بر عهده داشته اند. (248)

خط سیر قافله اسیران

فاصله میان کوفه تا شام حدود صد و هفتاد فرسخ بوده است ولی به طور
قطعی روشن نیست که خط سیر قافله اسیران از کوفه تا شام چگونه بوده است.
برخی از مورخان و محققان براساس تحقیقات خویش بر این عقیده اند که
مسیر کاروان، از شمال بین النهرین می گذشته است و این معروفترین راهی بوده
که اعراب و دمشق را با یکدیگر مرتبط می ساخته است.

قسمتی از این مسیر، از کنار ساحل غربی فرات می گذشته است. در این خط سیر، اولین منزل پس از کوفه قادسیه بوده است و سپس ائیم - که یکی از میدان های جنگ رومیان و ایرانیان در دوره ساسانیان به شمار آمده است - البته میان قادسیه و ائیم منزلهای دیگری نیز وجود داشته است. مجموع منزلهایی که در این مسیر یاد کرده اند، عبارت است: قادسیه، هیت، ناووسه، آلوسه، حدیثه، ائیم، رقه، حلاوه، سفاخ، علیث و دیر الزور که پس از آن وارد دمشق می شده اند. (249)

از جمله رخدادهایی که در این خط سیر یاد کرده اند این است که وقتی قافله اهل بیت علیهم السلام به سفاخ رسید، باران شدید حرکت شتران را مواجه با مشکل ساخت، ناگزیر چند روزی توقف کردند و این توقف زمینه ای شد تا شائق پسر سهل بن سعدی - از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - موضوع شهادت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اسارت اهل بیت او آگاه شود و احادیثی را درباره محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به حسین بن علی علیه السلام برای مردم بازگو کند و اهل بیت در آن سرزمین مورد حمایت و محبت مردم قرار گیرند. (250)

درباره خط سیر قافله بیت علیهم السلام نظر دیگری نیز وجود دارد که آن را ابی مخنف در کنار مقتل خویش - که معتبرترین مقاتل به شمار می آید - یاد کرده است.

او می گوید:

کاروان اسیران از طریق بیابانهای خشک به سوی شام برده شده اند زیرا این مسیر کوتاهترین راه میان عراق و سوریه به شمار می آمده است. منزلهایی که در این مسیر وجود داشته عبارت است از:

کوفه، شرق حصاصه، (251) تکریت، (252) دیر اعور، (253) لبأ، (254) كُحَيْل، (255)
 حُجَيْنَه، (256) موصل، (257) نصیبین، (258) عین الورد، (259) قنسرین، (260) معرة النعمان،
 (261) كفر طاب، (262) حماة، (263) حِمص، (264) بعلبک، (265) صومعه راهب، (266) شام.
 (267)

ابن جریر طبری می نویسد:

«علی بن الحسین در طول مسیر کوفه تا شام، با کسی سخن نگفته است.»
 (268)

اما، از برخی منابع دیگر استفاده می شود که هر جا زمینه ای پدید می آمده،
 امام سجاد علیه السلام از فرصت استفاده کرده و به هدایت و روشنگری مردم می
 پرداخته است.

در یکی از منزلهای میان راه، امام اشعاری را برای مردم خواند که در آنها
 برخی حقایق گنجانیده شده بود.

آن اشعار را چنین ثبت کرده اند:

ساد العلوج فما ترضی بذأ العرب و صار یقدم راءس الامة الذنب
 یالرجال مما یاءتی الزمان به من العجیب الذی مامله عجب
 ال الرسول علی الاقتاب عاریة و آل مروان یسری تحتهم نجب» (269)
 یعنی؛ مردمان پست و فرومایه، به سیادت و آقایی رسیدند و آنان که در -
 علم و شرافت و ارزشهای انسانی - در پایین ترین مرتبه قرار دارند، جای
 رهبران راستین را گرفته و بر منصبهای اجتماعی تکیه زده اند، و این چیزی
 است که غیرتمندان عرب بدان رضا نمی دهند.

وای بر مردان و مردمان، از شگفتیهایی که روزگار برایشان پدید می آورد!
 خاندان پیامبر بر شتران برهنه سوار باشند! ولی خاندان مروان بر اسبهای
 رهوار سوار گردند و راه پویند!

گذاری غمبار از شهر بعلبک

چنان که از برخی منابع تاریخی یاد شد، خط سیر کاروان اهل بیت علیهم السلام از شهر بعلبک نیز می گذشت.

شهرها هر چه به شام، منطقه حاکمیت امویان نزدیکتر می شد، مردمانش از اهل بیت دورتر بودند و الفت آنان با اسلام اموی بیش از شناخت ایشان از اسلام محمدی و علوی بود.

سلطه امویان بر این مناطق، اجازه نمی داد تا راویان صادق، فضایل اهل بیت و علی بن ابی طالب علیه السلام را برای مردم بازگو کنند، بلکه به عکس راویانی اجازه حدیث گفتن داشتند که در راستای اهداف و منافع دستگاه خلافت به جعل حدیث پردازند.

از این رو دور از انتظار نمی نمود که ساکنان بعلبک با مشاهده کاروان اهل بیت علیهم السلام و اسیران ستمدیده، به شادی و سرور پردازند. بویژه که حاکمان و مسؤ ولان آن منطقه، از قبل تبلیغاتی علیه آن کاروان صورت داده بودند! با این زمینه ها مردم بعلبک تا شش مایلی از شهر بیرون آمده و به روش خاص خود به جشن و شادی پرداختند!

منظره ای بود که چه بسا، کاروانیان شهادت و اسارت، تا آن روز تلختر از آن را ندیده بودند.

شلاق خنده ها، تنهای رنجور یتیمان و زنان داغدیده را بشدت شکنجه می داد.

سخنان شماتت آمیز و آکنده از طعن آنان، قلبهای مجروح را مجروحتر می ساخت.

این چنین بود که ام کلثوم - دختر امیرالمؤمنین علیه السلام - بر آن مردم نفرین کرد و فرمود:

اباد الله کثرتکم و سلط علیکم من لا یرحمکم. ⁽²⁷⁰⁾

«خداوند جمعتان را پراکنده و نابود سازد و کسی را بر شما مسلط نماید که بر شما رحم نیاورد.»

و در این شرایط قطره های اشک بر چهره علی بن الحسین فرو می غلتید و شعله های قلبش را با این اشعار به مردمان غفلت زده بعلبک می نمایاند.

هو الزمان فلاتفنی عجایبه عن الکرام و ماتهدی مصائبه
فلیت شعری الی کم ذا تحاربنا صروفه الی کم ذا نجاذبه
یسری بنا فوق اقتاب بلاوطاء وسائق العیس یحمی عنه غاربه
کانتنا من اساری الروم بینهموا کانتنا کل ما قاله الرحمن کاذبه
کفرتم برسول الله ویلکموا فکنتم مثل من ضلت مذاهبه ⁽²⁷¹⁾

یعنی؛ آری روزگار است و شگفتیهای پایان ناپذیر و مصیبتهای مداوم آن! ای کاش می دانستم کشمکشهای گردون تاکی و تاکجا ما را به همراه می برد و تا چه وقت روزگار از ما روی بر می تابد!

ما را بر پشت شتران برهنه سیر می دهد در حالی که سواران بر شترهای نجیب، خویش را از گزند دشواریهای راه در امان می دارند.

گویی که ما اسیران رومی هستیم که اکنون در حلقه محاصره ایشان قرار گرفته ایم! «و با ما چنان روبرو می شوند که» گویی ما منکر تمامی آیات قرآنیم!

وای بر شما، ای مردمان غفلت زده، شما به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدید و زحمات او را ناسپاسی کردید، و چونان گمراهان راه بیمودید!

ورود به شام، دشوارترین لحظه ها

امام سجاد علیه السلام از پس مرارت‌های فراوان، سرانجام جام همراه با کاروان رنج‌دیده اسیران به شهر شام، شهر دشنام، شهر دسیسه‌های سیاسی و شهر عدوات با اهل بیت علیهم السلام نزدیک می‌شود.

از شهری که مردان و زنان پنجاه ساله اش در طول عمرشان جز بدگویی از علی بن ابی طالب نشنیده بودند و لعن و سب او را فریضه می‌شمردند، چه انتظاری می‌رفت.

کوفیان که هوادار بودند و علی بن ابی طالب در میانش به ارزشهای بی‌بدیل شناخته شده بود، چه کردند! که شامیان بکنند!

شام از روزی که به وسیله مسلمانان به سرزمینهای اسلامی پیوسته بود، همواره فرمانروایی به خود دیده بود چونان خالد بن ولید و معاویه بن ابی سفیان؛ نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده بودند و نه با شخصیت صحابه راستین آشنایی داشتند. از این رو الگوی اسلام و مسلمانی آنان، معاویه و امویان بودند!

مسعودی مورخ نام آشنا، در کتاب مروج الذهب نکته ای را یاد کرده است که نشانگر میزان آگاهی شامیان از واقعیتهای جهان اسلام و معارف اسلامی است. او و مردم آن سامان با برخی واقعیتهای قدری آشنا شده بودند عبدالله بن علی، گروهی از بزرگان شام را نزد سفاح - نخستین خلیفه عباسی - فرستاد و گفت اینان از خردمندان این سرزمینند و همه سوگند یاد می‌کنند که تاکنون جز بنی امیه خویشاوندی برای رسول خدا نمی‌شناخته‌اند تا میراث بر او باشند! ⁽²⁷²⁾

توجه به این نکات و زمینه‌ها، روشن می‌سازد که آنچه مورخان و صاحبان مقاتل درباره ورود اهل بیت به شام نوشته‌اند، چندان دور از واقعیت و دور از انتظار نبوده است!

نخستین طنین حق در گوش شامیان

دیلم بن عمر می گوید: آن روز که کاروان اسیران آل رسول وارد شام شدند، من در شام بودم و حرکت آنان را در شهر با چشمان خویش دیدم. اهل بیت را به طرف مسجد جامع شهر آوردند، لختی آنان را متوقف ساختند. در این میان پیرمردی از شامیان در برابر علی بن الحسین که سالار آن قافله شناخته می شد ایستاد و گفت:

خدای را سپاس که شما را کشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان - یزید بن معاویه - را بر شما پیروز گردانید! علی بن الحسین علیه السلام لب فرو بسته داشت تا آنچه پیرمرد در دل دارد بگوید. وقتی سخنان پیرمرد به پایان رسید امام فرمود:

همه سخنان را گوش دادم و تحمل کردم تا حرفهایت تمام شود. اکنون شایسته است تو نیز سخنان مرا بشنوی.

پیرمرد گفت: برای شنیدن آماده ام؟

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آیا قرآن تلاوت کرده ای؟
پیرمرد: آری.

علی بن الحسین: آیا این آیه را خوانده ای که خداوند می فرماید: قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ⁽²⁷³⁾

یعنی «ای پیامبر! به مردمان بگو من در برابر تلاشهایی که برای هدایت شما به کار بسته ام پاداشی نمی خواهم جز این که خویشان و نزدیکان مرا دوست بدارید»

پیرمرد: آری این آیه را خوانده ام (ولی این آیه چه ارتباطی با شما دارد؟)
امام سجاد علیه السلام: مقصود این آیه از خویشان پیامبر، مائیم.

سپس امام علیه السلام پرسید: ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای که خداوند می فرماید: «وآت ذالقربی حقه.» ⁽²⁷⁴⁾

یعنی؛ «حق خویشاوندان و نزدیکان را به ایشان پرداخت کن».

مرد شامی: آیا شما یید «ذوی القربی» و خویشاوند پیامبر؟

امام سجاد علیه السلام: بلی ما هستیم. آیا سخن خدا را در قرآن خوانده ای که فرموده است:

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول ولذی القربی. ⁽²⁷⁵⁾

یعنی؛ آنچه غنیمت به چنگ می آورید یک پنجم آن از خدا و رسول و نزدیکان اوست.

مرد شامی: آری خوانده ام.

امام علیه السلام: مقصود از ذوی القربی در این آیه نیز ما هستیم. آیا تلاوت کرده ای این آیه را:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطیہرا. ⁽²⁷⁶⁾

یعنی: «همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود و شما را به گونه ای بی بدیل پاک گرداند».

ای مرد شامی آیا در میان مسلمانان کسی جز ما «اهل بیت رسول خدا» شناخته می شود!

مرد شامی که تا آن لحظه با منطق قرآنی اهل بیت مواجه نشده بود و آنچه از اسلام شنیده و شناخته بود، گزافه های دستگاه تبلیغاتی و مسموم اموی بود، به خود آمد، شرمسار شد، دستهایش را به سوی آسمان بالا برد و با همان طنین که تا لحظه ای قبل ندانسته و ناخواسته برای دستگاه اموی شعار می داد، به توبه و استغفار پرداخت و گفت:

اللهم انى اتوب اليك، اللهم انى اتوب اليك، اللهم انى اتوب اليك، من عداوة آل محمد و ابراء اليك ممن قتل اهل بيت محمد ﷺ و لقد قراءت القرآن منذ دهر فما شعرت بها قبل اليوم. (277)

مرد شامى سه مرتبه از درگاه خداوند طلب آمرزش كرد و گفت: خداوندا من از دشمنى خاندان پيامبر بيزارى مى جويم و به سوى تو رو مى آوريم. و انزجار خود را از كشدگان خاندان پيامبر ﷺ اعلام مى كنم. من روزگاران دراز قرآن تلاوت كرده ام ولى تا امروز مفاهيم و معارف آنرا درك نكرده بودم. آنچه ميان على بن الحسين عليه السلام و اين مرد شامى رد و بدل گرديد شايد نخستين ضربه اى بود كه بر پندار خفته شاميان وارد شد و باورهاي گذشته آنان را بشدت مخدوش ساخت و هلهله ها و شادمانيهاي آنان را به سردى و سكوتى پرمعنا فرو برد.

شماتت كينه توزان

منظره حزن انگيز كودكان يتيم و زنان محجوب و گرفتار در بند اسارت و چهره هاي معنوى خاندان رسالت و سخنانى كه ميان ايشان و كاروانيان رد و بدل مى شد، چه بسا در قلب گول خوردگان شامى و مردمان بى غرض ايشان تاءثير مى كرد و شاديهائشان را به غم اظهار خشمشان را نسبت به اهل بيت به ملاطفت و همدردى مبدل مى كرد. اما در اين ميان كينه توزانى بودند كه نور حقيقت راهى به دلهايشان نداشت و اسارت و مظلوميت اهل بيت را فرصت مناسبى براى انتقامجويى و شماتت آنان مى پنداشتند.

«ابراهيم» فرزند طلحه از جمله اين شماتت كنندگان است.

وى كسى است كه پدرش طلحه از جمله برافروزدگان آتش جنگ جمل بود. (278)

طلحه در همان جنگ که علیه علی بن ابی طالب برپاشده بود کشته شد. ابراهیم مرگ پدرش را از ناحیه خاندان علی علیه السلام می دید و در دل کینه دیرینه داشت.

او نیز مانند شامیان به تماشای کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام آمده بود. نگاهش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد گویی جراحت عقده هایش دوباره شکافته مجسم گردید. از روی انتقامجویی گفت:

ای فرزند علی، چه کسی پیروز است؟

منظور ابراهیم از این سخن، یادآوری گذشته بود.

او می خواست بگوید، اگر بنی هاشم در جنگ جمل پیروز شدند، اما در نهایت همه آن پیروزیها به شکست منتهی شده است. و شما که فرزندان علی علیه السلام هستید امروز در بند اسارتید و من که فرزند طلحه هستم، اکنون آزادم و تماشاگر!

مجال، مجال استدلال و مباحثه نبود.

ابراهیم با مرد شامی فرق می کرد. مرد شامی گول خورده بود و بی غرض، اما ابراهیم اهل بیت را خوب می شناسد و سخنانش از روی انتقامجویی است. امام سجاد علیه السلام به او پاسخی کوتاه می دهد و می فرماید:

اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز است، هنگام نماز اذان و اقامه بگو. ⁽²⁷⁹⁾

سخن کوتاه - اما قاطع - امام سجاد علیه السلام به ابراهیم، پیامی ژرف به همراه داشت. و به او یادآوری می کرد که ای ابراهیم جنگ ما در گذشته و حال برای عزت و قدرت دنیایی نبود که اکنون ما شکست خورده باشیم و تو و یزید پیروزمند باشید. جنگ و قیام ما برای زنده ماندن پیام توحید و ندای وحی و رسالت بود تا زمانی که از ماءذنه ها ندای شهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا

رسول الله بلند باشد و مسلمانان برای نماز خویش در اذان و اقامه این شعارهای توحیدی و محمدی را تکرار کنند، ما پیروزیم.

ورود به مجلس یزید

هر چه زمان می گذرد، شرایط جسمی و روحی اهل بیت علیهم السلام دشوارتر می شود.

سختیهای راه، سختگیریهای ماءموران، شماتتهای مردم و گذشتن از میان بازارهای شلوغ شام، قرار گرفتن بانوان محجوب اهل بیت در معرض نگاه بیگانگان و اکنون ورود به مجلس جشن یزید!

این که آیا در شام دو مجلس برگزار شده است، یکی در مسجد جامع دمشق و دیگری در کاخ یزید و یا این که تمامی رخدادهای اسف انگیز شام و سخنان حضرت زینب و امام سجاد علیهم السلام در یک مجلس اظهار شده، دلایل قطعی در دست نیست و تعیین این موضوع تاءثیر مهمی در اصل بررسی آن حوادث ندارد.

آنچه مورخان درباره ورود اهل بیت علیهم السلام به مجلس یزید نوشته اند، مفصل و جانکاه است. اما در این نوشته، بیشترین نظر به سخنانی است که امام سجاد علیهم السلام داشته و مواضعی که آن حضرت در برابر امویان اتخاذ نموده تا توانسته است از اسارت مظلومانه خویش و خاندانش، قیامی دیگر و قیامهایی دیگر بیافریند.

یزید بی آن که به بازتاب و فرجام کردارش بیندیشد، مست قدرت و خودخواهی است و می خواهد هر چه بیشتر شکوه و شوکت و اقتدار خویش را به همگان بنمایاند.

مجلس را آراسته و تشریفات را برقرار کرده است، اما این برای او کافی نیست. او می خواهد با تحقیر و کوچک نمایی هر چه بیشتر اهل بیت، خود را بزرگتر بنمایاند.

از این رو، سختگیریها و توهینها به اهل بیت فزونی می یابد. ماءموران دربار، موظف می شوند، اسیران را به گونه ای وارد مجلس کنند که نهایت ذلت و خواری در اندام آنان ظاهر باشد!

این است که اسیران را با ریسمان به یکدیگر می بندند!
و علی بن الحسین علیه السلام که سالار ایشان به شمار می آید با زنجیر بسته می شود. (280)

اهل بیت علیهم السلام وارد آن مجلس می شوند، نخستین نگاه علی بن الحسین علیه السلام به جرثومه های جهل و خودکامگی می افتد.
فرزند از نسل معاویه و ابوسفیان که تمامی جهل و شقاوت نیاکانش را در خود جای داده است.

او سنگدل تر از آن است که نصیحت و اندرزگویی در قلبش راه یابد.
او درس نیرنگ و خیانت را بارها و بارها از پدرش آموخته است.
امام سجاد علیه السلام به او چه بگوید!
بگوید یا سکوت کند!

امام می داند که اگر یزید خود راهی به نور و هدایت و رحمت و عطوفت ندارد اما بسیاری از آنان که در مجلس نشسته اند و ناظر صحنه اند، گول خودرگان جاهلی هستند که چه بسا نام اهل بیت پیامبر را بدرستی نشنیده اند و جز اهانت و مذمت درباره علی علیه السلام و اولادش سراغ ندارند. و به این کاروان به عنوان جمعی طغیانگر می نگرند.

اگر یزید جز به حکومت خویش نمی اندیشید، اما آنان ممکن است شعله ای از نور محبت پیامبر صلى الله عليه وآله در قلبهایشان باشد. پس باید سخنی گفت که هر چند خطاب به یزید باشد، اما تاءثیرش را باید در قلب مردم جست.

از این رو علی بن الحسین عليه السلام فرمود:

انشدک الله یا یزید ما ظنک برسول الله لورا ناعلی هذه الحالة. (281)

یعنی؛ سوگند به خدا، ای یزید، چه گمان داری به رسول خدا اگر ما را بر این حال مشاهده کند.

امام از کوتاهترین جمله ها، پیامدارترین مفاهیم را به شنودگان منتقل می کند.

به او اجازه سخنرانی نخواهند داد.

هنوز بسیاری از شامیان او را بدرستی نمی شناسند، از کجا آغاز کند و چگونه. تنها نقطه مشترک میان او و جمع، «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)» است. آن جمع اگر هیچ چیز از معارف دین و تاریخ گذشته اسلام ندانند، اما نام پیامبر صلى الله عليه وآله را شنیده اند و هر چند به شکلی صوری به پیامبر صلى الله عليه وآله علاقمند هستند.

شخص یزید ارجی برای پیامبر صلى الله عليه وآله قایل نیست، چنان که در شعارش بعدها به آن اشاره کرد. اما مردم ناآگاه شام، به عنوان خلیفه رسول الله به یزید نگاه می کنند و برای پیامبر صلى الله عليه وآله احترام قایلند.

وقتی امام سجاد عليه السلام نام رسول خدا صلى الله عليه وآله را به میان می آورد، همه از خود

می پرسند: مگر میان این کاروان اسیران با پیامبر صلى الله عليه وآله نسبتی هست؟

این پرسش به قدری جدی است که یزید نمی تواند خود را بی تفاوت نشان دهد. ناگزیر می شود: زنجیرها را از علی بن الحسین علیه السلام بردارد! یزید با این کار، می خواهد رحمت و عطف خود را به حاضران بنمایاند. غافل از این که پذیرش اعتراض امام سجاد علیه السلام آغاز افشا شدن ماهیت زشت حکومت اوست و فرو افتادن غل و زنجیرها از اندام علی بن الحسین علیه السلام به معنای فرو شکستن نخستین حصارهایی است که او - یزید - خود را در پشت آنها مخفی داشته است.

اهل بیت در مجلس یزید جای می گیرند و ماءموران سر مقدس سید الشهداء را پیش می آورند و در مقابل یزید می گذارند. یزید شعر می خواند:

يفلقن هاما من رجال اعزة علينا وهم كانوا اعقواظلما
یعنی؛ شمشیرها، سرمردانی را می شکافند که نزد ما گرمی هستند ولی چه می توان کرد که آنان در دشمنی و ستم پیشدستی کرده اند!

علی بن الحسین علیه السلام که در میان اسیران قرار داشت، فرمود:
ای یزید! بهتر است به جای شعری که خواندی، این آیه از قرآن را بشنوی که خداوند می فرماید:

ما اصابکم من مصيبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراءها ان ذلک علی الله یسیر. لکیلا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم
والله لا یحب کل مختال فخور. (282)

یعنی؛ هیچ مصیبتی در زمین و یا در بدن متوجه شما نمی شود مگر این که قبل از آن، از سوی ما «خداوند» در کتابی پیش بینی شده و رقم خورده باشد، و این بر خدا آسان است. تا بر آنچه از دست می دهید اندوهگین نباشید و به

آنچه به دست می آورید شادمانی نکنید و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد.

آنچه امام سجاد علیه السلام از این آیه می جوید این است که به یزید یادآوری کند اگر ما عزیزانی را از دست داده ایم، جای شماتت و ملامت ندارد و اگر تو احساس می کنی چیزی به دست آورده ای، مجال خوشی و سرمستی نخواهد داشت. و تو با این فخر فروشی و بزرگ نمایی منفور درگاه خدا هستی.

یزید که منظور امام و پیام آیه را دریافته بود، بشدت خشمگین شد و گفت:

آیه دیگری هم در قرآن هست که آن آیه درباره شما مناسبتر است:

و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر. ⁽²⁸³⁾

یعنی؛ هر بلا و مصیبتی که به شما می رسد، نتیجه دستاوردهای خود شماست.

یزید با این آیه می خواهد بگوید که اگر شما در برابر خلافت من سر تسلیم و سازش فرود می آورید، با این حوادث روبرو نمی شدید. پس این شما هستید که قدم در این راه گذاشته اید. ⁽²⁸⁴⁾

یزید، خود و خاندانش را صاحبان اصلی حکومت بر مسلمین می داند و هرگونه اعتراض و انکار را بر نمی تابد.

این چیزی است که مورخان بصراحت از آن یاد کرده اند.

یزید انتظار دارد که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر زشتکاریها و اهانتهای او

سکوت کنند و او را ارج نهند. اما امام سجاد علیه السلام لا به او می گوید:

لا تطعموا ان تهینونا و نکریمکم و ان نکف الادی عنکم و تؤ ذونا

فالله یعلم اننا لا نحبکم و لا نلومکم ان لم تحبونا ⁽²⁸⁵⁾

یعنی؛ شما انتظار دارید که ما را مورد اهانت قرار دهید ولی ما شما را اکرام کنیم! ما را مورد آزار و شکنجه قرار دهید ولی ما دست از شما برداریم! خدا می داند که ما هرگز شما را دوست نمی داریم و البته شما را ملامت نخواهیم کرد بر این که دوستدار ما نیستید.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با این بیان که در حقیقت به یزید می گوید این ما نیستیم که گام نخست را در راه عداوت برداشته ایم. این شما هستید که با اهانت به اسلام و ارزشهای اسلامی و ستم به اهل بیت، گام در راه ستیز با دین و حامیان آن نهاده اید و انتظار دارید که آنان در مقابل شما سکوت کنند و شما را با دیده تعظیم و تکریم نگرند!

یزید می گوید:

«در این جا حق با شماست ولی اصولاً پدر و جد تو - پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - تلاش کردند تا قدرت را به کف آورند و امیر باشند و با ما به نزاع و درگیری پرداختند...»

علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ او فرمود:

«ای پسر معاویه و هند! قبل از این که تو به دنیا بیایی، پیامبری و حکومت از آن جد و نیاکان من بوده است. روز بدر، احد و احزاب پرچم پیروزمند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دست پدر من - علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ - بود در حالی که پدر و جد تو پرچم کفر را در دست داشتند!»

سخن که به این جا انجامید، چنان یزید به بن بست رسیده بود که چاره ای جز سکوت نداشت. البته اگر این سخنان در محفلی خصوصی رد و بدل شده بود چه بسا یزید، بیش از اینها ناشکیبایی می کرد و امام علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را خاموش می کرد و می کشت.

اما یزید در آن محفل عمومی گام در میدان مناظره و اثبات حقانیت خویش گذارده و اکنون مجلس در وضعیتی قرار گرفته است که او ناچار به ادامه آن وضع است.

امام سجاد علیه السلام که شرایط دگرگون شده مجلس را شاهد بود و نفوذ سخنانش را در حاضران احساس می نمود، آهنگ سخن را از شیوه استدلالی به روش عاطفی تغییر داد.

نه برای متاثر ساختن یزید! بلکه برای بیدار ساختن وجدانها و عواطفی که اکنون با سخنان و استدلالهای او شعورشان رو به بیداری نهاده است.
امام فرمود:

«ای یزید! اگر درک می کردی و می دانستی که چه کرده ای و با پدر و برادر و عموزاده ها و خاندان ما چه رفتاری داشته ای و اگر براستی قادر بودی عمق این فاجعه را بشناسی به کوهها می گریختی بر ریگها می خفتی و آرام نمی گرفتی».

امام نگاهی هم به مردم دارد، به حاضران مجلس یزید! و می فرماید:
ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهل بعد مفتقدی منهنم اساری و منهنم ضرجوا بدم⁽²⁸⁶⁾
یعنی؛ چه پاسخ خواهید داشت آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما بگوید: شما میان
که سرآمد امته هستید، با عترت من و خاندان، بعد از رحلت من چه کردید!
برخی را به اسارت کشانید و گروهی را به خونشان آغشته ساختید!

خطبه علی بن الحسین علیه السلام

حساسترین سخنان امام سجاد علیه السلام که در طول اقامت در شام ایراد شده است و تحولی عظیم در محیط سیاسی شام و بینش مردم نسبت به دستگاه اموی

ایجاد کرد و معادلات یزید را برهم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت کاملاً تغییر داد، خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی و دینی شام ایراد کرد.

از کتابهای تاریخی چنین استفاده می شود که این خطبه در مسجد جامع دمشق ایراد شده و از حوادثی که در کاخ یزید رخ داده و سخنانی که در محفل خصوصی ترویجی ردو بدل شده جداست.

این خطبه را باید اوج موفقیت امام سجاد علیه السلام در رسالت تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلا دانست.

اگر این خطبه ایراد نشده بود، چه بسا ماهیت نهضت حسینی برای سالیان دراز و یا برای همیشه بر اهل اسلام مخفی می ماند و اهداف خداجویانه عاشورائیان به نسلها نمی رسید.

در این میان جای این پرسش هست که یزید با آن همه استبداد و خونخواهی چگونه اجازه می دهد که زبان گویا و اندیشه آگاهی چون علی بن الحسین علیه السلام در برابر او بایستد و علیه او افشاگری کند و برنامه های او را در هم ریزد! در پاسخ باید گفت که بلی یزید و همفکرانش از پیدایش چنین جریانی بشدت نگران بودند، اما اراده الهی به حمایت از مظلومان و نصرت حق، از یک سو، و شرایط ویژه ای که بر مجلس یاد شده حاکم شده بود، امویان را ناگزیر ساخت تا به امام سجاد علیه السلام اجازه سخن بدهند.

زمینه ها این چنین شکل گرفت.

یزید برای استفاده بیشتر از شهادت حسین بن علی علیه السلام و اسارت خاندان وی در جهت تحکیم پایه های حکومتش تصمیم گرفت تا از سخنوران دربارش در مذمت خاندان علی و توجیه فجایعی که صورت داده بود، بهره جوید.

یزید از خطیب دربار خواست تا بر منبر رود و نقش خویش را در آن جمع حساس ایفا کند.

خطیب در بلندی جای گرفت و زبان به هتّاکی و بی حرمتی به اهل بیت گشود. امام سجاد از گستاخی و زشتگویی خطیب برآشت و فرمود:

«خداوند جایگاهت را آتش دوزخ قرار دهد»

وقتی سخنان خطیب دربار پایان یافت، امویان خود را فاتح می دیدند و مسایل راحل شده می پنداشتند.

اما علی بن الحسین - تنها مرد جوان قافله اسیران - با اندامی که آثار رنج و اسارت از آن پیدا بود از جای برخاست و به یزید گفت: خطیب شما آنچه خواست به ما نسبت داد و با مردم گفت، آیا اجازه می دهی من هم با مردم سخن بگویم؟

یزید رضایت نمی داد، اما اطرافیان و حاضران مجلس و یکی از فرزندان خلیفه اصرار ورزیدند تا یزید پیشنهاد علی بن الحسین علیه السلام را پذیرد. زیرا در وضع و حال او نمی دیدند که بتواند سخنی همپای سخنور گزیده دربار بگوید!

یزید ناگزیر اجازه داد.

امام سجاد علیه السلام از پلکان منبر بالا رفت. در برابر چشمان مردم قرار گرفت و از بلندایی که همواره صدای شیطان صفتان و متملقان درباری بلند شده بود، نوای گرم توحیدی اوج گرفت. آنچه تا آن روز بر مردم شام پوشیده مانده بود، افشا شد.

امام زین العابدین علیه السلام نخست سپاس خدای گفت و خطبه را آغاز کرد.

سخنان آغازین خطبه آنچنان تحول آفرین بود که اشک چشمان مردم را فرو ریخت و عواطف آنان را بشدت تحت تاءثیر قرار داد.

در ادامه آن سخنان، امام فرمود:

ای مردم! شش نعمت به ما عطا گردیده و هفت فضیلت از سوی خدا به ما داده شده است.

ما از علم، حلم، بزرگواری و بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی در میان مؤمنان، برخورداریم.

فضیلتها و شرافتهای ما عبارتند از این که: پیامبر خاتم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ما خاندان است و علی بن ابی طالب - صادقترین یار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - جعفر طیار، حمزه - شیر شجاع خدا و رسول - و حسن و حسین - دو سبط این امت - نیز از خاندان ما هستند.

آنان که مرا می شناسند، از توضیح بی نیازند ولی آنان که مرا نمی شناسند گوش فرا دهند تا خویش را به ایشان بشناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منایم،

من فرزند زمزم و صفایم.

من فرزند آنم که حامل رکن است.

من فرزند بهترین انسانی هستم که بر کره خاک جامه وجود پوشیده است.

من فرزند برترین موحدی هستم که برگرد کعبه طواف کرده و گام در مسیر

صفا و مروه نهاده و حج به جا آورده و خدای را لیبیک گفته است. من فرزند آن

پیامبرم که بر مرکب آسمانی - براق - سوار گشت و جبرئیل او را به بلند

جایگاه هستی - سدرة المنتهی - رسانید. به قرب خدا رسید؛ آنجا که فاصله

قاب قوسین و یا کمتر بود!

من فرزند آنم که فرشتگان آسمان با او نماز گزارند و به او اقتدا کردند.

من فرزند دریافت کننده وحیم. فرزند محمد مصطفایم. ⁽²⁸⁷⁾

من فرزند علی مرتضایم. آن کسی که بر صورت مستکبران نواخت تا ایمان آوردند - در برابر شعار «لا اله الا الله» و پیام توحید سر فرود آورند و دست از عناد بردارند. -

من فرزند آن کسی هستم که پیشاپیش رسول خدا، با دو شمشیر و دو نیزه می جنگید.

دو هجرت کرد، دو بار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و حنین رزمنده بود و حتی یک لحظه - یک چشم برهم زدن - به خداوند کفر ورزید.

من فرزند صالحترین مؤمنان، وارث پیامبران، نابودگر ملحدان، پیشوای مسلمان، نور جهانگران، زینت عبادت کنندگان، سرآمد گریه کنندگان - از خوف خدا اشتیاق به لقای حق - شکیباترین شکیبایان، برترین قیام کنندگان خاندان پیامبر ﷺ.

من فرزند کسی هستم که از سوی جبرئیل و میکائیل مورد تأیید و یاری بود. - علی ع - حمایتگر از حریم مسلمانان، کشنده مارقین و ناکثین و قاسطین «طاغیان صفین و نهروان و جمل»، ستیزنده با دشمنان لجوج.

- علی ع پرافتخارترین مرد از میان تمامی قریش، اولین کسی به خدا و پیامبر ﷺ پاسخ مثبت گفت و ایمان آورد. پیشتاز پیشتازان راه دین، شکننده متجاوزان، نابود کننده مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر منافقان، زبان گویای حکمت نیایشگران، یاور دین خدا، ولی سرپرست امر الهی - حافظ و مجری قوانین پروردگار...

آری او جدم «علی بن ابی طالب» است. (288)

سپس امام چنین ادامه داد:

من فرزند فاطمه زهرایم.

من فرزند سرور زنان عالمم.

امام همچنان به معرفی خویش ادامه داد، تا آن جا که صدای مردم به گریه بلند شد، و یزید از تاءثیر سخنان امام علیه السلام در قلب مردم سخت بیمناک گردید. هراس یزید از این بود که مردم در همان محفل علیه او بشورند! از این رو برای قطع کردن سخنان امام سجاد علیه السلام به مؤذن دستور داد اذان بگوید.

«یزید از این عمل می توانست چند هدف را دنبال کند: نخست بریدن کلام علی بن الحیسن و سپس بازداشتن مردم از اندیشه درباره سخنانی که آن حضرت ایراد کرده بود و همچنین به دست آوردن فرصتی برای تصمیم گیری مناسب و علاوه بر همه اینها، یزید که بشدت خود را در نظر مردم، ضد دین و ضد ارزشهای دینی می دید، با ندای اذان می خواست در این باور مردم تردید ایجاد کند!» مؤذن از جای برخاست و با صدایی که به همه می رسید گفت:

الله اکبر، الله اکبر.

علی بن الحیسن در ادامه سخنان پیشین خود و برای همنوایی با ندای اذان فرمود:

آری هیچ چیز بزرگتر و ارجمندتر از خدا نیست.

مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله.

امام فرمود: تمامی وجودم - پوست و خون و گوشتم - به یگانگی خدا شهادت می دهند.

مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

امام که هنوز بر بالای منبر قرار داشت در این هنگام چهره اش را از مردم به سوی یزید برگرداند و فرمود:

ای یزید این «محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» که هم اکنون نامش را مؤ
ذن بر زبان آورد و به پیامبری او گواهی داد، آیا جد توست یا جد من است!
اگر بگویی پیامبر ﷺ جد توست دروغ گفته ای و کفر ورزیده ای!
و اگر باور داری که پیامبر ﷺ جد من است پس چرا و به چه جرمی
خاندان او را کشتی! (289)

امام سجاد علیه السلام تا بدین جا رسالت خویش را به شایستگی ایفا کرد و آن
مجلس با وضعی آشفته و نگران کننده برای یزید پایان یافت.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

سخنان و موضعگیرهای امام سجاد علیه السلام و همچنین زینب کبرا علیها السلام در قبال
برنامه های یزید، زندگی یزید را آشفته ساخت تا آنجا که برخی منابع نوشته اند:
یزید با مشاهده تاءثیر عمیق خطبه علی بن الحسین در مردم به کسانی که از
وی خواسته بودند تا به علی بن الحسین اجازه سخنرانی بدهد و بر این خواسته
خود اصرار ورزیده بودند، رو کرد و با لحنی بشدت اعتراض آمیز گفت: شما
مقصودتان رسوایی ما و نابودی سلطنت ما بود!

ولی آنان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند باور نمی کردیم، جوانی که مانند وی
رنج و آسیب دیده، عزیزترین عزیزانش را از دست داده، با حالت اسارت بر
مرکبهای برهنه روزها راه پیموده و... بتواند در مجلسی که انبوه درباریان و
بزرگان شهر و مردم مختلف حضور دارند، این گونه محکم و مستدل سخن
بگوید.

یزید گفت: اما من می دانستم که فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه نیرو و قدرتی
برخوردارند.

مردی شامی که چه بسا مؤذن دربار نیز بود سخنان یزید را می شنید و از آنجا که ماهیت خاندان اموی و اهداف پلید آنان را هنوز نشناخته بود و برآستی گمان کرده بود معاویه و یزید «امیرالمؤمنین» هستند با شگفتی پرسید:

اگر برآستی تو می دانستی که اینان فرزندان و خاندان پیامبر هستند و از قدرت معنوی و نفوذ کلام برخوردارند پس به چه علت آنان را مورد قتل و غارت قرار دادی!

بدیهی است که این اعتراضها با عکس العمل شدید یزید مواجه می شد و پاسخی جز مرگ و نابوید گوینده نداشت. (290)

از برخی منابع دیگر استفاده می شود که مردی از عالمان یهود نیز در محفل یزید حضور داشت، او نیز پس از شنیدن سخنان امام سجاد علیه السلام از یزید پرسید: برآستی این جمان کیست؟ یزید گفت: فرزند حسین علیه السلام است. یهودی گفت: کدام حسین علیه السلام... آن قدر سؤال کرد تا دانست این خاندان از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و آن بزرگواری که مظلومانه در صحرای کربلا به شهادت رسیده فرزند دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. از این رو با توییخ و سرزنش به یزید گفت: آیا او فرزند دختر پیامبرتان بود که با این فاصله کم پس از رحلت پیامبرتان او را کشتید، برآستی رفتاری ناشایست درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویش روا داشته اید... شما دیروز از پیامبرتان جدا شده اید و امروز فرزندش را می کشید؟... (291)

به هر حال آنچه در ضمن این روزهای اندک واقع شد، یزید را ناگزیر ساخت تا از موضع قدرتمندانه و پندار پیروزی خویش دست بردارد. و از آنچه نسبت به خاندان رسالت انجام داده معذرت خواهی کند و گناه آن را به دیگران مستند سازد.

یزید ناگزیر شد تا در جمع مردم شام - آن شامیانی که در نتیجه تبلیغات شوم امویان و یا پست باطنی، در صدد به اسیری گرفتن و برده ساختن اهل بیت پیامبر ﷺ بودند! - (292) خطبه ای بخواند و در آن بگوید:

ای اهل شام! شما گمان نکنید که حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام را من کشته ام، یا دستور کشتنش را داده ام؛ نه به خدا سوگند من هرگز چنین نمی خواستم، مسؤ ول کشته شدن خاندان پیامبر ﷺ، پسر مرجانه - عبیدالله بن زیاد - فرماندار کوفه است. (293)

این تحولات ژرف سبب شد تا یزید که می خواست از بازماندگان صحنه کربلا، اسیرانی به چنگ آورد و اصیلترین خاندان و شریفترین مردمان را به ذلت و خواری بنشانند، از تصمیم خود منصرف شود و ایشان را اکرام نماید و برای پذیرش درخواستهای امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام اعلام آمادگی کند. آن جریمه ای که در آغاز ورود اهل بیت به شام، رو به جانب امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام کرده می گوید:

یا علی، الحمد لله الذی قتل اباک (294)

یعنی؛ ای علی، خدا را سپاس که پدرت را کشت!

اکنون در موضعی قرار گرفته است که به امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام می گوید:

خدا پسر مرجانه را لعنت کند اگر من خود با حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام مواجه می شدم پیشنهادهای او را می پذیرفتم و راهی را در پیش می گرفتم که به کشته شدن وی نینجامد حاضر بودم او کشته نشوم هر چند بعضی فرزندانم را از دست بدهم! لیک آنچه قضای الهی بود صورت گرفت، اکنون اگر پیشنهاد و یا درخواستی دارید به من بنویسید تا آن را عملی کنم. (295)

با توجه به آلام سنگینی که بر کاروانیان شهادت و اسارت وارد شده بود و فریادهایی که در سینه نگاه داشته بودند و حق اظهار آن را نداشتند، بدیهی می

نماید که نخستین درخواست آنان، سوگواری برای شهیدانشان باشد و پس از آن، بازگشت به سرزمین شهادت؛ آن جا که پاره های تنشان را مظلومانه ترک گفتند و اجازه نداشتند برایشان نوحه کنند و یا بازگشت به مدینه، شهر پیامبر، شهر خاطره های زنده شهیدانشان!

در این که اهل بیت علیهم السلام چه مدت در شام توقف داشته اند، نقلهای مختلفی رسیده است ولی از مجموع آنها میتوان نتیجه گرفت که توقف آنان در شام کمتر از ده روز و بیشتر از یک ماه نبوده است.

خطبه امام سجاد علیه السلام، در آستانه ورود به مدینه

کاروان اهل بیت به مدینه نزدیک می شود.

در این جا نیز امام سجاد علیه السلام رسالتی ویژه دارد. آن حضرت می بایست حداکثر آگاهی را نسبت به آنچه واقع شده به مردم بدهد. از این روی امام سجاد علیه السلام نخست وارد مدینه نمی شود. در خارج مدینه خیمه هایی برپا می کند و بشیرین جذلم را مأمور می سازد تا مردم مدینه را از آمدن قافله خزان زده خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم مطلع سازد.

بشیر می گوید: پس از این که خیمه ها برپا شد و زنان و کودکان مستقر شدند، علی بن الحسین علیه السلام به جانب من رو کرده و فرمود: ای بشیر، خداوند پدرت را رحمت کند. او می توانست شعر بگوید، آیا تو نیز از شعر بهره ای داری؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من هم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را به مردم مدینه برسان.

بشیر می گوید: پس از فرمان امام، سوار بر اسب شدم و کوچه های مدینه را پشت سر گذاردم تا به مسجدالنبی ﷺ رسیدم، - آنجا که جمع مؤمنان همواره جمع است و مرکز اخبار مهم دینی است - با صدایی آمیخته به گریه و اندوه فریاد برآوردم:

يا اهل يثرب لامقام لكم بها قتل الحسين فادمعي مدرار
الجسم منه بكرلاء مخرج والراءس منه على القناة يدار
یعنی؛ ای ساکنان مدینه، جا ندارد که دیگر در مدینه بمانید.

حسین بن علی علیه السلام کشته شد، پس همواره بر این مصیبت بگریید.
بدن او در کربلا آغشته در خون.

و سر مطهر او بر فراز نیزه، در چرخش میان شهرها!

بشیر می گوید پس از این اشعار به مردم اعلام کردم که علی بن الحسین علیه السلام
و خاندان او اکنون در کنار شهر مدینه توقف کرده اند و من فرستاده اویم تا این
پیام را به شما برسانم و مکان توقف او را به شما بنمایانم.

مردم مدینه با شنیدن این پیام، نگران و سراسیمه از شهر خارج شدند.

زنان از شدت مصیبت، با موهای پریشان و نوحه کنان از کوچه های مدینه
می گذشتند تا به توقفگاه اهل بیت برسند.

هیچ گاه شهر مدینه تا آن اندازه مصیبت زده دیده نشده بود. انبوه مردم مدینه،
اطراف خیمه ها حلقه زدند.

امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که با دستمالی که در دست
داشت، اشکهای چشمش را مدام از گونه هایش پاک می کرد.

برای امام جایگاهی فراهم آوردند تا بر روی آن بایستد و با مردم سخن
بگوید.

امام در جایگاه قرار گرفت در حالی که نمی توانست از گریه خودداری کند. منظره به گونه ای بود که تمامی حاضران در آن جمع متاثر شده و گریستند. پس از لختی، امام از مردم خواست تا ساکت شوند. صدای گریه و سوگواری مردم قدری کاهش یافت. آنگاه امام خطبه ای را چنین آغاز کرد:

حمد مخصوص پروردگار جهانیان، آن که مالک و فرمانروای روز جزاست و پدید آورنده تمامی خلق...

خدای را می ستاییم بر رخدادهای عظیم و فجایع روزگار و مصیبتهای بزرگ و شکننده زمان.

«امام با این بیان هم شدت رنجها و مصیبتهای وارد بر اهل بیت را به مردم یادآور شده و هم مقام صبر و رضا و استقامت دینی خود در برابر رخدادهای زمان و مشکلاتی که در مسیر ایمان و خداجویی به آنان رسیده ابراز کرده است.»

امام چنین ادامه داد:

ای مردم! خداوند - که ستایش مخصوص اوست - به وسیله مصیبتهای بزرگ و شکستی که بر پیکر اسلام وارد گردید، ما را آزمود.

ابا عبدالله و عترت او به شهادت رسیدند، زنان و کودکان خاندان او به اسارت گرفته شدند و سر مقدس او را بر فراز نیزه ها شهر به شهر عبور دادند!

این مصیبتی است که همتای آن درد و مصیبتی نخواهد بود!

ای مردم! از این پس کدامتان، شادی به قلبهاتان راه خواهد یافت!

کدام قلب است که در این ماتم محزون نباشد.

کدام چشم است که از گریه دریغ کند و اشک نریزد!

دردنگان سخت دل بر این فاجعه و بر این کشتار گریستند.
 امواج دریاها، ارکان آسمانها، کرانه های زمین و... فرشتگان مقرب خدا و
 تمامی اهل آسمانها بر این رخداد اشک ماتم ریختند.
 هان ای مردم، کدام قلب است که برای شهادت حسین علیه السلام نشکند!
 کدام گوش است که وارد شدن این شکست و خلا عظیم را بر پیکر اسلام
 بشنود و از شدت غم ناتوان از شنود، نشود..
 ای مردم، ما - از سوی مدعیان مسلمانی، کوفیان و شامیان - مورد بی مهری
 و ستم قرار گرفتیم، آواره و سرگردان شدیم!
 بی پناه و دور مانده از شهرها!
 با ما چنان رفتار شد که گویی مردمان کافر و محارب با دین پیامبریم. در
 حالی که نه جرمی داشتیم و نه ناروایی را مرتکب شده بودیم..
 به خدا سوگند، - با ما چنان رفتار شد که - اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود سفارش
 کرده بود که با ما بجنگند و ما را بکشند - آن گونه که سفارش کرده است به ما
 نیکی کنند - این مردم گمان نمی رفت که بیش از این بر ما ستم کنند.
 انالله و انا الیه راجعون.

چه بزرگ و دردناک و فریاد برانگیز است این رخداد غمبار!
 ما آنچه دیده ایم برای خدا و در راه دین خدا می دانیم و خداوند قادر
 شکست ناپذیر است و انتقام ما را از دشمنان خواهد گرفت. (296)

امام سجاد علیه السلام، پس از واقعه کربلا

هر چند، پس از مسایلی که در شام رخ داد، یزید متوجه شد که آنچه به اهل
 بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا داشته به مصلحت حکومت وی نبوده است. و هر چند به
 ظاهر یزید از آنچه کرده اظهار ندامت کرد، اما جای تردید ندارد که نرمش یزید

با اسیران اهل بیت، ناشی از عاطفه انسانی و یا انگیزه دینی نبود، بلکه او صلاح حکومت خود را در ادامه خشونت نسبت به خاندان حسین علیهم السلام ندید.

وقایعی که از این پس به دست یزید رخ داد خود گواه بر این ادعاست که تنها مهم او، حفظ قدرت و پایگاه حکومت بود و برای این کار از انجام هر عملی بی‌م‌نداشت.

توجه به این نکات، خود می‌نمایند که امام سجاد علیه السلام حتی پس از ورود به مدینه در چه شرایطی از نظر سیاسی - اجتماعی قرار داشته است و چه شیوه‌ای را می‌توانسته است در پیش گیرد.

علاوه بر این، قبلاً نیز یادآور شدیم که رفتار کوفیان با اهل بیت، چهره‌ای غیرقابل اعتماد، پیمان شکن و سست عنصر از مردم آن عصر ترسیم کرده بود که امام هرگز پس از آن تاریخ، شرایط را برای حرکت‌های علنی و نهضت‌های مسلحانه مساعد نمی‌دید. نه امام سجاد علیه السلام بلکه هیچ یک از ائمه پس از آن تاریخ، به طور علنی و آشکار گام در میدان رهبری عناصر انقلابجو نهادند. بلکه هر امام به اقتضای شرایط و نیازهای زمان شیوه‌ای دیگر در ایفای وظیفه امامت و رهبری امت در پیش گرفتند.

سخنان نقل شده از امام سجاد علیه السلام در آستانه ورود به مدینه، خود گواه بر این است که امام علیه السلام با این که غم‌های وصف‌ناپذیر خود را با مردم در میان می‌گذارد و شهادت مظلومانه حسین علیه السلام و اسارت پر مشقت خویش و همراهانش را مطرح می‌کند، اما بصراحت نامی از دستگاه حکومت و جنایات یزید به میان نمی‌آورد. بلکه سخن از بی‌وفایی و ستمکاری مردمان زمان و مدعیان مسلمانی، به میان می‌آورد.

هر چند مردم بروشنی درمی یافتند که حکومت یزید عامل اصلی رخداد فاجعه کربلاست و بر امویان لعن و نفرین می فرستاند، اما در سخنان امام بصراحت یادی از این مطلب نشده است.

شیوه ای که امام سجاد علیه السلام پس از این در پیش گرفت، در ادامه همین سیاست بود.

تحلیل زندگی سیاسی - اجتماعی امام زین العابدین علیه السلام می بایست بر پایه دو اصل یاد شده «یعنی استبداد حاکمان و نبودن اعتماد لازم به انقلابی نمایان و انگیزه ها و وفاداری آنان» صورت گیرد.

امام در آستانه ورود به مدینه، با احساس و عاطفه سخن گفت. مقام، مقام احتجاج و انگیزش انقلابی و دعوت به نهضت مسلحانه نبود. چرا که هم اکنون از شهر کوفیان - طرفدار نهضت و مدعیان وفاداری به ائمه علیهم السلام - می آمد! و مدینه در مقایسه با کوفه، برگ برنده و ممتازی نداشت تا امام بخواهد از نیروی آنها علیه حاکمیت امویان بهره گیری کند!

پس از آن نیز امام، یاد شهیدان کربلا را با احساس، زنده نگاه داشت.

احساسی که ریشه در اعماق جان و روحش داشت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: زین العابدین علیه السلام چهل سال بر شهادت مظلومانه پدر گریست در حالی که روزها را روزه بود و شبها را به عبادت زنده می داشت. هنگامی که خدمتکاران برای افطار، غذا می آورند و در برابر آن حضرت می نهادند، می فرمود: «فرزند رسول خدا در حال گرسنگی به شهادت رسید، فرزند رسول خدا با لبهای تشنه به شهادت رسید.»

امام آن قدر این جملات را تکرار می کرد تا آب و غذایش با اشک

چشمانش می آمیخت. (297)

امام علی بن الحسین علیه السلام بدان اندازه می گریست که اطرافیان بر سلامت چشمان وی بیمناک شدند. از این رو به حضرتش گفتند که گریه زیاد به بینایی چشم شما زیان می رساند.

امام در پاسخ می فرمود: چطور ممکن است از گریه خودداری کنم؟ با این که پدرم را از نوشیدن آب مانع شدند؛ آبی که تمام موجودات حتی درندگان و حیوانات وحشی حق داشتند از آن استفاده کنند...⁽²⁹⁸⁾
در روایتی دیگر چنین آمده است:

به امام سجاد علیه السلام عرض شد: آیا وقت آن نرسیده است که پس از گذشت سالیان متوالی از واقعه کربلا دست از غم و اندوه بردارید!
امام در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! شکایتها و گریه های یعقوب به درگاه خدا برای موضعی بود که در مقایسه با آنچه من برای آن می گریم کوچک است.

یعقوب تاءسفش بر از دست دادن یوسف بود، او یک فرزند را از دست داده بود. در حالی که من خود شاهد بودم که پدرم و گروهی از خاندانم در نزدیکی من چونان پرندگان سرهاشان بریده شد...⁽²⁹⁹⁾

موضع امام سجاد در برابر حکومتها

امام سجاد علیه السلام در طول زندگی خویش بیش از هر کس، ستم و ظلم حکومتهای استبدادی را چشیده بود.

شخصیتی چون او، حتی بر اساس ملاکها و معیارهای بشری، نمی توانست خوشبین به حکومتهای فاسد اموی و مروانی باشد و بغض و عداوت عمیق آنان را در دل نداشته باشد.

کسی چون علی بن الحسین علیه السلام که اگر نبود حکمت الهی و اگر نبود معذوریت او از جهاد در روز عاشورا، بی شک او هم مانند برادرش علی اکبر و عمویش ابوالفضل العباس علیه السلام و اصحاب پدر بزرگوارش گام در میدان جهاد می گذاشت و از شهادت استقبال می کرد.

بی شک چنین کسی، نمی توانست از قیام علیه ظلم و فساد دستگاه حکومتی امویان هراس داشته باشد و یا از شهادت و شکنجه شدن بیم به دل راه دهد و سکوت اختیار نماید.

کسی که در برابر جرثومه جنایت - عبیدالله - به یاوه گوییهای او پاسخ می دهد و از خشم او نمی هراسد.

کسی که در محفل یزید، آن گونه از ارزشهای دینی حمایت می کند که محیط شام را دگرگون می سازد.

کسی که زنجیرها را بر تنش تحمل کرده، لب به زاری در برابر دشمن نمی گشاید.

و کسی که در برابر تهدیدهای جدی عبیدالله میگوید:

ابالقتل تهددنی یابن مرجانة اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة. (300)

یعنی؛ ای فرزند مرجانه! مرا به کشته شدن تهدید می کنی! آیا نمی دانی که کشته شدن در راه دین عادت ما و شهادت در راه خدا کرامت ما خاندان است. چنین کسی را نمی توان متهم به سکوت و عدول از شیوه جهاد کرد. بلکه می بایست دلیل خط مشی آن حضرت را در جای دیگری جست. و آن عبارت است از رعایت شرایط و مقتضیات زمان و توجه به امکانات و آمادگی مردم و نیازهای آنان.

از این رو قبل از پرداختن به خط مشی امام سجاد علیه السلام در برابر خلفا، اشاره ای کوتاه به بینش دینی - سیاسی آن امام در مواجهه با ستمها و کجرویها خواهیم داشت.

اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

کسی که امر به معروف به نهی از منکر را ترک کند و کنار نهد، چونان کسی است که کتاب خدا - قرآن - را پشت سر افکنده و بدان اعتقادی ندارد. البته یک صورت استثناست و آن در جایی است که انسان که انسان در تقیه ای ویژه به سر برد و از پنهان داشتن عقاید و برنامه های خود ناگزیر باشد.

به آن حضرت گفته شد: منظور از تقیه ویژه، کدام تقیه است؟

امام فرمود: این است انسان از سوی جباری ستیزه جو و سرکش تهدید شود.

(301)

نهی از تبعیت ظالمان

از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود:

وای بر ملتی که فرمان الهی را گردن نهند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند. کسی که شعار توحید را بر زبان آورد و «لا اله الا الله» بگوید، ادعا و اقرار او به ملکوت آسمان راه نمی یابد مگر زمانی که سخن و اقرار خود را با عمل شایسته کامل کند. و کسی که در خدمت و اطاعت ظالم در آید، در حقیقت

دین ندارد... (302)

افشاگری علیه دستگاه امویان

از منابع تاریخی استفاده می شود که پس از واقعه کربلا و چه بسا پس از حضور در شام و مجلس یزید، شخصی به نام منهال در میان راه با امام سجاد

عائیه رو برو شد و از امام احوال پرسید. امام که زمینه را مناسب می دید، از وضع دستگاه حکومت و نظام فرعونى امویان بصراحت شکوه کرد و فرمود:

«به خدا سوگند، ما خاندان پیامبر ﷺ در شرایط کنونی، همانند بنی اسرائیل که در نظام فرعونیان به رنج و مصیبت مبتلا بودند، مبتلا هستیم. مردانمان را می کشند و زنانمان را باقی می گذارند.

ای منهای: در عصر حاضر که اسلام قدرت جهانی یافته است، عربها بر سایر ملتها فخر می فروشند و می گویند پیامبر اسلام ﷺ مردی است از عرب. طایفه قریش بر سایر طوایف عرب، فخر می فروشد و می گویند محمد ﷺ از قبیله ماست.

و اما ما که فرزندان پیامبر ﷺ هستیم در شرایطی قرار گرفته ایم که مورد غصب و ستم و قهر همین اعراب قرار گرفته ایم، ما را کشتند و آواره کردند، انالله و انا الیه راجعون. (303)

امام سجاد ع آنجا که زمینه را مهیا می دید، از ابراز نفرت نسبت به امویان باکی نداشت.

نافع بن جبیر مردی است که از روی جهل و یا غرض ورزی درباره معاویه به مدیحه سرایی پرداخت و گفت:

معاویه کسی بود که از روی حلم و بردباری سکوت می کرد و براساس دانش سخن می گفت.

امام سجاد ع فرمود: نافع دروغ می گوید، معاویه کسی بود که قدرت و پادشاهی او را ساکت می کرد و به او آرامش درونی می بخشید و سرمستی و شادمانی او را به سخن گفتن وامی داشت. (304)

ترغیب به جهاد و شهادت

امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه بزرگداشت امر جهاد و ارزش شهادت و خون شهیدان، روایت کرده و می فرماید:

هیچ گامی نزد خداوند محبوبتر از دو گام نیست: قدمی که پیش نهاده شود و صفی از صفهای جهاد در راه خدا را پرکند و قدمی که در راه صله رحم برداشته شود و به دیدار خویشاوندی پیش رود که قطع دیدار کرده است...

و هیچ قطره ای نزد خداوند، محبوبتر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در ظلمت شب از بیم خدا فرو افتد. ⁽³⁰⁵⁾

امام سجاد علیه السلام در عصری که حمایت از اهل بیت و حریم ولایت و امامت معنایی جز مخالفت با حاکمیت جباران و نظام فرعونی امویان مروانیان نداشت به شیعیان خود توصیه می کرد که دست از تلاش و جهاد برندارند. البته در موارد دیگر شیوه جهاد تلاش بایسته ای را که در آن شرایط مسیر بود به ایشان یادآوری می کرد.

امام در تشویق پیروان خویش به تلاش و جهاد در راه حق و دفاع از ارزشها می فرمود:

«شیعه راستین ما کسی است که در راه اهداف و برنامه های ما جهاد و تلاش کند و با کسانی که بر ما ستم می کنند درگیر شود و جلو ظلم آنان را بگیرد تا این که خداوند حق ما را از ستم پیشگان بازگیرد. ⁽³⁰⁶⁾

رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران

چنان که از مطالب و روایات گذشته، دانسته شد، امام سجاد علیه السلام در استمرار خط امامت، اصول عقیدتی و سیاسیش همان اصول علوی و حسینی بود که از قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را دریافت کرده بودند.

امام سجاد علیه السلام چون نیاکان طاهر و معصوم خود بی کمترین لرزش در مسیر حق، همواره مدافع امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و انحراف بود و پیروان خود را به تلاش و جهاد در راه ارزشهای الهی فرا می خواند، اما به حکم امامت و پیشوایی، راه مبارزه را نیز به آنان می نمایاند و ویژگیهای زمان را به ایشان یادآور شده، می فرمود:

«حتی امام بر مردم این است که مردم در نهادن و آشکار از او پیروی کنند و فرمان و رهنمود او را ارج نهند و بزرگ شمارند، ولی حق سلطان این است که در ظاهر حکمش را مخالفت نکنند...» ⁽³⁰⁷⁾

این رهنمود امام علیه السلام در حقیقت ترسیم یک استراتژی است و نه یک سیاست اصولی. زیرا مخاطب امام، شیعیانی هستند که تضاد دستگاه حکومت اموی با برنامه های امامان معصوم علیهم السلام را می دانند و هرگز به خود اجازه سکوت در برابر خلفا را نمی دهند چه رسد به همراهی و همگامی با آنان! ولی از آنجا که امام زین العابدین، شرایط را برای رویارویی علنی با خلفا مناسب نمی داند و توان شیعیان واقعی را برای ایجاد تحول در دستگاه خلافت کافی نمی بیند به آنان - در چنین مقطعی - فرمان تقیه می دهد.

علاوه بر این، در روایت یاد شده، امر امام و خواست و رهنمود او مقدم بر هر امر حکومتی شناخته شده است و معنای آن این است که اگر امام فرمان جهاد

علیه مستکبران و غاصبان خلافت صادر کرد باید در نهان و آشکار فرمانش را به اجرا گذاشت. ولی اکنون حکم امام، حرکت پنهانی است و نه مبارزه علنی. به هر حال امام سجاد علیه السلام با بیان «اطاعت ظاهری از سلطان» در مقام نفی کلی جهاد نیست، چه این که جدش علی بن ابی طالب با معاویه جنگید و پدرش حسین بن علی علیه السلام از دستگاه اموی پیروی نکرد و در مقابل آنان ایستاد و خود حضرت اگر تقدیر الهی نبود شرایط جهاد را در روز عاشورا دارا بود بی شک به مبارزه با حکومتیان و امویان می پرداخت. بنابراین، همه این دلایل خود گواهی است بر این که، امام سجاد علیه السلام پس از رخداد عاشورا و آزمون مدعیان اسلامخواهی و آزادی طلبی، تکلیف خود و پیروانش را حرکت غیر علنی می دانست و تاریخ بعدها به اثبات رسانید که دستگاه خلافت همواره از این حرکت غیر علنی بیم داشت و جز در دوره امامت باقرالعلوم علیه السلام و امام صادق علیه السلام ائمه، علی رغم نداشتن مبارزه علنی با خلفا، همواره از سوی دستگاه خلافت تحت آزار و شکنجه و محدودیتهای شدیدی بودند. و فرصتی که برای امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام برای ترویج اندیشه فقهی و عقاید اصولی امامیه پدید آمد، در گرو خط مشی آگاهانه ای است که امام سجاد در پیش روی شیعه نهاد و زمینه را برای حرکت گسترده فرهنگی و عقیدتی هموار ساخت.

تشویق به شکیبایی و رازداری

امام سجاد علیه السلام در راستای خط مشی ویژه ای که پیروانش را بدان فرا می خواند، رعایت دو اصل را از ایشان انتظار داشت. دو اصلی که زیربنایی ترین اصول مبارزه پنهانی با جباران، به شمار می آید و هر جهاد و نهضتی بدان نیازمند است.

آن اصول عبارتند از شکیبایی و صبر در برابر مشکلات مسیر و همچنین رازداری و پرهیز از افشای اسرار.

سوگمندان بسیاری از دارندگان تمایلات شیعی، در رعایت این دو اصل ضعف و سستی داشتند و همین امر مایه گلایه و شکوه امام از شیعیان خود بود و می فرمود:

«به خدا سوگند! دوست داشتم گوشت بازوهایم را فدا کنم تا دو خصلت در میان شیعه از میان برود: خصلت ناشکیبایی و کم حوصلگی و همچنین کمی حفظ اسرار.» (308)

این بیان، آمیخته با لحنی شدید و نگران کننده است و حکایت از ناشکیبایی برخی شیعیان و افشای برخی اسرار از سوی آنان دارد.

آنچه در این روایت بیان نشده و قابل تامل می باشد این است که موضوع ناشکیبایی و رازداری شیعه چه چیزی بوده است؟ آیا ناشکیبایی شیعه از مصیبت‌های معمولی که همه مردم به نوعی با آن دست به گریبان می باشند، بوده و یا مشکلات ویژه ای داشته اند که مربوط به تفکر و عقیده خاص آنان و محدود به تشکیلات شیعی می شده است؟

پاسخ این سؤال از متن روایت پیداست. زیرا امام می فرماید: «خصلتین فی الشیعة لنا» یعنی نسبت به خصوص شیعه این مشکل را مطرح ساخته است و این قرینه ای است که در خصوص شیعه مشکلات اجتماعی - سیاسی ویژه ای از سوی خلفا به وجود می آمده است تا شیعیان را از ائمه و خط امامت جدا کنند. مانند آنچه امروز در جهان به عنوان «محاصره اقتصادی و یا سیاسی» مطرح است و قدرتمدان علیه ملت‌های ضعیفتر به کار می گیرند.

تاریخ نیز گواه این مطلب است که خلفا - چه امویان و چه عباسیان - در ضعیف نگاه داشتن شیعه از نظر سیاسی و اقتصادی تلاشی مستمر داشته اند. و موارد اندکی وجود دارد که از سوی حکومت به تشکیلات شیعی که امام در راس آن قرار دارد، کمک اقتصادی شده باشد بلکه آنچه معمول مردم از آن برخوردار بوده اند، از شیعه دریغ می شده است.

از این رو، شیعه بودن مستلزم چشیدن محرومیتهای زیادی بوده و شیعه ماندن، نیاز به صبر و مقاومت داشته است.

از سوی دیگر، در کوران این مشکلات، بدیهی است که عناصری از میان شیعه بشدت خواهان نهضت علیه دستگاه خلافت باشند تا محدودیتها و ستمها را بشکنند. این گروه از مبارزه پنهانی احساس خستگی می کنند و تمایل به مبارزه ای علنی دارند و برای عملی ساختن اندیشه و باور خود ناشکیبایند. و امام از این ناشکیباییها نیز گله دارد. زیرا حرکتها و سخنان این گروه می تواند اسرار نهانی تشکیلات شیعی را برملا سازد و اساس و بنیان را در معرض آسیب قرار دهد.

اکنون برای این که شاهی بر ادعای فوق آورده باشیم به نمونه ای از تندروی های برخی مدعیان تشیع، در قبال امام سجاد علیه السلام اشاره می کنیم.

جهاد یا حج؟

شخصی به نام عباد بصری - که ظاهرا از هواداران شیعه بود و با مبارزه های گذشته امامان با غاصبان خلافت آشنایی داشت - در راه مکه علی بن الحسین علیه السلام راملاقات کرد و به آن حضرت با لحنی اعتراض آمیز و انتقادی گفت:
شما جهاد و دشواریهای آن را کنار گذاشته اید و به حج که عملی است آمیخته با استراحت و آسایش، رو آورده اید! درحالی که خداوند می گوید.

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون... و بشر المؤمنين.

یعنی: همانا خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریدار است و در قبال آن بهشت را برای ایشان قرار داده است. مبارزه می کنند در راه خدا، می کشند و کشته می شوند... بشارت ده به مؤمنان.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ این راهگذار عجول، سخنی کوتاه اما قاطع بیان داشت و فرمود: بلی! اگر ما چنین مؤمنان راستینی را - که در راه خدا بکشند و کشته شوند و دارای اخلاص و صداقت و پایداری باشند - ببینیم، شک نیست که جهاد برتر از حج است. (309)

امام با این پاسخ کوتاه به او فهماندند که این ادعاها کافی نیست و طریق جهاد تنها نیازمند ستیزه جو و سرهای ناسازگار با حکومت نیست. جهاد نیازمند رزمنده ای است که هم اهل نبرد باشد و هم به هنگام احساس خطر میدان را ترک نکند و تا پای جان مقاوم و پایدار بماند. ولی چنین نیروهای اکنون دیده نمی شوند!

وجود چنین عناصری در میان جامعه شیعه و تشکیلات شیعی و هواداران اهل بیت علیهم السلام گاه باعث افشای اسرار و پیدایش مشکلات سیاسی - اجتماعی برای امامان و یا سایر شیعیان می شد. و برنامه های ائمه را با مشکل مواجه می کرد.

علت بسیاری از این تندروها، عدم شناخت برخی هواداران اهل بیت علیهم السلام از جایگاه و وظایف امام بود. گروهی از آنان تصور می کردند که اصلی ترین ویژگی امام این است که با شمشیر قیام کند - قائم بالسیف باشد - و حتی گروهی از آنان، حقانیت و امامت امام را به همین ویژگی می سنجیدند و مورد

شناسایی قرار می دادند. در حالی که ملاکهای امامت فراتر از این می باشد و قبل از قیام مسلحانه، آگاهی ژرف امام به شریعت و برخورداری او از معنویت، عصمت، عبادت و اخلاق و فضایل مطرح است. و مبارزه با دشمنان دین و جباران یکی از وظایف امام به شمار می آید که ایفای آن منوط به زمینه های مناسب است. و آن جا که شرایط مساعد نباشد هیچ امامی اقدام به مبارزه مسلحانه نکرده است. چونان که علی بن ابی طالب علیه السلام بیست و پنج سال سکوت اختیار کرد و حسن بن علی علیه السلام پس از اقدام به جهاد و ناپایداری و خیانات فرماندهان و نیروهای سپاهش ناگزیر به صلح شد و حسین بن علی علیه السلام حدود ده سال در حکومت معاویه، دست به شمشیر نبرد.

زندگی امام سجاد؛ در ادامه خلافت یزید

امام سجاد علیه السلام از آغاز دوره امامت خویش تا زمان رحلت، با این خلفا هم عصر بود: یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالملک.

دوران خلافت و جباریت یزید، پس از رخداد عاشورا نپایید. او علی رغم همه تلاشی که در حفظ میراث خلافت داشت و جنایات هولناکی را بدان منظور انجام داده بود، در ربیع الاول سال 64 هجری قمری در سن سی و هشت «یا سی و نه سالگی» مرگش فرا رسید و در مکانی به نام «حوارین»⁽³¹⁰⁾ که در شرق دمشق واقع شده بود به زندگی نکبت بار خویش خاتمه داد.

یزید بیش از سه سال و اندی بر مسند حکومت نشست و در این مدت کوتاه هولناکترین فجایع را انجام داد که رخداد کربلا و عاشورا اولین و اسفبارترین آنها بود و فاجعه حره دومین و گسترده ترین آنها و ویرانی خانه کعبه و شکستن

حرمت حریم امن الهی لکه سیاهی بود که کارنامه تیره یزید و امویان را بیش از پیش سیاه کرد.

یزید به عنوان دومین خلیفه اموی، درستی پیش بینی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره ظلم و فساد امویان را آشکارتر ساخت. چه این که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سالها قبل فرموده بود:

الا و ان اخوف الفتن عندي فتنة بنی امیه فانها فتنة عمياء مظلمة... (311)

یعنی: هان! دهشتناکترین فتنه و آشوب در نظر من، فتنه بنی امیه است؛ فتنه ای کور و بس تاریک...

واقعه اسفبار «حره»

پس از رخداد عاشورا و بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه و اطلاع یافتن مسلمانان از آنچه در کربلا و کوفه و شام و اتفاق افتاده بود، چنان انتظار می رفت، دستگاه خلافت علی رغم پندار واهییش، در نگاه مسلمانان بشدت سست و بی اعتبار جلوه کرد.

مدینه چون شام نبود.

مدینه شهر انصار، شهر استقبال از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روزگار سختی و پایگاه نخستین حکومت اسلامی به رهبری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

پس از مکه که سرزمین وحی و رسالت و زادگاه توحید به شمار می آید مدینه از قداست و ارجی ویژه در نگاه مسلمانان برخوردار بود.

هر چند پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم مدینه نتوانستند موقعیت پیشین آن را حفظ کنند و در نتیجه برخی کشمکشهای سیاسی و قبیله ای وحدت و شکوه آنان خدشه دار شده بود اما هنوز با گذشت بیش از شصت سال

از هجرت پیامبر ﷺ، مدینه مرکز علم و فقهت و عاصمه اسلام و پایگاه اصلی اصحاب پیامبر و قاریان قرآن و حافظان حدیث به شمار می آمد. بازتاب واقعه کربلا و عملکرد دستگاه یزید در چنین محیطی نمی توانست مثبت باشد و یا مواجه با سکوت شود!

مردم مدینه و بازماندگان انصار و مهاجر، شاهد انحرافی بزرگ در خلافت اسلامی بودند و سکوت در برابر آن و را به خود اجازه نمی دادند.

حرکتهای و موضعگیریهای آشکار و نهان مردم مدینه در سالهای پس از 61 هجری چیزی نبود که از چشم حاکمان شام مخفی بماند.

عزل و نصب سه حاکم در طول دو سال، خود بهترین گواه این ناآرامیها در مدینه و اطلاع دستگاه اموی از جو متشنج سیاسی آن است.

در سال 61 هجری ولید بن عتبه «متولد 64 هجری» حاکم مدینه بود.

پس از او عمرو بن سعید «متولد 70» به فرمانداری مدینه منصوب گردید.

چندی نگذشت که یزید پسر عموی خویش، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را به عنوان والی مدینه انتصاب کرد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان جوانی نورس، ناآشنا به کار اداره شهر و کار نیازموده بود. (312)

عثمان برای فرو نشانیدن جو ناآرام مدینه تدبیری اندیشید و به گمان فریفتن عناصر پر شور شهر، گروهی از آنان را برای دیدار یزید راهی دمشق کرد، تا خلیفه حشمت و جاه او را از نزدیک ببیند و از عطاها و بخششهای او برخوردار شوند و دست از ناآرامی بردارند.

بدین ترتیب گروهی از فرزندان مهاجر و انصار به دمشق وارد شدند و به دیدار خلیفه - یزید - بار یافتند و در مدت اقامت خویش از بخششهای او نیز برخوردار شدند؛ از آن جمله به منذرن زبیر صد هزار درهم تعلق گرفت.

اما علی رغم این بذل و بخششها، هیئت اعزامی از مدینه که علاوه بر دست و دلبازیهای یزید، سبکسریها و کارهای زشت او را نیز دیده بودند، پس از بازگشت به مدینه در مسجد رسول الله ﷺ فریاد کشیدند: ای مردم! ما از دربار خلیفه ای می آییم که شراب می نوشد، طنبور می نوازد، سگ بازی می کند و شب را با کنیزان پست و آوازه خوان به صبح می رساند. ما از شما می خواهیم تا او را از خلافت برکنار کنید. (313)

در پی این گزارشها، مردم مدینه با عبیدالله بن حنظله «غسیل الملائکه» بیعت کردند و بنی امیه که شمارشان در مدینه به هزارتن می رسید در خانه مروان بن حکم به محاصره در آمدند و سرانجام از شهر رانده شدند.

خیر شورش اهل مدینه به شام رسید. یزید که پس از آن عطایا و بخششها انتظار چنین عکس العملی را نداشت، بشدت خشمگین شد.

نخست تصمیم گرفت عبیدالله بن زیاد را برای سرکوبی مردم مدینه به همراه سپاهش اعزام کند، ولی عبیدالله که هنوز دستانش را به خون شهیدان کربلا آغشته می دید، پیشنهاد یزید را نپذیرفت.

ناگزیر یزید از عمرو بن سعید، حاکم پیشین مدینه خواست تا او این ماءموریت را انجام دهد ولی او هم از پذیرش درخواست یزید امتناع کرد.

یزید در میان فرماندهان سپاهش به جستجوی فردی پرداخت که از سنگدلی و قساوت کافی برای قتل عام مسلمانان پیشتاز مدینه برخوردار باشد. و برای این کار مسلم بن عقبه بن رباح مری را برگزید.

مسلم بن عقبه، کسی بود که در گذشته، از فرماندهان سپه معاویه به شمار می آمد⁽³¹⁴⁾ و در جنگ صفین با علی علیه السلام جنگیده و در همین جنگ یک چشمش را از دست داده بود.⁽³¹⁵⁾

این پلنگ پیر زخم‌دیده، از نظر یزید، عنصری مناسب برای خاموش ساختن شورش مدینه بود.

مسلم بن عقبه در حالی که بیش از نود سال از عمرش می گذشت و از بیماری نیز رنج می برد با لشکری انبوه و مجهز به سوی مدینه اعزام شد.

سپاه مسلم بن عقبه، که برخی تعدادشان را دوازده هزار نفر دانسته اند،⁽³¹⁶⁾ نخست شهر مدینه را محاصره کردند و سپس مسلم برای مردم مدینه پیام فرستاد که سه روز مهلت خواهند داشت تا تسلیم فرمان یزید شوند و در امان بمانند. اما مردم مدینه تسلیم نشدند و به جنگ و ستیز با سپاه یزید برخاستند.

در نخستین رویاروییها، مردم مدینه غلبه یافتند و سپاه یزید رو به شکست نهاد ولی سرانجام، معادله های نخستین برهم خورد و لشکریان یزید برتری یافتند و شهر را به تصرف در آوردند.

فرمانده سپاه - مسلم بن عقبه - پس از تصرف شهر به سربازان تحت امر خود اجازه داد به میل خود هر کاری که بخواهند در مدت سه روز با مردم مدینه و اموال و امکانات ایشان انجام دهند!

کشتار زیادی صورت گرفت و فجایع بی شماری به دست سربازان یزید عملی گردید. جان و مال و ناموس مردم مدینه در چنگال های لشکریان شام قرار گرفت.⁽³¹⁷⁾

این کشتار وسیع سبب گردید که از آن پس مسلم بن عقبه را مسرف بن عقبه لقب دادند!

واقعه حره در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال 63 هجری در قسمت شرقی شهر مدینه، در سنگستانی به نام «حره واقم»⁽³¹⁸⁾ رخ داد و از آن رو که نفوذ شامیان از این منطقه به داخل مدینه صورت گرفت، آن را واقعه حره نامیدند.

کشته شدگان واقعه حره را برخی از منابع تاریخی سه هزار و سیصد نفر دانسته اند که هفتصد نفر آنان از قریش بوده و دو هزار و ششصد نفر از مهاجر و انصار بوده اند.⁽³¹⁹⁾

و برخی دیگر گفته اند: در این جنگ سه هزار و پانصد نفر از موالی و هزار و چهارصد - یا ششصد - نفر از انصار و هزار و سیصد نفر از قریش کشته شده اند.⁽³²⁰⁾ مفید (رحمة الله علیه) تعداد کشته شدگان این واقعه را ده هزار نفر ثبت کرده است.⁽³²¹⁾

جز قتل و کشتار، آمار دهشتباری از سایر جنایات سپاه شام در منابع تاریخی ثبت شده است. چنان که نوشته اند سیصد پستان زن بریده شد و هشتصد دختر مورد تجاوز قرار گرفتند که بعدها فرزندان آنان را حره می نامیدند.⁽³²²⁾

پس از همه جنایت، آنها که از مردم مدینه باقی مانده بودند میان دو امر مخیر شدند: یا باید اقرار می کردند که بنده و زرخرید یزید هستند و یا باید کشته می شدند. گروهی به بندگی یزید اقرار کردند و جان به در بردند و عده ای هم از این اقرار امتناع ورزیدند و کشته شدند.

امام سجاد در واقعه حره

در جریان واقعه حره، تنها کسانی که بدون قید و شرط از گزند سپاه مسرف در امان ماندند و اقرار به بردگی نکردند، علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس بودند. (323)

آنچه سبب شد تا امام سجاد علیه السلام از این فتنه ایمن بماند نخست، برخورد های منطقی و سخنان روشنگری است که آن حضرت در برابر مردم شام و نیز با شخص یزید در گذشته داشته است.

عکس العمل آن حضرت هم در ذهن شامیان هنوز باقی بود و هم یزید را متقاعد ساخته بود که بیش از آنچه به اهل بیت ستم روا داشته، مجال ظلم به ایشان نیست و با شدت بخشیدن به آن ستمها، حکومت طرفی نخواهد بست.

دومین نکته ای که در این رابطه قابل تامل و بررسی است، خط مشی آن حضرت پس از رخداد عاشورا است.

جاسوسان و گزارشگران اموی که در مدینه تعدادشان کم نبود پس از بازگشت امام از شام به مدینه، بی شک تمام روابط و مسایل زندگی آن حضرت را به دقت زیر نظر داشتند تا اگر تحریکی از سوی وی علیه خلافت یزید صورت پذیرد مانع شوند. ولی امام با آگاهی از شرایط و عدم امکان پیشبرد حرکت های نظامی و شورش های محدود شهری، خود را از چنین جریان هایی به دور نگاه می داشت و پیروان خویش را نیز به تبعیت از خود فر می خواند. (324)

این گونه بود که آن حضرت از پیامدهای شورش اهل مدینه آسیب ندید و توانست اهل بیت را که در جریان کربلا بشدت مورد آزار قرار گرفته بودند از لهیب واقعه حره مصون دارد.

مورخان نوشته اند: مسرف بن عقبه در آغاز ورود به مدینه، دستور داد کسی متعرض علی بن الحسین و خاندان او نشود. (325)

طبرسی می نویسد: هنگامی که یزید، مسرف بن عقبه را به سوی مدینه فرستاد، به او گفت: علی بن الحسین علیه السلام در کار شورشیان دخالتی نداشته و با او بدرفتاری نکنید. (326)

گذشته از تحلیلها و محاسبه هایی که در علت مصونیت امام سجاد علیه السلام از واقعه حره یاد کردیم، عوامل برتری نیز وجود دارد که از زاویه ای دیگر قبل درک است.

در محاسبات بشری، معمولا عوامل و روابط مادی و ظاهری مورد توجه قرار می گیرد ولی در مورد امام سجاد علاوه بر این عوامل و روابط ظاهری باید توجه به مشیت الهی نیز داشت.

بر اساس عقیده شیعه، امام حجت خدا بر روی زمین است خداوند وجود حجتش را از بلاها حفظ می کند، چنان که ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرودیان به سلامت خارج ساخت و موسی را در دامان فرعون پرورید و رشد داد. البته مشیت الهی و تحقق اراده او در حفظ وجود امام سجاد علیه السلام منافاتی با مهیا بودن شرایط و مقتضیات مادی و ظاهری ندارد. چنان که در جریان کربلا، با عارض شدن بیماری بر امام تکلیف جهاد از آن حضرت ساقط شد و دشمن از کشتن وی صرف نظر کرد.

در کنار این همه، دعاها و نیایشهای امام سجاد علیه السلام و التجای او به درگاه خدا، برای محفوظ داشتن وی از شر یزید و یزیدیان نیز بی تأثیر نبوده است. چنان که در برخی منابع تاریخی آمده است:

«هنگام یورش سپاه شام به مدینه، امام سجاد علیه السلام به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شده و به درگاه خداوند ملتجی شد و دعایی بدین مضمون قرائت کرد:

رب کم من نعمة انعمت بها علی قلک عندها شکری، و کم من بلیة ابتلینتی بها قلک عندها صبری، فیامن قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و یا من قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یا ذالمعروف الذی لا ینقطع ابدًا، و یا ذالنعماء الذی لا تحصى عددا صل علی محمد و آل محمد و ادفع عنی شره، فانی ادرء بک فی نخره، و استعیز بک من شره. (327)

یعنی؛ پروردگارا! چه بسیار نعمتهایی که بر من ارزانی داشتی ولی شکر من در قبال آنها اندک و ناچیز بود و چه بلاها که مرا بدان آزمودی و مبتلا کردی و من شکیبایی نورزیدم، ای خداوندی که بر اثر ناسپاسیها، نعمتهایت را از من دریغ نداشتی و ممررا محروم نساختی.

و ای خداوندی که بر اثر ناشکیباییها مرا خوار و مطرود نمودی.

ای نیکی کننده ای که لطف و رحمت همواره جاری است.

ای نعمت آفرینی که نعمتهایت شمارپذیر نیست.

دروود فرست بر محمد و خاندان او و از من شر او (سپاه دشمن و مسلم بن عقبه) را دور نگاه دار و دفع نما. خداوندا من به کمک تو خویش را از خشم و خشونت و کشتار او ایمن می سازم و از شر او به تو پناه می برم.

در نقلی دیگر چنین آمده است:

وقتی علی بن الحسین علیه السلام را نزد مسلم بن عقبه بردند، با این که مسلم تا قبل از آن لحظه نسبت به اهل بیت بدزبانی می کرد، با مشاهده آن حضرت مرعوب شد و جلالت حضرتش در او تاءثیر کرد، از جا بلند شد و امام را

تکریم کرد و گفت آنچه می خواهید، درخواست کنید! و امام از آن فرصت به نفع مردم مدینه استفاده ها کرد و کسانی را که در معرض کشتار بودند شفاعت نمود و نجات داد. سپس از نزد مسلم بیرون آمد. برخی از ناظران به امام سجاد علیه السلام عرض کردند، در مدتی که شما نزد مسلم بودید، لبهایتان مشغول ذکری بود. با خود چه می گفتید؟ امام فرمود: این دعا را می خواندم:

اللهم رب السموات السبع و ما اظللن، والارضين السبع و ما اقللن، رب العرش العظيم، رب محمد و آله الطاهرين، اءعوذ بك من شره، و اءدراء بك فى نحره، اءساءلك اءن تؤ تبنى خيره، و تكفينى شره. ⁽³²⁸⁾

از سوی دیگر مجلسیان به مسرف بن عقبه گفتند: تا قبل از این مجلس نسبت به اهل بیت رسول الله ناسزا می گفتی، چگونه شد که این جوان را تا بدین پایه احترام کردی! مسرف گفت: آنچه انجام دادم خارج از اختیار من بود، سینه ام از بیم لبریز بود.

این امر، دور از تعالیم و باورهای دینی نیست بلکه آیات و روایات معصومین علیهم السلام دخداد چنین موارد و راهیابی چنین بیمهایی را در قلب مستکبران گواهی می دهد.

خداوند در چهار سوره قرآن، ⁽³²⁹⁾ سخن از مقهور گشتن کافران و مستکبران به وسیله بیمی که خداوند در قلب ایشان افکنده، به میان آورده است. در یکی از آن آیات می فرماید:

فاء تاهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فى قلوبهم الرعت. ⁽³³⁰⁾
یعنی؛ انتقام الهی از جایی به سراغشان آمد که ایشان گمان نمی کردند و خداوند رعب و وحشت در قلبهای آنان افکند.
این معنا در احادیث متعددی نیز آمده است.

رسول خدا ﷺ می فرماید: من خاف الله عزوجل اخاف الله منه كل شيء ء
و من لم يخف الله عزوجل اخافه الله من كل شيء ء. (331)

یعنی: کسی که خوف الهی داشته باشد و از مخالفت با خداوند بیمناک باشد،
خداوند هم به او مهابت و سطوتی می دهد که همگان از او بیمناک باشند. و
کسی که از مخالفت با خدا بیم نداشته باشد خداوند و را از همه چیز ترسان و
نگران خواهد ساخت.

نظیر این مضمون از امام صادق عليه السلام (332) و سایر ائمه عليهم السلام نیز وارد شده
است.

تحلیلهای نادرست!

در برخی منابع تاریخی ماجرای رویارویی امام سجاد عليه السلام با مسرف بن عقبه
و علت مصون ماندن آن حضرت از پیامدهای واقعه حره بگونه ای دیگر ثبت
شده است که به تحلیلهای نادرست می انجامد و نشانه های کذب و ساختگی
بودن از آن پیداست.

طبری در این زمینه دو روایت دارد. روایت نخست همان است که قبلاً از او
یاد کردیم ولی روایت دیگرش چنین می نمایاند که امام سجاد عليه السلام هنگام ورود
به مجلس مسرف بن عقبه، مروان و پسرش عبدالملک را همراه داشت و میان
آن دو قدم بر می داشت، تا شاید مسرف به خاطر آن دو به وی آسیبی نرساند!
طبری می نویسد:

وقتی علی بن الحسین همراه با مروان و عبدالملک در برابر مسرف بر زمین
نشستند، مروان آب طلبید تا با نوشیدن آن خود را میهمان مسرف معرفی کند و
همراهان را از گزند او ایمن دارد.

مروان آب نوشید و سپس ظرف آب را به علی بن الحسین علیه السلام داد تا او هم بنوشد، اما هنوز آب را به لبها نزدیک نکرده که مسرف فریاد زد: از آب ما ننوش! علی بن الحسین علیه السلام دست نگاه داشت.

مسرف گفت: شما مروان و پسرش را همراه آورده ای تا در امان بمانی ولی بدان که اگر شفیع شما این دو بودند کشته می شدی، با این همه شما در امان هستی چون یزید از من خواسته است با شما بدرفتاری و خشونت نکنم، اکنون اگر می خواهی آب بنوش! ⁽³³³⁾

آنچه نشانه کذب این نقل می باشد این است که اولاً مقام عزت و بزرگواری امام مانع از شفیع گرفتن کسانی چون مروان و عبدالملک است و آنچه ما از خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم سراغ داریم با این بیان سازگار نیست. ثانیاً اگر برآستی یزید سفارش علی بن الحسین علیه السلام را به مسرف کرده بود، دلیلی نداشت که در آغاز، آن حضرت را از نوشیدن آب منع کند و به درستی با وی سخن گوید و آن بزرگواری را برنجانند. بلی امکان دارد که مروان به خاطر جبران لطفی که حضرت در حق خانواده او روا داشته و در بحران مدینه به خانواده او پناه داده بود، به گمان خود خواسته باشد نزد مسرف از آن امام حمایت کرده و امان بگیرد، ولی مسرف به مروان فهمانده باشد که امام نیازی به حمایت او ندارد بلکه اصولاً یزید تصمیم به آزار آن حضرت نگرفته است و او موظف است آسیبی به علی بن الحسین علیه السلام نرساند.

بنابراین حضرت سجاد علیه السلام از مروان و پسرش نخواست تا به شفاعت برخیزند و آن حضرت دل به حمایت آن دو معطوف نداشته است، چه این که کسی چون علی بن الحسین علیه السلام با آن همه شهادتهایی که در گذشته از خود

نشان داده است و با آن مقام معنوی و توکل به مقام ربوبی حق، تصور نمی رود که از عناصر بی شخصیتی چون مروان پناه جوید.

مگر این امام سجاد علیه السلام نبود که در حمله شامیان به مدینه، صدها خانواده را در خانه امن خود پناه داده بود تا از آسیب شامیان در امان بمانند. در آن لحظه مروان و پسرش کجا بودند! هنوز مسرف وارد مدینه نشده و هنوز ملاقاتی میان امام و مسرف صورت نگرفته است، تا آنان بخواهند از امام حمایت کنند. و در همین حال خانه امام سجاد علیه السلام پناهگاه صدها نفر از مردم مدینه قرار گرفته بود.

دومین تحلیل نادرست!

یعقوبی نیز در تاریخ خود به نکته ای اشاره کرده است که دلایل کذب آن آشکار می باشد. او می نویسد:

وقتی علی بن الحسین علیه السلام در مجلس مسرف وارد شد گفت: یزید از ما چگونه بیعت می خواهد و با چه تعبیری؟
مسرف: او می خواهد شخص شما به عنوان برادر و پسر عمو با او بیعت کنید.

علی بن الحسین علیه السلام: اگر می خواهی بیعت کنم که برده او هستم، بیعت خواهم کرد!

مسرف: نه، چنین چیزی از شما نمی خواهم.

و چون مردم دیدند که علی بن الحسین علیه السلام چنین گفت، با خود گفتند که اگر فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حاضر است به عنوان برده بیعت کند چرا ما بیعت نکنیم. (334)

این نقل به دلایل مختلف مخدوش است و آثار ساختگی بودن از آن پیداست. زیرا شخصیت حر و آزاده ای چون علی بن الحسین علیه السلام که از نسل آزادگان است پدر و اجدادش در هیچ شرایطی لب به ذلت نگشودند، هرگز تصور نمی رود که حاکمیت یزید را مشروع بداند تا چه رسد هر ذلتی را برای بیعت با او بپذیرد!

او که در مقابل عبیدالله - ابن مرجانه - و نیز یزید در کوفه و شام پایداری کرده از مرگ نهراسیده، چه دلیلی دارد که اکنون از مرگ هراس داشته باشد و علیه باورهای اصیل خود گام بردارد.

مگر او فرزند آن کسی نیست که تا آخرین لحظه عمر خویش فرمود «هیئات منا الذلة».

مگر او خود همان کسی نیست که در برابر جرثومه استبداد فریاد برآورد ابالقتل تهددنی اما علمت ان القتل لنا عادة و کرمتنا لشهادة. ⁽³³⁵⁾

چنین شخصیتی چگونه حاضر است لب به ذلت بگشاید. آن هم ذلتی که مردمان معمولی مدینه از پذیرش آن عار داشتند و پرهیز می کردند.

چگونه ممکن است که مسرف بیعت برادری را پیشنهاد نکرده باشد ولی امام خود اظهار کند که من حاضرم به بندگی و بردگی اقرار نمایم!

این از شائن یک عنصر معمولی و بی هویت عرب به دور است تا چه رسد به زاده خاندان شهادت!

اگر به جمله پایانی این نقل توجه شود و نیز این واقعیت مورد توجه قرار گیرد که تمام مردم مدینه جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس ناگزیر شدند به بردگی خود اقرار کنند و در میان ایشان بزرگان و سرشناسانی حضور داشتند که تا پایان عمر از این اقرار ننگ آور شرمنده بودند و مورد

تحقیر و تمسخر امویان و دیگران قرار می گرفتند، دلیل ساختن و پرداختن چنین روایاتی آشکار خواهد شد،⁽³³⁶⁾ زیرا اقرار کنندگان به این بردگی، همیشه سعی داشتند از بار ذلت خود بکاهند. از این رو به امام سجاد علیه السلام اتهام می زدند که آن حضرت برای اقرار به بردگی آماده بوده است. پس اگر چنین اقراری از ایشان خواسته نشد، و حضرتش اقرار نکرده است. پس اگر دیگران اقرار به بردگی کرده اند عیبی بر آنان نیست! این راز ساختگی بودن نقل یعقوبی است!

امام سجاد، پناهگاه اهل مدینه

در جریان واقعه حره و هجوم شامیان به مدینه، بسیاری از خانواده ها همسر و فرزندان خود را به خانه امام سجاد علیه السلام فرستادند و از آن حضرت پناه خواستند و در پناه آن حضرت تا پایان اشغال مدینه به دست سپاه مسرف، در امنیت و سلامت به سر بردند و از تعرض شامیان در امان ماندند.

برخی منابع چنین نوشته اند:

زمانی که سپاه یزید قصد مدینه کرد تا جان و مال و ناموس اهل مدینه را مورد تعرض قرار دهد، علی بن الحسین علیه السلام چهارصد تن را در میان خانه و خاندانش پناه داد و زمان بازگشت سپاه و خروج آنان از مدینه این چهارصد نفر را مورد پذیرایی قرار داد.⁽³³⁷⁾

ایمنی و آسایش این گروه در پناه امام سجاد علیه السلام بدان حد بود که برخی از ایشان گفتند: ما چنین آسایش و زندگی آرامی را که در خانه علی بن الحسین علیه السلام دیدیم حتی در خانه پدرمان شاهد نبوده ایم.⁽³³⁸⁾

از برخی منابع دیگر استفاده می شود که امام سجاد علیه السلام قبل از هجوم شامیان، شرایط دشوار آینده را پیش بینی کرده و خاندان خود را از مدینه خارج ساخته و به منطقه ای به نام «یَنْبُع»⁽³³⁹⁾ فرستاد تا از فجایع شامیان ایمن باشند.

(340)

اما این که چهار صد نفر از اهل مدینه که در پناه آن حضرت بوده اند، در مدینه و در منزل امام پناه گرفته بودند یا همراه با خانواده امام به یثرب منتقل شده بودند، نشانه های کافی در دست نیست، هر چند احتمال نخست نزدیکتر به واقع می نماید.

از جمله خانواده هایی که به پناه امام سجاد علیه السلام آمده بودند، خانواده مروان می باشند و این نکته نشان می دهد که تنها علویان و یا بستگان نزدیک آنان از لطف و بزرگواری امام بهره مند نبودند بلکه همه کسانی که به آنحضرت التجا می جستند، از کرامت او بهره مند می شدند، حتی عناصر بدخواه و بد سابقه ای چون مروان!

البته باید یادآور شد که پناه خواهی مروان برای خانواده اش از امام سجاد علیه السلام، مربوط به زمان یورش شامیان نبوده است، زیرا مروان خود از بنی امیه می باشد و مورد حمایت سپاه شام. بنابراین پناهندگی خانواده وی مربوط به ماجرای اخراج بنی امیه از مدینه است. که در جریان آن حدود هزار نفر از بنی امیه، از مدینه رانده شدند و در چنین شرایطی مروان در صدد پناه دادن به خانواده اش برآمده است. او نخست به عبیدالله بن عمر رو آورد و از او خواست تا در آن بحران و آشوب که علیه بنی امیه صورت گرفته بود به همسرش - عاشره دختر عثمان بن عفان - پناه دهد و او را مخفی دارد تا اهل مدینه متعرض او نشوند ولی عبدالله بن عمر پذیرفت.

ناگزیر، مروان روی نیاز به خانه لطف و کرم و رحمت آورد و از علی بن الحسین علیه السلام پناه خواست و تقاضا کرد که همسرش در میان خانواده امام جای گیرد.

امام سجاد علیه السلام درخواست او را پذیرفت. (341)

علت این که امام سجاد علیه السلام به همسر مروان پناه داد و درخواست مروان را رد نکرد برای آنان که چشم بینای حقیقت دارند و با مقام معنویت و کرامت ائمه آشنایند، بسی روشن و بی نیاز از توضیح است.

اگر علی بن ابی طالب علیه السلام در بستر شهادت و در آخرین لحظات عمرش به فرزندانش سفارش می کند که درباره قاتل او کوتاهی نکنند و در نوشیدن آب و خوردن غذا بر او تنگ نگیرند، هر چند دشمنی کینه توز باشد. او پناه خواسته است و امام دریای رحمت است و تقاضا و استمدادی را بی پاسخ نمی گذارد.

با این همه، برخی ناآشنایان با مکتب اهل بیت علیهم السلام و یا غرض ورزانی که همواره در صدد خاموش ساختن نور اهل بیت علیهم السلام بوده اند تلاش کرده اند که این لطف و بزرگواری امام را به حساب دوستی قدیمی امام با مروان بگذارند! ⁽³⁴²⁾ غافل از این که عناد و دشمنی مروان با علویان و اهل بیت علیهم السلام به اندازه روشن است که نیاز به اثبات ندارد.

مروان همان کسی که در جنگ جمل به نبرد با علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته است!

در جنگ صفین همراه معاویه و به نفع او علیه امیرالمؤمنین جنگیده است! مروان همان کسی است که به ولید پیشنهاد کرده است که حسین علیه السلام با یزید بیعت نمی کند در همین مجلس او را بکش!

آیا مروان با داشتن چنین دیرینه و پرونده ای اصولاً می تواند در شمار دوستان امام سجاد علیه السلام به شمار آید! هرگز.

بنابراین، مکارم اخلاقی و سرشت رحمت آفرین امام علیه السلام است که بدیهای او را با نیکی و لطف پاسخ داده و از پس آن همه جفاها که مروان به خاندان علی علیه السلام داشته، باز هم از عفو و بزرگواری ایشان محروم نمی ماند. این امام سجاد

عائیه است که می فرماید: اگر کشنده پدرم، شمشیری را که با آن پدرم حسین
عائیه را به شهادت رسانده نزد من به امانت گذارد، در امانت کوتاهی نکرده به او
باز می گردانم. (343)

یزید و هجوم به مکه

همزمان با شورش مدینه، در مکه نیز آشوبهایی صورت گرفته و نغمه های
مخالفت با حکومت امویان آغاز شده بود.

سپاه شام از آغاز حرکت، دو هدف را در پیش روی خود می دیدند، نخست
فرو نشاندن شورش مدینه و سپس خاموش ساختن نغمه های مخالف آشوبهای
مکه.

عبدالله بن زبیر که از بیعت با یزید امتناع ورزیده و برای ایمن ماندن از توطئه
های دستگاه خلافت، به حرم امن پناه برده و در مکه ساکن شده بود، در طول
اقامتش در مکه هوادارانی گرد آورده، سر ناسازگاری با یزید را برداشته بود.
از این رو، سپاه شام پس از قتل عام مدینه و خاموش ساختن صدای مخالفت
آنان، عازم مکه شدند.

مسرف بن عقبه، بر اثر بیماری و کهولت سن در میان راه جان سپرد. از
آخرین سخنانی که مسرف بر زبان آورده و نشانه پلیدی روح اوست این عبارت
است که گفت: «پس از شهادت به توحید و رسالت محمد ﷺ هیچ یک از
اعمالم را به اندازه کشتار مردم مدینه در نظرم ارجمند نیست و در قیامت مزد
هیچ عملی را به اندازه آن مهم و ارزنده نمی شناسم!» (344)

این نشانگر فرهنگ منحط و اندیشه خام و نارسای کسانی است که در لوای
حکومت معاویه رشد یافته و نام مسلمان بر خود نهاده بودند!

به هر حال پس از مسرف، رهبری سپاه یزید را حصین بن نمیر به عهده گرفت، چه این که او از شام برای چنین روزی و چنین منظوری از سوی یزید انتخاب شده بود.

سپاهیان شام مکه را محاصره کردند و با منجنیق بر مکیان و برخانه های مکه سنگ فرو ریختند و در این نبرد خانه کعبه آتش گرفت و از سوی دیگر خبر مرگ یزید میان سپاه شام و همچنین اهل مکه انتشار یافت. با مرگ خلیفه، بدیهی است که جنگ نمی توانست تداوم یابد.

حصین بن نمیر فرمانده سپاه شام، پایان جنگ را اعلام داشت و به عبد الله بن زبیر پیشنهاد کرد که اگر به شام عزیمت کند حاضر است به عنوان خلیفه با او بیعت نماید. ولی عبد الله بن زبیر که در این پیشنهاد، برنامه های توطئه آمیز حصین را نهان می دید، پیشنهاد او را نپذیرفت و حصین همراه با سپاه به شام بازگشت.

فتنه عبد الله بن زبیر

مرگ یزید در ربیع الاول سال 64 هجری هر چند به رویارویی سپاه شام و مردم مکه پایان داد ولی ادعای ابن زبیر برای خلافت همچنان استمرار یافت. عبد الله بن زبیر که پس از مرگ معاویه از پذیرش حکومت یزید و بیعت با او سرباز زده بود برای ایمن ماندن از انتقام یزید، مکه را پایگاه و پناهگاه خویش قرار داده بود و در این منطقه برای بیعت گرفتن از مردم و دستیابی خود به خلافت تلاش می کرد.

روی آوری ابن زبیر به مکه دو دلیل می توانست داشته باشد. نخست این که مکه سرزمین امن به شمار می آمد و دیگر این که عبد الله ریشه در نسل مکیان داشت. چه این که زبیر - پدر عبد الله - فرزند صفیه، عمه رسول خدا ﷺ بود.

عبدالله بن زبیر به دلیل این که پدرش - زبیر - از صحابه معروف رسول خدا ﷺ و مادرش اسماء دختر ابوبکر - نخستین خلیفه - بود، مکه را که سرزمین پدری او به شمار می آمد برای عرض اندام و جلب هوادار مناسب می دید.

تا قبل از مرگ یزید، تلاشهای عبدالله برای بیعت گرفتن از مردم چندان ثمر نبخشید زیرا وحشتی که یزید در کربلا و مدینه به وجود آورده بود، مردم را از پیامدهای مخالفت با یزید و حکومت امویان باز می داشت. اما پس از مرگ یزید دامنه نفوذ عبدالله گسترش یافت و او توانست در برخی مناطق نمایندگانی بگمارد و از مردم بیعت بگیرد.

در مصر عبدالرحمان حجدم فهری، عامل ابن زبیر بود و توانست مردم را به فرمان او در آورد.

در فلسطین، نائل بن قیس جزامی.

در دمشق، ضحاک بن قیص فهری.

در حمص، نعمان بن بشیر انصاری.

در بصره، حارث بن عبدالله بن ابی ربیع.

در خراسان، عبدالله بن خازم سلمی.

در کوفه، عبدالله بن مطیع، عامل او بودند و تنها در این میان اردن - تحت

فرمان حسان بن بجدل طلبی - به عبدالله بن زبیر تمایل نیافت. ⁽³⁴⁵⁾

عبدالله بن زبیر علی رغم همه تلاشهایش برای دستیابی به حکومت، هرگز در

طول دوران مبارزه اش از مکه بیرون نیامد و گویا بیرون از مکه هرگز احساس

امنیت نداشت.

عبدالله در طول دوران مبارزه قدرتش، دوبار مورد هجوم شدید قرار گرفت. نخست به وسیله سپاه یزید به فرماندهی حصین بن نمیر که با مرگ یزید، سپاه شام دست از مبارزه کشیدند و عبدالله و هوادارانش جان سالم به در بردند. و سپس به وسیله سپاه عظیمی که حجاج بن یوسف ثقفی به مکه اعزام داشت تا به مقابله عبدالله و یارانش برخیزند و ادعاهای آنان را برای همیشه خاموش کنند.

دومین جنگ با عبدالله، آخرین جنگ او نیز بود. زیرا در این یورش، سپاه حجاج بن یوسف شکست سختی بر هواداران ابن زبیر وارد کردند و عبدالله بن زبیر را دستگیر کرده، در مکه به دار آویختند. و این گونه فتنه عبدالله بن زبیر که از سال 64 اوج گرفته بود پس از 9 سال،⁽³⁴⁶⁾ در 73 هجری به پایان خط رسید.⁽³⁴⁷⁾

موضع امام سجاد علیه السلام در برابر ابن زبیر

برای شناخت موضع امام سجاد علیه السلام در برابر ابن زبیر و تلاشها و داعیه های وی نخست باید مروری اجمالی به شخصیت سیاسی وی و عواملی که می تواند در فکر و اهداف او تاءثیر بگذارند داشت.

شخصیت فکری و سیاسی عبدالله بی ارتباط با شخصیت پدرش زبیر نبود. زبیر از یک سو پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از سوی دیگر صحابی نام آشنای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آمد و پس از قتل عثمان با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کرد ولی دیری نگذشت که بیعت خود را شکست و با ناکثین روانه بصره شد و در جنگ جمل علیه علی علیه السلام جنگید و خارج از میدان جنگ اما در رابطه با همان درگیرها کشته شد.

درگیری و ستیز نهایی زبیر با علی بن ابیطالب علیه السلام و مرگ او در این گیر و دارها می توانست شعله های کینه و عداوت را در قلب فرزند زبیر علیه خاندان علی علیه السلام روشن کند و یا اگر کینه ای از پیش وجود داشته، آن را شعله و رتر سازد!

مطالعه تاریخ جنگ جمل می نمایاند که اصلی ترین محرک اصحاب جمل، قدرت طلبی و انگیزه های قومی بوده است. بویژه در مورد شرکت زبیر در این جنگ مورخان یادآور شده اند که او نخست از شرکت در این جنگ نادم شده، بازگشت ولی فرزندش عبدالله او را به جنگیدن تحریک کرد. ⁽³⁴⁸⁾

این پیش زمینه ها می تواند جدایی راه و اندیشه عبدالله بن زبیر از راه ائمه علیهم السلام و علی بن الحسین علیه السلام را بنمایاند. ولی نشانه های دیگری نیز در دست است که آن را تقویت می کند.

در سالهای بعد، هنگامی که یزید به خلافت چنگ زد، عبدالله بن زبیر نقطه اشتراکی با حسین بن علی علیه السلام پیدا کرد زیرا آن دو هیچ کدام حاضر به بیعت با یزید نبودند.

زمانی که حسین بن علی علیه السلام از مدینه به سوی مکه رهسپار گردید ابن زبیر نیز در مکه حضور داشت.

بدیهی است که پس از استقرار حسین بن علی علیه السلام در مکه، به دلیل نقطه اشتراکی که یاد شد، ابن زبیر به دیدار آن حضرت می آمد تا از تصمیمهای حسین بن علی علیه السلام آگاه شود.

حساسیت ابن زبیر نسبت به برنامه های حسین علیه السلام بی دلیل نبود، زیرا ابن زبیر در سراندیشه رهبری و خلافت و جلب هواداری و حمایت مکیان را داشت و حضور حسین علیه السلام شخصیت او را بشدت تحت الشعاع قرار می داد و با

وجود آن حضرت کسی به بیعت با ابن زبیر تمایل نمی یافت. این است که او در ملاقاتهایش، هم سعی داشت امام را به خروج از مکه تشویق کند و هم تلاش می کرد انگیزه اصلی خود را نهان دارد. از این رو گاه پیشنهاد می کرد که امام در مکه بماند زیرا مکه امن تر است. ⁽³⁴⁹⁾ و زمانی هم می گفت اگر من یارانی مثل یاران و هواداران شما در کوفه داشتم حتما به سوی کوفه حرکت می کردم و از تصمیم خود بر نمی گشتم. ⁽³⁵⁰⁾

حسین بن علی علیه السلام در همین سفر، مخالفت خود را با روش ابن زبیر به طور ضمن بیان داشت. زیرا ابن زبیر به گمان خود کعبه را سنگر مبارزه قرار داده تا هر گاه خطری متوجه او شد به کعبه پناه برد ولی امام به او یادآور شد که این امر موجب هتک حرمت کعبه می شود زیرا یزید و بنی امیه کسانی نیستند که به کعبه حرمت نهند حسین بن علی علیه السلام به ابن زبیر فرمود.

ای پسر زبیر! من راضی نیستم یک قطره از خون من در خانه خدا ریخته شود و اگر یک یا دو وجب هم از حرم الهی دورتر باشم و خونم ریخته شود بهتر است از این که حرمت کعبه پایمال گردد. ⁽³⁵¹⁾

در بیانی دیگر چنین آمده است.

پسر زبیر به حسین بن علی علیه السلام گفت: اگر می خواهی در مکه بمانی، بمان و کار قیام علیه خلافت یزید را رهبری کن زیرا ما تو را پشتیبان هستیم و با تو بیعت می کنیم!

امام حسین علیه السلام فرمود: پدرم به من خبر داده است که سالاری در مکه جای خواهد گرفت و حرمت مسجدالحرام را خواهد شکست، من نمی خواهم در مکه بمانم و آن سالار باشم. ⁽³⁵²⁾

سرگذشت زمان نشان داد که پیش بینی امام علیه السلام تحقق یافت و عبدالله سبب شد تا دو مرتبه حرمت مکه درهم ریخته شود یک بار به وسیله حصین بن نمیر و مرتبه دیگر به وسیله حجاج بن یوسف.

گذشته از این نشانه ها و شواهد، گویا ناسازگاری و عداوت ابن زبیر با اهل بیت و بنی هاشم صریحتر از اینها بوده است چنان که نوشته اند.

در روزگار قدرت، ابن زبیر چهل روز در خطبه هایش درود بر پیامبر نفرستاد و می گفت: من از آن جهت بر پیامبر درود نمی فرستم که برخی - بنی هاشم - گرفتار غرور نشوند و احساس فخر و بزرگی ننمایند. ⁽³⁵³⁾

برخورد ابن زبیر با بنی هاشم در ایامی که قدری اقتدار یافته بود، بسیار خشن و غیر دوستانه یاد شده است. چنان که در مقطعی از کشمکشها، هاشمیان مکه را در دره ای مجتمع ساخت و آنان را با فراهم آوردن هیزم مورد تهدید قرار داد به گونه ای که اگر شعله ای در آن هیزمها می افتاد هیچ هاشمی سالم نمی ماند. ⁽³⁵⁴⁾

با توجه به این نکات موضع امام سجاد علیه السلام در قبال حرکت‌های ابن زبیر، روشن می نماید.

آن حضرت برنامه های ابن زبیر را حرکتی ثمربخش و قیامی رهایی آفرین نمی دانست بلکه فتنه ای بحران خیز به شمار می آورد، چنان که از روایات ابوحمزه ثمالی استفاده می شود.

ابوحمزه ثمالی می گوید، امام سجاد علیه السلام دیواری را به من نشان داد و فرمود من روزی به این دیوار تکیه زده بودم و در نگرانی به سر می بردم، ناگهان مردی سفید پوش را در برابرم دیدم که مرا می نگرد.

آن مرد به من گفت ای علی بن الحسین چرا تو را اندوهگین می یابم؟ اگر برای دنیا غمگین هستی، خدا روزی نیک و بدکار را می رساند و اگر برای آخرت، نگرانی آخرت وعده ای است صادق که فرمانروای آن خداوندی است قاهر.

به او گفتم ترس و نگرانی من از فتنه ابن زبیر است.

مرد خندید و گفت ای علی بن الحسین آیا تا کنون دیده ای کسی بر خدا توکل کند خدا کارش را سامان ندهد! آیا تاکنون دیده ای کسی از خدای چیزی را طلب کند و خدا پاسخش ندهد ناگهان آن مرد از برابر دیدگانم پنهان شد و دیگر او را نمی دیدم. او خضر علیه السلام بود. (355)

دوران معاویة بن یزید

یزید پس از سه سال حکومت با کارنامه ای بس تاریک جان سپرد. بنی امیه که منافع خود را در خطر می دیدند تلاش کردند تا معاویه فرزند یزید بر تخت خلافت تکیه زند و حافظ و نگاهبان منافع ایشان باشد.

معاویه، فرزند یزید مادرش ام خالد - دختر هاشم بن عتبة بن ربیعہ - در آن روز که به خلافت گماشته شد 22 سال از سنش می گذشت. اما او بر خلاف پدر و جدش چندان میل حکومت و فرمانروایی نداشت در کارهای سیاسی دخالت و نظارت نمی کرد و در جمع مردم و مراسم ایشان حضور نمی یافت. (356)

او از آغاز خلافت گرفتار بیماری بود ولی نمی توان پذیرفت که این بیماری مانع دخالت او در امر حکومت بوده است، چه این که شواهد تاریخی نشان می دهد که وی در بیزاری از خلافت، فلسفه ای معقول و منطقی روشن داشته است پس از این که شامیان در پی تلاش امویان به خلافت معاویة بن یزید رای دادند معاویه از پذیرش حکومت امتناع و درصدد بود خود را از خلافت خلع

کند. از این رو در جمع مردم حضور یافت و بر منبر رفت مدتی طولانی ساکت نشست توجه همگان جلب شد سپس سخنش را با ستایش خداوند و درود و سلام بر پیامبر ﷺ آغاز کرد و گفت:

ای مردم من تمایلی به فرمانروایی بر شما ندارم و می دانم که شما نیز در اعماق قلبتان از ما روی گردان هستید هم شما ما را آزموده اید و هم ما شما را می شناسیم.

بدانید که جدم معاویه برای حفظ قدرت و حکومت خویش با علی ع جنگید با این که می دانست علی ع از همگان شایسته تر است. هم از جهت خویشاوندی با پیامبر ﷺ و هم از نظر سبقت در اسلام و شجاعت و علم.

جدم معاویه بناحق با علی ع جنگید و شما مردم شام جاهلانه از او پیروی کردید و یاریش دارید تا زمام حکومت را در دست گرفت و به هدف رسید اما اکنون معاویه در خانه قبر تنها به سر می برد و نتایج کردارش را می بیند.

خلافت به پدرم یزید رسید، او نیز با استبداد و خودخواهی بر شما حکم راند در حالی که شایستگی خلافت بر امت پیامبر ﷺ را نداشت. او بر خدا و خاندان پیامبر ﷺ گستاخی کرد و حرمت فرزندان پیامبر ﷺ را شکست. و او نیز اکنون از دنیا رفته است و به کیفر کردارش می رسد...

معاویه، لختی سکوت کرد، عقده گلویش را گرفته بود و بر بدفرجامی نیاکانش می گریست.

سپس گفت: من سومین نفر از بنی امیه ام که اکنون بر مرکب خلافت سوار شده ام و خوب می دانم که ناراضیان و دشمنان ما بیش از هواداران مایند.

حقیقت این است که من نمی توانم بارگناه فرمانروایی بر شما را بر دوش کشم، شما خود به سرنوشت خویش بیندیشید و هر کس را صلاح خویش می

دانید انتخاب کنید، اینک من خود را از خلافت خلع کردم و بیعت را از شما برداشتید. « (357)

بدیهی است که بنی امیه از این رخداد بسیار ناراحت و نگران شدند. تا آن جا که مادر معاویه - که تا آن لحظه خود را مادر خلیفه به شمار می آورد و شکوه و جلال خویش را از دست رفته می دید - با پرخاش به او گفت: ای کاش فرزندی چون تو زاییده بودم!

معاویه در پاسخ مادر گفت: به خدا سوگند من هم دوست داشتم که چنین می بود. (358) ای کاش من ... عهده دار این کار نشده بوم. مگر باید بنی امیه حلاوت آن را ببرند و من و بال آن را تحمل کنم که حق را از اهل آن بازداشته ام، هرگز! من از خلافت بیزارم. (359)

معاویه از آن پس چندان عمر نکرد و از روی که به خلافت رسید تا روزی که جان سپرد بیش از چهل روز یا دو ماه نگذشت، هر چند برخی مرگ او را پس از سه ماه دانسته اند. (360)

مورخان علت مرگ او را مختلف نوشته اند. برخی عامل مرگ او را بیماری طاعون (361) و بعضی نوشیدن شربت مسموم و برخی هم خفگی دانسته اند. (362) اما این که چه عاملی باعث تحول روحی معاویه بن یزید شده تا او علیه روش پدر و جدش حرکت کند و برنامه های خائنانه بنی امیه را برملا سازد، نکته ای است که برخی منابع به آن اشاره کرده اند و نوشته اند:

بنی امیه علت تحول روحی معاویه را سخنان و تعالیم استاد وی عمرالمقصود دانستند و استاد را مورد مؤ اخذه قرار دادند و گفتند تو هستی که دوستی خاندان علی را در قلب او پدید آورده ای و این سخنان را به او آموخته ای تا دست از حکومت و روش پیشینیانش بردارد.

عمر المقصوص گفت: معاویة بن یزید خود براساس گرایش فطری و طبیعی به دوستی علی علیه السلام و خاندان علی علیه السلام گرایش یافته است و من این سخنان را به او نیاموخته ام. اما بنی امیه عذرش را نپذیرفتند و او را دستگیر و زنده به گور ساختند. ⁽³⁶³⁾

دوران مروان بن حکم

با کناره گیری معاویة بن یزید از خلافت و مرگ زودرس وی، می رفت تا مرکب خلافت از دام فرزندان امیه آزاد شود، ولی امویان که در دوره معاویة بن ابی سفیان و فرزندش یزید، پستهای کلیدی حکومت را در اختیار داشتند و در پرتو حاکمیت آن دو به سروری و ثروت دست یافته بودند، هرگز حاضر نمی شدند که خلافت به این آسانی از چنگ آنان بیرون رود. از این رو، مروان بن حکم بن ابی العاص، که در گذشته نیز دستی در سیاستگزاریهای عثمان و معاویة داشت و از سوی دیگر عنصری اموی به شمار می آمد و در نیاکان با فرزندان ابوسفیان اشتراک نسبی داشت، گام پیش نهاد تا مرکب خلافت را در اختیار گیرد.

مروان از منطقه «جاییه» ⁽³⁶⁴⁾ که در شمال «حوارن» ⁽³⁶⁵⁾ واقع شده، تلاش خود را آغاز کرد و مردم آن سامان را به تبعیت خود فراخواند. در سال 64 هجری مردم اردن با وی بیعت کردند. سپس متوجه مصر شد ولی با توجه به اینکه عبدالله بن زبیر از قبل در آنجا نمایندگانی گماشته و نفوذی پیدا کرده بود، مروان در مصر موفقیتی به دست نیاورد و در همان سال پسرش عبدالملک را به جانشینی و ولایتعهدی خود برگزید و خود به دمشق روی آورد و در سال 65 هجری در سن 63 سالگی بر اثر بیماری طاعون جان سپرد.

چنان که مورخان ثبت کرده اند، مجموع دوران حکومت وی حدود دو ماه بود، است (366) اما علی رغم اندک بودن دوران حکومت مروان، تلاشهای او در این مقطع در تداوم سلطه امویان بر جامعه اسلامی بسیار موثر بود. مروان باهمین تلاشها، بنیان حکومت مروانیان را پی نهاد. و فرزندش عبدالملک کار او را تکمیل و بنای حاکمیت مروانیان را برای مدتها تثبیت نمود. ممکن است به نظر آید که مروان در این مدت کوتاه عملاً فرصت نداشته است که در برابر مخالفان بویژه امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام و هاشمیان موضعی حاد و عکس العملی قابل توجه اتخاذ کند، ولی آنچه از منابع تاریخی به دست می آید جز این است.

مسعودی در این باره نوشته است:

در دوازدهمین سال امامت علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَام مردم با لعین پسر لعین و با عنصری که در گذشته از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طرد و تبعید شده بود - یعنی؛ مروان بن حکم - بیعت کردند... در عصر او مؤمنان در خفا به سر می بردند و زندگی بر مردم بسختی می گذشت، شیعیان در هر نقطه بشدت تهدید می شدند. خونشان ریخته و اموالشان غارت می شد و در این روزگار علی بن ابی طالب به گونه آشکار در منبرهای وابسته به دربار مورد توهین و ناسزا قرار می گرفت... (367)

انحطاط دینی و سیاسی مردم

آنچه در این عصر بیش از همه قابل تامل می باشد. انحطاط دینی و سیاسی بیش از پیش مردم است. چه این که پذیرش حکومت فردی چون مروان به خلافت، نشان می دهد، که تا چه حد مردم نسبت به گذشته تاریک شخصیت‌های

سیاسی بی تفاوت بوده و دشمنان و کینه توزان دین را به عنوان امیرالمؤمنان بر جامعه مسلط می کرده اند.

مروان - چنان که هم اکنون از قول مسعودی یادآور شدیم - کسی است که در روزگار حیات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ م لئو به خاطر بی حرمتی به شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تقلید تمسخرآمیز از حرکات آن حضرت، به طائف تبعید شد. و پدرش هم در ارتکاب جرم و هم در تبعید، الگو و همگام او بود!

مروان از نظر پیشینه دینی و سیاسی، میوه ای تلخ از درختی پلید و شیطنانی بود. مروان و پدرش همچنان در تبعید بودند تا زمان خلافت عثمان.

کاری که خلفای پیشین از انجامش باز داشتند، عثمان براحتی انجام داد و حکم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نقض کرد و فرمان تبعید را لغو نمود. ای کاش به همین مقدار بسنده می کرد و مروان را در دستگاه خلافت اسلامی، مورد اعتماد و اطمینان و طرف مشورت خود قرار نمی داد. ولی عثمان چنین کرد!

مروان از آن پس در جنگ جمل و واقعه صفین با علی عَلِيٌّ جنگید.

او پس از استیلای امویان بر بلاد اسلامی، از سوی امویان به عنوان حاکم مدینه انتخاب شد و مدتها بر شهر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عاصمه اسلامی فرمان راند.

مروان کسی است که در جریان احضار حسین بن علی به دربار حاکم مدینه - ولید بن عتبه - حضور داشت و به ولید پیشنهاد کرد که حسین بن علی عَلِيٌّ را مهلت نده؛ یا بیعت بگیر و یا او را بکش!

این پیشینه تاریک، خود می نمایاند که حاکمیت عنصری چون مروان تا چه حد می توانست اسلام و خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تحت فشار و مورد ظلم و بی مهری قرار دهد.

دوران عبدالملک مروان

عبدالملک مروان در سال 26 هجری متولد شد و در سال 65 هجری به جای پدر منصوب گردید اما آن روز که او حکومت را به دست گرفت، عبدالله بن زبیر، نفوذ زیادی در شهرهای مختلف پیدا کرده بود و او در برابر نفوذ ابن زبیر، چندان پیشرفتی نداشت. تا این که حجاج بن یوسف ثقفی در سال 73 هجری هواداران ابن زبیر را سرکوب کرد و از آن سال اقتدار عبدالملک فزونی یافت و دایره فرمانرواییش گسترش پیدا کرد و همچنان تا سال 86 هجری بر کرسی خلافت مستبدانه تکیه زد.

در طول خلافت عبدالملک تنشهای نیرومندی چون فتنه ابن زبیر، قیام توابعین و قیام مختار صورت گرفت اما به هر حال او بر آشوبهای مسلط شد و آنها را خاموش ساخت.

درباره عبدالملک نوشته اند، او تا قبل از دستیابی به خلافت خود را اهل قرآن و زهد و عبادت می نمایاند ولی پس از رسیدن به خلافت ماهیت ناصالح خود را آشکار ساخت. (368)

سیوطی می نویسد: روزی ابوالدرداء - صحابی - که با عبدالملک معاشرت داشت به او گفت: شنیده ام تو پس از آن همه زهد و عبادت، اینک شراب می نوشی!

عبدالملک گفت: بلی به خدا سوگند شراب می نوشم! (369)

درباره عبدالملک نیز نوشته اند:

آن روز که به خلافت رسید، قرآنی در دست داشت و آن را کناری نهاد و گفت: «هذا آخر العهد بک» یعنی؛ لحظه جدایی فرا رسید و این آخرین دیدار من و تو است! (370)

عبدالملک در نخستین خطبه ای که در سال 65 هجری برای مردم ایراد کرد چنین گفت:

«من همچون عثمان، خلیفه ای زبون و تحقیر شده نیستم! و چونان معاویه آسانگیر و همانند یزید سست خرد نخواهم بود.

خلفای گذشته با مال و ثروت قلبهای مردم را به خود جذب می کردند و هوادارانی برای خود می جستند ولی من تنها با شمشیر دردهای این امت را مداوا خواهم کرد تا همگی در برابر من سر تعظیم فرود آورند...

سوگند به خدا هر کسی از این پس مرا به تقوا دعوت کند، گردن او را خواهم زد!» (371)

عبدالملک در طول خلافتش ظلمها و جنایتهای زیادی مرتکب شد و به نقل سیوطی اگر عبدالملک گناهی جز مسلط ساختن حجاج بن یوسف بر جان و مال و ناموس مسلمانان نداشت همین یک گناه برای رسوایی او کفایت می کرد. (372)

دوران خلافت عبدالملک از دورانهای بسیار دشوار برای خاندان علی علیهم السلام به شمار می آید. و از آن جا که علی بن الحسین علیهم السلام بزرگ و امام آن خاندان و رهبر جریان تفکر شیعی و ضد اموی و ضد مروانی به شمار می آمد بیش از دیگران مورد عداوت خلیفه و درباریان بود. اما آنان از گذشته عبرت گرفته بودند که مقابله با خاندان علی علیهم السلام و رفتار خشونت بار با ایشان نه تنها مشکلی را برای آنان حل نمی کند، بلکه و فنا و نابودی آنان سرعت می بخشد. حجاج بن یوسف که از سوی عبدالملک، حاکم مدینه بود به عبدالملک نوشت: اگر براستی می خواهی حکومت باقی بماند و خلافت را از دست ندهی، علی بن الحسین علیهم السلام را بکش و از میان برادر!

عبدالملک در پاسخ او نوشت: مرا از مبتلا شدن به خون بنی هاشم دور نگاهدار و خون آنان را مریز! زیرا من پند گرفته ام که چگونه خاندان ابوسفیان در نتیجه آغشتن دستان خود به خون بنی هاشم، مضمحل شدند و حکومتشان بردبار رفت... (373)

خودداری عبدالملک از کشتن امام سجاد علیه السلام، هرگز به معنای آن نیست که او از ناحیه آن حضرت، بیمناک نبوده و وجود امام در جامعه تاءثیری سیاسی ندانسته است. بلکه از پیشنهاد حجاج و پاسخ عبدالملک بروشنی استفاده می شود که امام سجاد علیه السلام با این که ظاهراً بیش از هر چیز به دعاهای صحیفه و روی آوری به عبادت و سجود اشتهاار یافته، اما حضور آن گرامی در میان مسلمانان، حضوری بیدارگر و موثر بوده است و این گونه حضور را ما از احساس خطر حاکمان آن عصر نتیجه می گیریم.

این اقرار شخص عبدالملک است که نه تنها امام سجاد علیه السلام - رهبر تفکر شیعی - بلکه درباره همه قریش گفته است: ای جمعیت قریش ما می دانیم که شما هرگز ما را دوست نخواهید داشت زیرا روز «حره» را همیشه به یاد دارید و ما هم هرگز شما را دوست نخواهیم داشت، زیرا مرگ عثمان را از یاد نمی بریم. (374)

برخوردهای امام سجاد علیه السلام با عبدالملک

1 - امام باقر علیه السلام یکی از برخوردهای امام سجاد علیه السلام با عبدالملک مروان را بازگو کرده می فرماید:

در مسجد الحرام، عبدالملک مروان در حال طواف بود و علی بن الحسین علیه السلام نیز پیشاپیش او طواف می کرد و اعتنایی به عبدالملک که پشت سر آن حضرت قرار گرفته بود نداشت.

عبدالملک هر چند نام علی بن الحسین علیه السلام و وصف و موقعیت آن حضرت را شنیده بود ولی امام را به چهره نمی شناخت. از این رو گفت: این کیست که جلوتر از ما حرکت می کند و اعتنایی به ما نمی کند! حاضران گفتند: این شخص علی بن الحسین علیه السلام است.

عبدالملک پس از پایان طواف در مکانش نشست و فرمان داد تا امام سجاد علیه السلام را نزد او آورند.

وقتی امام سجاد در مجلس عبدالملک حضور یافت، عبدالملک گفت: من که قاتل پدر شما نیستم! چرا نزد ما نمی آیی و با دستگاه ما ارتباط برقرار نمی کنی!

امام سجاد علیه السلام در پاسخ او فرمود: کسی که پدر مرا کشت، با کار خود زندگی دنیوی پدرم را خراب کرد ولی پدرم آخرت قاتل خویش را نابود و سیاه ساخت. اگر تو هم دوست داری به همان سرنوشت مبتلا شوی، می توانی! عبدالملک گفت: هرگز منظورم این نبود! ولی دعوت می کنم که نزد ما بیایی و از امکانات و رفاه دنیوی ما بهرهمند شوید.

در ادامه این روایات چنین آمده است:

امام سجاد علیه السلام پس از شنیدن سخنان نخوت آمیز عبدالملک، عبای خویش را بر زمین پهن کرد و بر زمین به حالت دعا نشست و به خدا عرضه داشت: بار الها، حرمت و ارجمندی دوستانت را به این شخص - عبدالملک - بنمایان! ناگهان عبا انباشته از جواهرات شد، جواهراتی که می درخشید و چشم را خیره می کرد.

آن گاه رو به عبدالملک کرده، فرمود: کسی که چنین جایگاهی نزد خداوند داشته باشد، آیا به دنیای تو نیازی دارد!

سپس امام به خداوند عرضه داشت: بار الها! این جواهرات را از من بازگیر زیرا بدان نیاز ندارم. (375)

2 - گذشته از این نوع برخوردها و گذشته از نقلهایی که می نماید عبدالملک از ریختن خون بنی هاشم خاطره خوشی نداشته و خود را از آن دور می داشته است، اما تجربه تاریخ نشان داده است که چشم قدرت، کورتر از مشاهده عبرتها و پندهای روزگار است. و مستکبران خواه ناخواه به ستیز و درگیری با صالحان کشیده می شوند.

همان تاریخنگارانی که اجتناب عبدالملک از ریختن خون بنی هاشم را یاد کرده اند این بخش از تاریخ را نیز مورد اشاره قرار داده اند که سرانجام عبدالملک در برابر وسوسه قدرت و استکبار خویش تاب نیاورد و بر امام سجاد علیه السلام سختگیریایی را اعمال کرد.

این شهاب زهری می گوید: روزی که عبدالملک مروان دستور داده بود تا علی بن الحسین علیه السلام را با غل و زنجیر از مدینه به سوی شام بفرستند من شاهد و ناظر بودم.

عده ای از ماءموران، اطراف حضرت را گرفته و او را در محاصره خود داشتند. از ماءموران اجازه خواستم تا نزد آن گرامی رفته و با او خداحافظی کنم. آنها به من اجازه دادند و نزدیک آن حضرت شدم، او در محملی نشسته و زنجیرها به دست و پایش بسته بود، از مشاهده آن منظره گریستم و گفتم: دوست داشتم که من جای شما این رنج را متحمل می شدم و شما سالم بودید و... (376)

از این گونه نقلها، شدت عمل عبدالملک در قبال امام سجاد علیه السلام استفاده می شود و چه بسا نرملههای عبدالملک در قبال بنی هاشم، مربوط به

آغاز دوران خلافت او بوده و با گذشت زمان، روحیه استبداد و استکبار در وی شدت یافته و از ناحیه امام سجاد علیه السلام بر حکومت خویش احساس خطر می کرده و نسبت به آن حضرت سختگیریهای را اعمال داشته است. البته در ادامه حدیث فوق، ابن شهاب زهری، حرکت اعجاز آمیزی را از امام نقل کرده می گوید:

امام سجاد علیه السلام به من فرمود: ای زهری! آیا گمان می کنی این بند و زنجیرها مرا ناچار و مغلوب کرده اند. بدان که اگر بخواهم آزاد شوم می توانم از این زنجیرها رها شوم، آن گاه دست و پای خود را حرکتی داد و از زنجیرها بیرون آورد و به من فرمود: تا دو منزل من همراه با ماءموران خواهم بود نه بیشتر.

ابن شهاب می گوید: چها رشب از این موضوع گذشت که ماءموران با نگرانی وارد مدینه شدند و به جستجوی امام سجاد علیه السلام پرداختند. از برخی آنان پرسیدم مگر چه شده است؟

آنان پاسخ دادند: ما در مکانی میان راه قدری استراحت کردیم، علی بن الحسین علیه السلام بسته در زنجیرها بر زمین بود و ما در اطرافش نگهبانی می دادیم اما چون فجر طالع شد و هوا روشن گردید زنجیرها بر زمین بود و علی بن الحسین نبود...

لازم به یادآوری است که ابن شهاب زهری خود از عالمان درباری بوده است و حتی در همین نقل خود گفته است که من پس از این واقعه به حضور عبدالملک رفتم و جریان در حضور او دنبال شد. ⁽³⁷⁷⁾ ولی بعید نیست که ابن شهاب در نقل این داستان صادق باشد زیرا چه بسا امام در صدد این بوده است که با نشان دادن ولایت تکوینی خود به وی بفهماند که مردان خدا هرگز مقهور

توطئه ظالمان نیستند و اگر رنج را می پذیرند نه از سر ناچاری بلکه برای انجام وظیفه و تکامل معنوی است. و اما عالمانی که چون او وابسته به قدرتهای استکباری شده اند و لازم نیست برای جهادگران و عاملان به تکلیف الهی، به ظاهر دل بسوزانند!

3 - یکی دیگر از برخوردارهای امام سجاد علیه السلام با عبدالملک در موردی بوده که عبدالملک تلاش داشت تا با استناد قدرت و پایگاه خویش، شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که به ودیعت نزد امامان قرار گرفته و در آن زمان نزد امام سجاد علیه السلام بود، تصاحب کند.

وجود شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد ائمه علیهم السلام خود شرافتی معنوی بود و از دلایل ظاهری وصایت و ولایت آنان به شمار می آمد. بدیهی است که برخی از حسدورزان به امام سجاد علیه السلام، که چه بسا خود از خویشاوندان آن حضرت به شمار می آمدند، از آنجا که چشم دیدن سروری آن حضرت را در میان بنی هاشم و علویان نداشتند، به عبدالملک گزارشهایی در مورد شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند.

بدیهی است که سلاطین از جهات مختلفی برای در اختیار داشتن چنین اشیایی اشتیاق داشته اند، از جمله این که می توانسته اند با تصاحب شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خود را وارث بحق حکومت و امارت قلمداد کنند!

از این رو عبدالملک نامه ای به امام سجاد علیه السلام نوشت و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از آن حضرت درخواست کرد ولی امام سجاد علیه السلام به او پاسخ منفی داد. عبدالملک برای بار دوم نامه نوشت و تهدید کرد که اگر به او پاسخ مثبت داده نشود، نام حضرت را از دفتر دریافت کنندگان حقوق بیت المال حذف خواهد کرد.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ دومین نامه عبدالملک نوشت:

«ای عبدالملک! بدان که خداوند برای بندگانش تضمین کرده است که ایشان را از تنگناها برهاند و از مسیری که گمان ندارند، روزی آنان را برساند ولی بدان که خداوند در قرآن فرمود است: ان الله لا يحب كل خوان كفور یعنی؛ خداوند خائنان سرکش را دوست ندارد. اینک بیندیش کدامیک از ما مشمول این آیه هستیم.» ⁽³⁷⁸⁾

4 - چنان که قبلا نیز یادآور شدیم، خط مشی سیاستمداران و قدرتمندان در برابر ائمه علیهم السلام به اقتضای شرایطی سیاسی - اجتماعی متغیر بوده است و عبدالملک نیز در طول زندگیش برخوردهای متفاوتی با امام سجاد علیه السلام داشته است. گاه به عظمت و جایگاه رفیع معنوی آن حضرت اقرار کرده و زمانی در صدد عیبجویی و یا آزار و شکنجه امام بر می آمده است. و با توجه به این که دوران اقتدار عبدالملک نسبت به بسیاری از خلفا طولانی تر بود. و اگر آغاز دوره اقتدار کاملش را سال 73 هجری بدانیم که شورشها را درهم کوبیده تا سال 86 هجری که مرگ او فرا رسیده است خود مدتی طولانی به شمار می آید. طولانی بودن دوره حکومت عبدالملک، خود دلیلی است که می تواند موضعگیریهای متفاوت او را در برابر امام سجاد علیه السلام توجیه کند زیرا هر چه بر عمر مستکبران می گذرد حرص آن برای حفظ قدرت و شدت عمل آنان نسبت به مخالفان فزونی می یابد.

در خوی مستکبران و غاصبان خلافت، همیشه کینه و عناد با خاندان نبوت و وارثان بحق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جای داشته است و اگر جایی لب به ستایش ایشان گشوده اند تقدیری الهی است تا ثابت شود الفضل ما شهدت به الاعداء یعنی؛

فضل و کرامت و بزرگواری ائمه تا بدان پایه بوده است که حتی دشمنان ایشان نیز به آن اقرار کرده اند.

منظور از تدارک این مقدمه، نقل رخدادی است که مورخان در ستایش عبدالملک از امام سجاد علیه السلام ثبت کرده اند و نوشته اند:

تا قبل از حکومت عبدالملک، صدقات و حقوقی که مخصوص رسول خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام بود، به عمر بن علی - فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام - پرداخت می شد ولی زمانی که عبدالملک خلافت را در دست گرفت، آن حقوق را به علی بن الحسین علیه السلام پرداخت کرد.

عمر بن علی، از این تغییر ناراحت شد و از محرومیت خود به عبدالملک شکایت کرد و انتظار داشت که چون گذشته اموال به او داده شود و نه به علی بن الحسین علیه السلام! ولی عبدالملک در پاسخ وی گفت: من به تو چیزی را می گویم که ابن ابی الحقیق سروده است.

سپس عبدالملک اشعاری را خواند که مضمونش حقانیت امام سجاد علیه السلام و استحقاق شخص وی برای دریافت آن حقوق بود. ⁽³⁷⁹⁾

5 - عبدالملک به هر حال اگر زمینه ای برای عیبجویی مشاهده می کرد، از آن نمی گذشت و با طرح انتقاد سعی در کوچک ساختن امام سجاد علیه السلام و بزرگ نمایی خود داشت.

عبدالملک شنید که امام سجاد علیه السلام کنیز آزاد شده ای را به همسری خود برگزیده است. او که همواره درصدد یافتن تقیصه ای در زندگی امام علیه السلام بود تا به وسیله آن امام را سرزنش کند، نامه ای ملامت آمیز به امام سجاد علیه السلام نوشت و در آن یاد کرد که کسی چون شما هرگز شایسته نیست با کنیزی ازدواج کند.

عبدالملک در این نامه با این که به بزرگواری امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و جایگاه رفیع اجتماعی او اقرار کرده است ولی هدف اصلیش این بوده است که فهم برتر و شناخت عمیق تر خود را نسبت به مسایل اجتماعی ثابت کند و بر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خرده بگیرد که به لوازم کرامت و شرافت اجتماعی پایبند نیست!

امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ انتقاد ناشیانه عبدالملک می نویسد:

«نامه انتقادآمیز تو به من رسید که در آن سعی داشتی مرا به خاطر ازدواج با کنیزی ملامت کنی و یادآور شده بودی که در میان قریش زنان شایسته ای وجود دارند که سزاوار بود با آنان ازدواج کنم. ولی باید بدانی که هیچ انسانی با شخصیت تر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده و نیست و آن حضرت برخی از همسرانش قبلاً کنیز بوده اند. من کنیزی داشتم که برای رضای الهی او را آزاد کردم و سپس بر اساس سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به ازدواج خود درآوردم و کسی که دامانش از آلودگیها پاک باشند ازدواج با او هیچ عیبی به شمار نمی آید خداوند به وسیله ایمان و اسلام هر پستی را برطرف کرده است و هر عیب و نقص را از میان برده است و جایی برای ملامت باقی نگذاشته است و اندیشه ای که تو بر اساس آن مرا ملامت کرده ای، مربوط به دوران جاهلیت است.»

عبدالملک با خواندن پاسخ امام به کوتاه اندیشی خود اقرار کرد و گفت: شخصیت والایی چون علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، آن چنان ممتاز است که آنچه مردم معمولی برای خود عار می پندارند، در مورد او مایه شرافت و عظمت است ⁽³⁸⁰⁾.

(یعنی دیگران از ازدواج با کنیز آزاد شده اجتناب می کنند تا مبادا از شخصیتشان کاسته شود! ولی امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ که به ارزشهای الهی می اندیشد و باورهای نژادی و طبقاتی و جاهلی را ارج نمی نهد، به وسیله ازدواج با کنیزی

آزاد شده، ارزشهای دینی و اسلامی را تحکیم می بخشد و به باورهای خرافی و جاهلی با بی اعتنایی می نگرد).

دوران ولید بن عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک در نیمه شوال سال 86 هجری فرزندش ولید بر کرسی خلافت تکیه زد⁽³⁸¹⁾ و از مردم خواست تا با او بیعت کنند و سر مخالفت برندارند.

سیوطی می نویسد: ولید عنصری جبار و ظالم بود.⁽³⁸²⁾

عمر بن عبدالعزیز با این که خود از امویان بود و از سوی ولید والی مدینه شد درباره دوران خلافت ولید گفته است:

آن روزی که ولید فرمانروای شام، حجاج والی عراق، عثمان بن حبار حاکم حجاز و قره بن شریک امیر مصر بود به خدا سوگند زمین از جور و ستم لبریز گشته بود!⁽³⁸³⁾

ولید، در نخستین خطبه ای که ایراد کرد گفت:

ای مردم! بر شما باد که از من اطاعت کنید و همراه همگان باشید زیرا هر کس در برابر من عرض اندام کند گردنش را خواهم زد و کسی که ساکت بماند به مرگ خویش بمیرد!⁽³⁸⁴⁾

از منابع تاریخی استفاده می شود که در دوران ولید بن عبدالملک والی مدینه - هشام بن اسماعیل - نسبت به بنی هاشم بویژه امام سجاد علیه السلام بسیار ظالمانه و خشن رفتار کرده است.

هشام از روزگار خلافت عبدالملک والی مدینه بود و پس از خلافت ولید تا ربیع الاول سال 87 هجری حاکمیتش ادامه داشت.⁽³⁸⁵⁾

رفتار ناروای هشام بن اسماعیل - والی مدینه - از این نکته استفاده می شود که وقتی ولید او را عزل کرد و عمر بن عبدالعزیز را والی مدینه قرار داد، از مردم خواست تا برای دادخواهی بیایند و هر شکایتی که از هشام بن اسماعیل دارند ابراز کنند.

در این میان هشام بیش از همه نگران علی بن الحسین علیه السلام بود و می گفت: «از کسی بیم ندارم مگر از علی بن الحسین» زیرا ستمی که بر آن حضرت روا داشته بود حتی در نظر خودش گران می نمود!

اما علی بن الحسین علیه السلام در آن شرایط که هشام را برای مؤ اخذه بر در خانه مروان نگاه داشته بودند از آن جا عبور کرد و قبلا به همراهان خود سفارش کرده بود معترض هشام نشوند. امام بی این که شکایتی از هشام ابراز کند از کنار او گذشت.

در این لحظه هشام از بزرگواری و گذشت امام سجاد علیه السلام به شگفت آمد و گفت: الله اعلم حیث يجعل رسالته یعنی؛ خدا بهتر دانسته است که رسالت خویش را در کدام خاندان قرار دهد. ⁽³⁸⁶⁾

عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام سجاد علیه السلام

اکنون که به این بخش از تاریخ زندگی امام سجاد علیه السلام رسیده ایم، بررسی نظر امام سجاد علیه السلام درباره عمر بن عبدالعزیز می تواند زوایایی دیگر از شخصیت معنوی و نیز بینش سیاسی امام علیه السلام را آشکار سازد.

چنان که گفته شد در سال 87 هجری یعنی؛ پس از گذشت حدود پنج ماه از خلافت ولید، عمر بن عبدالعزیز والی مدینه شد.

مورخان شخصیت عمر بن عبدالعزیز را متمایز از سایر خلفای اموی دانسته اند و براستی شیوه و عملکرد او نسبت به مردم و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهتر

از دیگران بود ولی با این حال امام سجاد علیه السلام و همچنین یاران و شیعیان ایشان بر اساس ملاکهای اصولی مکتب ولایت و امامت، نظر مساعدی نسبت به عمر بن عبدالعزیز نداشته اند.

او هر چند تلاش می کرد تا خود را حاکمی عدل پیشه معرفی کند و بعدها روزگاری که به خلافت رسید، فدک را به آل علی علیهم السلام برگرداند ولی به گواهی تاریخ، عنصری مترف و اشرافی بود و می توانست در زمره حاکمان اموی با ایشان کنار آید و گوشه ای از حکومت ایشان را به نفع آنان بچرخاند.

در همین روزگار که او گوشه ای از کرسی خلافت ولید را بر دوش می کشید، حجاج بن یوسف - عنصر خونخوار عصر مروانیان - گوشه ای دیگر از این کرسی را در چنین حکومتی عهده دار فرمانروایی باشد به هر حال مصون از ظلم و ستم به مردم نمی ماند.

یعقوبی می نویسد: در سال 88 هجری ولید به عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا برای توسعه فضای مسجدالنبی اقدام کند، خانه های اطراف و همچنین حجره های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خراب کند و به فضای مسجد بیفزاید.

عمر بن عبدالعزیز بر اساس فرمان او دستور داد تا حجره های همسران پیامبر را خراب کنند. در این میان خبیب فرزند عبدالله بن زبیر نزد عمر آمد و به عنوان اعتراض به تخریب خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای عمر تو را سوگند می دهم از این پس آیه ای از قرآن را بردار، آنجا که خداوند می فرماید: ان الذین ینادونک من وراء الحجرات.

«ظاهراً منظور خبیب این بود که اگر حجره ها خراب شود، مصادیق این آیه از میان می رود زیرا آیه درباره حجره هایی است که در حال تخریب بود.

خبیب می خواست با این سخن به عمر بفهماند که حرکت او خلاف قرآن است.»

عمر از این اعتراض ناراحت شد و دستور داد صد شلاق بر بدن خبیب بزنند و سپس آب سرد بر بدنش بریزند.

آن روز، روز سردی بود و خبیب در نتیجه کار عمر از دنیا رفت.

بعدها، زمانی که عمر به خلافت رسید و جامه زهد به تن کرد و همواره از آنچه نسبت به خبیب روا داشته بود اظهار پشیمانی می کرد! (387)

شاید در همین روزگار بود که عمر بن عبدالعزیز وارد مسجد شد. امام سجاد علیه السلام با جمعی از یاران در مسجد حضور داشتند. نگاهشان به عمر افتاد که جامه هایی نفیس و اشرافی بر تن داشت.

امام به اطرافیان فرمود: آیا این جوان خوشگذران و اشرافی را می بینید! او نخواهد مرد تا این که به خلافت دست یابد... اما خلافتش دیری نمی پاید. پس از مرگ و آسمانیان نفرینش می کنند و زمینیان برایش طلب رحمت می نمایند! (388)

آنچه امام سجاد علیه السلام پیش بینی کرده بود، محقق شد و عمر بن عبدالعزیز در سال 99 هجری بر کرسی خلافت نشیند و در سال 101 بدرود حیات گفت. (389)

این پیشگویی از یک سو بیانگر مقام معنوی امام و شمول علم او نسبت به آینده است و از سوی دیگر بینش امام نسبت به غاصبان خلافت را می رساند. آنان که با منطق اهل بیت آشنا نیستند می دانند که نفرین آسمانیان و دعای خیر زمینیان، نظر به این دارد که عمر بن عبدالعزیز هر چند با مردم نیکی کند اما چون از ریشه و اساس، حق حکومت بر مردم ندارد و حکومت را از ظالمان به ارث برده، مورد خشم الهی است.

شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان ناصالح

از آنچه تاکنون درباره زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام آوردیم، چه بسا شیوه آن حضرت در افشای چهره زشت امویان تبیین شده باشد، اما در پایان به عنوان نتیجه گیری و ارائه اجمالی از آن تفصیل به روایتی اشاره می کنیم. در این روایت چنین آمده است:

امام علی بن الحسین علیه السلام همیشه در نماز جمعه شرکت می کرد. با این که نماز جمعه به امامت ائمه جور برگزار می شد، اما آن حضرت اعتنایی به نماز ایشان نمی کرد «آن را کافی و مسقط تکلیف نمی شمرد» بلکه خود به تنهایی نماز ظهر را به جا می آورد. ⁽³⁹⁰⁾

گذشته از بررسی سند این حدیث، محتوای آن با خط مشی سیاسی - اجتماعی امام سازگار می نماید. زیرا امام سجاد علیه السلام به طور کلی از شرکت در مراسم نماز جمعه خودداری می کرد، دشمنان ایشان براحتی عمل آن حضرت را به عنوان ترک واجب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبلیغ می کردند و از سوی دیگر عدم حضور در نماز جمعه به معنای دامن کشیدن از جامعه اسلامی و مشکلات و مسایل آن به شمار می آید. از این رو امام با روشن بینی تمام در نماز جمعه ای که به وسیله والیان جوربرگزار می شد شرکت می کرد تا جلو تبلیغات سوء را سد کند. در عین حال حضوری وی مهر تأییدی بر حکومت جائران نبود بلکه با اعاده نماز خود و اعلام این حقیقت که نماز جمعه حاکمان جائر ارزشی ندارد و مسقط تکلیف نیست، بیزاری خود از سیاستهای حاکم را عملاً بیان می داشت و ژرفای بینش سیاسی آن حضرت را به یاران و شیعیانش منتقل می ساخت. و این چیزی نبود که از دید ناظران و مرتبطان با آن گرامی، مخفی باشد.

فصل چهارم: شخصیت علمی امام سجاد علیه السلام

علم و دانش امام سجاد علیه السلام

تمام صفات و ویژگیهای ارزشی انسان بر محور عقل و علم او سنجیده می شود. و امام در بینش شیعه کسی است که در عقل و علم و نیز اعمال ارزشی، سرآمد همه خلق است. و خداوند بر اساس این شایستگی های واقعی، ایشان را به امامت و پیشوایی دینی و دنیایی برگزیده است.

خداوند در قرآن می فرماید:

قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون ⁽³⁹¹⁾

یعنی؛ ای پیامبر! بگو، آیا براستی اهل دانش و آگاهی با آنان که دانش و علم ندارند، برابرند! «هرگز!»

و نیز می فرماید:

يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات. ⁽³⁹²⁾

یعنی؛ خداوند از میان شما انسانها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز آنان را که علم و دانش عطا شده ای، برتری می بخشد.

در این آیات «ایمان و علم» دو ملاک فضیلت و شرافت انسان بر دیگران معرفی شده است. و بی تردید ائمه که در پیشگاه خداوند برگزیده و ممتازند، ملاک این امتیاز را از ناحیه علم برتر و ایمان مستحکم خویش دارند. با این ویژگی که علم ایشان برگرفته شده از علوم بشری نیست، بلکه چونان دانش انبیاء مستند به تعلیم الهی است.

خداوند درباره یحیی می فرماید:

يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناك الحكمة صبيا. ⁽³⁹³⁾

یعنی؛ «خداوند وحی فرستاد» ای یحیی کتاب و مطالب وحی را با قدرت و جدیت دریافت کن. ما به او «یحیی» حکم نبوت را به هنگامی که خردسال بود عطا کردیم.

علمی که از سوی خداوند به کسی عطا شده باشد، خردسالی یا بزرگسالی آن شخص فرقی نمی کند بلکه در طفولیت می تواند به همان اندازه عالم و کاردان باشد که در بزرگی!

قرآن درباره سخن گفتن عیسی علیه السلام در کودکی، می فرماید:

قال انی عبدالله اتانی الكتاب و جعلنی نبیا. (394)

یعنی؛ من بنده خدایم و خداوند به من کتاب آسمانی «انجیل» عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

امام سجاد علیه السلام درباره الهی بودن علم ائمه و گستردگی دامنه آن می فرماید: «محمد صلی الله علیه و آله براستی امین خداوند در زمین بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل بیت او، وارثان وی و امینان خدا در زمین شدند. علم منایا و بلایا، (395) نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شیعیان و نام پدران ایشان نزد ماست. ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگر، به قرآن و دین سزاوارتریم. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیاء نزد ما به ودیعت نهاده شده است. (396)

به هنگام رحلت امام سجاد علیه السلام، زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار داشت گروهی از شیعیان برای عیادت آن حضرت به حضور وی می رسیدند. در حضور آن جمع، امام سجاد علیه السلام رو به جانب فرزندش باقرالعلوم علیه السلام کرد و فرمود: این صندوق را نزد خود حفظ کن، در این صندوق طلا و نقره ذخیره نشده، بلکه در آن مجموعه ای از دانشهاست. (397)

آنچه در ادوار بعد از زبان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره معارف دین و فقه و تفسیر عقاید و اخلاق و... صادر شدت تمامی آن علوم و مطالبی است که در نزد امام سجاد علیه السلام وجود داشت و از آن حضرت به سایر امامان بعدی منتقل گردید. ولی آن امام و پیشوای صالحان، کمتر فرصت یافت تا علوم خویش را در محافل علمی و بر کرسی استادی به شاگردانش ابلاغ کند. با این حال «هیچ کتابی را در زمینه زهد و نیایش و موعظه نمی توان یافت، جز این که سخنان و نیایشهای امام سجاد علیه السلام زینت بخش آن است» (398)

دانش و فضایل امام سجاد علیه السلام چیزی نبود که فقط دوستان و شیعیان بدان معتقد باشند بلکه حتی منکران مقام ولایت و نیز معاندان خاندان رسالت در مواردی به ناگزیر سر تعظیم در برابر کمالات ایشان فرود می آورند. چنان که عبدالملک مروان در پاسخ نامه امپراطور روم در ماند و چاره را در آن دید که نظر امام سجاد علیه السلام را درباره آن جويا شود و پاسخ آن حضرت را به امپراطور روم بنویسد. (399)

احکام و مسایل فقهی

زهري می گوید: به حضور علی بن الحسین علیه السلام رسیدم، آن حضرت از من پرسید: گفتگوی شما با اصحاب چه بود؟

گفتم: بحث ما درباره روزه های واجب بود. نظر من و اصحابم بر این بود که ما جز روزه ماه مبارک رمضان، روزه واجب دیگری نداریم.

امام فرمود: چنین نیست که پنداشته اید. روزه چهل قسم دارد. ده قسم آن واجب ده قسم آن حرام و ده صورت آن محل تخییر و سه قسم دیگر آن روزه اذن و هفت صورت باقیمانده روزه تاءدیب و... است.

سپس امام سجاد علیه السلام به شرح و تفصیل این موارد پرداخت و در هر مورد به آیه ای از آیات قرآن استشهاد می نمود. و در پایان به نظریات مختلف هر یک از فقهای عامه در آن مسایل اشاره می فرمود. (400)

امام سجاد علیه السلام تنها مرجع فقهی شیعیان نبود بلکه فقهای عامه نیز در بسیاری از مسایل خود به ایشان مراجعه می کرده اند. چنان که زهری برای دانستن حکم قتل غیر عمد در صورتی که مقتول برده باشد، به امام سجاد علیه السلام مراجعه کرده و حکم را از وی دریافت داشته است. (401)

امام سجاد علیه السلام سرور فقیهان

در عصر امام سجاد علیه السلام فقهای زیادی - بویژه در شهر مدینه - می زیسته اند، از آن جمله اند: ابوحازم، محمد بن شهاب زهری، سفیان عیینه، نافع بن جبیر، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام، قاسم بن محمد بن ابی بکر، سالم بن عبدالله و...

شگفت این است که وفات این فقها در فاصله ای بسیار کم نسبت به یکدیگر واقع شد به طوری که مورخان سال 95 را که بیشترین فقها در آن سال بدرود حیات گفتند «سنة الفقهاء» نامیدند. (402)

در عصری که فقهای متعدد در آن حضور داشتند، مقام فقهی و علمی امام سجاد علیه السلام به حدی بارز و آشکار بود که ابن جوزی عنوان «سید الفقهاء» را به آن حضرت می دهد. و از بسیاری نقل می کند: ما رأینا افقه من علی بن الحسین علیه السلام (403)

یعنی؛ ما در میان فقیهان، داناتر و فقیه تر از امام سجاد علیه السلام نیافتیم. (404)

در میان شاگردان امام سجاد علیه السلام چهره برخی از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مشهود است. مانند: «جابر بن عبدالله انصاری «متولد 78 هجری»،

واثله کنانی «متولد 83 هجری»، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنونی، مولی ام هانی».

بسیاری از تابعین⁽⁴⁰⁵⁾ نیز افتخار شاگردی در مکتب آن حضرت را یافته اند، مانند «سعید بن جبیر، محمد بن جبیر، ابو خالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن فرزندان محمد حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابوحازم اعرج و سلمة بن دینار مدنی».

آن دسته از شاگردان امام سجاد علیه السلام که توفیق درک محضر برخی از امامان بعدی را نیز داشته اند، عبارتند از:

ابوحمزہ ثمالی، فرات بن احنف، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن بنو رافع، ابو محمد قرشی اسدی کوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی، طاوس بن کیسان، حمید بن موسی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، سدیرین حکیم بن صهیب صیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله البرقی و فرزدق بن غالب.⁽⁴⁰⁶⁾

شیخ طوسی در فهرست رجال خود، نام صد هفتاد نفر از اصحاب و شاگردان امام زین العابدین علیه السلام را به ترتیب حروف الفبا یاد کرده است⁽⁴⁰⁷⁾ و ما در مطالب آینده بدانها اشاره خواهیم داشت.

اسرار و دانشهای مکتوم

ائمه معصومین علیهم السلام علاوه بر علوم بشری و معارف دینی، از اسرار و علمی برخوردار بودند که از دیگران مخفی می داشتند و جز به برخی از اصحاب مخلص و بسیار نزدیک خویش آنها را اظهار نمی کردند و علت این مخفی داشتن، عدم ظرفیت و لیاقت مردم معمولی برای حمل و درک آن معارف بود. چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ای ابا محمد! به خدا سوگند، نزد ما سری از سر الهی و علمی از علوم الهی است و ماء موریت داریم که آن را تبلیغ کنیم و به خلق برسانیم، ما وظیفه خویش را انجام دادیم ولی موضعی مناسب و تحمل کننده ای لایق برای آن اسرار و معارف نیافتیم...» (408)

اشعاری به امام سجاد علیه السلام نسبت داده شده است که همین معنا را می رساند:
انی لا کتم من علمی جواهره کی لایری الحق ذوجهل فیکتتا
وقد تقدم فی هذا ابو حسن الی الحسین و وصی قبله حسنا
فرب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولا ستمل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاء تونه حسنا (409)

یعنی؛ من گوهرهای دانش خویش را پنهان می دارم.
تا جاهلان، آن حقایق را دستمایه آزار و اتهام ما قرار ندهند.
در پیشینیان علی بن ابی طالب علیه السلام سرسلسله این گونه دانشهاست.
و سپس آن حضرت، دانشهای خویش را به حسن بن علی و حسین بن علی منتقل گردانید.

چه بسیار دانشهایی که اگر آنها را فاش سازم.
مرا متهم به بت پرستی خواهند کرد.
و کسانی، ریختن خونم را جایز خواهند شمرد. و این زشت ترین کارشان را
نیک خواهند پنداشت.

اصحاب و شاگردان امام سجاد علیه السلام

فلسفه وجودی امام سجاد علیه السلام در بینش شیعه در دو بعد اصولی نهفته است:
1 - تعلیم، 2 - تربیت؛ زیرا امامت معصومان تداوم بخش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

امام همان خطی را دنبال می کند و همان وظایفی را بر عهده دارد که پیامبر خداوند ﷺ از جانب خداوند و به وسیله جبرئیل وحی می شده ولی بر ائمه علیهم السلام وحی نمی شده است بلکه آنان علوم خویش را سینه به سینه به امامان بعدی منتقل می ساخته اند. آن گونه که پیامبر ﷺ علوم خویش را به سینه علی علیه السلام منتقل کرد و فرمود: انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیاءتها من بابها». یعنی؛ من شهر علمم و علی در آن شهر است. پس هر کس می خواهد به این شهر وارد و آگاهی دست یابد بر اوست که از طریق علی علیه السلام کسب آگاهی کند و سیرت و سنت مرا جویا شود.

بدیهی است که انتقال علم پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام به گونه ای عادی و تدریجی نبوده است بلکه طبق مشیت خداوند برنامه ای فوق طبیعی را طی کرده، چنان که از امام سجاد علیه السلام نقل شده است:

«رسول خدا ﷺ کلمه ای به علی علیه السلام آموخت که از آن کلمه هزار کلمه گشوده شد و از هر کلمه آن هزار کلمه گشوده شد.» (410)

بنابراین، همان گونه که تعلیم و تزکیه دو وظیفه اصلی پیامبر ﷺ بوده و خداوند فرموده است:

یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة. (411)

یعنی؛ خداوند پیامبر اکرم ﷺ را برانگیخت تا آیات الهی را بر مردم تلاوت کند، ایشان را تزکیه نماید و رشد دهد و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد. ائمه معصومین علیهم السلام نیز همواره در تلاش بودند تا این دو وظیفه را در میان امت اسلامی ایفا کنند ولی موانع سیاسی - اجتماعی که پس از رحلت رسول خدا پدید آمد و مشاجرات و رقابتهای قبیله ای که بر جامعه آن عصر چون ابری تیره سایه افکند و تا جایگاه خلافت نیز پیش رفت، سبب شد تا برای

همیشه آزادی بیان و عمل از اهل بیت سلب شود و آنان به گونه ای که می خواستند نتواند در تعلیم و تربیت امت حضوری رسمی و گسترده داشته باشند. آنچه مانع حضور آنان در صحنه های گسترده تعلیم و تربیت امت بود، ناهمسازی تعالیم و رهنمودهای عقیدتی - سیاسی - عبادی آنان با ایده ها و عملکردها و پندارهای حاکمان زمانشان بود.

حاکمان هرگز نمی توانستند تعالیم و رهنمودها هشدارهای معصومین علیهم السلام را تحمل کنند، از این رو با ارباب و تهدید، با قتل و غارت، با زندان و شکنجه ایشان و پیروانشان قلمرو فعالیت آنان را محدود و محدودتر می ساختند و چه بسا گاه تلاشهای علمی و معرفتی آنان به صورت تعالیم سری در می آمد و شیعیان در ابراز و انتقال آنها موظف به تقیه می شدند.

امام سجاد علیه السلام در یکی از این دورانها دشوار، امامت امت را بر عهده داشت اما انبوه مشکلات و دشواریها و نابسامانیهای سیاسی - اجتماعی که در فتنه عبدالله بن زبیر و سختگیریهای وی بر بنی هاشم و نیز هجوم مسلم بن عتبه به مدینه و... رخ داد، هیچ یک سبب نشد تا امام به طور کلی از تربیت و تعلیم شاگردان بازماند و روح تشنه امت را از معارف ناب الهی خویش محروم سازد! امام در همان شرایط بحرانی شاگردانی را پرورید که با توجه به شرایط آن حضرت، شمارشان اندک نیست.

اصحاب امام سجاد علیه السلام

شیخ طوسی «متولد 460 هجری» اصحاب امام سجاد علیه السلام را این گونه یاد کرده است:

- 1 - ابراهیم بن عبدالله
- 2 - ابراهیم بن محمد بن حنیفه

- 3 - ابراهيم بن بشير الانصارى
- 4 - ابراهيم بن ابى حفصه
- 5 - اسماعيل بن عبدالرحمن
- 6 - اسماعيل بن امية
- 7 - اسحاق بن عبدالله بن الحرث
- 8 - اسحاق بن يسار المدنى
- 9 - ابان بن تغلب
- 10 - ابان بن ابى عياش فيروز
- 11 - ايوب بن عايد الطائى
- 12 - اسحاق بن عبدالله
- 13 - افلح بن حميد
- 14 - اسماعيل بن رافع
- 15 - ايوب بن الحسن
- 16 - ابراهيم بن يزيد النخعى
- 17 - اسماعيل بن عبدالله بن جعفر
- 18 - اسماعيل بن عبدالخالق
- 19 - احمد بن حمويه
- 20 - بشر بن غالب اسدى
- 21 - بكر بن اوس ابوالمنهال
- 22 - بكير بن عبدالله
- 23 - برد الاسكاف
- 24 - ثابت بن عبدالله بن زبير

- 25 - ثابت بن هرمز الفارسي
- 26 - ثابت بن ابي صفية «ابو حمزة الثمالي»
- 27 - ثابت بن اسلم البناني
- 28 - ثويرين ابي فاخنة
- 29 - ثويرين يزيد
- 30 - جابر بن عبدالله انصاري
- 31 - جعفر بن علي بن الحسين الصادق عليه السلام (412)
- 32 - جعفر بن ابراهيم الجعفري
- 33 - جعفر بن اياس
- 34 - جعيد همداني
- 35 - جهم الهلالي الكوفي
- 36 - جابر بن محمد بن ابي بكر
- 37 - حسن بن علي بن ابي رافع
- 38 - حسن بن الرواح البصري
- 39 - حسن بن محمد بن حنفيه
- 40 - حسين بن عبدالله بن ضمرة
- 41 - حسين بن علي بن الحسين «فرزند امام سجاد (عليه السلام)»
- 42 - حكم بن عتيبه
- 43 - حبيب بن ابي ثابت
- 44 - حميد بن مسلم كوفي
- 45 - حرين كعب ازدي كوفي
- 46 - حطان بن خفاف

- 47 - حصین بن عمر و الهمدانی
48 - حکیم بن جبیر بن مطعم
49 - حفص بن عمر انصاری
50 - حبیب بن حسان
51 - حمید بن نافع همدانی
52 - حارث بن فضیل مدنی
53 - حکیم بن حکیم بن عباد
54 - حذیم بن سفیان اسدی
55 - حسن بن عماره
56 - حکیم بن صهیب الصیرفی
57 - حارث بن جارود تیمی
58 - حسان عامری
59 - حذیم بن شریک اسدی
60 - حبیب سحیستانی
61 - خشرم بن یسار مدنی
62 - داوود صرمی
63 - رزین
64 - ربیعة (استاد ابوحنیفه)
65 - رزین بن عبید
66 - رشید هجری
67 - ربیعة بن ابی عبدالرحمان
68 - رباح بن عبیده همدانی

- 69 - ربيعه بن عثمان تيمى
- 70 - زيد بن على بن الحسين عليه السلام (فرزند امام سجاد عليه السلام)
- 71 - زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام
- 72 - زياد بن سوقة الجريرى
- 73 - زيد العمى البصرى
- 74 - زيد بن اسلم عدوى
- 75 - سعيد بن مسيب
- 76 - سعيد بن جبير
- 77 - سعيد بن عثمان
- 78 - سدير بن حكيم بن صهيب
- 79 - سرى بن عبدالله
- 80 - سليم بن قيس الهلالى الكوفى
- 81 - سالم بن ابى الجعد
- 82 - سالم (مولى عمرو بن عبدالله)
- 83 - سلمة بن كهيل
- 84 - سعد بن سعيد بن قيس
- 85 - سلمة بن دينار
- 86 - سلمة بن ثبيط
- 87 - سماك بن حرب
- 88 - سليمان بن ابى مغيرة
- 89 - سالم بن ابى حفصة
- 90 - سعيد بن مرزبان

- 91 - سعيد بن طريف حنظلي
92 - سعد بن ابي سعيد مقبرى
93 - سعيد بن حرث مدنى
94 - سعيد بن مرجانه مدنى
95 - سليمان (ابو عبدالله بن سليمان العيسى)
96 - سلام بن المستنير الجعفى
97 - سعيد (ابو خالد الصيقل)
98 - سعيد بن حكيم
99 - شيبه بن نعامه الضبى
100 - شر حبيب بن سعد
101 - صالح بن كيسان
102 - صالح بن ابي حسان
103 - صالح بن خوات
104 - صالح بن صالح بن خوات
105 - صفوان بن سليم زهرى
106 - صهيب ابو حكيم الصيرفى
107 - ضحاک بن مزاحم
108 - ضحاک بن عبدالله المشرقى
109 - طلحه بن نضر مدنى
110 - طارق بن عبدالرحمان
111 - طاووس بن كيسان
112 - طلحة بن عمور المدنى

- 113 - ظالم بن عمرو (ابوالاسود دثلى)
- 114 - عبدالله بن على الحسين (فرزند امام سجاد عليه السلام)
- 115 - عبدالله بن عقيل بن ابى طالب
- 116 - عبدالله بن سليمان العيسى
- 117 - عبدالله بن دينار
- 118 - عبدالله المستورد المدنى
- 119 - عبدالله بن ابى ملكية المخزومى المكى
- 120 - عبدالله بن عطا الهاشمى
- 121 - عبدالله بن هرمز المكى
- 122 - عبدالله بن ابى بكر بن عمرو
- 123 - عبدالله بن عبيدة الزهرى
- 124 - عبدالله بن ذكوان (ابوالزناد)
- 125 - عبدالله بن زبيد هاشمى
- 126 - عبدالله بن عبدالرحمان مدنى
- 127 - عبدالله بن جعفر
- 128 - عبدالله بن سعيد بن ابى هند
- 129 - عبدالله بن شرمة
- 130 - عبدالله بن محمد بن عمر بن على عليه السلام
- 131 - عبدالله بن على بن ابى رافع
- 132 - عبيدالله بن المغيرة
- 133 - عبيدالله بن ابى الوشيم
- 134 - عبيد الله بن مسلم العمرى

- 135 - عبيد الله بن عبدالرحمان
136 - عبدالله بن ابي الجعد
137 - عامر بن واثلة الكنانى (ابا الطفيل)
138 - عامر بن السمط (ابا يحيى)
139 - على بن ثابت
140 - عيسى بن على
141 - عايد الاحمسي
142 - عمران بن ميثم التمار
143 - عبدالله بن محمد الجعفي
144 - عبدالملك بن عطاء بن ابي الرباح
145 - عقبة بن بشير
146 - عبد الرحمان «القصير»
147 - عبدالمؤمن (بن قاسم بن قيس...)
148 - عمارة الانصارى
149 - عبدالله البرقى
150 - عبدالغفار بن القاسم.
151 - فرات بن احنف العبدى
152 - فليح بن بكير الشيبانى
153 - فرزدق شاعر «ابا فراس»
154 - القاسم بن عوف الشيبانى
155 - القاسم بن محمد بن ابي بكر
156 - القاسم بن عبدالرحمان

- 157 - کیسان بن کلیب
- 158 - کنکر «ابو خالد کابلی»
- 159 - محمد بن جبیر بن مطعم
- 160 - محمد بن علی بن الحسین علیه السلام «امام باقر (علیه السلام)»
- 161 - منہال بن عمرو اسدی
- 162 - مسلم بن علی البطین
- 163 - محمد بن شہاب الزہری
- 164 - محمد بن عمر بن علی علیه السلام
- 165 - مالک بن عطیة
- 166 - محمد بن قیس الانصاری
- 167 - منذر الثوری
- 168 - میمون القداح
- 169 - میمون البان
- 170 - معروف بن خربوذ
- 171 - یحیی بن ام الطویل المطعمی
- 172 - ام البرا «گفته شده است و همان حبابه والبیہ می باشد»⁽⁴¹³⁾
- شیخ مفید (رحمة الله علیه)⁽⁴¹⁴⁾ در کتاب اختصاص تنها نام پنج تن از اصحاب امام سجاد علیه السلام را به این شرح یاد کرده است: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل، معطم (محمد بن جبیر بن مطعم)، سعید بن المسیب المخزومی، حکیم بن جبیر.⁽⁴¹⁵⁾
- علت این که شیخ مفید تنها به ذکر پنج تن از شاگردان امام سجاد علیه السلام اکتفا کرده است، چه بسا روایتی باشد که فضل بن شادان نقل کرده است. او می گوید:

در نخستین مراحل امامت امام علی بن الحسین علیه السلام اولین اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام طویل، ابو خالد الکابلی که نام او «وردان» و لقبش کنکر بوده است. (416)

فرقی که عبارت مفید با عبارت روایت فضل بن شاذان مشهود می باشد این است که در عبارت مفید به جای سعید بن جبیر نام حکیم بن جبیر آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد علیه السلام بوده اند.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب ضمن این که نام گروهی از اصحاب امام سجاد علیه السلام را بر شمرده است می گوید: آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجاد علیه السلام بوده و قبلاً محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آیند عبارتند از: جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله کنانی، سعید بن مسیب (ابن) حزن و سعید بن جهان کنانی. (417)

ممتازترین اصحاب امام سجاد علیه السلام

از روایتی استفاده می شود که امام صادق علیه السلام سه نفر از اصحاب امام سجاد علیه السلام را مبرزترین و آشناترین چهره در میان اصحاب آن حضرت دانسته است.

173 - ابو خالد الکابلی

174 - یحیی بن ام الطویل

175 - جبیر بن مطعم (418)

از این روایت چنین استشمام می شود که پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام امر امامت علی بن الحسین بر بسیاری از شیعیان مخفی بوده، و بحران فکری بر ایشان مستولی گشته است به گونه ای که در مرحله نخست سه نفر پیشگام طریق معرفت امام بوده اند و بتدریج، دیگران به آنان پیوسته اند.

در روایتی دیگر از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل شده است:
«هنگامی که قیامت بر پا شود، منادی یکایک اصحاب ائمه را فرا می خواند... تا آنجا که ندا می دهد: کجایند یاران و اصحاب علی بن الحسین علیه السلام! پس در پاسخ او جبیر بن معطم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب می ایستند. (419)

روایت فضل بن شاذان که در چند سطر قبل آن را یادآور شدیم نیز پیشگام ترین چهره ها را در میان اصحاب امام، پنج نفر دانسته است.

ویژگیهایی از زندگی اصحاب امام سجاد علیه السلام

یحیی بن ام الطویل

یحیی بن ام الطویل از جمله شخصیتهایی است که در تمام روایاتی که نام اصحاب ممتاز امام سجاد علیه السلام را در بردارد از او یاد شده است و روایاتی که درباره شخصیت عملی و سیاسی او نقل گردیده به چهره معنوی و شیعی وی تبلوری ویژه بخشیده است.

از برخی منابع چنین استفاده می شود که وی فرزند دایه امام سجاد علیه السلام بوده است. (420) این ارتباط نزدیک می تواند از عواملی به شمار آید که اندیشه و روح یحیی را با محبت و ولایت و معرفت امام پروریده است.

یمان بن عبیدالله می گوید:

یحیی بن ام طویل را در میدان بزرگ کوفه مشاهده کردم که ستر ایستاده بود و فریاد می زد: ای دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه شما بدان گوش می دهید و در کنار گوش شما نجوا می کنند! هر کس به علی علیه السلام دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد.

ما از خاندان مروان بیزار و متنفریم...

یحیی با صدایی آهسته تر ادامه داد: هر کس دوستان خدا را دشنام می دهد با او ننشینید و هر کس در راه و روش ما تردید دارد به او رو نیندازید و از وی مدد نجوید و بدانید که اگر یکی از برادران شما مورد بی توجهی شما قرار گیرد تا ناگزیر شود اظهار نیاز و فقر کند، به او خیانت کرده اید...⁽⁴²¹⁾

از متن روایت دانسته می شود که یحیی در شرایطی فریاد به حمایت از علی علیه السلام بلند کرده است که مروانیان بر پیکر اسلام و جامعه اسلامی می تاخته و دشنام به خاندان رسالت را رواج می داده اند.

این چنین بوده است که امام باقر علیه السلام درباره شخصیت شجاع و ممتاز وی فرموده است:

یحیی بن ام طویل شخصیتی همواره جوانمرد و بی باک بود.⁽⁴²²⁾

ارتباط نزدیک او با علی بن الحسین علیه السلام و حمایت علنی وی از علی بن ابی طالب علیه السلام و توهین آشکارش به سیاستمداران اموی و همگامان آنان، سبب شد تا در شهر واسط به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسد.⁽⁴²³⁾

حجاج پس از دستگیری یحیی و تسلط بر وی، نخست از او خواست تا علی علیه السلام را لعن کند ولی او که هرگز تن به چنین کاری نمی داد مورد خشم حجاج قرار گرفت و به دستور وی دستها و پاهایش، قطع و به شهادت رسید.

در تاریخ شهادت وی، زمان دقیقی یاد نشده است ولی از قرینه هایی می توان گفت که شهادت یحیی بن ام طویل در میان سالهای 84 تا 95 بوده است، زیرا با توجه به این که شهادت وی در شهر واسط بوده و شهر واسط در سال 84 هجری ساخته شده⁽⁴²⁴⁾ و از سوی دیگر مرگ حجاج در سال 95 رخ داده است،⁽⁴²⁵⁾ به دست می آید که به هر حال یحیی بن ام طویل در سالهای میان 84 - 95 هجری به دست حجاج شهید گشته است.

سعید بن جبیر

سعید بن جبیر نیز بنابر روایت فضل بن شاذان، یکی از پنج صحابی امام سجاد علیه السلام است که پیشتاز وادی ولایت و معرفت بوده اند. او در میان علمای خویش، شخصیتی نکته سنج و صاحب نظر و منتقد بود. در حالات معنوی و عبادی او نوشته اند: قرآن را در دو رکعت نماز قرائت می کرد.

سعید بن جبیر از جمله عالمان شیعی است که به جرم پیروی از مکتب معرفتی اهل بیت و بیزاری از خلفای جور به دست حجاج به شهادت رسید. (426) در روایتی از امام صادق علیه السلام شخصیت و سرگذشت سعید بن جبیر چنین یاد شده است:

سعید بن جبیر از پیروان دیریای علی بن الحسین علیه السلام و مورد تمجید آن حضرت بود. شهادت او به دست حجاج، سببی جز پایبندی او به ولایت و امامت علی بن الحسین علیه السلام نداشت. او در طریق حق ره می پیمودند. چنین نقل شده است که وقتی حجاج با سعید بن جبیر روبرو شد، برای اهانت به شخصیت سعید، نام او را با تعبیری زشت یاد کرد و گفت: آیا تو همان «شقی بن کسیر» «بدبخت فرزند انسان در هم شکسته» هستی؟

سعید که نام واقعیش در بردارنده معنای سعادت و نیکبختی و کامروایی بود به حجاج گفت: مادرم که مرا زاده بهتر مرا می شناخته که نام نیکبخت «سعید» را بر من نهاده است.

حجاج گفت: نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ آیا بهشتیند یا جهنمی؟ سعید که می دانست حجاج با این پرسش می خواهد بهانه ای برای کشتن او پیدا کند، سعی کرد تا چنین بهانه ای به دست او ندهد، از این رو پاسخ داد: اگر

وارد بهشت شده و مردمانش را یکایک واری کرده بودم و اگر وارد جهنم گشته و ساکنانش را شناسایی کرده بودم، می توانستم پاسخ تو را بدهم!

حجاج: پس بگو سخت درباره خلفا چیست؟

سعید: من وکیل ایشان و مأمور بررسی کارهای آنان نبوده ام!

حجاج: می خواهم بدانم کدام یک از آنان در نظر تو محبوبترند؟

سعید: آگاهی به این مطلب در اختیار خداست، زیرا او به نهان و آشکار خلق آگاهی دارد!

حجاج: ظاهرا بنا نداری مرا تصدیق کنی و پاسخم را به درستی بدهی؟!

سعید: نه آنچه من درصدد آنم، این است که فعلا در مقام ضدیت با تو پاسخ

ندهم؟! (427)

ابن جریر طبری، علت کشته شدن سعید بن جبیر را چیز دیگری می داند و

می نویسد:

«وی همراه یاران عبدالرحمان بن اشعث برضد حجاج قیام کرده بود و به این

جرم کشته شد». (428)

این نکته تاریخی منافاتی با بیان امام صادق علیه السلام ندارد زیرا به هر حال

کسانی چون سعید بن جبیر، با عداوت عمیقی که نسبت به دستگاه اموی و فردی

چون حجاج داشتند، انتظار می رفت که اگر پایگاهی برای مبارزه با آنان بینند

از آن پایگاه برای اضمحلال حجاج و خلافت امویان استفاده کنند.

مسعودی در ماجرای شهادت سعید بن جبیر مطالبی را ثبت کرده است که به

روایت امام صادق علیه السلام نزدیکتر است. او می نویسد:

«... حجاج به سعید بن جبیر گفت: درباره خلفا چه می گویی؟

سعید گفت: مرا به کار آنها نگماشته اند.

حجاج: می خواهی تو را چگونه بکشم؟
سعید: هر طور خودت می خواهی بکش، زیرا هر شکلی را انتخاب کنی، من در آخرت همان گونه از تو انتقام خواهم گرفت.
حجاج دستور داد تا سعید را بیرون برند و بکشند وقتی که سعید را بیرون میبردند خنده ای کرد! حجاج از سعید درباره خنده اش توضیح خواست.
سعید گفت: به جرات احمقانه تو و حلم و بردباری خدا می خندم.
سعید را با چهره بر زمین افکندند تا سرش را جدا کنند. در این فاصله سعید به یگانگی خدا و حقانیت پیامبر و کفر حجاج شهادت داد و گفت: خدایا پس از من حجاج را بر هیچ کس مسلط مکن و به او فرصت مده تا پس از من کسی را بکشد.

حجاج پس از شهادت سعید بن جبیر بیش از پانزده روز زنده نبود و به بیماری آکله «خوره» مبتلا گردید و مرد.
پس از کشته شدن سعید، حجاج تحت فشارهای روانی قرار داشت و همواره می گفت: سعید بن جبیر با من چکار دارد که هر وقت می خواهم بخوابم گلوی مرا می گیرد! (429)

شهادت سعید به دست حجاج در سال 94 هجری رخ داد (430)

رُشید هجری

رُشید هجری از جمله شخصیت‌های کم نظیر شیعه است که محضر چهار امام را درک کرد.

او نخست از شیعیان مخلص علی بن ابی طالب علیه السلام بود و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب حسن بن علی و حسین بن علی علیه السلام و سپس در

شمار یاران و شیعیان امام سجاد علیه السلام قرار گرفت و در این دوره بود که به دست عبیدالله بن زیاد، به جرم شیعه بودن و تبری از خلفای جور، مظلومانه شهید شد. رُشید از جمله کسانی بود که علی بن ابی طالب علیه السلام خبر شهادت و چگونگی کشته شدنش را به وی خبر داده و از او آگاهانه در مسیر تشیع و عشق به خاندان ولایت و امامت، دار خویش را بر دوش می کشید و در انتظار تحقق وعده امامش بود.

ابی حیان بجلی می گوید من به «قنواء» دختر رشید هجری گفتم: آنچه از پدرت می دانی و از او شنیده ای برایم بازگو!

دختر رُشید گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام به من فرمود: ای رُشید! چگونه صبر و شکیبایی خواهی ورزید آن زمانی که عنصری پس از بنی امیه تو را نزد خود احضار کند و دستها و پاها و زبانت را قطع کند! به آن حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان آیا فرجام این مشکلات به بهشت است (و در راه خدا و برای خدا و دین او مشکلات بر من وارد می شود)؟

علی علیه السلام فرمود: آری ای رُشید، تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

آن گاه «قنواء» - دختر رُشید - چنین ادامه داد:

به خدا سوگند! روزگاری سپری نشد مگر این که عبیدالله بن زیاد آن عنصر پست و پلید دستگاه اموی، ماءمورانی را برای دستگیری پدرم فرستاد. وقتی پدرم را به قصر او وارد ساختند، ابن زیاد از وی خواست از علی علیه السلام دوری بجوید و اظهار بیزارى کند! اما پدرم از این کار امتناع ورزید.

ابن زیاد گفت: پیشگویی سرورت علی بن ابی طالب علیه السلام درباره کشته شدن

تو چه بوده است؟

رُشید: مولا و دوستم به من خبر داده است که تو مرا به برائت از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ
اجبار می کنی و من از مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تبری نمی جویم آن گاه تو دستها، پاها و
زبان مرا جدا می کنی!

ابن زیاد: به خدا سوگند کاری خواهم کرد که سخن مولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تحقق
نیابد و دروغ و باطل شود!

ابن زیاد دستور داد تا دستها و پاهای رُشید را قطع کردند و به زبانش آسیبی
نرساندند.

قنواء می گوید: در حالی که دستها و پاهای پدرم جدا شده بود از او پرسیدم:
آیا دردی احساس می کنی؟ پدرم گفت: دخترم خیر، مثل این است که در
ازدحام مردم قرار گرفته باشم.

پدرم را از قصر ابن زیاد بیرون آوردند، مردم برای مشاهده وضع او دورش
حلقه زدند.

پدرم رو به مردم کرد و گفت: کاغذ و قلمی بیاورید تا مسایل آینده را برایتان
بازگویم!

سخنان رُشید افشاگری علیه ابن زیاد و دستگاه اموی به شمار می آمد، از
این رو ابن زیاد دستور داد تا زبان پدرم را نیز قطع کردند و پدرم در همان شب
جان سپرد. (431)

ابو خالد کابلی

ابو خالد کابلی که او را کنکر یا وردان نیز یاد کرده اند از کسانی است که
نخست در خدمت محمد بن حنفیه بود و روزگار درازی به عنوان امام به وی
اعتقاد داشت تا این که روزی نزد محمد بن حنفیه آمد و او را به حرمت و

منزلت پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ سوگند داد تا حقیقت را در امر امامت بر او روشن سازد.

محمد بن حنفیه به ابو خالد گفت: سوگند بزرگی را در برابرم نهادی. بدان که امام و پیشوای من و تو و همه مسلمانان علی بن الحسین علیؑ است. از این زمان به بعد ابو خالد به جانب علی بن الحسین علیؑ آمد، در نخستین ملاقات امام سجاد علیؑ به او فرمود: مرحبا ای کنکر تو تاکنون نزد ما نمی آمدی، چه اتفاقی افتاده که اینجا آمدی؟

ابو خالد با شنیدن این سخن تواضع کرد و سجده شکر برای خداوند به جا آورد و گفت: خدای را سپاس که نمردم و امام را شناختم؟

امام سجاد علیؑ فرمود: از کجا امامت را شناختی؟

ابوخالد گفت: از این که شما مرا به اسمی خواندید که مادرم بر من نهاده و کسی از آن خبر نداشته است! من در گذشته فاقد بصیرت و معرفت بودم و به این پندار که محمد بن حنفیه امام است! به او خدمت می کردم ولی اکنون دانستم که شما امام بحق هستید و اطاعت شما بر من و هر مسلمانی ضروری است. (432)

ابوخالد پس از این تاریخ، روزگار درازی را در خدمت علی بن الحسین علیؑ باقی ماند و در زمره یاران ویژه آن حضرت در آمد تا آنجا که در روایتی او از پیشگامان اصحاب شناخته شده است. (433)

گذشته از ابعاد معرفتی ابوخالد و مراتب پیوند او با امام سجاد علیؑ، در زندگی این شخصیت شیعی، نشانه هایی نیز از جو خفقانی که خلفا برای دوستان اهل بیت و معتقدان به مکتب امامت پدید آورده بودند، مشهود است. زیرا در همان دوره ای که یحیی بن ام الطویل به دست حجاج شهید گشت، کسانی چون

ابو خالد نیز در معرض تعقیب و تعدید حجاج قرار داشتند ولی ابو خالد به سوی مکه گریخت و خویش را مخفی داشت و از چنگال حجاج رهایی یافت. (434)

سعید بن مسیب

چنان که قبلا نیز یاد گردید، سعید بن مسیب از شمار پنج حواری امام سجاد علیه السلام می باشد. از امتیازها و افتخارات او این است که به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام رشد یافته و تربیت شده بود. زیرا جدش - حزن - وصی خویش را علی علیه السلام قرار داده بود. (435)

سعید بن مسیب در میان اصحاب امام سجاد علیه السلام از فقها به شمار می آمد چنان که در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید: از پدرم علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: سعید بن مسیب از همه مردم به مسایل گذشته آگاهتر است و شرایط زمانش را بهتر درک می کند. (436)

علت این که امام سجاد علیه السلام او را آگاه به زمان دانسته اند، شاید این باشد که وی علاوه بر فقه امامیه، بر فقه اهل سنت نیز آگاهی داشت و برای اهل سنت براساس باورهای خودشان فتوا می داد و این نبود مگر به خاطر این تقیه و همین تقیه و همین بود که در نهایت شر حجاج را از او دور داشت و مانع کشته شدن او گردید. (437)

وی در سال 15 هجری تولد و در سال 95 وفات یافت.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تقریب التهذیب» درباره شخصیت او می نویسد:

سعید بن مسیب یکی از علما و فقهای گرانقدر است و همگان اتفاق نظر دارند که روایات مرسل او - یعنی؛ روایاتی که بدون ذکر سلسله سند یاد کرده است - صحیح ترین روایات مرسل به حساب می آید. ابن مدینی درباره او

گفته است: در میان تابعین شخصی را از نظر گستردگی دانش چون او نمی شناسم. (438)

جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله از صحابی رسول خدا ﷺ و از پیشتازان راه ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است. (439)

جابر افتخار دارد که پس از علی علیه السلام دوران امامت حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام و امام سجاد علیه السلام را درک کرده و سلامم و پیام رسول خدا ﷺ را به امام باقر علیه السلام رسانده است.

توفیق او در ملاقات پیامبر ﷺ و پنج امام، حکایت از کثرت سن او دارد و اعتقاد بر این است که او آخرین صحابی است که چشم از جهان فرو بسته است. (440)

او در مسجد مدینه می نشست و گاه مانند کسی که در انتظار فرزند گمشده اش و در اشتیاق ملاقات او نام فرزندش را بر زبان آورد، می گفت: «با باقرالعلم».

مردم که سر سخن او را نمی دانستند و منظور او را درک نمی کردند و از سخنی که پیامبر ﷺ به او فرمود بود اطلاعی نداشتند، گمان می کردند که جابر در نتیجه کهولت سن، هذیان می گوید. در حالی که او در انتظار ملاقات فرزندی از نسل علی بن الحسین علیه السلام بود که وی را «باقر» لقب دهند.

این وعده ای بود که رسول خدا ﷺ به شخص جابر داده و به او فرموده بود: تو آن قدر عمر خواهی کرد تا «محمد بن علی» را ملاقات کنی، چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان!

جابر سرانجام به دیدار محمد بن علی علیه السلام، باقرالعلم نایل شد و سلام رسول خدا را به او ابلاغ کرد و از آن پس جابر خانه امام سجاد علیه السلام می آمد تا از محضر امام سجاد علیه السلام و فرزندش محمد بن علی بهره گیرد. ⁽⁴⁴¹⁾

پیامی که جابر از رسول خدا برای امام باقر علیه السلام به همراه داشت، علاوه بر این که آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از مسایل آینده زمان و امت و خاندان خود را می رساند، می توانست در آن دوره پر آشوب که هرج و مرج فکری بر اندیشه مسلمانان سایه افکنده بود و از هر گوشه مدعیان و قدرت جویان سر برآورده بودند، خود ملاک و معیاری باشد تا حق جویان، خط ولایت و امامت را گم نکنند و در دام مدعیان دروغین گرفتار نشوند.

جابر با کهلوت سن، از شهامت ویژه ای برخوردار بود، چه این که در آن شرایط که امویان سعی در زدودن نام علی علیه السلام از سینه مسلمانان داشتند و تبلیغاتشان بر محور دشنام به آن تمرکز یافته بود، جابر از کسانی بود که در شهر مدینه - شهری که بیش از هزار اموی و جاسوس دستگاه خلافت در آن زندگی می کرد - راه می رفت و گاه بر عصایش تکیه می زد و در برابر دید همگان و نیز در مجالس عمومی می گفت: علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی؛ علی برترین انسان است و کسی که این حقیقت را انکار کند به حقیقت کفر ورزیده و کفران نعمت کرده است و سپس می گفت: ای جمعیت انصار، فرزندانان را با دوستی علی علیه السلام تربیت کنید و فرزندی که این دوستی را نپذیرد باید در پاکدامنی مادرش تردید کرد. ⁽⁴⁴²⁾

در جریان تسلط حجاج بر مدینه، جابر بن عبدالله نیز از کسانی بود که به حکم حجاج باید کشته می شد زیرا به شکلی آشکار از خاندان رسالت و علی علیه السلام تبلیغ می کرد و آنان را می ستود. اما کهلوت سن جابر و صحابی بودن او

در میان مردم مدینه جایگاهی به وی بخشیده بود که حجاج بر اساس محاسبات سیاسی کشتن او را به نفع سلطه خود ندید و از او چشم پوشید. (443) و چه بسا پیش بینی می کرد که او بزودی خواهد مرد و نیازی به کشتنش نیست! توجه به شخصیت و سابقه جابر بن عبدالله و کسانی چون او، از آن جهت اهمیت دارد که حضور ایشان در جمع اصحاب امامان علیهم السلام خود حجتی بر منزلت ائمه علیهم السلام بوده است و جویندگان حقیقت را به کوثر ولایت و امامان رهنمود شده آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ائمه شنیده بودند برای مردم باز می گفتند.

باید یادآور شد که جابر بن عبدالله تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده که در میان اصحاب امام سجاد علیه السلام حضور داشته است، بلکه عامر بن واثله کنانی نیز کسی است که هم از اصحابه به شمار آمده و هم از اصحاب امام سجاد علیه السلام شمرده شده است.

عامر بن واثله کنانی

عامر به سال رخداد جنگ احد تولد یافت و هشت سال از زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده بود. (444)

ابن اثیر جزری (555 - 630 هجری) درباره وی می نویسد:

«او از اصحاب و دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در تمامی صحنه های همراه و همگام با آن حضرت حضور داشت، او شخصیتی ثقه و امین می باشد.» (445)

ابن اثیر می افزاید که عامر بن واثله به فضل ابوبکر و عمر و دیگران اعتراف داشته ولی علی بن ابی طالب علیه السلام را بر تمامی آنان مقدم می داشته است.

این سخن ابن اثیر در صورتی که واقعیت داشته باشد می تواند ناشی از تقیه باشد زیرا بنابر نقل خود وی، عامر در پایان عمر ساکن مکه بوده است و مطالعه تاریخ در سالهای حاکمیت امویان و مروانیان می رساند که جو تهدید و ارباب علیه شیعه، بر شهرهای مدینه و کوفه حاکم بوده است تا چه رسد به محیط مکه! البته برخی عامرین واثله را به کیسانی بودن متهم کرده اند و گفته اند او به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد یافته و در قیام مختار شرکت فعال داشته و پرچم را بر دوش گرفته است⁽⁴⁴⁶⁾ و پس از آن نیز در قیام ابن اشعث که در سالهای (81-85 هجری) رخ داده حضوری آشکار داشته و از آن قیام جان سالم به در برده است.⁽⁴⁴⁷⁾

ولی علامه مامقانی کیسانی بودن عامر را رد کرده و او را موثق شمرده است، چه این که در کتاب کافی عمر بن واثله روایاتی از امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد و کسی که از کیسانیه باشد اعتقاد به امامت ایشان ندارد تا از آنان نقل حدیث کند.

علامه مامقانی احادیثی را که حکایت از تمایل عامر به امامت و اعتقاد وی به رجعت محمد بن حنفیه دارد، ساختگی می داند و می گوید کسی چون عامر که از شیعیان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بلکه از خواص و از اصحاب سر آن حضرت بوده قطعاً از ابتلا به انحراف در میسر ولایت مصونیت لازم را دارا بوده است.⁽⁴⁴⁸⁾

عامرین واثله نیز آخرین صحابی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شمرده شده، به گونه ای که پس از مرگ وی کسی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باقی نبوده است.

درباره جابر نیز این سخن گفته شده است و ما آن را یادآور شدیم ولی تحقیق نشان می دهد که وفات جابر در سال 74 هجری و یا در نهایت، سال 78

هجری بوده است (449) در حالی که وفات عامربن واثله را در سال 100 یا 110 هجری دانسته اند. (450)

بنابراین ممکن است کسانی که جابر را آخرین فرد از صحابه یاد کرده اند، نظر به خصوص صحابه ای داشته اند که در مدینه باقی بوده اند. و اما عامر چنان که از برخی منابع استفاده شد بخشی از روزگارش را در کوفه و بخش نهایی عمر را در مکه ساکن بوده است.

ابو حمزه ثمالی

ابو حمزه ثمالی که نامش را ثابت دینار یاد کرده اند از راویان و شیعیانی است که افتخار دارد زمان چهار امام یعنی؛ علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و نیز بخشی از عصر امامت موسی بن جعفر علیه السلام را درک کند و از محضر علم و معنویت آنان سود جوید.

حضرت رضا علیه السلام به وی لقب لقمان زمان را داده است (451) و در برخی روایات ابو حمزه به عنوان سلمان زمان یاد شده است. (452)

امام صادق علیه السلام به وی فرمود: است: ای ابو حمزه، من هرگاه تو را می بینم احساس راحتی و آرامش می کنم.

از ادامه کلام امام صادق علیه السلام با ابو حمزه، علت احساس آرامش آن حضرت با مشاهده کسانی چون ابو حمزه، چنین استفاده می شود که چون گروهی از شیعیان بر اساس توهمات و یا دسیسه های عناصر ناصالح گرفتار فرقه های باطلی مانند کیسانیه و زیدیه شده بودند، از این رو شیعیانی چون ابو حمزه که خدمت امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام را درک کرده معارف ایشان را دریافت داشته بود می توانست هدایتگر دیگران به امامت حقه و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام باشد.

ابوبصیر می گوید: حضور امام صادق علیه السلام بار یافتیم. امام احوال ابوحمزه را از من جویا شد. گفتم وقتی از او جدا شدم بیمار بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی به دیارت بازگشتی، سلام مرا به او ابلاغ کن و به او بگو که در ماه... و روز... چشم از جهان خواهد بست.

از این که امام علیه السلام سخن از مرگ ابوحمزه به میان آورد، ظاهراً ابوبصیر به فکر افتاد تا از رابطه شیعیان با ائمه خویش در جهان آخرت سؤال کند. از این رو ابوبصیر می گوید از امام پرسیدم: آیا شیعیان شما با شما خواهند بود؟

امام صادق علیه السلام پاسخ داد: آری به شرط این که از خدا بیم داشته باشند و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را رعایت کنند و در نظر گیرند و از گناهان پرهیز نمایند. کسی که چنین باشد با ما و در رتبه ما خواهد بود. ⁽⁴⁵³⁾

فرزند ابوبصیر که روایت فوق را از پدر نقل کرده است می گوید: ما در همان سال از مدینه به کوفه بازگشتیم و دیری نپایید که ابوحمزه وفات یافت.

از مقایسه این روایت با روایاتی که می گوید ابوحمزه اندکی از زمان امامت موسی بن جعفر علیه السلام را نیز درک کرده است استفاده می شود که وی بیش از یک سال از امامت امام کاظم را درک نکرده است و وفات او حدود سال 149 هجری بوده چه این که رحلت امام صادق علیه السلام در سال 148 هجری رخ داده است.

به هر حال همه علمای رجال شیعه، ابوحمزه را در نهایت وثاقت دانسته اند و برخی گفته اند که وی در زمینه تفسیر قرآن، کتابی ویژه داشته است و رساله حقوق امام سجاد علیه السلام نیز از طریق ابوحمزه به دیگر راویان منتقل شده است.

(454)

ابان بن تغلب

ابان بن تغلب در میان شاگردان و اصحاب امام سجاد علیه السلام از جمله درخشان ترین چهره های علمی و فقهی به شمار می آید. و از نظر علمای رجال در اوج وثاقت و امانت قرار دارد.

از ویژگیهای ابان بن تغلب این است که علاوه بر اندیشمندان امامیه، بسیاری از علمای اهل سنت او را موثق و روایات او را مورد اطمینان و اعتماد دانسته اند با این که به شیعه بودن او و حتی پایبندی شدید وی به مبانی شیعی اقرار کرده اند.

علامه مامقانی می نویسد: وثاقت و منزلت رفیع ابان بن تغلب، نزد هر دو گروه - امامیه و اهل سنت - مورد اتفاق نظر است تا آن جا که نیازی به ترسیم چهره علمی و معنوی او احساس نمی شود.

گروهی از عالمان اهل سنت چونان احمد، یحیی، ابوحاتم، نسائی، ابن عدی، ابن عجلان، حاکم، عقیلی، ابن سعد، ابن حجر، ابن حیان، ابن میمون، ذهبی، ازدی و گروهی دیگر با وجود اعتراف به امامی بودن او، وی را امین و روایاتش را قابل اعتماد شمرده اند. ⁽⁴⁵⁵⁾

شیخ طوسی (رحمة الله علیه) در الفهرست می نویسد: ابان بن تغلب شخصیتی مورد اطمینان، جلیل القدر و دارای جایگاهی بزرگ در میان اصحاب ماست، او علی بن الحسین، محمد بن علی، و جعفر بن محمد علیهم السلام را ملاقات کرده و از ایشان بهره علمی برده است و از این بزرگواران روایت می کند.

ابان بن تغلب نزد ائمه سه گانه (امام سجاد، امام باقر، امام صادق علیهم السلام) ارج و منزلتی ویژه داشته است. چنان که امام باقر علیه السلام به او فرمود: اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک یعنی؛ در مسجد مدینه

جلوس داشته باش و برای مردم فتوا بده و احکام الهی را بیان کن، زیرا من دوست دارم که در میان شیعیانم کسانی چون تو و چهره های فقیه و عالمی همانند تو شناخته شوند و در معرض دید همگان قرار گیرند.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که به ابان بن تغلب فرمود: ای ابان با مردم مدینه مناظره کن زیرا من دوست دارم که کسانی مانند تو روایت کننده حدیث من باشند و از اصحاب و یاران من به شمار آیند. ⁽⁴⁵⁶⁾

این تعبیرها می رساند که مقام علمی و لیاقت ابان برای انتقال دادن معارف دین و علوم اهل بیت علیهم السلام به مردم از سوی امام علیه السلام مورد پذیرش قرار گرفته و امضا شده است.

ابان بن تغلب در زمان حیات امام صادق علیه السلام چشم از جهان فروبست و خبر وفات او امام صادق علیه السلام را در غم و اندوه فروبرد به گونه ای که پس از شنیدن خبر وفاتش فرمود: «مرگش ابان قلبم را به درد آورد». ⁽⁴⁵⁷⁾

او شخصیتی بود که از قاریان، فقیهان و لغت شناسان به شمار می آمد و کتابی در مشکلات مفاهیم و معارف قرآن تصنیف کرده بود.

نجاشی (رحمة الله علیه) در کتاب رجال خویش می نویسد: ابان بن تغلب در همه فنون دانش - در قرآن، فقه، حدیث، ادب و لغت - بر دیگران برتری داشت. ⁽⁴⁵⁸⁾

ابراهیم نخعی که خود از علمای اهل سنت است می گوید: ابان در هرگونه دانش - در قرآن، فقه، حدیث، ادب و لغت و نحو - پیشتاز و پیشگام بود. ابن واقعیت می رساند که ابان در علم قرائت از قراء و صاحب صحاح و قاموس، و در علم فقه از بوحنیفه و شافعی و مالک بن انس و احمد بن حنبل پیشتازتر بوده و بر آنها سبقت داشته است.

دقت در این واقعیت می نمایاند که عالمان شیعی و اندیشمندان امامیه و شاگردان ائمه اطهار علیهم السلام علاوه بر فقاہت در سایر رشته های علمی نیز بر دیگران سبقت داشته و آرا و انظار ایشان بنیان رشد علوم را در مراحل بعد پی ریخته است. (459)

امام سجاد علیه السلام و تحکیم و تجدید بنای معارف دین

آنچه از اصحاب امام سجاد علیه السلام که در این کتاب یاد کردیم و اجمالی از زندگی علمی و موقعیت اجتماعی آنان را آوردیم، نمی تواند بدان معنا باشد که امام علیه السلام جز آنان شاگردان سرشناس و مبرزی نداشته اند، بلکه باید بصراحت اعلام کنیم که آنچه یاد شده در برابر آنچه یاد نکرده ایم بسیار اندک است. هدف از آوردن نمونه های یاد شده، صرفا ارائه ترسیمی اجمالی از موقعیت و بسیاری دیگر از اصحاب آن حضرت هم در میدان علم و ادب و هم در صحنه های حیات سیاسی جامعه نقشی حساس و سازنده داشته اند که تحقیق و ترسیم همه آنها نیاز به مجال دیگر دارد.

نگاه اجمال به تاریخچه زندگی اصحاب امام سجاد علیه السلام در کنار همه درسها و نکته های آموزنده ای که به همراه دارد، این حقیقت را نیز می نمایاند که امام سجاد علیه السلام در حیات علمی خویش دو نقش اساسی را ایفا کرده است:

الف) استمرار بخشیدن به حیات علمی نیروهایی که محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن بن علی علیه السلام و حسین علی علیه السلام را درک کرده بودند و برای تحکیم مبانی فکری و عقیدتی و عبادی خویش نیازمند مرجعی چون علی بن الحسین علیه السلام بودند. همانند چهره هایی چون:

سلیم بن قیس هلالی،⁽⁴⁶⁰⁾ ابوالاسود دُئلی،⁽⁴⁶¹⁾ حبیب بن ابی ثابت،⁽⁴⁶²⁾
 جابر بن عبدالله انصاری،⁽⁴⁶³⁾ رشید هجری،⁽⁴⁶⁴⁾ سالم بن ابی الجعد الشجعی،⁽⁴⁶⁵⁾
 صهیب ابو حکیم الصیرفی الکوفی،⁽⁴⁶⁶⁾ عامر بن واثله کنانی⁽⁴⁶⁷⁾ و ...
 اینان کسانی بودند که از مکتب علمی و تربیتی امیرالمؤمنین علیه السلام بهره مند
 شده و از تعالیم اهل بیت بهره برده بودند و پیشینه آشنایی با معارف ائمه را
 داشتند.

ب: تجدید بنای پایه های معرفت در میان نسلهایی که در دوره استبداد
 امویان و مروانیان گام در محیط دینی و فرهنگی جامعه می گذاشتند.
 امام سجاد علیه السلام می بایست این نیروهای را به سوی دانش حقیقی و استوار
 خویش که متکی به دانش پیامبر بود، جذب کند و نگاهبان اندیشه های نو رسته
 ای باشد که در آینده باید از نیروهای مطمئن و کار آمد مکتب علمی باقرالعلوم
علیه السلام و امام صادق علیه السلام به شمار آیند.

این گونه است که ما در میان اصحاب امام سجاد علیه السلام با چهره های جوانی
 آشنا می شویم که نام آنان در میان اصحاب امامان پیشین نیست ولی زمانی که
 پی می گیریم چهره ایشان در میان اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام همچنان
 پیداست و چه بسا از میان همین گروه برخی از روشن ترین چهره های اصحاب
 امام صادق علیه السلام را باید جستجو کرد، همانند:

ابان بن تغلب، اسماعیل بن عبدالرحمن، ابان بن ابی عیاش، اسماعیل بن
 عبدالخالق، بردالاسکاف، ابو حمزه ثمالی، حسین بن علی بن الحسین، حبیب
 سحبتانی، ربیعه بن ابی عبدالرحمان، سالم بن ابی حفص، سعد بن طریف
 حنظلی، عبدالله بن شبرمه، عبدالؤمن، ابو محمد فرات، قاسم بن محمد، منهال بن
 عمرو، میمون القداح و ...

امام سجاد علیه السلام در حقیقت پس از شکست ظاهری نهضت سیاسی شیعه علیه خلفای جور، نهضتی فرهنگی و علمی را آغاز کرد که بعدها توسط امام باقر علیه السلام تداوم یافت و به وسیله امام صادق علیه السلام به اوج شکوفایی خود رسید.

فقیهان اصحاب امام سجاد علیه السلام

از جمله نشانه های عظمت حوزه علمی و درسی امام سجاد علیه السلام، موقعیت علمی و فقهی اصحاب آن حضرت می باشد.

در شمار اصحاب و شاگردان امام سجاد علیه السلام با چهره هایی مواجه می شویم که محققان و رجال نویسان، از ایشان به عنوان فقیه یاد کرده اند. عنوان فقیه می رساند که آنان در مسایل معرفتی دین و احکام شریعت صاحب نظر بوده و از چهره های برجسته علمی خویش به شمار می آمده اند و با این حال خود را به کسب دانش از محضر امام سجاد علیه السلام نیازمند می دیده اند و نزد او رفت و آمد داشته و استماع حدیث کرده و یا سئوالهای خود را برای دریافت پاسخ مطرح می کرده اند.

در این کتاب ما درصدد معرفی تمامی اصحاب امام سجاد علیه السلام که از مرتبه فقاहत برخوردار بوده اند نیستیم و تنها به ذکر نمونه هایی بسنده خواهیم کرد، مانند:

«ابان بن تغلیب، حبیب بن ابی ثابت «متولد 119 هجری»، ربیعة بن ابی عبدالرحمان «متولد 136 هجری»، سعید بن مسیب «متولد 94 هجری» طاووس بن کیسان «متولد 106 هجری»، عبدالله بن ابی بکر بن عمرو بن عمرو بن حزم انصاری «متولد 120 هجری»⁽⁴⁶⁸⁾، عبدالله بن شبرمه «متولد 140 هجری»، قاسم بن محمد بن ابی بکر⁽⁴⁶⁹⁾ «متولد 101 هجری» و...

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تقریب التهذیب» بیشتر اینان را که یاد کردیم از جمله فقیهان دانسته است.

علاوه بر فقیهان، شخصیت‌های آشنا و مبرز دیگری در میان اصحاب امام سجاد علیه السلام حضور داشته اند که از دانشیان و فاضلان و نیز مفسران به شمار می آمده اند، و مانند ابوالاسود دثلی، حسین بن علی بن الحسین علیه السلام «فرزند امام سجاد (علیه السلام)»، عبدالله بن ذکوان و... که از عالمان و اهل فضل دانسته شده اند و اسماعیل بن عبدالرحمان «متوفای 127 هجری» ابوحمزه ثمالی «متولد 150 هجری»، ضحاک بن مزاحم ⁽⁴⁷⁰⁾ «متولد 102 هجری» که از جمله مفسران و صاحبان تفسیر معرفی شده اند. ⁽⁴⁷¹⁾

هشدار امام سجاد علیه السلام به عالمان

در پایان این بخش طرح این موضوع ضروری است که وقتی سخن از شاگردان امام سجاد علیه السلام و یا سایر ائمه علیهم السلام به میان می آید باید دانست که اولاً افراد مختلفی نزد ایشان برای کسب دانش و معارف دین می آمده اند و این گونه نبوده است که تمامی شاگردان و اصحاب روایی آنان از خواص و افراد مورد اطمینان ائمه و شیعه باشند و ثانیاً چه بسا کسانی در آغاز، از عناصر صالح و مورد اطمینان امام به حساب می آمده اند و با اندیشه امامیه همراه بوده اند ولی باگذشت زمان و تحولات مختلف سیاسی و شبهات دینی به انحراف از خط ائمه علیهم السلام کشیده می شده اند و گاهی به عکس، کسانی در آغاز گرفتار سردرگمی و ناآگاهی بوده و سپس با شرکت در مجلس علمی امام، مستبصر شده و راه به هدایت برده اند.

بنابراین نباید تصور کرد تمامی کسانی که نامشان در زمره راویان حدیث و یا اصحاب امام علیه السلام یاد شده، از یک منش و روش و اندیشه برخوردار بوده، و از نظر عقیده و عمل مورد پذیرش امام علیه السلام باشند.

در میان راویان حدیث امام علیه السلام بودند کسانی که دین را در خدمت دنیای خویش در آورده و قرآن و سنت را دستمایه تقرب به حکام جور و وسیله تفاخر قرار داده بودند.

محمد بن مسلم بن شهاب زهری، از کسانی است که سر بر آستان خلفای مروانی ساییده و از خط ولایت انحراف یافته بود. ⁽⁴⁷²⁾

از این رو امام سجاد علیه السلام به عنوان یگانه فقیه بحق زمان، محمد بن شهاب را که از فقهای آن روزگار به شمار می آمد در نامه ای بشدت مورد سرزنش و هشدار قرار داد که در حقیقت سخنان امام در آن نامه، هشدار و رهنمودی است به همه دانشمندان و فقیهان در طول تاریخ تا دانش خویش را قربانی هوسهای قدرت طلبان و زورگویان نکنند و با تقرب به دستگاه ظالمان، ظلم ایشان را توجیه نمایند!

این نامه از یک سو موضوع سیاسی امام سجاد علیه السلام را علیه حاکمان اموی بیان می دارد و از سوی دیگر حضور جدی و سازنده آن حضرت در مسایل جاری جامعه را می رساند و نشان می دهد که امام علی رغم همه فشارها و تهدیدهای سیاسی حکام از نظارت بر مسایل مهم جامعه و نظام دینی غفلت نداشته و بر اصلاح کجیها همتی وافر داشته است.

نامه امام سجاد علیه السلام به محمد بن مسلم زهری

خداوند ما و تو را از فتنه ها و لغزشگاهها دور بدارد و تو را از فرو افتادن در آتش دوزخ باز دارد و مورد ترحم قرار دهد!

تو اکنون در موقعیتی گرفتار آمده ای که هر کس وضع تو را بداند بر تو دل می سوزاند!

نعمتهای خداوند بر دوش تو سنگینی می کند: سلامتی بدن، پایداری عمر، برخورداری از دانش قرآنی و فقاہت دینی، شناخت سنت پیامبر ﷺ ...

خداوند در هر نعمتی که به تو عطا کرده و هر حاجتی که بر تو تمام کرده، تکلیفی بر عهده تو نهاده و فرموده است:

لئن شکرتم لا زیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. (473)

یعنی؛ اگر در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته ام، شکرگزار باشید نعمتها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر کفران و ناسپاسی کنید، همانا عذاب من شدید است. « (474)

مسئولیت عالمان

امام سجاد علیه السلام: ای زُهری! بنگر، فردا که در پیشگاه خداوند قرار می گیری و از نعمتهایی که بر تو ارزانی داشت است، پرسش می کند و از حجتیهایی که بر تو تمام کرده، جويا می شود، تو چه پاسخ خواهی داد؟!

گمان نکن که خداوند از مثل تویی عذر و بهانه بپذیرد و به تقصیر و کوتاهی تو رضا دهد. هرگز! هرگز چنین نیست! خداوند از عالمان؛ در قرآن پیمان گرفته است که حقایق دین را به مردم باز گویند و آنها را پنهان ندارند. « (475)

آگاه باش! که کمترین مرحله کتمان حق سبکترین باری که بر دوش خواهی کشید این است که ظالمان را در تنهایی و وحشت ظلمشان، انیس و همدم شوی و با نزدیک شدن به ایشان و پاسخگویی به دعوتشان راه تجاوز و ستم به مردم را بر آنان آسان و هموار گردانی! (476)

همدمی باظالمان، جرمی بزرگ

امام سجاد علیه السلام در ادامه هشدارهای خود به محمد بن مسلم او را به خاطر نزدیکی به دیار حکام جور ملاقات کرده، می فرماید:

«ای محمد بن مسلم زهری!» من بر فردای تو سخت بیمناکم که مبادا با ستمکاران خیانت پیشه گام در صحنه قیامت گذاری و به خاطر دستمزدهایی که از ظالمان دریافت داشته ای بازخواست شوی.

تو مالهایی را از حاکمان دریافت کرده ای که استحقاق نداشته ای! و به کسی تقرب جسته ای و نزدیک شده ای که حق هیچ کس را پرداخت نمی کند و تو نمی توانی با نزدیکی به او جلو باطلی را سد کنی!

تو با دشمن خدا دوست شده ای!

آیا جز این است که آنان «حاکمان ستمگر» می خواهند تو را چون قطب آسیاب، محور بیدادگریهای خود قرار دهند «با نام و امضای تو به حاکمیتشان مشروعیت ببخشند و در لوای حمایتهای تو، استخوان خلق را در آسیاب استبدادشان درهم شکنند!»

آنها می خواهند از جود چون تویی، پلی برای اهداف شومشان و نردبانی برای گمراهیها و کجرویهایشان بسازند. و به همان راهی برزند که خویش می روند. (477)

عالمان درباری، اصلیتترین تکیه گاه ظالمان

امام سجاد علیه السلام سپس با سخنان بس بیدادگر به محمد بن مسلم و همه عالمان لغزشگاهی را نمایانده و فرموده است:

«ای زهری!» حاکمان ستمگر می خواهند با نزدیک ساختن عالمی چون تو به دربار خویش و در پرتو حمایت‌های تو از دستگاه حکومت، عالمان وارسته را در نظر مردم زیر سؤال ببرند و قلب مردم عوام را به سوی خویش جلب کنند! خدمتی که تو به آنها می کنی حتی از عهده مخصوص ترین وزیران و قویترین یاوران‌شان بیرون است و از دست ایشان بر نمی آید.

تو بر خرابکاریهای آنان، سرپوش می نهی و پای همگان را به بارگاه ایشان می گشایی!

با این حساب، چه ناچیز و اندک است مزدی که به تو می پردازند در برابر چیزی که از تو می گیرند! چه بی ارزش است آنچه برایت آباد می کنند، در قبال آنچه ویران کرده اند.

خود به حال خویش بیندیش که دیگران به حال تو نخواهند اندیشید.

به حساب خود رسیدگی کن، چونان انسانی مسؤ ول و مورد مؤ اخذه. (478)

هشدار به عالمان دنیاگرا!

امام سجاد علیه السلام در ادامه نامه به محمدبن مسلم نوشت:

«هان ای دانشمند پیوسته به دربار ظلم!» بنگر که در برابر نعمتهای خداوند

چگونه شکر می گزاری! خدایی که در کودکی و بزرگسالی، به تو روزی داد.

من نگران آن هستم که مصداق این آیه از قرآن باشی:

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى و يقولون

سيغفرلنا (479)

یعنی؛ «نسلی جایگزین ایشان شدند که کتاب آسمانی را به ارث بردند و متاع

ناپایدار دنیا را برگزیدند» عمل به کتاب آسمانی را ترک کردند و در گناه و

دنیازدگی فرو شدند» و با خود می گفتند: ما را خواهند بخشید!».

هان! تو در سرای جاودان نیستی، در منزلی هستی که ندای رحیلش بلند است. مگر بقا و دوام آدمی از پی مرگ همسالانش چقدر می تواند باشد! خوشا به حال کسی که در دنیا همواره نگران فرجام و آخرت خویش باشد. بدان به حال آن کس که بمیرد و گناهانش از پس او بماند. هان، بهوش باش که هشدارهای بایسته به تو داده شد و حجت بر تو تمام گردید.

فرصت زیادی نداری، سر و کارت با خدایی است که همه کارهایت را می داند و هیچ نکته ای بر او مخفی نیست... (480)

لزوم توجه به انگیزه هوادارن

از آنجا که حمایت حامیان و تجمع و شعارهای اطرافیان، سبب می شود که عالمان دلبسته به دنیا فریفته شوند و خویش را شایسته و سزاوار ستایش بیندارد و همین پندار برگمراهی و کجروی ایشان بیفزاید، امام سجاد علیه السلام به محمدبن مسلم زهری - عالم درباری - که نفوذ اجتماعی پیدا کرده و جمعی به خیال دستیابی به قدرتی چون قدرت او به شاگردی وی درآمده اند هشدار می دهد:

«اگر می بینی مردم گردت را گرفته اند، گمان نکن که براستی بر سایر عالمان شرافت و فضیلتی داری و روی آوری مردم به تو ناشی از علم و دانش برتر توست» آنان که گرد تو جمع شده اند بدان جهت است که:

- 1 - چشم به دنیای تو دوخته اند «و می خوانند از امکانات تو بهره گیرند یا در پرتو موقعیت تو آنها هم به موقعیتی در دستگاه حکومت دست یابند».
- 2 - در محیط زندگی آنان، عالمانشان از دست رفته اند «و چون کسی را ندارند روی به تو آورده اند».

3 - چون جاهل و فاقد تشخیص می باشند به جاهلی چون تو تمایل جسته اند.

4 - ریاست طلبی و دنیا خواهی بر ایشان و تو سایه افکنده است. به خویشتن خویش بازگرد و نقطه های کور و بی دانشیهای خود را مرور کن تا بیابی مردم چگونه گول خورده اند و در پی تو روان گشته و دست از کار و زندگی کشیده و در پای کرسی درس تو زانو زده اند! آنان در اندیشه کسب مرتبه علمی و رسیدن به موقعیت اجتماعی تو می باشند! و از این رو به دریایی ژرف و بلایی بی پایان فرو افتاده اند! (481)

راه نجات و بازگشت

اینک «اگر جویای نجات از وابستگی به دنیا و دربار هستی» از موقعیت و امکانات مادی ناروای خویش روی بگردان تا به شایستگان بیبندی؛ شایستگانی که با کهنه جامه زاهدانه خویش بدرود حیات گفتند در حالی که پشتشان به شکمشان چسبیده بود. میان آنان و خدا حجابی نبود، فریفته دنیا نشدند!

اگر چون تو عالمی با این سن و سال گرفتار دنیا شوی، پس از جوانان بی دانش و کم تجربه چه انتظاری می توان داشت!

اناالله و انا الیه راجعون!

به چه کسی باید تکیه کرد و به کجا باید پناه بد! ما غم و نگرانی خود را از کارهای تو به درگاه خدا شکوه می بریم و مشکلات و مصیبتهایی که از ناحیه تو می بینیم به حساب خداوند می گذاریم.. (482)

چه نگران کننده است اگر این آیه از قرآن شامل حال تو باشد که خداوند می فرماید:

اءضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلعون غيا (483)

یعنی؛ نماز را ضایع ساختند و شهوتها و تمایلات نفسانی را پیروی کردند، پس بزودی «نتیجه و کیفر» گمراهیهای خود را خواهند دید.

... شکر خداوند را که ما را از فرو افتادن در مشکلات و موقعیت تو، ایمن داشت. ولاسلام. (484)

فصل پنجم: جلوه هایی از درسهای امام سجاد علیه السلام

جلوه هایی از درسهای امام سجاد - علیه السلام

روشنترین دلیل سیمای تابناک خورشید، پرتو فروزانی است که از آن جدا شده و روح و تن جویندگان را گرمی و توان می بخشد. از این رو درسها و معارفی که از امام سجاد علیه السلام در متون اسلامی و منابعی دینی بر جای مانده و به ثبت رسیده، خود بهترین گواه بر منزلت علمی و نیز جایگاه اخلاقی و فضایل معنوی آن حضرت است.

چه شایسته است که پس از ملاحظه توصیفها و تمجیدهای دیگران و مطالعه زندگی اصحاب و شاگردان آن حضرت، خود به کوثر حیاتبخش معارف آن اسوه فضیلت و دانش، دست فرو بریم و جان و اندیشه را از آن سیراب سازیم. در این رهگذر، نخست به «رساله حقوق» و سپس به «صحیفه سجادیه» نگاهی گذرا خواهیم داشت.

رساله حقوق

در اوج حاکمیت استبداد، در روزگاری که حکام اموی با تمام توان در صدد زدودن نور شرافت و آزادی از سرزمین وحی بودند و در خاموش ساختن منادیان حق و از میان بردن سیره حیاتبخش پیامبر کرم صلی الله علیه و آله از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند، دوباره از خاندان وحی ندای حق برخاست، در میان رنجدیدگان زمین دوباره قامتی درجای ایستاد، هر چند آثار زنجیرهای استبداد اموی هنوز بر اندامش حک بود، اما زبانش هرگز و هیچ گاه از حق و دفاع از حقوق انسانها باز نایستاد!

رساله حقوق امام سجاد علیه السلام در عصر حاکمیت جهل و جور، پیامی است فراتر از زمان خویش، بلکه فراتر از همه اعصار تمدن بشری!

امروز که بشر، مدعی دستیابی به عالی ترین شکل تمدن و فرهنگ ارزشی است و دم از حقوق بشر و حتی حمایت از حیوانات و یا حفظ محیط زیست می زند، علاوه بر پوشالی بودن بسیاری از شعارهایی که مطرح می کند در بعد قانون شناسی و قانونگذاری نیز ضعفهایی دارد که اگر با رساله حقوق امام سجاد علیه السلام مقایسه شود و عنصر زمان و ظرفیت و نیازها نیز ملاحظه گردد، اوجهای آن رساله و کاستیهای دست نوشته های بشر متمدن این عصر آشکار خواهد شد!

هر چند پذیرش این نکته - در نگاه نخست - برای دلباختگان فرهنگهای مادی و دور ماندگان از مکتب وحی و رسالت مشکل خواهد نمود، اما تامل و واقع بینی، آنان را به تواضع در برابر حق و خواهد داشت. قبل از پرداختن به متن این رساله، تحقیقی درباره اسناد و رجال آن، شایسته می نماید.

رساله حقوق در منابع روایی

پیشین ترین منابع حدیثی که رساله حقوق امام سجاد علیه السلام را به طور کامل ثبت کرده اند عبارتند از:

1 - تحف العقول، تالیف حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، متوفای 381 قمری. در کتاب پنجاه حق از حقوق ثبت شده اما سند رساله یاد نشده است.

2 - خصال، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، متوفای 382 هجری.

3 - من لایحضره الفقیه، تالیف شیخ صدوق «ابو جعفر محمد بن علی ...» که از کتب چهارگانه معتبر شیعه می باشد.

شیخ صدوق (رحمة الله عليه) در دو اثر اخیر «خصال و من لا يحضر الفقيه» علاوه بر حقوق پنجگانه، حقی را تحت عنوان «حق حج» یاد کرده و در مجموع پنجاه و یک حق را متذکر شده است. هر چند در مقدمه خصال، آنجا که فهرست حقوق ذکر گردیده از «حق حج» یادی به میان نیامده است.

در حدیث «من لا يحضر» سلسله سند نقل نشده و حدیث مرسل است. میان حدیث «من لا يحضر» با روایت تحف العقول و نیز روایت خصال تفاوت‌هایی دیده می‌شد، در حالی که سایر نقلها از آغاز به تفصیل یکایک حقوق پرداخته‌اند.

ثانیا در سند خصال، نامی از اسماعیل بن فضل به میان نیامده است. ثالثا در «من لا يحضر» تصریح نشده است که حقوق مذکور، رساله ای است از امام سجاد علیه السلام ولی در خصال به این نکته تصریح شده است و عبارت چنین است:

الحقوق الخمسون التي كتب بها علي بن الحسين سيد العابدين عليه السلام الى بعض اصحابه...

متن رساله حقوق

حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و اجتماعی

امام سجاد علیه السلام در نامه به یکی از اصحاب خویش درباره حقوق چنین نوشت:

خدایت مورد رحم و محبت قرار دهد!

آگاه باش! که خداوند بر تو حقوقی دارد. درباره هر حرکت و سکون و هر جایگاهی که در آن قدم نهی و برای هر عضوی از اعضای تحت فرمان تو و هر ابراز و امکاناتی که آنها را به استخدام در می آوری.

برخی از این حقوق، مهمتر و گرانتر از سایر حقوق به شمار می آیند. بزرگترین حقوق، حقوق مربوط به خداوند است «حق معرفت و عبادت خدا و اطاعت از او...» این حقوق «که ترسیم کننده رابطه خلق با خالق و وظیفه انسان در برابر خداست» زیربنا و پایه سایر حقوق فردی و اجتماعی به حساب حساب می آید. ⁽⁴⁸⁵⁾ (زیرا اگر حقوق الهی نادیده گرفته شود و انسان موجودی غیر مسوول و بی هدف و فاقد تکلیف به شمار آید، در آن صورت پایبندی وی به سایر حقوق فردی و اجتماعی، لغو و بیهوده می نماید و هیچ قانون و تکلیفی ضمانت اجرا ندارد).

فراگیری و گستردگی دامنه حقوق

خداوند در پی حقوق ویژه خود بر خلق، حقوقی را برای تمامی اعضای بدن از فرق تا قدم قرار داده است. چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و شرمگاه؛ اینها اعضای هفتگانه ای هستند که افعال آدمی به وسیله آنها صورت می گیرد. علاوه بر اعضا که وسیله صدور افعال می باشند، خود افعال نیز بر انسان حقوقی دارند.

خداوند برای نماز، روزه، انفاق و پرداخت حقوق مالی، هدیه و سایر افعال، بر عهده تو حقوق و قوانینی نهاده است.

در مرحله سوم نوبت به حقوق اجتماعی می رسد؛ حقوقی که در رابطه انسان با جمع بر او واجب می گردد. نخست حقوق پیشوایان تو و سپس حقوق رعایا و کسانی که تحت سرپرستی تو قرار داند و پس از آن حقوق خویشاوندان، قرار دارد. ⁽⁴⁸⁶⁾

فهرست حقوق اجتماعی

هر یک از حقوق اجتماعی که بر شمردیم، خود خاستگاه حقوق متعددی است.

حق پیشوایان در سه بخش باید ملاحظه شود. 1 - حق سیاستگذاران و سیاستمداران و اداره کنندگان نظام اجتماعی. 2 - حق معلمان و سرپرستان علمی و فرهنگی. 3 - حق مولا بر بنده. البته هر مربی و اداره کننده ای خود امام و پیشوایی به شمار می آید و حقوقی دارد.

حقوق رعایا و نیروهای تحت سرپرستی انسان نیز سه است. 1 - حق رعایا و افراد جامعه که به قانون فرمانروا و حاکم گردن می نهند. 2 - حق نیروهای تحت تعلیم و شاگردان، زیرا کسی که چیزی را نمی داند و در مقام دانشجویی بر آمده، رعیت فرد عالم به حساب می آید. 3 - حق کسانی که تو اختیاردار انانی مانند زنان و یا کسانی که مملوک تواند.

و امام حق خویشاوندان بسیار است و هر چه خویشاوندی نزدیکتر باشد، حقوق نیز بیشتر و جدیتر خواهد بود. ضروریترا از همه حق مادر، سپس حق پدر و پس از آن حق فرزند و در مرحله بعد حق برادر و در مراتب بعد هر کدام که نزدیکتر و نزدیکترند. (487)

از حقوق خویشاوندان که بگذریم، حقوق اجتماعی در گستره ای دیگر مطرح است از آن جمله: حقوق مربوط به: مولا و سرپرستی که تو را از قید بردگی آزاد ساخته است، مولا و سرپرستی که اکنون از الطاف او بهره وری، کسی که به تو احسان کرده، آن که با ندای اذنش تو را به سوی نماز فرا خوانده، امام جماعت تو، همنشین، همسایه، رفیق، شریک، اموال، بدهکار، طلبکار، معاشر، کسی که علیه تو ادعا دارد، کسی که تو علیه او ادعا داری، مشورت کننده با تو،

کسی که با او مشورت می کنی، نصیحت خواه، نصیحت گو، آنان که از تو بزرگترند، کسانی که از تو کوچکترند، کسی که دست نیاز به سوی تو دراز کرده، آن کس که به او اظهار نیاز می کنی، کسی که با سخن یا رفتار به تو بدی روا داشته و کسی که دانسته یا ندانسته درباره تو به خشونت رفتار کرده است.

سپس حقوق همه همکیشان و نیز آنان که کافرند ولی در ذمه اسلام در آمده اند و حاکمیت سیاسی اسلام را پذیرفته اند.

و سرانجام حقوقی که بر اساس حالات مختلف و مناسبت‌های گوناگون، به روابط اجتماعی تعلق می گیرد.

خوشا به حال کسی که خدایش یاری دهد و در پایبندی به این حقوق استوار و موفق باشد. (488)

امام سجاد علیه السلام هر چند در این فهرست، به حقوق بسیار متنوع و گوناگونی اشاره کرده، اما در پایان این حقیقت را آشکار ساخته است که حقوق اجتماعی و فردی به آنچه گفته شد، منحصر نمی باشد، بلکه اصولاً برخی از حقوق دارای جنبه متغیری هستند که در شرایط و زمان و مکان مختلف و مناسبات گوناگون تغییر می کنند و یا مطرح می شوند.

بی شک، گشودن این زاویه، بر اتقان، اعتبار و واقع بینی این رساله افزوده است و وسعت بینش و واقعگرایی نویسنده آن را آشکار می سازد.

امام سجاد علیه السلام پس از بر شمردن فهرست حقوق الهی، فردی و اجتماعی انسان، به توضیح و تشریح هر یک از آنها پرداخته است.

1 - حقوق الهی بر انسان

حق برتر خداوند بر انسان این است که او را عبادت کند کمترین شرکی به او نرزد. اگر انسان، خدای خویش را خالصانه پرستش کند، خداوند نیز امور دنیا

و آخرت او را کفایت خواهد کرد و آنچه محبوب و مطلوب آدمی است برایش حفظ و تدارک می کند. (489)

2 - حق انسان بر خویش

حق نفسه آدمی بر او این است که آن را در اطاعت خداوند به کار گیرد. «سرمایه وجود را هدر ندهد و صرف بیهوده گیها و گمراهیها نکند.» و حق زبان، گوش، چشم و دست و... را ادا کند «آنها را در مسیر باطل و پوچ به کار نیندازند» و در راستای استفاده صحیح از این امکانات، خداوند یاری بجوید. (490)

3 - حق زبان و قوانین گفتار

حق زبان این است که از گرفتار شدن به گفتار زشت مصون ماند و عادت بر خوبیها و سخنان نیک پیدا کند.

زبان باید کنترل و محبوس شود، جز آنجا که نیازی ارزشی باشد و در راستای منافع دین و دنیا قرار گیرد. آن را از سخنان بیهوده و کم نتیجه و زیان آور، باید دور داشت. آنچه مشخص می کند که کجا باید سکوت کرد و کجا باید سخن گفت و زبان را به کار گرفت، عقل است. جمال انسان عاقل در شیوه گفتار او متجلی است - نیرویی نیست مگر متکی به خداوند بزرگ -

جمله اخیر امام سجاد علیه السلام یعنی؛ لا قوة الا بالله العظیم ظاهرا حکایت از دشواری امر و ناتوانی انسان در مسیر حفظ کامل زبان و تنظیم گفتار دارد. و هشداری است به این که برای موفقیت در این راه باید از حمایت الهی، بهره گرفت و با استمداد از درگاه او به پیروزی رسید. (491)

4 - حق قوای شنوایی

حق قوای شنوایی این است که آن را از شنیدن سخنان آلوده و شنیدنیهای مضر دور نگاه داری. گوش کانالی است به سوی قلب - مرکز ادراک، تصمیم

گیری و تاءثیر پذیری - انسان، این کانال را جز بر روی سخنان ارزشی و خیرآفرین مگشای؛ سخنانی که یا نتیجه مثبتی برای قلبت به ارمغان آورند و یا اخلاق کریمانه ای را به تو تعلیم دهند.

ابزار شنوایی، کانال و در ورودی قلب آدمی است و از این طریق انواع معانی و مفاهیم به قلب می رسد، خیر باشد یا شر! «و لا قوة الا بالله».⁽⁴⁹²⁾

5 - حق قوای بینایی

حق چشم این است آن را به حرام ندوزی و جز در مسیر عبرت آموزی و بینش یابی و دانش اندوزی به کارش نگیری. همانا چشم گذرگاه عبرتها و درس آموزیهاست.⁽⁴⁹³⁾

6 - حق پا، به کارگیری آن در مسیر عزت و دین

حق پا این است که آن را در مسیر حرام به کارگیری و به راهی نکشانی که صاحبش را به ذلت افکند. پا چونان استری است راهوار که می بایست تو را در راه دین و پیروزی در میدان ارزشها پیش برد و لا قوة الا بالله.⁽⁴⁹⁴⁾

7 - حق دست، باز داشتن آن از تجاوز و ناحق

حق دست این است که آن را به حرام دراز نکنی تا به کیفر الهی مبتلا نگردی و در دنیا از سوی مردم ملامت نشوی.

دست از واجبات برمدار و با دور داشتن آن از حرام، حرمتش را نگه دار.

کارآیی آن را محدود به واجبات مساز بلکه در میدان ارزشهای غیر واجب -

مستحبات - نیز به کارش گیر!

استفاده خردمندانه و شرافتمندانه از این عضو مهم بدن - دست - پاداشهای

اخروی را به دنبال خواهد داشت.⁽⁴⁹⁵⁾

8 - ممنوعیت زیاده روی در خوراک

حق شکم این است که آن را ظرف کمترین غذای حرام قرار ندهی و نیازش را از راه حلال و به اندازه بر آورده سازی، کار تقویت را به سستی و تن پروری و ناجوانمردی و بیعاری نکشانی.

شکم باید به هنگام تشنگی و گرسنگی تحت کنترل باشد. سیری زیاد، مایه کسالت، کندکاری و بازماندن از ارزشها و کرامتهاست.

زیاده روی در نوشیدن آب، مایه کند فهمی و کودنی می شود. (496)

9 - کنترل قوای شهوی با یاد مرگ

حق اندام جنسی این است که آن را از مبتلا شدن به حرام نگاه داری. و این مهم را از طریق کنترل نگاه عملی سازی، زیرا چشم بستن از مناظر شهوت انگیز، از مهمترین عوامل مصونیت انسان به شمار می آید.

یاد مرگ و تهدید نفس به کیفرهای الهی و بیم دادن خویش از مخالفت خدا نیز از دیگر عوامل امنیت فکری و عملی انسان از آفات شهوت است.

پاکدامن ماندن نیاز به کمک از سوی خدا دارد لا حول و لا قوة الا بالله (497)

حقوق در قلمرو کردار

10 - حق نماز و قوانین مربوط به آن

حق نماز این است که بدانی نماز حرکت به درگاه الهی است. با نماز در پیشگاه خدا می ایستی.

اگر این حقیقت را به هنگام نماز متوجه باشی، شایسته است که چونان بنده ای ذلیل، چشم دوخته به لطف و رحمت حق، بیمناک از کجی اعمال خویش و کیفر پروردگار، امیدوار به غفران او و با تضرع و زاری در برابر خدا بایستی و نمازگزاری.

چونان کسی که با آرامش و سرافکنندگی و تواضع و کرنش به آستان بلندش
سرمی ساید و در اعماق وجود با او مناجات دارد و آزادی خویش را از بند
گناهانش می طلبد. ولا قوة الا بالله (498)

11 - روزه، با دارنده از آتش و عصیان

حق روزه این است که بدانی حجابی است ایمنی بخش، پوشش است که
آدمی را از آفات زبان و گوش و چشم و اندام جنسی و شکم مصونیت می دهد
و از آتش ایمن می دارد.

در حدیث چنین آمده است: «روزه سپری در برابر آتش است.»

اگر اعضای خویش را در پس این سپر و حجاب، از مبتلا شدن به عصیان
نگاه داری، امید است که وجودت از عذاب الهی در امان ماند و اگر با وجود این
حجاب، اعضای خویش را از گناه بازنداری و با داشتن روزه، چشمت نگاه
شهوت انگیز کند و قوایت به راه نادرست صرف شود، چه بسا این حریم بشکافد
و از آن شکاف بیرون افتاده، به آتش مبتلا شوی. (499)

12 - انفاق، ذخیره سازی امکانات نزد خداوند

حق انفاق و صدقه این است که بدانی نزد پروردگارت ذخیره می شود. انفاق
امانتی است که نیاز به گواه ندارد. اگر به این حقیقت رسیده باشی، این نکته را
نیز درک خواهی کرد که انفاق در نهان، مطمئنتر از انفاق در عیان است، سزااست
که انفاقها همواره سری میان تو و خدایت باشد. چه این که تظاهر به انفاق و
نمایاندن آن به خلق، مثل این است که ایشان را مطمئنتر از خدا به حساب آورده
ای و میل داری آنان نیز گواه شاهد باشند!

پس از این نکته که یاد شد، باید مراقب این جهت باشی که در انفاقها و بذل
و بخششهایت بر کسی منت نگذاری، زیرا نفاق برای منافع خود توست و با منت

نهادن و آزرده ساختن روح افراد، به همان میزان انفاق و پس انداز تو معیوب می شود.

منت نهادن بر دیگران به خاطر انفاقی که کرده ای معنایش این است که آن انفاق را برای خود نیندوخته ای و گرنه چه دلیلی دارد که کسی برای ذخایر و اندوخته های خود بر دیگران منت نهاد! (500)

13 - قربانی، ایثار خالصانه و بی تکلف

حق قربانی این است که با نیت خالص «و بدون خودنمایی» صورت گیرد. صرفاً رضا و رحمت حق مورد نظر باشد و جلب توجه دیگران هدف نباشد. قربانی خالصانه، دور از ریا و خودنمایی است. و کاری که برای خودنمایی نباشد خالی از تکلف و همراه با سهولت و آسانی است، زیرا خداوند برای بندگانش سهولت و آسانی قرار داده است.

زندگی ساده و متواضعانه بسیار راحت تر از زندگی پر تکلف و خان منشانه است. زیرا تواضع و ساده زیستی با روح و فطرت آدمی سازگارتر است. و لا قوة الا بالله (501)

حقوق پیشوایان و مدیران

14 - حق رهبران سیاسی و مدیران جامعه

حق رهبر سیاسی این است که بدانی خداوند تو را وسیله آزمایش او قرار داده است.

تسلطی که حاکم و رهبر سیاسی بر تو دارد، مایه ابتلا و آزمایش اوست. باید خیرخواهانه، نصیحتش کنی و از در لجاجت و ستیز با او وارد نشوی و او و خود را به هلاکت نیفکنی.

آن گونه رفتار کند که از ناحیه حکومت و قوانین حکومتی زیانی به تو نرسد و دینت در امان بماند.

به گونه ای رفتار نکن که تو خود شریک کارهایی باشی که حکومت علیه تو اعمال می کند. (502)

(در تبیین این بخش از رساله حقوق باید توجه به شرایط سیاسی امام سجاد علیه السلام و نیز موقعیت شیعه داشت، زیرا امام سجاد علیه السلام این رهنمودها را به شیعیان خود داده است. و چون عصر آن حضرت از دورانهای تاریک دینی و سیاسی به شمار می آید، امام علیه السلام پیروان خویش را به نوعی تقیه فرا خوانده است، هر چند رهنمود آن حضرت دارای جنبه های عامی نیز هست زیرا اصولاً اگر همیشه بنا به جنگ و معارضه با حکومتها و حاکمان و نظامهای سیاسی باشد، هرگز در جامعه ثبات سیاسی شکل نخواهد گرفت و عدم ثبات سیاسی بسیاری از امور اجتماعی را نیز متزلزل و ناپایدار کرده و جامعه را مواجه با رکود اقتصادی و فرهنگی می کند.

بنابراین، اصل برمدار و نصیحت ارشاد است، مگر آن جا که حتی نصیحت و ارشاد نیز نه دنیای مردم امنیت و رفاه یابد و نه دین مردم باقی بماند. در چنین صورتی است که تکلیف فرق کرده و برای حفظ اسلام و صیانت جامعه اسلامی، جهاد علیه حاکم جائز ضرورت می یابد.

15 - حق استادان و پیشوایان علمی

حق معلمان و سرپرستان علمی این است که آنان را بزرگ بداری، مجلس و حضورش را محترم شماری و با دقت سخنانش را بشنوی.

استاد را به بیان مطالبی یاری دهی که به کار تو می آید و به آن نیازمندی. فکر را فارغ و ذهن را مهیا سازی.

با چشمپوشی از لذتها کاستن از تمایلات درونی، قلب خویش را پاک و چشم خود را جلا دهی!

خویش را بیک استاد در رساندن آن معارف به دیگران بدانی و در ایفای رسالت علمی خود مرتکب خیانت نشوی و لا حول ولا قوة الا بالله. (503)

16 - حق سرپرستان مالک

حق مولا و مالک، چون حق حاکم است با این تفاوت که این مالک است و آن مالک نیست. از این رو اطاعت مولا در هر امر کوچک و بزرگ واجب است مگر آن جا که تو را از حق خدا بازدارد و میان تو و خدا و حقوق خلق حایل شود که در این صورت ادای حق خدا و خلق بر تو لازم است. ولا قوة الا بالله. (504)

حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی

17 - حقوق مردم در نظام سیاسی

حقوق مردم که تحت مدیریت و حکومت تو به سر می برند این است که بدانی تو در پرتو برخی ویژگیها و توانمندیها بر آنان سروری و فرمانروایی یافته ای، پس سزاوار است که از موقعیت فرمانپذیری آنان سوء استفاده نکرده، بر ایشان رحم آوری و آنان را مورد حمایت و شکیبایی قرار دهی.

قدرت خویش را با لطف و رحمت به بندگان خدا بیامیزی و از این طریق خداوند را سپاسگزاری. زیرا دوام نعمتها در پرتو شکر است. (و پایداری حکومت و فرمانروایی در سایه راءفت و رحمت و دلسوزی برای خلق).. ولا قوة الا بالله. (505)

18 - حقوق دانشجویان و متعلمان

حق آنان که از تو علم می آموزند، این است که بدانی خداوند آنچه از دانش و حکمت در اختیار تو قرار داده برای خدمتگزاری آنهاست. «یعنی؛ علم باید در خدمت خلق خدا باشد.»

پس اگر در ایفای این نقش وفادار بودی و گنجینه دار امین و مهربانی به شمار آمدی و حق خدا را درباره بندگانش به نیکی به جای آوردی، راه رشد و تکامل در پیش خواهی داشت و گرنه خائن به خدا و ظالم به خلق خواهی بود و در این صورت سزاست که خداوند دانش تو را برگیرد.⁽⁵⁰⁶⁾

19 - حقوق متقابل زن و مرد در نظام همسری

حق زنی که به وسیله ازدواج در دایره سرپرستی مرد قرار می گیرد، این است که مرد به فلسفه همسری و ارزش وجودی وی توجه داشته باشد و بداند که خداوند، زن را مایه آرامش، آسایش انس و پاسداری از زندگی و نظام خانواده قرار داده است. «و نباید از او انتظاری مغادیر با این امور داشت.»

اصولا زن و مرد آن گاه که به همسری در می آیند، هر کدامشان باید نعمت وجود دیگری را به درگاه خدا شکر گزارند و همسر خویش را موهبتی الهی بدانند که خداوند به او عطا کرده است. آن گاه با چنین بینش و نگرشی، ضروری است که هر کدام از آنان نعمت خدا را به شایستگی ارج نهاده، برای هم انیس و همراهی مهربان و رحیم باشند.

در این میان هر چند وظایف مرد در میدان مدیریت نظام خانواده و تنظیم آن فروتر است و جنبه مدیریت وی - در امور مباح - تقویت شده است ولی این تقدم و اولویت هرگز نباید مورد سوء استفاده قرار گیرد و وسیله بی مهری به حقوق زن باشد، زیرا زن به هر حال حق رحمت، انس، آرامش و کامجویی دارد

و مرد موظف است که این حقوق را برای او تاءمین کند و نباید نحوه مدیریت و برنامه ریزی او مایه از میان رفتن حقوق یاد شده زن گردد. (507)

20 - حقوق مملوکان برمالکان

حق مملوکان بر مالکان این است که مالک بداند انسان زیردست او، همانند او مخلوق و بنده خداست.

مملوک با وارد شدن در ملک مولای خویش به منزله گوشت و خون مولا می شود «یعنی همان گونه که انسان از اعضای وجود خود، هم کار می کشد و هم نسبت به آنها رافت و دلسوزی دارد، نسبت به مملوکان و خدمتکاران خویش نیز این چنین است.»

مالک باید بداند که آفریدگار خدمتگزار و مملوک خویش نیست؛ تنها مالک اوست. «بنابراین مالک بر مملوک خدایی ندارد و در قلمرو قوانین الهی می تواند از او کار بکشد و انتظار داشته باشد.»

مالک و ارباب، نه گوش و چشم خدمتکارش را آفریده و نه واقعا روزی رسان اوست. آفریننده و روزی رسان، تنها خداست و اوست که مملوک را تحت فرمان مالک به امانت سپرده است.

از این رو مالک باید رفتاری خدا پسندانه داشته باشد، هر چه خود می خورد به مملوک خویش هم بدهد و هر چه می پوشد به مملوک خویش هم بپوشاند، کار بیش از طاقت بر عهده اش نهد و اگر نسبت به او نفرت و بیزاری پیدا کرد، او را بفروشد و مورد آزار و شکنجه قرار ندهد. ولا قوة الا بالله. (508)

حقوق خویشاوندان

21 - حقوق مادران

حق مادر این است که بدانی او تو را به گونه ای نگهداری کرده، رشد داده و پروریده است که نظیر و مانند ندارد. از شیر و وجودش به تو خورانده است، و این کاری است که جز مادر، کسی در حق دیگری انجام نداده و نمی دهد. مادر با تمام وجودش از تو حمایت و مراقبت کرده و تمامی سختیهای دوران بارداری را بر خویش هموار ساخته است تا تو گام بر زمین نهاده ای. مادر، دلخوش بود که تو را سیر کند، هر چند خود گرسنه بماند؛ تو را بپوشاند، هر چند خود تن پوش نداشته باشد؛ تو را سیراب کند، هر چند خود تشنه بماند؛ بر سرت سایه افکند، هر چند خود طعم آفتاب را بچشد؛ خود سختی کشد و تو را به ناز پرورد؛ بیدار ماند و تو را به خواب نوش کند. آری مادر! تنش ظرف وجود تو، دامنش، آرامشگاه تو و جانش، سپر بلای تو است.

سرد و گرم جهان را به خاطر تو به جان خرید و تو باید در خور چنین فداکاری و محبتی، شکرگزار و حق شناس وی باشی! و البته این حق شناسی را - با چنین وسعت و ژرفایی! - جز با توفیق و کمک خداوند نتوانی! (509)

22 - حقوق پدر

حق پدر این است که بدانی او اصل توست و تو شاخه وجود اوئی. اگر او وجود نداشت تو نیز گام به عالم وجود نمی گذاشتی. پس هرگاه ارزشی در زندگی و وجود خود یافتی، بدان که آن نعمت را از پدر داری. پس بدین پایه و در خور شائن او، قدردان و سپاسگزارش باش و لا قوة الا بالله (510)

23 - حق فرزندان و مسؤ ولیت سرپرستی آنان

حق فرزند این است که توجه کنی او جزئی از وجود توست. فرزند با هر خیر و شری که داشته باشد، منتسب به پدر است.

تو نسبت به ادب، خدانشناسی، رفتار عبادی و دینی او مسؤؤل هستی و در
قبال آن پاداش و یا کیفر خواهی داشت.

پس فرزندت را چنان پرورشی ده که در دنیا مایه افتخار و زینت تو باشد و
در آخرت، نزد خداوند معذور باشی. و لا حول و لا قوة الا بالله (511)

24 - حقوق برادران

حق برادر این است که او را دست کار آمد و کارگشای خویش بدانی. و وی
را پشتوانه ای امن و مایه عزت و اعتماد به شمار آوری. و بدانی که او نیروی تو
در برابر مشکلات و ناهنجاریهاست. پس او را در راستای گناه و معصیت حق و
وسیله ظلم به حقوق الهی قرار نده.

او را در اصلاح امور خویش رها مکن و در برابر دشمنان تنها مگذار، میان او
و شیاطین مانع شو، از نصیحت کردن او دریغ ننما و در مسیر خدا همواره به او
توجه داشته باش، اگر فرمانبر خدا و بنده مطیع حق بود - مطیع فرمانش باش
- ولی اگر اهل گناه معصیت بود، فرمان و خواست خدا را بر خواست او مقدم
دار. (512)

25 - حق مولی و آزاد کننده عبد

بنده ای که به وسیله مولایش آزاد شده باید سپاسگزار لطف مولایش باشد؛
چه این که مولا را از ذلت بندگی رهانیده و به او عزت آزادی بحشیده است، ...
بهره وری از امور حلال دنیا را بر او ممکن ساخته و تمامی وقت و امکاناتش را
در اختیار او نهاده تا به هر اندازه خواست به عبادت خداوند بپردازد...

مولایی که بنده را آزاد می سازد، نزدیکترین کس به آن آزاد شده - پس از
خویشاوندان رحمی او - است. اگر مولا نیازی به کمک و همیاری پیدا کرد،
سزاوارترین کس به یاری دادن او، همان آزاد شده اوست. (513)

26 - حق بنده آزاد شده، بر مولا خویش

مولایی که بنده اش را آزاد می کند، باید بداند که خداوند او را حامی و پناه آن بنده بی پناه قرار داده است، در حقیقت او - بنده آزاد شده - وسیله ای است میان خدا و مولا «یعنی با لطف و رحمت نسبت به بنده اش می تواند جلب رضای خدا کند و رحمت الهی را نصیب خویش سازد» تا آنجا که می سزد همان برده ناتوان که در جامعه بظاهر قدر و هویتی ندارد، مولای خویش را از آتش دوزخ برهاند و حفظ کند. و این پاداش اخروی مولا در قبال لطف و محبت به اوست. و اما پاداش دنیوی این است که اگر بنده آزاد شده وارثی نداشته باشد، مولایی که به او نعمت آزادی بخشیده، میراث بر او خواهد بود تا در برابر مالی باشد که برای او صرف کرده است.

اگر مولا پس از آزاد سازی بنده خویش، حقوق بعدی او را ادا نکند چه بسا میراث آن عبد، بر مولا گوارا «حلال» نباشد. و لا قوة الا بالله (514)

«در روزگار ما، هر چند مسئله بردگی به صورت گذشته مطرح نیست و اصولاً تدابیر رهایی بخش اسلامی، سبب گردیده است تا در ممالک اسلامی قبل از سایر جوامع مسئله بردگی و برده داری از میان برود، اما ثبت این حقوق که امام سجاد علیه السلام برای حقوق متقابل «مولا» و «بنده آزاد شده او» مطرح کرده، از آن جهت ثمر بخش است که این رهنمودها خود گواه تدابیر عمیق رهبران دینی در گشودن زنجیرهای بردگی و پس از آن حمایت اجتماعی از ایشان است.

برده ای که آزاد می شود، عنصری است بی پیوند با جامعه، غریب و بی پناه و نیازمند حمایت و مساعدت. از این رو امام سجاد علیه السلام بر اساس مبانی دینی، مولا را موظف می داند که پس از آزاد ساختن بنده خویش، او را رها و بی پناه نگذارد بلکه برای آزاد زیستن او را یاری دهد.

اکنون دانسته می شود که چقدر فاصله است میان ذهنیت برده داری در جوامع غیر اسلامی با آنچه در جوامع اسلامی بوده است! چقدر فرق است میان جوامع غربی و اروپایی و جوامع صدر اسلام و رفتار آنان با بردگان. چه این که در جوامع غربی انسانهای آزاد را به جرم پوست سیاهشان به اسارت کشیده و به ممالک خود آورده و به عنوان برده مورد بدترین سوء استفاده ها قرار می دادند و اکنون که بظاهر آن گونه برده داری را کنار گذاشته اند به غارت منابع اقتصادی و ملی و فرهنگی ملت‌های جهان سوم پرداخته اند و در پوشش حمایت از حقوق بشر، آزادیخواهان جهان را به تروریست بودن محکوم می کنند و در برابر چشم جهانیان، خود به هر سرزمین و ملتی که بخواهند زور می گویند، فرمان می رانند، لشکرکشی می کنند و حکومت‌های مردمی را عزل و حکام وابسته به خویش را بر سر ملت‌های مسلمان مسلط می دارند!

چه قدر تفاوت است میان تزویرگرانی که امروز در صحنه جهانی دم از دموکراسی و حقوق بشر می زنند و هدفی جز حمایت از منافع سلطه گرانه خویش ندارند، با رهبران مسؤ ول و صادقی چون امام سجاد علیه السلام که اگر در رساله حقوقش سخن از حمایت محرومان و بردگان به میان آورده، خود در طول زندگیش صدها اسیر را آزاد ساخته و نه تنها به بردگان - که انسانند و بنده خدایند - بلکه به حیوانات نیز کمترین ظلم و آزاری وارد نساخته است.

27 - حق احسان کنندگان به انسان

حق آن کس که به تو نیکی و احسان کرده، این است که از او تشکر کنی و مراتب امتنان و قدرشناسی خود را به او بنمایی، لطفش را به زبان آری، او را در محافل به نیکی یاد کنی و در اعماق وجودت برایش خالصانه دعا کنی تا از این

طریق در نهان و عیان قدرشناسی کرده باشی. اگر توانستی باید لطفش را جبران کنی و گرنه مترصد فرصتی مناسب باشی. (515)

28 - حق مؤذنان و منادیان نماز

مؤذن، خدای را به یاد تو می آورد و به عبادت حق فرا می خواند و بهترین باری دهنده تو در راستای عبادتی است که خداوند بر تو واجب ساخته است.

سپاس از مؤذنان در حقیقت سپاس از احسانگران است.

آن گاه که تو در خانه آرمیده ای چه بسا او را متهم کنی «چرا که در سحرگاه تو را از بستر گرم به محراب فرا می خواند و این ناسازگار با طبع آسایش طلب آدمی است و نفس را خوش نمی آید» اما او در کار خویش از سوی خدا هرگز متهم نیست «شیوه اش مورد رضای خداست».

منادی اذان، نعمتی است از خدا بر تو، پس با نعمت خدا بر خوردی نیک داشته باش و شاکر باش. (516)

29 - حق معنوی امام جماعت

آن کسی که در نماز جماعت به امامت می ایستد، سفیری میان تو و خداست. نماینده تو به درگاه پروردگار است، از جانب تو سخن می گوید، برایت دعا می کند و از جانب، تو واجبات و مستحبات نماز را به جا می آورد، اگر نقصی در کار او باشد، مقصر اوست و نه تو در حالی در کاستیهای عمل او شریک نیستی.

تو به امام جماعت احسان خاصی نکرده ای اما او خود و نمازش را سپر تو ساخته و این لطف، شایان قدردانی است. «و لا قوة الا بالله» (517)

30 - حقوق همنشینان

حق همنشین این است که با او نرمش و ملایمت اخلاقی داشته باشی، در گفتگوی با او از مرز انصاف نگذری، با بی مهری نگاه از او برنگیری و در خور فهم او با وی سخن بگویی.

اگر تو بر او وارد شده ای، حق حرکت و اقدام به ترک مجلس با توسل ولی اگر تو ابتدا خواستن از وی، حرکت کنی و مجلس را ترک گویی. «ولا قوة بالله» (518).

چنان که در این رهنمود تامل شود، امام علیه السلام به ریزترین نکات اخلاقی و لطیفترین مسایل روابط اجتماعی اشاره کرده است. نکاتی که اگر مورد توجه قرار گیرد، جامعه اسلامی در اوج اخلاق و آداب صحیح اجتماعی قرار می گیرد و بی نیاز از رهاوردهای ناهنجار روانشناسان و دانشمندان علوم تربیتی غرب و شرق خواهد بود.

31 - حق همسایگان

حق همسایه این است که در غیاب وی «آبرو و امکانات» او را نگاهبان باشی در حضورش، احترام وی را نگاه داری. همواره یاریش دهی، درصدد عیبجویی او و کنجکاو لغزشهایش نباشی. اگر اتفاقاً عیبی از او مشاهده کردی، آن عیب را در سینه ات نهان داری، آن گونه که سرنیزه ها نتوانند دژ سینه ات را فتح کنند و به آن سر دست یابند!

اگر همسایه ات با کسی راز می گوید، سعی نکن تا از رازش مطلع شوی. در سختیها، تنهایش مگذار، در نعمت بر او رشک مبر، از خطایش درگذر! به بدگویانش مجال و زمینه بدگویی مده، اگر دغلكاری از سر تزویر با او طرح دوستی ریخت و مشاور و نصیحت گوی او شد، ماهیت آن دغلكار را بر او آشکار ساز!

با همسایه ات خوش رفتار باش. و لا حول قوة الا بالله. (519)

32 - حق همراهان و همسفران

حق همراه و همسفر این است که تو در نیکی و محبت از او برتر و فزونتتر باشی و اگر فزوتر نیستی دست کم با او برابر باشی آن گونه که تو را اکرام و احترام می کند تو نیز او را حرمت نهی و اکرام کنی. اجازه نده در جوانمردی بر تو پیشی گیرد! و اگر پیشی گرفت، درصدد جبران باش!

در مسیر دوستی کوتاهی نکن. خیرخواه و پاسدار عزت و آبرویش باش!
در راه اطاعت خدا یاریش کن و در ترک گناه معاونش باش!
برای او لطف و رحمت باش و نه مایه عذاب و رنج! و لا قوه الا بالله. (520)

33 - حق شریک

حق شریک این است که در نبودن او کارهایش را سامان دهی و در حضورش با وی به مساوات و برابری رفتار کنی، تنها بر اساس رأی خویش و بدون مشورت با وی تصمیم نگیری، مستبدانه عمل نمایی از داراییش نگهداری کنی و در هر موضوع کوچک و بزرگی به او خیانت نورزی. این حدیث به ما رسیده است که: دست حمایت خداوند بر سر دو شریک است تا آن زمان که به هم خیانت نورزند. و لا قوه الا بالله. (521)

34 - حق داراییها و امکانات مادی

حق مال این است که آن را از حرام به کف نیازی، در حرام به کار نگیری، از صرف آن در امور بایسته و ارزشی دریغ نمایی و در مسایل غیر ضروری آن را به هدر ندهی.

داراییها و امکاناتی که از آن خداست و موهبت او به توست در مسیر خدا و وسیله ای برای تقرب به او قرار ده. آنها را برای کسانی به ارث نگذار که چه بسا تو را ستایش هم نکنند و برای تو جانشین شایسته ای نباشند. با ارث دادن اموال فراوان به وارثان ناشایست، در حقیقت تو آنها را در حیف و میل امکانات یاری داده ای.

بر فرض که وارثان تو شایسته باشند و مالت را در راه خدا صرف کنند، باز این آنهاست که منافع معنوی را می برند و این تو هستی که باید حسرت و پشیمانی و کيفر و مؤاخذه به دست آوردن آن اموال را داشته باشی و تحمل کنی. «و لا قوه الا بالله» (522).

35 - حقوق طلبکاران

حق طلبکار این است که اگر مال و طلب او را در اختیار داری و می توانی طلبش را ادا کنی، او را سرگردان و معطل نگذاری، زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «مسامحه کاری بدهکار نسبت به پرداخت حق طلبکار ظلم است.»

و اما اگر حق طلبکار را اکنون در اختیار نداری، سعی کن که با زبان خوش، رضایت او را به دست آوری و مهلت گیری و با لطف بازش گردانی، نه این که هم مالش را به او ندهی و هم با او به درستی و خشونت رفتار کنی! زیرا این کار فرومایگی است. «و لا قوه الا بالله» (523).

36 - حق معاشران

حق معاشر این است که از در نیرنگ و تقلب و دروغ با او وارد نشوی، اغفالش نکنی و چون دشمن بیرحم او را نکویی. اگر به تو اعتماد کرد توانت را

در مسیر رعایت حال او به کارگیری زیرا فریب دادن شخصی که به تو اعتماد کرده چونان ربا و رباخواری است. «و لا قوه الا بالله» (524).

37 - حق مدعیان و شاکیان

حق مدعی این است که اگر ادعایش بحق است و دلایلش صحیح و منطقی است او را رد نکنی، بلکه خویش را در کنار او و همصدای او، علیه خویش به شمار آوری! بی آن که نیازی به شاهد باشد، تو خود هم گواه باشی و هم داور. این حق خدا بر توست!

و چنانچه ادعای او باطل و نارواست، نرمش و تهدید را درهم آمیزی و او را به دینش سوگند دهی و با یاد خدا، سرسختی او را درهم فرو ریزی. سخنان بیهوده و جنجال را به میدان نیاوری، زیرا این گونه سخنان نه خشم طرف مقابل را می کاهد و نه تو را به مقصود می رساند بلکه ناظران تو را متهم واقعی می پندارند. سخن ناهنجار شراره بدیها را می افروزد و سخن نیک آتش شر را خاموش می کند. «و لا قوه الا بالله» (525).

38 - حق کسانی که مورد ادعا و شکایتند

حق کسانی که علیه آنان شکایت و ادعا داری این است که حق خویش و ادعای خود را علیه او بنرمی طرح کنی زیرا ادعا همواره برای شخص مقابل، ناراحت کننده است (و نرمش در گفتار قدری از این ناراحتی خواهد کاست). با ملایمت و آرامی و بیان روشن و لطیف استدلال کن، به جای دلیل و برهان به جار و جنجال روی نیاور! زیرا قیل و قال، حرف حسابت را هم پایمال می کند. و مشکلاتی جبران ناپذیر به وجود می آورد «و لا قوه الا بالله» (526).

39 - حق مشورت کنندگان و راءى خواهان

حق کسی که با تو مشورت می کند و نظر تو را درباره مسئله ای جویا می شود این است که اگر نظر درست و بایسته ای داری در نصیحت و راهنمایی او بکوشی و راهی را به او بنمایی که اگر خودت جای او بودی همان راه را برمی گزیدی.

در کار نصیحت، باید به شیوه ای رفتار کنی که وحشت را از او بزدایی و او را در اقدام به عمل یاری دهی!

و چنانچه در مسئله مورد پرستش، نظر قاطع و دید روشنی نداری و کسی را می شناسی که صاحب نظر و مورد اعتماد است، مشورت خواه را به آن شخص راهنمایی کنی تا از او نظر خواهی کند. تو با این روش می توانی به او خدمتی شایان داشته باشی. «ولا قوة الا بالله». (527)

40 - حق مشاوران و رایزنان

حق کسی که مورد مشورت تو قرار می گیرد این است که وقتی نظر خویش را ابراز کرد و موافق میل تو نظر نداد، او را متهم نکنی! نظرها مختلف است و تو در انتخاب و پذیرش نظر او مجبور نیستی. بنابراین اگر او را شایسته مشورت دانسته ای، متهمش نکن! بلکه در برابر اظهار نظر وی، از او تشکر و قدردانی کن.

و در صورتی که نظر او با نظر تو موافق بود، از خدا سپاسگزاری کنی و از او - مشاور - تشکر نمایی و همواره در فکر تلافی لطف او باشی. «ولا قوة الا بالله». (528)

41 - حق نصیحت طلبان

کسی که از تو نصیحت می خواهد حقش این است که بینش و نظر درست خود را به او عرضه داری و سخن در حد فهم و درک او گویی، زیرا هر اندیشه

ای، گنجایش و تحملی خاص دارد. روش به تو در نصیحت و راهنمایی دیگران باید آمیخته با رحمت و ملاحظت باشد! «و لا قوة الا بالله».⁽⁵²⁹⁾

42 - حق خیرخواهان نصیحت گوین

کسی که از سیر خیرخواهی به نصیحت تو می پردازد، حقت این است که در برابر او نرم باشی و سرسختی نشان ندهی، دلت را برای درک نصیحتش آماده کنی و خوب گوش فرا دهی. اگر سخنانش درست بود، خدای را سپاس گویی و راهنماییش را بپذیری و قدردانی کنی، و اگر مطالبش را درست نیافتی، متهمش نکنی زیرا نهایت این است که او در تشخیص به خطا رفته است و با تو غرضی ندارد!

بلی! اگر «نصیحت گو» از آغاز برای تو شناخته شده و مورد اتهام باشد، در این صورت مجالی برای پذیرش راء او نیست. «و لا قوة الا بالله».⁽⁵³⁰⁾

43 - حقوق بزرگسالان

حق کسانی که از تو بزرگسالترند این است که آنان را حرمت نهی. و اگر کسی از ایشان در میدان دین و معنویت، دارای سبقت و فضیلت است، بدین خاطر نیز او را ارجمند بداری!

از در مخالفت و خصومت با او رویارو نشوی. در راه رفتن بر او سبقت نگیری، کم خردش نپنداری، اگر رفتار ناهنجاری از او دیده شد، شکیب باشی و به دلیل پیشینه دینداری و کهنسالی وی، احترام او را نگاه داری، زیرا حق سن و سال چون حق اسلام و دینداری است. «و لا قوة الا بالله».⁽⁵³¹⁾

44 - حق خردسالان و کوچکتران

خردسالان را باید مورد رحمت قرار دهی و در تربیت و تعلیمشان بکوشی، از لغزشهایشان چشم پوشی و بر خطاهای آنان پرده تغافل افکنی، با ایشان سازگار باشی و یاریشان دهی.

پوشش خطاهای کودکانه خردسالان، زمینه اصلاح رفتار آنان است «و انگشت نهادن بر نقاط ضعف ایشان وجب تجری و بی باکی و تحقیر می شود.» باید با کودک مدارا کرد و با او درنیفتاد. این روش برای رشد و هدایت وی مناسبتر است. (532)

45 - حق نیازمندان و وامخوهان

حق آنان که نزد تو اظهار نیاز می کنند و از تو طلب یاری دارند این است که در رفع گرفتاری و حاجتش تلاش کنی و برای گشایش دشواریهایش دعا نمایی.

اگر در صداقت و راستگویی تردید داری و به او بدبین هستی، نخست در این نکته بیندیش که بی اعتمادی تو به معلول چیست؟ آیا وساوس شیطانی سبب این تردید شده است تا تو را از خدمت به او و ثواب الهی محروم کند و نگذارد به پروردگار تقرب جویی! یا تردید تو علتی معقول و منطقی دارد؟

به هر حال اگر تصمیم نداری نیازش را برآورده سازی، آبرویش را نریز و با زبان خویش او را رد کن. هر چند اگر بتوانی بر تردیدها وسوسه های درونی غلبه پیدا کنی و حاجتش را برآوری، نشان عزم راسخ توست. (533)

46 - حق نیاز برآوران مسؤ ولان

حق کسی که نیاز خویش را نزد او اظهار می داری تا او نیازت را برآورد، این است که اگر خواسته ات را برآورد و چیزی به تو عطا کرد، با تشکر و سپاس از او بپذیری و مراتب فضل او را قدردانی کنی و اگر عذری آورد و

گفت نمی تواند در خواست تو را برآورده سازد، عذر او را بپذیری و به او بدگمان نشوی و عذر او را بهانه جویی نپنداری. «و بر فرض که او بی جهت مالش را دریغ کرده باشد» مال خود اوست و کسی را بر مالش توبیخ نمی کنند، هر چند در این صورت او ظالم به شمار آید. همانا انسان بسیار ستمگر و سیاهکار و ناسپاس است. (534)

47 - حق شاد کنندگان و مسرت آفرینان

کسی که وسیله خشنودی تو را فراهم آورده و خداوند از طریق او تو را مسرور گردانیده است، حقش این است که اگر انگیزه اصلی او، شادمان ساختن تو بوده است، نخست خدای را شکرگویی و سپس از خود آن شخص قدردانی نمایی و در فکر جبران لطف او باشی.

و اگر منظور او مسرور ساختن تو نبوده است «کار را به انگیزه و هدف دیگری انجام داده ولی در نهایت به نفع تو هم تمام شده است» باز هم خدای را سپاس گو و بدان که اراده الهی در رسیدن این شادی به تو نقش داشته است. و به هر حال آن شخص را نیز دوست بدار و خیرخواهش باش زیرا وسیله لطف الهی در حق تو قرار گرفته، هر چند نیت آن نداشته است. «ولا قوة الا بالله».

(535)

48 - حق بدی کنندگان و جفا کاران

کسی که واسطه شر شده و به وسیله او امری ناگوار به تو رسیده است، حقش این است که اگر به عمد بوده، از او بگذری تا با عفو تو، ریشه بدی و بدخواهی کنده شود و هم نشان ادب و اخلاق والای تو باشد. خداوند می فرماید: «آنان که پس از ستم دیدن در صدد انتقام برآیند مورد تعرض قرار نمی گیرند و... البته آن کس که از انتقام چشم بیوشد و صبر کند نشان اراده محکم اوست.» و

نیز خداوند می فرماید: «اگر انتقام می گیرید به قدر ستمی که دیده اید انتقام بگیرید و اگر صبر کنید البته بهتر است.»

اما اگر عمدی در کار نبوده است و آن شخص ندانسته و ناخواسته به تو جفا کرده است، نباید در فکر انتقام باشی و نباید خطا را با عمد مکافات دهی بلکه با شیوه ای شایسته او را از کردارش بازگردان. «و لا قوة الا بالله».⁽⁵³⁶⁾

49 - حقوق همکیشان

حق آنان همکیش تواند این است که مایه رحمت آنان باشی، با بد رفتارانشان مدارا کنی و به صلاح دعوتشان نمایی و از نیک رفتارشان تشکر کنی... پس به همه همکیشان خویش دعا کن، همه را یاری ده، موقعیت ارزشی هر یک را رعایت کن، کهنسالان را به جای پدر، کودکان را به جای فرزند و میانسالان را به جای برادر خود به شمار آور، هر کس نزد تو آمد با وی لطف و مهربانی کن و حقوق برادری را در حقش مراعات کن. «و لا قوة الا بالله».⁽⁵³⁷⁾

50 - حق اهل ذمه «کافرانی که در پناه حکومت اسلامی اند»

حق ذمیان و یهود و نصاری و مجوس که در جامعه اسلامی و یا در پناه حکومت اسلامی زندگی می کنند و حاکمیت سیاسی اسلام را پذیرفته اند، این است که آنچه خداوند از ایشان پذیرفته، تو هم بپذیری، عهد و پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی، تنها چیزی را از آنان طلب کنی که در قرار داد و پیمان با ایشان قید شده و خود پذیرفته اند، خدا پسندانه با آنها رفتار کنی و به احترام خدا و رسول آنها را نیازاری. زیرا از پیامبر ﷺ روایت شده است: «هر کس به کافری که در پناه اسلام قرار گرفته، ستم روا دارد، با من دشمنی ورزیده است و من دشمن اویم». پس تقوای الهی را درباره کافران ذمی رعایت کن «و لا حول قوة الا بالله».⁽⁵³⁸⁾

استمداد از خداوند در ایفای حقوق

در پایان رساله حقوق پس از ترسیم حقوق الهی و اجتماعی و فردی مؤمنان، چنین آمده است:

«این حقوق پنجاه گانه بر سراسر زندگی انسان سایه افکنده است و آدمی به هر حال از مجموعه این قوانین و حقوق نمی تواند به دور بماند. عمل بر طبق این حقوق ضروری است و باید در ایفای این وظایف خطیر از خداوند استعانت و یاری جست.

هیچ نیرو و توانی نیست مگر متکی به خدای یگانه.

سپاس همه جانبه، مخصوص خداوند، پرودگار جهانیان است. ⁽⁵³⁹⁾

صحیفه سجادیه

در کنار روایات متعددی که از امام سجاد علیه السلام در کتابهای حدیثی یاد شده است، آثار مستقلی نیز در زمینه معارف اسلامی به آن حضرت نسبت داده اند، مانند تدوین نسخه های متعددی از قرآن کریم، که هم اکنون برخی از آنها در موزه ها نگهداری می شود. ⁽⁵⁴⁰⁾

اما در میان این آثار، آنچه از همه مهمتر و متقن تر به شمار می آید، صحیفه کامله سجادیه است که برخی آن را دومین کتاب تدوین یافته در جهان اسلام دانسته اند. ⁽⁵⁴¹⁾

اهل دانش اذعان دارند که صحیفه سجادیه از نظر جایگاه ارزشی، پس از قرآن و نهج البلاغه قرار دارد و در شمار ارزنده ترین منابع معرفتی جای گرفته است.

محتوای معرفتی، توحیدی، اخلاقی و حتی حکمتهای سازنده و نصایح و رهنمودهای اجتماعی نهفته در لابلای مضامین این کتاب، خود گویاترین گواه

بر ارزش آن است. آنچه از صحیفه اکنون در اختیار ماست، مشتمل بر پنجاه و چهارباب است که هر باب در بردارنده نیایشی ویژه می باشد.

در برخی از احادیث، تعداد دعا‌های صحیفه هفتاد و پنج دعا دانسته شده است.⁽⁵⁴²⁾ این مجموعه به صورت کامل، اکنون در دسترس نیست و آنچه بیشتر آشناست، نسخه «بهاء الشرف» می باشد که تنها پنجاه و چهار نیایش را در بردارد.

مستدرکات صحیفه

از آنجا که تمامی ادعیه و نیایشهای امام سجاد علیه السلام در صحیفه کامله نیامده است. برخی از عالمان درصدد برآمدند تا آن ادعیه را به عنوان مستدرکات صحیفه ثبت کنند از آن جمله:

محدث بزرگ، محمدبن حسن حر عاملی (رحمة الله علیه) «متولد 1104 هجری» نویسنده کتاب ارجمند «وسایل الشیعه» صحیفه ای در تکمیل صحیفه سجادیه تالیف کرده و نام آن را «اخت الصحیفه» نهاده است.

برخی نقل کرده اند که شیخ محمدبن علی حرفوشی نیز که چهل سال قبل از صاحب وسائل بدرود حیات گفته است، مستدرکاتی بر صحیفه سجادیه داشته است.⁽⁵⁴³⁾

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه»⁽⁵⁴⁴⁾ و نیز مرحوم سید محمد مشکوة در مقدمه صحیفه سجادیه، کسان دیگری را با مستدرکاتی دیگر یاد کرده اند که برای اطلاع فزونتر می توان به این دو منبع مراجعه کرد.

شرح‌های نگاشته شده بر صحیفه

از جمله دلایل اهمیت جایگاه صحیفه در میان اندیشمندان اسلامی این است که بر آن شروح و حواشی متعددی نگاشته اند. کثرت این شروح گواه اهتمام آنان به مضامین و محتوای صحیفه و ارزش گذاری آنان به سند آن می باشد. صاحب الذریعة متجاوز از شصت کتاب را یاد کرده که در این باره تاءلیف شده است. (545)

برخی آن شرحها چنین است:

- 1 - شرح: از ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلی «متوفای 589 هجری»؛
- 2 - شرح: از ابوالعباس احمد بن یوسف بن حسن بن رافع بن حسین سووان شیبانی موصلی «متوفای 680 هجری»؛
- 3 - شرح: از ابن فتاح «مفتاح» زیدی «متوفای 877 هجری»؛
- 4 - شرح: از تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح بن اسماعیل کفعمی، صاحب مصباح «متوفای 905 هجری»؛
- 5 - شرح: از نورالدین ابی الحسن علی بن عبدالعالی کرکی (متوفای 940 هجری)؛
- 6 - شرح: از عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی والد شیخ بهائی «متوفای 984 هجری»؛
- 7 - شرح از سید حسین بن حسن بن ابی جعفر محمد موسی کرکی «متوفای 1001 هجری»؛
- 8 - شرح: از حاشیه شیخ بهایی معروف به «حدیقة الهالیه» «متوفای 1030 هجری»؛

- 9 - شرح: از ابوجعفر محمد بن جمال الدین ابی منصور حسن بن شهید ثانی
«متوفای 1030»؛
- 10 - شرح: از از میر محمدباقر حسینی استرآبادی معروف به محقق داماد
«متوفای 1040 هجری»؛
- 11 - شرح: از حاشیه فخرالدین محمد علی طریحی، صاحب البحرین
«متوفای 1085 هجری»؛
- 12 - شرح: از محمد بن شاه مرتضی معروف به مولی محسن فیض کاشانی
«متوفای 1091 هجری»؛
- 13 - شرح: از «فرائد الطریفه» از علامه محمد باقر مجلسی «متوفای 1111
هجری»؛
- 14 - شرح: از نعمه الله بن عبدالله موسوی تستری معروف به سید نعمت الله
جزایری «متوفای 1112 هجری»؛
- 15 - شرح از ریاض السالکین از علامه سیدعلی خان حسینی مدنی
«متوفای 1118 هجری»؛
- 16 - شرح: از آقا حسین بن حق سلیمانی جیلانی «متوفای 1129 هجری»؛
- 17 - شرح: از علامه میرزا عبدالله افندی، صاحب کتاب «ریاض العلماء»
«متوفای 1130 هجری»؛
- 18 - شرح: از سید محسن شامی «متوفای 1251 هجری»؛
- 19 - شرح: از سید محمد عباس تستری هندی «متوفای 1306 هجری»؛
- 20 - شرح: از علامه میرزا محمد علی چاردهی جیلانی مشهدی، «متوفای
1334 هجری»؛⁽⁵⁴⁶⁾

سند و رجال صحیفه کامله سجادیه

شهرت و حضور صحیفه کامله سجادیه در محافل علمی شیعه به پایه ای است که برخی دعاها ی ثبت شده در صحیفه را متواتر دانسته و آن را بی نیاز از بررسی سندی شمرده اند.

به طور مسلم نسخه های مختلف صحیفه، در تعداد دعاها و نیز تقدیم و تاءخیر آنها با یکدیگر تفاوتهایی دارند، اما در مجموع، این کتاب و انتساب آن به امام سجاد علیه السلام مجال تشکیک ندارد. در مقدمه صحیفه آمده است:

«اهمیت دادن اهل بیت و شیعیان به صحیفه موجب شد تا آن را با اسانید بسیاری نقل کنند و اجازات فراوانی در نقل آن بدهند».⁽⁵⁴⁷⁾

علامه فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

«سند صحیفه سجادیه در هر طبقه و عصری سرانجام به امام باقر علیه السلام و زید شهید منتهی می شود که آن دو بزرگوار آن را از علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده اند.»

سپس می نویسد: «این صحیفه از متواترات نزد اصحاب است.»⁽⁵⁴⁸⁾

محقق بزرگ سید محمد باقر، مشهور به داماد، در شرح خویش بر صحیفه سجادیه می نویسد:

«اساتید شیوخ حدیث در نقل صحیفه کامله سجادیه متواتر است و از طرق مختلف آن را نقل کرده اند.»⁽⁵⁴⁹⁾

محدث بزرگوار میرزا حسین نوری (رحمة الله علیه) می گوید:

اسانید تمام نسخه های صحیفه - با تفاوتهایی که در اصل نسخه ها وجود دارد - همگی به «متوکل بن عمیر» یا «متوکل بن هارون» باز می گردد و

صحیفه را بزرگان طایفه روایت کرده و تلقی به قبول کرده اند و کسی در مقام انکار برنیامده است. (550)

البته صحیفه ای که اکنون موجود است از نظر سند به «نجم الدین بهاء الشرف، ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد بن علی بن عمر بن یحیی علوی حسینی» می رسد که از علمای قرن ششم بوده است. «نجم الدین بهاء الشرف» اسناد صحیفه را تا «علی بن علی» یکایک یاد کرده است.

حدیث صحیفه

در مقدمه صحیفه سجادیه حدیثی ثبت شده است که از چگونگی دست یابی «متوکل بن هارون» به کتاب صحیفه سخن می گوید. آن حدیث چنین است: «متوکل بن هارون» می گوید پس از شهادت زید بن علی بن الحسین فرزندش یحیی را ملاقات کردم.

یحیی بن زید عازم خراسان بود. (551)

او از خانواده و خویشاوندان خود و پسر عموهایش احوال پرسید. بویژه از حال امام صادق علیه السلام سوال کرد. به او گفتم آن حضرت در سلامتند و برای شهادت مظلومانه پدرت سوگواری دارند.

یحیی گفت: آری عمویم محمد بن علی علیه السلام - باقر العلوم - قبل از خروج پدرم علیه بنی امیه، به او یادآور شد که خروج و قیام او منتهی به شهادت خواهد شد. ولی پدرم - زید بن علی - به هر حال از مدینه خارج شد و سرانجام آنچه امام باقر علیه السلام برای او پیش بینی کرده بود، رخ داد. در این هنگام یحیی رو به جانب من کرد و پرسید:

آیا از پسر عمویم - جعفر بن محمد علیه السلام - درباره سرنوشت من چیزی شنیده ای؟

من در پاسخ گفتم: بلی مطالبی شنیده ام ولی دوست ندارم با بازگو کردن آنها خاطر تو را پریشان سازم؟

یحیی گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی!

ناگزیر، حقیقت را به او گفتم و یادآور شدم که امام صادق علیه السلام سرنوشتی چونان سرنوشت زیدبن علی علیه السلام برایش پیش بینی کرده است و او نیز به دار آویخته خواهد شد!

رنگ یحیی با شنیدن این مطلب تغییر یافت و گفت: یمحوالله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب. (552)

یعنی؛ خداوند آنچه را اراده کند محو می کند «سرنوشت را می تواند تغییر دهد» و آنچه را بخواند تثبیت می نماید و نزد خداست «ام الكتاب».

سپس یحیی ادامه داد و گفت:

ای توکل! این تقدیر الهی است که برای ما علم و شمشیر قرار داده ولی پسر عموهای ما - امام باقر و امام صادق علیه السلام را تنها به وسیله علم تأیید کرده است! متوکل می گوید:

من به یحیی گفتم: براستی چرا گرایش مردم به امام صادق علیه السلام بیش از گرایش به تو و پدرت زید است؟

یحیی گفت: زیرا آنها - امام باقر و امام صادق علیه السلام مردم را به زندگی می خوانند و ما مردم را به مرگ و شهادت دعوت می کنیم!

گفتم: آیا آنها داناترند یا شما؟ آ

یحیی مدت سر به زیر افکند «گویی به اهمیت سؤال متوکل می اندیشید، چون «علم برتر» می توانست درستی روش اما صادق علیه السلام را اثبات کند، زیرا حرکت و قیامی ارزشمندتر است که متکی به علم و آگاهی بیشتر باشد. یحیی که تا این لحظه سعی داشت بر حقانیت روش خود و پدرش اصرار ورزد، با این حال چشم از سخن حق نبوشید و واقعیت را گفت».

یحیی پس از لختی اظهار داشت: ماخاندان، هر کدامان بهره ای از علم داریم با این فرق که آنچه ما می دانیم امام باقر و امام صادق علیه السلام میدانند ولی آنچه آنها می دانند ما نمی دانیم. «یعنی دایره علم و دانش ائمه علیه السلام از سایر افراد گسترده است.»

یحیی در ادامه این گفتگو پرسید:

آیا از امام صادق علیه السلام مطالبی یادداشت کرده ای و فرا گرفته ای؟
بخشی از آموخته هایم را برای او بازگو کردم، از آن جمله دعایی بود که امام صادق علیه السلام آن را بر من املا کرده بود. و گویا آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام دریافت داشته بود و آن را از دعاهای صحیفه کامله می دانست.
یحیی نگاهی به دعا انداخت و آن را مطالعه کرد و گفت:

آیا اجازه می دهی نسخه ای از این دعا را بنویسم؟

گفتم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا از من اجازه می گیرید در حالی که از خود شما خاندان و متعلق به شماست!

یحیی گفت: اینک به تو صحیفه ای را خواهم داد که پدرم زید از پدرش

علی بن الحسین علیه السلام دریافت کرده است...

من با این خبر پیشانی یحیی را بوسیدم و گفتم، محبت شما بر ما واجب

است...

یحیی بسته ای را باز کرد، صحیفه ای را بیرون آورد، بر مهر آن بوسه زد و گریست! صفحه را گشود و به چشمان خویش کشید. آن گاه گفت:

اگر نبود که پسر عمویم - امام صادق علیه السلام از شهادت من خبر داده است، این صحیفه را به تو نمی دادم، ولی اکنون به تو می دهم تا در حفظ و نگهداری آن بگوشی، بیم دارم که این صحیفه به دست بنی امیه بیفتد و آن را از اهلش دریغ دارند...

متوکل بن هارون می گوید: صحیفه همراه من بود تا خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، صحیفه را به آن حضرت نشان دادم و ایشان بسیار مسرور شد و فرمود:

«سوگند به خداوند! این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیه السلام است.»

آن گاه امام صادق علیه السلام به پسرش اسماعیل رو کرد و فرمود: آن صحیفه ای را که به تو سپرده ام بیاور!

اسماعیل صحیفه ای را آورد، امام آن را بوسید و به چشمانش کشید و فرمود: این صحیفه به خط پدرم - امام باقر علیه السلام و املائی جدم علی بن الحسین علیه السلام است. زین العابدین علیه السلام است.

متوکل می گوید: از امام صادق علیه السلام در خواست کردم که دو صحیفه را با هم مقابله کنم.

امام اجازه فرمود و من دو صحیفه را مقابله کردم و هیچ تفاوتی میان آن دو ندیدم..

گستره معارف در صحیفه سجادیه

چنان که در گذشته یاد کردیم، صحیفه سجادیه هر چند سراسر دعا و نیایش است و تمام مطالب آن به عنوان راز و نیاز انسان با پروردگار خویش ارائه شده است، ولی تامل و تحقیق در گستره مفاهیم و معارفی که امام سجاد علیه السلام در نیایشهای خود جای داده است بروشنی می نمایاند که دعاهاى صحیفه فراتر از مناجاتهای فردی و راز و نیازهایی است که یک انسان در خلوت تنهایی خود و در بحران مشکلات زندگی، با خدای خویش دارد.

مناجاتهای صحیفه، در حقیقت نجوای علم و اخلاق و عقیده و سیاست است با روح موحدان و مناجاتیانی که در محراب عبادت و میدان جهاد و صحنه مبارزه با شیطانهای درونی و بیرونی حضور دارند.

امام سجاد علیه السلام از محراب نیایش، مکتبی سرشار از آموزش و پرورش پدید آورده و بایسته ترین خصلتها و ارزنده ترین اندیشه ها را با لطافت و عطر مناجات درهم آمیخته و شیفتگان جمال حق را تا جایگاه شناخت حقایق اوج داده است.

دعاهاى صحیفه با ذخایر معرفتیش، نمودی کامل و ارزنده از «هنر تبلیغ و هدایتگری» است.

هنر تبلیغ و هدایتگری

تبلیغ و رساندن پیام وحی به ژرفای جان انسانها و هدایت آنان به سوی ارزشهای الهی و جاودان، از آشکارترین وظایف هر امام و پیشوای الهی است.

امام سجاد علیه السلام همان مسؤولیتی را دارا بود که امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام بر عهده داشت و حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام آن را بر عهده داشتند و ایفا کردند.

رسالت‌ها و وظایف امامان علیهم‌السلام در اصل و بنیان با هم برابر است ولی شرایط و مقتضیات زمان و نیازهای مردم هر عصر متفاوت است.

تفاوت شرایط و مقتضیات نمی‌تواند اصول را جابجا کند و آنها را از ارزش و اعتبار ساقط نماید، ولی می‌باید شیوه‌ها و روشها را تغییر دهد. به عنوان مثال علی بن ابی طالب علیه‌السلام وظیفه داشت تا با ظلم و انحراف مبارزه کند و خلافت بحق خویش را به مردم بشناساند و رهبری امت اسلامی را به سوی نظام عقیدتی، سیاسی و اخلاقی اسلام ناب بر عهده گیرد و همین رسالت‌ها را حسن بن علی و حسین بن علی علیهم‌السلام نیز بر عهده داشتند. در حالی که واقعیت اسناد و مدارک تاریخ می‌نمایند که هر یک از این امامان روش ویژه‌ای را در ایفای رسالت و مسوولیت یگانه خود اتخاذ کردند. این در حالی است که عقیده و پیام و هدف آنها کمترین تمایزی با یکدیگر نداشته است.

تفاوت و تمایزی که در زندگی ائمه مشهود می‌باشد، مربوط به روشها و برنامه‌هایی است که می‌بایست با توجه به شرایط و امکانات و مقتضیات عصر اتخاذ شود و نه مربوط به تفاوت مبانی و باورها.

این نکته مهم در مدارک روایی و منابع دینی مورد تأیید تصریح قرار گرفته است و هم با مطالعه تاریخ و سیره و سخنان ائمه علیهم‌السلام بروشنی استفاده می‌شود. ما در این فصل از کتاب، درصدد هستیم تا حقیقت یاد شده را در زندگی و شخصیت امام سجاد علیه‌السلام تحقیق کرده و بنمایانیم که بر خلاف برخی پندارهای سست و سطحی، امام سجاد علیه‌السلام تنها پیشوای اهل عبادت و محراب نبوده است بلکه در میدان سیاست دارای همان اصول علوی و حسینی بوده و در صحنه علم و اخلاق حضوری انکارناپذیر داشته است ولی این همه را به متقاضیان

شرایط و امکانات عصر خویش در لابلای دعاها و مناجات‌ها به پیروان و شیعیان خود رسانده است.

نسلها و زمانها نه همیشه از خطابه‌های آتشین و خطبه‌های ادیبانه و حکیمانه استقبال می‌کند و نه در هر شرایطی آمادگی روحی برای ستیز و نبرد را دارند بلکه از پس هر بحران و ابتلائی بزرگ و طولانی، ملت‌ها درونگرا می‌شوند و به التیام دردها می‌اندیشند. در چنین شرایطی فراخوانی مردم به صحنه‌های جدی نبرد، چه بسا با شکست مواجه شود ولی از سوی دیگر نمی‌توان آنها را به خود و انهداد تا برای تسکین آلام خویش به انزوا و افیون و راه‌های ویرانگر کشیده شوند.

پیشوای هشیار و حکیم سعی می‌کند حتی از چنین شرایطی به نفع هدایت و ارشاد مردم و زنده نگاهداشتن ارزشها در جان نسلها استفاده کند.

تاریخ نشان می‌دهد که شیعیان در عصر امامت امام سجاد علیه السلام با جراحتهای سنگینی که از روزگار غصب خلافت و جنگ صفین و نهروان و جمل و روزگار احساس می‌کردند، مجالی برای نبردی دوباره با دستگاه اموی نداشتند.

فشارهای روزافزون دستگاه خلافت و نافرجامی قیامهای توابین، بذر یأس و ناامیدی را در روحها پراکنده ساخته بود.

در چنین شرایطی، امام سجاد علیه السلام نه اجازه داشت که به طور رسمی و علنی مانند امام باقر و امام صادق علیه السلام به تعلیم و آموزش پیروان خود بپردازد و نه امکان آن را داشت تا مانند علی بن ابی طالب علیه السلام قوایی را علیه دستگاه اموی گرد آورد.

این دو مشکل در میدان فرهنگ و سیاست و جامعه می توانست برای مدتی طولانی اندیشه و معارف شیعی را مورد غفلت قرار دهد تا آن را به بن بست رسیده، معرفی کند!

هنر رهبری در هدایت و تبلیغ جامعه، اقتضا می کرد تا رهبری علی رغم همه دشواریها، ارتباطش را با امت حفظ کند پیامش را به آنان برساند و اصول را در ذهن ایشان زنده نگاه دارد.

صحیفه سجادیه و نیایشهای سراسر رمز و راز آن با محتوای عقیدتی، اخلاقی و سیاسی خود، نمودی روشن از این گونه رهبری و هنر هدایتگری است. اکنون به بیان گوشه ای از معارف نهفته در صحیفه سجادیه می پردازیم تا ابعاد علمی، اخلاقی و سیاسی و اجتماعی آن را به گونه ای ملموس ترسیم کنیم.

باورهای اصولی، در صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه در لابلای مطالب فراوان خود، اصول عقاید و باورهای بنیادین شیعه را که برگرفته شده از اسلام ناب محمدی ﷺ منع زلال قرآنی است، مطرح ساخته است.

ما بدون این که در صدد کاوشی همه جانبه باشیم به بخشی از آن حقایق اشاره خواهیم داشت:

توحید و شناخت خداوند

با توجه به ارتباط جدایی ناپذیر دعا نیایش با شناخت معبود، فرازهای صحیفه سجادیه از غنی ترین منابع معرفت خداوند و صفات جمال و جلال او به شمار می آید.

فراوانی مطالب در این زمینه به قدری است که حتی یادآوری فهرست گونه آنها در مجال این نوشته نمی‌گنجد. از این رو بدون اینکه ادعای استقصا داشته باشیم به بخشی از آن معارف گسترده اشاره می‌کنیم.

خداوند، خود معرف خویش

و الحمد لله علی ما عرفنا من نفسه، و الهمنا من شکره، و فتح لنا من ابواب العلم بربوبیتة و دلنا علیه من الاخلاص له فی توحیده. ⁽⁵⁵³⁾

«سپاس ویژه خداوند، بدان خاطر که «به وسیله وحی و برانگیختن رسولان» خویش را به ما معرفی کرد و شکرگزاری در برابر نعمتهایش را به ما الهام نمود و درهایی از علم به مقام پرودگاریش را بر روی ماگشود و ما را به اخلاص در توحید راهمایی کرد.»

خداوند، یگانه و بی‌همتا

اللهم انی اشهدک وکفی بک شهیدا، و اشهد سماءک و ارضک و من اسکتھما من ملائکتک و سائر خلقک فی یومی هذا و ساعتی هذه و لیلتی هذه، انی اشهد انک انت الله الذی لا اله الا انت. ⁽⁵⁵⁴⁾

«خداوند! تو را گواه می‌گیرم و گواهی تو خود کافی است. و آسمان و زمین و ساکنان آن دو - فرشتگان و سایر مخلوقات - را نیز در این روز و ساعت و در این شامگاه به گواهی می‌طلبم که من به یگانگی تو شهادت می‌دهم و تو آن خدایی هستی که جز تو معبودی نیست.»

خداوند، بی‌ضد و بی‌شریک

اللهم... انی لا اجعل لک ضدا و لا ادعوا معک ندا ⁽⁵⁵⁵⁾

«خداوندا!... من برای تو ضد «وجود و نیرویی که بتواند مستقل از تو و در
قبال تو عرض اندام نماید» قرار نمی دهم و هیچ چیز و هیچ کسی را در
پرستش، شریک تو نمی خوانم».

ویژگی این دعاها و نیایشها این است که «بایدها» را به صورت اخبار
درآورده و با زبان خیر و شیوه اقرار، انسان را به تفکر وامی دارد و نهاد او را به
پایبندی و تعهد در قبال آنچه اقرار می کند، فرا می خواند و این همان رسالاتی
است که از شیوه کار آمد نیایش بر می آید.

انت الذی لم یعنک علی خلقک شریک و لم یوازرک فی امرک وزیر ولم
یکن لک مشاهد و لانظیر. (556)

«خداوندا! تو آنی که کار آفرینش و رسیدگی به خلق، شریکی نداری که تو
را یاری دهد و در انجام و تدبیر امور، وزیری نداری که تو را کمک نماید و
برای تو ناظر و نظیری نیست.»

انت الذی لا ضد معک فیعاندک، و لا عدل لک فیکاکثرک، و لاند لک
فیعارضک. (557)

«خداوندا! تو آنی که نیروی معارضی در کنارت نیست تا به عناد و ستیز با
تو برخیزد و کسی همگون و همانندت نیست تا بر تو فزونی جوید و شریک
نداری تا به مقابله و معارضه تو اقدام کند.»

اهمیت اعتقاد به توحید

اللهم... و انی و ان لم اقدم ما قدموه من الصالحات فقد قدمت توحیدک و نفی
الاضداد و الاشباه عنک. (558)

«خداوندا!... هر چند من مانند تلاشگران در میدان طاعت و عبادت، اعمال
نیک و صالحی را برای جهان آخرت پیش فرستاده ام «هر چند تهیدست و

فرومایه ام اما یک اندوخته گرانبها دارم و آن این است که «اعتقاد به توحید دارم و این باور مقدس را توشه خویش ساخته ام و هرگونه ضد و شریک و شبیه را از تو نفی کرده ام».

امام سجاد علیه السلام با این بیان به انسان تعلم می دهد که اعتقاد به توحید از چنان اهمیتی برخوردار است که انسان می تواند همه کاستیها و نارساییهای خود را در یرتو اهمیت و کمال آن جبران کند و انتظار داشته باشد که خداوند به خاطر این اندوخته، او را بپذیرد.

صفات خداوند

از آنجا که ذات یکتای خداوند فراتر از آن است که در محدوده ذهن آدمیان بگنجد و برتر از آن است که در قلمرو حس درآید، شناخت صفات آن حقیقت نامحسوس، و بر شمردن آن صفات، راهی است هموار، برای نزدیک شدن به حریم معرفت او و مناجات و راز و نیاز با حضرت یگانه اش.

صحیفه سجادیه به دلیل این که بنیانش بر نیایش و گفتگوی با خدا نهاده شده است، به گونه طبیعی یاد و نام و صفات خدا، بیش از هر یاد و سخن دیگری در آن نمایان است. ولی امتیاز آشکاری که صحیفه سجادیه و سایر ادعیه ائمه علیهم السلام با دعاها و نیایشهای دیگران دارد این است که - علاوه بر محتوای پیامدها - در بعد اسما و صفات الهی از غنا و فراگیری ویژه ای برخوردار است.

مناجاتیان، معمولا با بینش و گرایش ویژه فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی خود تنها خدا را با صفاتی می خوانند که خویش را بدانها محتاجتر می بینند.

آنان که اشتیاق به بهشت و نعمتهای اخروی در وجودشان شعله ورتر است به رحمت و فضل و وسعت و امتنان الهی بیشتر تمسک می جویند و آنان که از لهیب سوزان جحیم و رنجای قبر و قیامت بیشتر بیمناکند، خدا را با اوصاف

غفور و تواب و وهاب و... می خوانند. ولی دعا‌های صحیفه و سایر ادعیه رسیده از معصومین علیهم‌السلام همان گونه که در محتوای علمی و معرفتی غنی و فراگیر است در توجه به ابعاد صفات و جلوه‌های حق نیز ممتاز می باشد.

بدیهی است که امام علیه‌السلام با یاد کردن هر صفت از صفات الهی، هدف خاصی را دنبال کرده و پیام ویژه‌ای را به شاگردان و پیروانش ابلاغ نموده است ولی این نوشته، گنجایش آن بررسی تفصیلی را ندارد. از این رو به بیان اجمالی و فهرست گونه بخشی از آن صفات می پردازیم.

بخشی از صفات الهی که امام سجاد علیه‌السلام خداوند را بدانها یاد کرده، از این قرار است:

«الاول، الاخر، الحمید، الجواد، الکریم، العزیز، القدیر، العظیم، القدیم، القریب، المجیب، السمع، العلیم، الغفور، الرؤف، المنان، المعید، التواب، الواحد، الاحد، الصمد، الوهاب، الشاکر، المحسن، المجل، المالک، العفو، المحب، الضامن، الخالق، المصور، المقدر، الواسع، الحافظ، الحلیم، الشدید، المحمود، الناصر، الولی، الرزاق، الوارث، الفرد، الکبیر، العلی، الرحمن، الرحیم، البصیر، الخبیر، الدائم، الناظر الحنان، المجید، الکافی».

در کنار این صفات، صفت‌های ترکیبی بسیار گسترده‌ای در مضامین صحیفه، وجود دارد که احصای همه آنها به طور می انجامد، از آن جمله:

«القائم بالقسط، العدل فی الحکم، ذوالفضل العظیم، ذوالعرش العظیم، مالک الملک، المنان بالجسیم، الغافر للعظیم، المتفضل بالاحسان، المتطول بالامتنان، الوهاب الکریم، ذوالجلال و الاکرام، اءرحم من کل رحیم، ذو رحمة واسعة، خیر المنعمین، ذوالبهاء و المجد، خیر الغافرین، فارح الهم، کاشف الغم، اءعدل العادلین، اکرم المسؤلین، خیر الرازقین، خیر المجیرین و...».

عدل الهی

یکی از ویژگیها و امتیازات شیعه بر بعضی از گروهها و دیگر مذاهب اسلامی، اعتقاد عمیق به عدل الهی است. امام سجاد علیه السلام این عقیده را از زوایای مختلف و در کاربردهای گوناگونش مورد توجه قرار داده است. از آن جمله:

انی اشهد انک انت الله الذی لا اله الا انت، قائم بالقسط، عدل فی الحکم، رؤف بالعباد. (559)

«خداوندا! من گواهی می دهم که جز تو خداوندگار و معبودی نیست، تویی به پا دارنده قسط و حکم کننده به عدل و دارای راءفت و رحمت بر بندگان. «
از آن جا که بیان برخی مجازاتها برای گناهان، ممکن است این سؤال را در ذهن شنونده پدید آورد که آیا براستی میان گناه و مجازات آن، رعایت عدل و انصاف شده است، امام سجاد علیه السلام بارها و بارها در دعاها به این پرسش، پاسخ داده و فرمود است:

«... ان سنتک الافضال، و عادتک الاحسان، و سیبک العفو، فکل البریة معترفة بانک غیر ظالم لمن عاقبت، و شاهدة بانک متفضل علی من عافیت، و کل مفر علی نفسه بالتقصیر عما استوجبت. (560)

«خداوندا! سنت و روش همیشگی تو، بذل و بخشش است و برنامه مداوم تو احسان و شیوه ات عفو و گذشت می باشد، بر این اساس همه آفریدگان، به راه نداشتن ظلم در عقوبتها و نظام کیفریت اعتراف دارند و گواهی می دهند که هر کس از بند درد و رنج و عقوبت رهد از لطف و عنایت تو بهره جسته است، و همگان به کوتاهی و تفصیر خویش در پیشگاهت اقرار دارند. «

لطف و رحمت الهی

روح دعا و نیایش، التجا به لطف و رحمت خداست. از این رو در صحیفه سجادیه، یاد رحمت گسترده خدا، بیشترین درس و زمزمه ای است که روح را می نوازد و جان را امید می بخشد.

امام سجاد علیه السلام در فرازی از نیایش خود به خداوند عرضه می دارد:
یا من لا تفتنی خزائن رحمته، صل علی محمد و آله و اجعل لنا نصیبا من رحمتک. (561)

«ای خداوندی که گنجینه ها و خزانه رحمت خویش فنا نمی پذیرد، بر محمد و خاندان او درود فرست و از بیکران رحمت خویش مرا بهره مند ساز!».

در دعایی دیگر امام چنین بیان داشته است:

انت الذی تسعی رحمته امام غضبه. (562)

«خداوندا! تو آنی که لطف و رحمتت در پیشاپیش غضبت حرکت می کند.

انت الذی اتسع الخلائق کلهم فی وسعه. (563)

«تو آنی که تمامی آفریده ها، در گسترده لطف و قدرتش جای دارند و قرار

گرفته اند.»

علم و قدرت الهی

یا الله الذی لایخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء، و کیف یخفی علیک یا الهی ما انت خلقته، و کیف لا تحصی ما انت صنعته؟ او کیف یغیب عنک ما انت تدبره... (564)

«خداوندا! ای آن که چیزی در زمین و آسمان بر او مخفی نیست، خداوندا! چگونه ممکن است چیزی بر تو مخفی باشد با این که تو خود آن را آفریده ای! چگونه ممکن است تحت نظارت و کنترل و شمارش نداشته باشی موجودی را

که خود آن را ساخته ای! چگونه ممکن است از تو نهان باشد آنچه خود برایش برنامه ریزی کرده ای و تحت تدبیر قرار داده ای».

در این فرازاها، امام سجاد علیه السلام علاوه بر مطرح ساختن گستره علم خدا، دلایل عقلی سیطره علم خدا بر زوایای مسایل خلق را به گونه ای غیر مستقیم بیان داشته است.

امام سجادیه علیه السلام در بیان قدرت الهی می فرماید:

... قدرته التی لاتعجز عن شیئی ء و ان عظم، و لا یفوتها شی ء و ان لطف. ⁽⁵⁶⁵⁾
«... قدرتی که با وجود آن، از هیچ کاری - هر چند بزرگ و گران باشد - عاجز نیست و هیچ چیزی - هر چند ریز و ناپیدا باشد - از او مخفی نمانده و از دایره قدرت و احاطه اش فوت نخواهد شد.»

امام سجاد علیه السلام در عبارتی دیگر یادآور شده است که اگر طبیعت و مظاهر آن، تحت فرمان بشر قرار دارد و ما می توانیم به گونه ای دلخواه از عناصر زمین و طبیعت در جهت منافع خود بهره گیری کنیم، این خود به اراده و قدرت خداست و این اوست که نظام جهان را به گونه ای پی ریزی کرده که در خدمت انسان و مقهور او باشد.

... کل خلیقته منقادة لنا بقدرته... ⁽⁵⁶⁶⁾

«تمامی آفریده های خدا، به قدرت او، رام و فرمانبرار مایند.»

عزت و بی نیازی خداوند

اللهم یا ذالملك المتأبد بالخلود، و السلطان الممتنع بغير جنود و لا عوان، العز

الباقی علی مر الدهور و خواکی الاعوام و مواضی الازمان و الایام. ⁽⁵⁶⁷⁾

«بارالها! ای فرمانروای جاودان که فرمانروایت ابدی است، ای دارنده سلطه بر هستی که بدون لشکر و پشتیبان، نیرومند و توانایی، ای عزتمندی که عزت در طول روزگاران و گذشت ایام، همچنان باقی است.»

امام سجاد علیه السلام درباره بی نیازی و غنای خداوند از خلق، بیانی این چنین دارد:

تمدحت بالغناء عن خلقک و انت اهل الغنی عنهم و نسبتهم الی الفقروهم اهل الفقر الیک. (568)

«خداوندا! تو خویش را به بی نیازی از آفریده هایت ستوده ای و براستی تو شایسته بی نیازی هستی، و از سوی دیگر آفریده هایت را به فقر و نیاز نسبت داده ای و براستی آنها به تو نیازمند و وابسته اند.»

ناتوانی انسان از وصف کامل خداوند

هر چند نیایشهای صحیفه، آمیخته با یاد و وصف خداست ولی امام سجاد علیه السلام در موارد متعددی به این حقیقت تصریح کرده است که نیروی تخیل و فهم آدمیان هرگز قادر نیست که صفات الهی را آن گونه که شایسته ذات اوست، توصیف تصویر نماید.

امام سجاد علیه السلام در این باره فرموده است:

انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیتک، و عجزت الافهام عن کیفیتک، و لم تدرک الابصار موضع اینیتک، انت الذی لاتحد فتکون محدودا، و لم تمثل فتکون موجودا... (569)

«خداوندا! تو آنی که وهمها و اندیشه ها از راهیابی به کنه ذذاتت درمانده اند و فهمها از شناخت کیفیت و چگونگی تو ناتوانند. دیدگان حسی بشر قادر به مشاهده جایگاهت نیستند (چه این که جسم نیستی و نیاز به مکان نداری).

خداوندا! تو آنی که ذات نامحدودت در تعبیرها و مفاهیم محدود بشری نمی گنجد و در قالب جسم در نمی آیی تا وجود حسی پیدا کنی و محسوس شوی.»

اما در ادامه این نیایش، تعبیری بسیار موجز و ادیبانه دارد و می فرماید:
سبحانک، لا تحس و لا تحس و لا تمس. (570)

«خداوندا! تو از هر عیب و کاستی منزهی. نه در محدوده حس می گنجی و نه در مظاهر نظام ماده و با ابزار مادی می توان تو را جست و لمس کرد.»
به بیان امام سجاد علیه السلام خداوند نه تنها با حس و ابزار حسی قابل دست یابی نیست، بلکه با ابزار عقلی و ادراکی نیز نمی توان به توصیف کامل و ترسیم همه جانبه جمال و کمال او پرداخت.

اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین. (571)

«بار خدایا، ای آن که توصیفها و تمجیدهای توصیفگران، قادر نیست تا ویژگیهای تو را آن گونه که باید و شاید، ترسیم کند.»

الذی قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین، و عجزت عن نعته اوهام الواصفین. (572)

«خداوندی که چشم نظاره گران از دیدنش ناتوان است و نیروی خیال توصیفگران از بیان اوصاف بایسته او عاجز می باشد.»

ضلت فیک الصفات و تفسخت دونک النعوت، و حارت فی کبریائک لطائف الاوهام. (573)

«واژه ها در توصیف تو نایابند و به هنگام ترسیم ارزشهایت، از ناتوانی به گمراهی می روند و تار و پود الفاظ در زیر بار ستایش تو از هم می گسلند. و اندیشه های نیرومند که از پیچیده ترین و باریکترین گذرگاههای معرفت می گذرند در وادی کبریایی تو سرگردان می مانند.»

تداوم خط رسالت در طول تاریخ

فی کل دهر و زمان ارسلت فیہ رسولا، و اقامت لاهله دلیلا من لدن آدم الی محمد ﷺ من ائمة الهدی و قادة اهل التقی علی جمیعهم السلام. (574)

«خداوندا! در هر عصر و زمانی رسولی را فرستادی و برای هر نسل دلیلی را بر پا داشتی، از روزگار آدم تا عصر پیامبر خاتم محمد ﷺ که درود تو بر او و خاندانش؛ خاندانی که پیشوایان هدایت و پیشروان اهل تقوایند، بر تمامی آنها درود.»

پیامبر اسلام، خاتم پیامبران

اللهم صل علی محمد خاتم النبیین و سید المرسلین. (575)

«خداوندا! بر محمد که پایان بخش سلسله پیامبران و سرآمد نسل رسولان است، درود فرست!»

اصحاب راستین پیامبر ﷺ

اللهم و اصحاب محمد خاصة الذین احسنوا الصحابة، و الذین ابلوا البلاء الحسن فی نصره و کافوه... (576)

«خداوندا! (یاداش نیک عطا کن به) اصحاب محمد ﷺ بویژه آنان که همراهی با پیامبر را همواره نیکو داشتند و آنان که در یاری آن حضرت آزمونی شایسته دادند، کمک رساندند، به جمع یارانش شتافتند و با سرعت، دعوتش را لبیک گفته، دلایل رسالتش را پذیرا شدند. در اظهار دین اعتلای اسلام، از زن و فرزند گسستند و در راه تثبیت رسالت پیامبر با پدران و فرزندان رودررو شدند و جنگیدند و در پرتو وجود آن حضرت به پیروزی رسیدند.»

قرآن، دلیل حقانیت پیامبر ﷺ

اللهم و كما نصبت به محمدا علما للدلالة عليك... فصل على محمد و آله، و اجعل القرآن وسيلة لنا الى اعشرف منازل الكرامة. (577)

«خداوندا! همان گونه که به وسیله قرآن و جلوه های اعجازی آن، محمد ﷺ را برای رهنمایی و هدایت خلق به سوی خودت، منصوب داشتی... بر او و خاندانش درود فرست و قرآن را وسیله راهیابی ما به شرافتمندترین مراتب کرامت قرار ده!»

قرآن، فراتر از همه کتابهای آسمانی

اللهم انک... جعلته مهمنا علی کل کتاب انزلته، و فضلته علی کل حدیث قصصه. (578)

«خداوندا! این توای که قرآن را در بردارنده همه حقایق اصولی کتابهای آسمانی پیشین و گواه و امانتدار آنها قرار دادی و بر سایر سخنانی که برای آدمیان گفته اید، برتری بخشیدی.»

قرآن، روشنگر ظلمتها

و جعلته نورا نهتدی من ظلم الظلالة و الجهالة باتباعه.
«خداوندا! قرآن را نوری قرار دادی که ما در پرتو پیروی از آن، از ظلم گمراهی و جهالت برهیم و ره به هدایت بریم.»

قرآن شفا بخش حقجویان

و جعلته... شفاء لمن انصت بفهم التصدیق الی استماعه.
«خداوندا! قرآن را مایه شفا قرار دادی برای کسی که برای پذیرش حق بدان گوش فرا دهد.»

قرآن، ملاک تشخیص حق

و جعلته.. میزان قسط لایحیف عن الحق لسانه. (579)

«خداوندا! قرآن را ترازوی قسط و ملاک سنجش عدل و درستی قرار دادی،
ترازویی که شاهینش از حق و درستی در نمی گذرد.»

حقایق قرآن، نیازمند مفسری الهی

اللهم انک انزلته علی نبیک محمد - ﷺ - مجملا، و الهمته علم عجائبه
مکملا. (580)

«خداوندا! قرآن را بر پیامبرت - محمد ﷺ - به گونه مجمل فرو
فرستادی و آگاهی به شگفتیهای نهفته در قرآن را به صورت کامل، به پیامبرت
الهام کردی.»

امامان علیا، وارثان علم پیامبر ﷺ

و ورثتنا علمه مفسرا، و فضلنا علی من جهل علمه... (581)

«خداوندا! ما (خاندان پیامبر ﷺ) را وارثان علم قرآن همراه با تفسیر آن
قرار دادی و در پرتو این دانش ما را بر کسانی که از چنین دانشی محرومند،
برتری بخشیدی.»

امامان، گنجینه داران معارف قرآن

اللهم فکما جعلت قلوبنا له حمله، و عرفتنا برحمتک شرفه و فضله، فصل
علی محمد الخطیب به، و علی آله الخزان له. (582)

«بارالها! آن گونه که قبلهای ما را حامل علوم قرآن قرار دادی و فضل و
شرافت قرآن را به لطف خویش به ما لطف خویش به ما شناساندی، بر محمد
ﷺ که همواره زبانش به قرآن گویا بود، درود فرست، و همچنین بر خاندان
محمد ﷺ که گنجینه داران قرآن علوم قرآند.»

خاندان پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رهبران خلق به سوی خدا

اللهم... و انهجت باله سبل الرضا اليك. (583)

«خداوند! به وسیله خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راههای رضا و خشنودی را که به سوی تو منتهی می شود، آشکار ساختی «و بندگان با پیروی از خط آنان می توانند رضا و خشنودی تو را به دست آورند».

خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برگزیدگان خدا

رب - صل على اءطائب اهل بيته الذين اخترتهم لامرك و جعلتهم خزنة علمك، و حفظة دينك، و خلفاءك في ارضك. (584)

(پروردگارا! بر پاکیزه گان از خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام) درود فرست؛ آنان که برای امر دین انتخابشان کرده ای و ایشان را خزانه داران علمت و حافظان دینت و جانشینان خویش در زمین قرار داده ای. «

خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پاکیزگان از گناه

و طهرتهم من الرجس و الدنس تطهيرا بارادتك. (585)

«پروردگارا! تو خاندان پیامبرت را به اراده خویش از هر پلیدی و ناپاکی، منزه ساختی. «

فلسفه تداوم امامت

اللهم انك ايدت دينك في كل اوان بامام اقمته علما لعبادك، و منارا في بلادك. (586)

«خداوند! تو ای که براستی در هر فصلی از روزگاران، دین خویش را به وسیله امام و پیشوایی که خود او را برای مردمان نصب کرده ای، یاری کرده و آن امام را در جغرافیای زمین مایه روشنی و روشنگری قرار داده ای. «

از این فراز دعای امام سجاد علیه السلام فلسفه ضرورت تداوم امامت و رهبری دینی استفاده می شود، زیرا به فرموده آن امام هر روزگاری نیازمند پیشوا و امامتی الهی است. و آن رهبران باید منتسب به خداوند و تأیید شده از سوی او باشند تا بتوانند با نور هدایت خویش خلق را به سوی ارزشهای دینی دعوت کنند و به آنان تجمع بخشند.

فلسفه لزوم اطاعت از امام علیه السلام

بعد از وصلت حبله بحبلک و الذریعة الی رضوانک و افتراضت طاعته، و حذرت معصیته... (587)

«خداوندا! (امامان معصومین علیهم السلام را برای هدایت مردم گماری) پس از این که ریسمان آنان را به ریسمان خویش پیوند زدی (و رابطه الهی میان ایشان و خودت برقرار کردی تا آنان از حد انسانهای معمولی فراتر آیند و شایستگی رهبری و هدایتگری را پیدا کنند) و این چنین، امامان علیهم السلام را وسیله راهیابی به خوشنودی خود و بهشتی قرار دادی و اطاعت از ایشان را واجب ساختی و خلق را از مخالفت با ایشان بر حذر داشتی.»

عارفان به مقام ائمه معصومین علیهم السلام

اللهم صل علی اءولیائهم المعترفین بمقامهم، المتبعین منهجهم، المقتفین آثارهم، المستمسکین بعروتهم، المتمسکین بولایتهم... (588)

«خداوندا! بر دوستان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرست؛ آنان که به جایگاه و منزلت امامان علیهم السلام اعتراف دارند، راه ایشان را پیروی می کنند، آثار و نشانه های معصومین را پی می گیرند، به ریسمان (محبت و معارف) آنان چنگ می زنند، به ولایتشان تمسک می جویند، به پیشوایی و امامتشان اقتدا می کنند، در برابر فرمان ایشان تسلیمند، در راه طاعتشان تلاشگرند، و در انتظار روز پیروزی

و حاکمیت آنان «ظهور صاحب الزمان (علیه السلام)» به سر می برند، چشم به سوی ایشان دوخته اند.

بر اینان درود فرست؛ درودهایی پایدار، پاکیزه و بالنده در هر بامداد و شبانگاه. «

در این عبارتهای نیایشی، امام سجاد علیه السلام مغز ولایت و مفهوم شیعه بودن و آرمان مقدس حاکمیت معصومان را به نسلها با زبان نیایش تعلیم داده و تلقین کرده است و میان محبت و عمل و آرمان پیوندی ژرف پدید آورده است.

ارجمندی شیعه، در نگاه امام علیه السلام

و سلم علیهم و علی ارواحهم، و اجمع علی التقوی امرهم، و اصلح لهم شوونهم، و تب علیهم، انک التواب الرحیم، و خیر الغافرین، و اجعلنا معهم فی دارالسلام برحمتک یا ارحم الراحمین. ⁽⁵⁸⁹⁾

«خداوند! بر دوستان اهل بیت علیهم السلام و بر روح آنان سلام فرست، کارهایشان را بر محور تقوا و پرهیزکاری سامان بخش و شو و ن مختلف زندگی آنان را اصلاح کن و بر آنان «لغزشهایشان ره» ببخشای، زیرا تو بسیار توبه پذیر و رحمت آفرینی و بهترین بخشاینده ای.

خداوند! ما را در دارالسلام همراه با دوستان اهل بیت قرار ده! ای مهربانترین مهربانان!»

آرمانهای متعالی، در مکتب انتظار

اللهم فاوزع لولیک شکر ما انعمت به علیه... و آته من لدنک سلطانا نصیرا، و افتح له فتحا یسیرا، و اعنه برکنک الاعز، و اشدد ازره...

«خداوند! به ولی خویش «آن امامی که در هر زمان حضور دارد و زمان خالی از وجود او نیست» روح شکر در برابر نعمتهایت را الهام کن... و از جانب

خویش به او نیرو و توانی چشمگیر عنایت کن. درهای مشکلات را به آسانی
برایش بگشا و با ارکان شکست ناپذیر خویش او را یاری ده و توانش را فزونی
بخش..»

و اقم به کتابک و حدودک و شرائعک و سنن رسولک.
«خداوندا! به وسیله ولی خویش «امام عصر (علیه السلام)» احکام و قوانین
و معاومت قرآنت را برپا دار و شریعتها و سنتهای رسولت را پایداری بخش.»
و احی به ما اماته الظالمون من معالم دینک.
«خداوندا! آن ارزشهای دینی و نشانه های بارزی را که ظالمان میرانده اند،
به وسیله ولی خویش «امام عصر (علیه السلام)» زنده گردان!»
واجل به صداء الجور عن طریقتک.
«خداوندا! زنگار ستم را، آن زنگار نشسته بر سیمای تابناک شریعت الهی را
به وسیله امام عصر علیه السلام از چهره شریعت بزدا!»
و ابن به الضراء من سیبک.
«سختیها و دشواریهای راه خویش را به وسیله او بر طرف گردان!»
و ازل به الناکبین عن صراطک
«عدول کنندگان از طریق ایمان و دین و شریعت را به وسیله امام عصر
علیه السلام از میان بردار!»

و امحق به بغاة قصدک عوجا. (590)

«آنان را که بدخواه دینند و برای راه راست، کجی و ناهمواری آرزو می کنند،
به وسیله امام عصر علیه السلام نابودگردان!»
اگر توجه شود که امام سجاد علیه السلام در چه شرایطی این دعاها و درسهای
زمزمه گونه را به گوش پیروان خود می رسانده است، بروشنی این نتیجه آشکار

خواهد شد که امام سجاد علیه السلام با وجود این که به طور علنی به تجهیز قوای رزمی علیه حاکمیت‌های جائر زمانش نپرداخته است ولی در تعالیم خود بنیان اندیشه ظلم ستیزی و اعتقاد به حاکمیت دین و ضرورت رهبری پیشوای الهی و اهداف و برنامه های حکومت اسلامی را پی ریخته و از سوی دیگر ماهیت دین ستیز و فسادگر و ستم پیشه حاکمان زمان خویش را اعلام داشته است. و اینها چیزهایی نبود که شیعیان و هوادارانش از نیایشهای آن حضرت استشمام نکنند و درس نگیرند.

هواداران امام علیه السلام شرایط آن حضرت را درک می کردند و راز و رمز سخنان او را باسانی درمی یافتند.

امام سجاد علیه السلام با این جملات، آرمان انتظار را در جهت دین خواهی و دینداری و ظلم ستیزی و عدل گستری، هدایت می کرد به باورهای شیعه جهتی بایسته می بخشید. چنان که امروز ما نیازمند آنیم که روح ولایت و انتظار را از فرو افتادن در وادی رخوت و تکلیف گریزی و بی تفاوتی دور ساخته و به وادی واقعیت‌های زنده زندگی دینی و اجتماعی سوق دهیم.

مناسبات امام و امت

در سخنان پیشوایان دین بویژه امیرالمؤمنین مناسبات امام و امت تحت عنوان حقوق متقابل امام و امت، یا وظایف امام در برابر امت و مسؤ لیت رعیت در قبال امام مطرح شده است.

دعاهای صحیفه نیز از این حقیقت با بیان مخصوص خود - که همان شیوه ابراز حقایق در قالب نیایش است - یاد کرده و امام سجاد علیه السلام در این باره چنین فرموده است:

... والن جانبه لاوليائك، وابسط يده على اعدائك، وهب لنا راءفته و رحمته و تعطفه و تحننه، و اجعلنا له سامعين مطيعين، و في رضاه ساعين و الی نصرته و المدافعة عنه مكفنين و اليك رسولك صلواتك اللهم عليه و آله بذلك متقربين.

(591)

«خداوندا! به امام عصر و پیشوایی که برای امت در هر روزگار قرار داده ای، صبر و بردباری و نرمخویی در برابر دوستانات عنایت کن، دستانش را علیه دشمنانت بگشای، راءفت و رحمت و عطوفت و شفقتش را به ما روزی گردان و ما را نیز شنوا و فرمانبردار او قرار ده، تا در جلب رضای او تلاش کنیم و در یاری وی و دفاع از او همت گماریم، و از این رهگذر به رسول تو - پیامبر اکرم ﷺ - تقرب جوئیم.»

در این بخش از دعای صحیفه به گونه ضمنی ارزشهای رهبری در مدیریت نیروی انسانی و جامعه اسلامی یادآوری شده و نرمخویی و دشمنی ستیزی و راءفت به رعیت مورد تصریح قرار گرفته است.

از سوی دیگر وظایف رعیت در برابر امام عدل و مصلح خیرخواه نیز برشمرده شده است: 1 - لزوم حرف شنوی و اطاعت از او - در برنامه های اجتماعی و حکومتی همانند برنامه های دینی، 2 - لزوم جلب رضایت و خشنودی امام، 3 - لزوم یاری امام و دفاع از حریم وی، 4 - اطاعت و حمایت از امام، خود دارای پاداش و ارزش دینی و مایه تقرب به خداست.

نباید از نظر دور داشت که منظور امام سجاد عليه السلام از امام، پیشوای عدل الهی است و نه هر کسی که به جبر و ستم و بدون داشتن صلاحیت علمی و ایمانی بر مردم سروری کند و حکم راند! زیرا قبل و به این دعا مشخصات امام عدل و رهبری الهی را بیان داشته و مجال هر گونه شبهه را از بین برده است. چنان که

در برخی از دعا‌های دیگر با صراحت هر چه تمامتر از هر گونه ظلم و سیهکاری ستم پیشگان بیزاری جسته و فرموده است:

و لا تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لالهم علی محو کتابک یدا و نصیرا. (592)

«خداوندا! مرا یار و پشتیبان ستمکاران قرار مده و وسیله قدرت و پیروزی ظالمان در مسیر از میان بردن قرآن، مگردان!»

امام سجاد علیه السلام در این عبارت، یاری ظالمان را زمینه از میان رفتن قرآن معرفی کرده و روح دینداری و قرآن‌پذیری را مابین با مدرسانی به ظالمانی شناسانده است.

پیامبران و امامان علیهم السلام، حجت خدا بر خلق

«رب صل علی اطائب اهل بینه الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم... حفظة دینک و خلفاءک فی ارضک و حججک علی عبادک». (593)

«پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبری صلی الله علیه و آله لیسو - معصومین علیهم السلام - درود فرست؛ آن شخصیت‌های منزهی که ایشان را برای امر رهبری دینی و هدایت امت و تعلیم شریعت برگزیدی و آنان را پاسداران دین و جانشینان خود در زمین و حجت بر بندگان قرار دادی.»

اتمام حجت خدا بر انسانها، زمینه مسئولیت آنان

بعثت رسولان و رهبری امامان، اتمام حجت الهی بر بندگان است تا پس از این اتمام حجت، انسانها کمترین بهانه‌ای در مسیر انجام وظایف خود نداشته باشند و مسئولیت‌های انسانی و الهی خود را بروشنی بشناسند و بدانها وفادار باشند.

امام سجاد علیه السلام پس از یاد کرد نعمت‌های الهی و اعطای معرفت به انسان از سوی خدا و پس از بیان این که انسانها در پرتو همین معرفتها و شناختها به مقام

انسانی راه یافته و شایستگی امر و نهی و مسئولیت پذیری را یافته اند، می فرماید:

لم یدع لاحد منا حجة و لا عذرا. (594)

«خداوند برای هیچ یک از ما انسانها حجت و دلیلی را فروگذار نکرده و عذری را باقی نگذاشته است.»

فقد ظاهرت الحجج، و ابلیت الاعذار، و قد تقدمت بالوعید، و تلطفت فی الترغیب، و ضربت و الامثال، و اطلت الامهال. (595)

«خداوند! حجتها و دلایل خود را پیاپی آشکار ساخته ای و با بیان دلایل آشکار و جدا ساختن درستیهها از نادرستیهها، هر گونه ای عذر را به سستی کشانده ای، چه این که داده ای و با شیوه ای آمیخته با لطف و لطافت، آدمیان را در مسیر ارزشها تشویق نموده ای و برای تفهیم به بندگان مثالها و نمونه ها آورده ای و از پس آن همه روشنگری به آنان مهلت داده ای.»

قیامت، روز پاسخگویی به مسؤ ولیتها

و اذا انقضت ایام حیاتنا، و تصرمت مدد اعمارنا، و استحضرتنا دعوتک التی لابد منا و من اجابتها، فصل علی محمد و آله، و اجعل ختام ماتحصی علینا کتبه اعمالنا توبة مقبولة... و لاتکشف عنا ستره سترته علی رؤس الاشهاد، یوم تبلو اءخبار عبادک. (596)

«آن گاه که روزگار زندگیمان به پایان رسید و عمرمان سپری شد و دعوت تو «خداوند!» ما را فرا خواند، آن دعوتی که به ناگزیر باید بدان پاسخ گفت، - پس عملمان ثبت می کنند، توبه ای راستین قرار ده! و آن روز که گزارش کار بندگان را در میزان محاسبه، مورد بررسی قرار می دهی، پرده از اعمال ناشایست ما برنندار و رسوایمان مساز.»

بر پایی قیامت، لازمه عدل الهی

ثم ضرب له فی الحیوة اجلا موقوتا... حتی اذا بلغ اقصى اثره و استوعب حساب عمره، قبضه الی ماندبه الیه من موفرو ثوابه، او محذور عقابه، لیجزی الذین اساؤ ابما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی، عدلامنه... (597)

«خداوند در زندگی دنیا، برای فرزند آدم مدت معینی را قرار داد... تا آن هنگام که به پایان زندگی رسید و روزهای عمرش سپری شد، جانش را دریافت کند او را به پادشاهای سرشار و یا کیفرهای هول انگیز که قبلا یادآوری کرده است، فرا خواند.

این کیفر و پاداش برای این است که بدکاران جزای عمل خوش را بچشند و نیکان پاداش نیکیهای خود را دریافت دارند. و اینها همه ناشی از عدل الهی است.»

نظام کیفر و پاداش الهی، بدون ظلم

فکل البریة معترفة بانک غیر ظالم لمن عاقبت، و شاهدة بانک متفضل علی من عافیت و کل مقرر علی نفسه بالتقصیر عما استوحبت. (598)

«خداوند! تمامی آفریده هایت اعتراف دارند که تو در کیفر خطاکاران، کمترین ستم روا نمی داری، و همگان شاهدند که لطف و عنایت تو به بندگان از روی فضل و بخشش است، و همگی در پیشگاهت اقرار می کنند که نتوانسته اند حقت را ادا کنند و آن گونه که سزاواری انجام نمایند.»

امام سجاد علیه السلام این سخنان را بی مقدمه و بدون برهان نیاورده است، بلکه قبل از این فرازها، مطالبی دارد که الطاف بی حساب الهی را در حق بندگان و سنت خدا بر عفو خطاکاران را یادآور شده، به گونه ای که انسان مؤمن اندیشمند

خود به اعتراف در پیشگاه حق می نشیند و ساحت خداوند را از ظلم و ستم منزّه می داند. «

فلسفه عدل الهی در نظام جزابخشی

امام سجاد علیه السلام در بیانی دیگر از نیایشهای صحیفه، نخست حاکمیت بی چون و چرای خدا بر پهنه حیات و اراده بی معارض او را در مورد خلق یادآور شده، سپس به خداوند عرضه می دارد:

و قد علمت انه ليس في حكمك ظلم، و لا في نعمتك عجلة، و انما يعجل من يخاف الفوت، و انما يحتاج الى الظلم الضعيف و قد تعاليت - يا الهی - عن ذلك علوا كبيرا. (599)

«(خداوندا! هر چند اراده تو، یگانه اراده نافذ در هستی است و هیچ قدرتی، یارای معارضه و رویارویی با قدرت تو را ندارد، اما این اراده و قدرت بدون معارض تو، هرگز به استبداد و جباریت نزدیک نمی شود) من بیقین می دانم که در حکم و داوری و تقدیر تو، ستم راه ندارد، چنان که در مجازات بدکاران، شتاب نمی کنی، زیرا کسی باید شتاب کند که بیم از دست رفتن فرصت و قدرت خود را داشته باشد و کسی به ظلم کشیده می شود و به ستم رو می آورد که ضعیف و ناتوان باشد «تواند عدل را به کار گیرد و یا منافع خود را در رعایت عدل نبیند» در حالی که تو - ای خداوند - از ضعف و ناتوانی و نگرانی و ستم مبرا هستی و جایگاهت فراتر از این نسبتهاست. «

امام سجاد علیه السلام علاوه بر این که با زبان ویژه نیایش، فلسفه مبرا بودن خدا از ظلم و ستم را بیان داشته، به نکته ای فراتر نیز اشاره کرده است و آن این که مهلت خداوند به خط کاران و تعجیل نورزیدن خدا در انتقام از بدکاران خودگواه عدل الهی بلکه فضل الهی است. چه این که اگر خداوند خطاکاران را بسرعت

مجازات می کرد، مناقاتی با عدل او نداشت ولی لطف او سبب شده است تا به گناهکاران مهلتی دهد تا شاید به توبه روآورند و از عقاب برهند.

مهلت الهی به مسؤ ولیت گریزان

رزقک مبسوط لمن عصاک، و حلمک معترض لمن ناواک، عادتک الاحسان الی المسیئین، و سنتک الابقاء علی المعتدین حتی لقد غرثهم اناتک عن الرجوع، و صدهم امهالک عن النزوع.⁽⁶⁰⁰⁾

«(خداوندا!) روزیها و نعمتهای دنیوی تو حتی در اختیار معصیت کاران گسترده است و حلم و بردباری تو حتی دشمنانت را نیز در بر گرفته است. روش تو احسان «به همگان حتی» خطاکاران است و سنت تو باقی گذاشتن نعمتها در دسترس کسانی است که از لطف احکام و قوانین تو تجاوز کرده اند! «اما افسوس که آنان به جای قدردانی از لطف تو و اظهار ندامت از خطاهای خویش به ناسپاسی روی آورده» تا آنجا که گرفتار غرور شده و تمایلی به توبه نشان نمی دهند! و مهلتهایی که به ایشان داده ای مایه عبرت و بازنگری آنان در وضع خویش نمی شود!

فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان

و انما تانیت بهم لیفیئوا الی امرک، و امهلتهم ثقة بدوام ملکک...⁽⁶⁰¹⁾

«خداوندا، اگر به اهل عصیان مهلت داده ای و آنان را بسرعت مجازات نکرده ای به سبب این است که آنان به فرمان تو بازگردند و سر در خط اطاعت تو نهند. و البته مهلتی که به ایشان می دهی از آن جهت است که می دانی اقتدار و فرمانروایی تو همیشگی است (و فرصت مجازات گناهکاران را از دست نخواهی داد).»

کارآیی شفاعت، در قیامت

از جمله مسائل عقیدتی که در ضمن معارف گسترده صحیفه مورد توجه قرار گرفته، مسئله شفاعت و کارآیی آن در صحنه قیامت است.

اصل شفاعت به دو گونه قابل تصویر است:

1 - شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت غیر خدا برای پیشگیری از تحقق اراده خدا و دور ساختن عقاب الهی از خود! شفاعت به این معنا، هم در قرآن مورد انکار قرار گرفته است و هم در روایات و بیان امام سجاد علیه السلام.

یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ⁽⁶⁰²⁾

یعنی: در آن روز «روز قیامت» هیچ شفاعت و وساطتی سود نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده باشد تا میان خلق و خدا واسطه شود.

امام سجاد علیه السلام نیز در این باره چنین بیان داشته است:

و بیدک، یا الهی، جمیع ذلک السبب، و الیک المفر و المهرب... اللهم انک ان صرفت عنی وجهک الکریم او منعتنی فضلک الجسیم... لم اجد السبیل الی شیء من املی غیرک... لا امر لی مع امرک، ماض فی حکمک... ⁽⁶⁰³⁾

«خداوندا! تمامی عوامل و اسباب کار آمد و مؤثر به دست توست (و به

اراده تو می تواند تاثیر کند». تنها پناهگاه و ایمنی بخش تویی!

خداوندا! اگر تو لطف و کرامت خویش را از من دریغ کنی و فضل خود را از من بازداری دیگر راهی به سوی آرزوهایم نخواهم یافت، جز راه تو...! با وجود فرمان و حکم تو، در جهت منافع من فرمانی نیست، حکم تو درباره من گذرا و نافذ است. «

2 - شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت اولیای الهی به اذن و اجازه خداوند نه در قبال خواست و اراده او.

شفاعت به این معنا هم در قرآن مورد انکار قرار نگرفته در روایات و تعالیم معصومین امری تحقق پذیر معرفی شده است. امام سجاد علیه السلام نیز در موارد متعددی به مسئله شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و شفاعت ائمه علیهم السلام و شفاعت اهل نجات و سعادت برای از پادرافتادگان وادی طاعت، اشاعه کرده است.

شفاعت پیامبران برای امتها

اللهم اجعل نبینا صلواتک علیه و علی آله یوم القیامة.. امکنهم (امکن النبیین)
منک شفاعة. (604)

«خداوندا! پیامبر ما را - که درود تو بر او و خاندانش باد - در روز قیامت، بیش از سایر پیامبران، حق شفاعت عنایت کن.»

امام سجاد علیه السلام با این بیان، اصل وجود شفاعت را برای انبیا مسلم شمرده و از این رو برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برترین انبیاست، امکان شفاعت بیشتری را آرزو کرده است.

شفاعت اهل بیت علیهم السلام برای پیروان

اللهم... فانی لم آتک ثقة منی... لا شفاعة مخلوق رجوته الا بشفاعة محمد و اهل بیته علیه و علیهم سلامک. (605)

«خداوندا! من من امید شفاعت جستن از مخلوق، رو به درگاهت نیاورده ام مگر به امید شفاعت محمد و اهل بیت او - درود تو بر پیامبر و خاندانش -.»

شفاعت صالحان، برای وابستگان خویش

اللهم و ان سبقت مغفرتک لهما فشفعهما فی، و ان سبقت مغفرتک لی فشفعنی فیهما حتی نجتمع براءفتک فی دار کرامتک. (606)

«خداوندا! اگر بخشایش و غفران تو - قبل از من - شامل پدر و مادرم شد، پس آنها را شفیع من قرار ده! و اگر من قبل از ایشان مورد غفران تو قرار گرفتم مرا درباره آنها شفیع گران، تا در یرتو لطف تو و در خانه کرمت - بهشت جاویدان - گرد هم و در کنار هم باشیم.»

از این نیایش استفاده می شود که هرگاه فردی مورد غفران الهی قرار گیرد و به بهشت راه یابد، می تواند به اذن الهی برای وابستگان خود شفاعت کند.

شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان

اللهم صل علی محمد و آله... صلاة تشفع لنا یوم القیامة... (607)

«خداوندا! بر محمد و خاندان او درود فرست؛ درودی که بتواند در روز

قیامت شفیع ما گردد...»

درود بر پیامبر ﷺ و خاندان او، یکی از اعمال شایسته مؤمنان است و امام سجاد علیه السلام در این عبارتها به اصحاب و پیروان خود آموخته است که این عمل نیک خود می تواند شفیع انسان در روز قیامت قرار گیرد.

سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه سجادیه

مراحل پیدایش و تکامل انسان

نیایشهای صحیفه سجادیه، هر چند در نگاه نخست راز و نیاز خلق با خالق را می نمایاند، اما این مجموعه معرفتی همچنان که پیامدار معارف اصولی و بیانگر عقاید ناب اسلامی است، از پرداختن به انسان و ارزشهای انسانی دور نمانده، بلکه درنمودن فضایل اخلاقی، گنجینه ای است گرانبها و پرگوهر.

امام سجاد علیه السلام مراحل پیدایش و تکامل انسان را چنین بیان داشته است:

اللهم و انت حدرتنی ماء مهینا من صلب متضائق العظام... حتی اذا احتجت الی رزقک و لم استغن عن غیاث فضلک، جعلت لی قوتا... ولو تکلنی یا رب فی تلک الحلات الی حولی، او تضطرنی الی قوتی لکن الحول عنی معتزلا...⁽⁶⁰⁸⁾

«خداوندا! من قطره ای ناچیز بودم که تو مرا از تنگنای استخوانهای صلب، به صورت مایه ای بی مقدار، در فضای کوچک رحم مادر فرو افکندی؛ فضایی پوشیده شده در حجابها و پوششها متعدد. از آن پس دگرگونیهای بیپایی در من پدید آوردی تا آن جا که شکلی کامل و انسانی به خود گرفتم و اندامی بایسته و مناسب یافتم. چنان که این مراحل را در قرآن خویش بیان داشته ای: نخست نطفه، سپس علقه «خون بسته»، پس از آن به صورت پاره گوشت و در مرحله بعد تبدیل شدن به استخوان و نیز پوشیده شدن استخوانها به وسیله گوشت و پس آن گاه راه یافتن به مرحله جدید زندگی و برخوردار شدن از جان انسانی. در این هنگام تن من نیازمند تغذیه و روزی تو گشت و تو در آن فضای نهان از آنچه مادرم می نوشید و تغذیه می کرد، مرا بهره مند ساختی «و از آنچه او می خورد، غذایی پدید آوردی که متناسب با نیازهای من باشد».

در آن ظلمتکده ناپیدا و در آن تنگنای بی آشنا، اگر مرا به خویش وانهاده بودی، کاری از من بر نمی آمد و چاره و توانی در اختیار نداشتیم! اما فضل و لطف تو مرا تنها نگذاشت و از غذایی شایسته و متناسب مرا بهره مند ساختی. «

نیروی انسانی متکی به خدا

اللهم و انک من الضعف خلقتنا، و علی الوهن بنیتنا، و من ماء مهین ابتداءتنا فلا حول لنا الا بقوتک، و لا قوه لنا الا بعونک.⁽⁶⁰⁹⁾

«خداوندا! بنای نخستین وجود ما را، مایه ای ضعیف و ماده ای سست و ناتوان قرار دادی، و آبی بی مقدار را آغاز پیدایش ما ساختی «و این شگفتی

کار آفرینش تو است که از کمترینان، موجودی با کرامت و نیرومند می آفرینی». بنابراین، ما با چنین بنیادی نمی توانستیم از خویش توانی داشته باشیم و این است که نیرویی نداریم جز به قوت تو وقوتی نداریم مگر در پرتو یاری و حمایت‌های تو. »

فلسفه آفرینش انسان

از جمله پرسش‌های مهم انسان درباره پیدایش خوش این است که هدف خداوند از آفرینش انسان چه بوده است؟

پاسخهایی که به این سؤال داده شده، هر کدام جهتی را بیان می‌دارد و چه بسا هر کدام مسئله را از زاویه‌ای مطرح کرده باشند و نه از همه ابعاد و زوایای آن.

امام سجاد علیه السلام نیز به فلسفه آفرینش از این جهت اشاره کرده است که هدف خداوند از آفرینش انسان، نفعی نیست که به خدا بازگردد، زیرا ذات بی‌نیاز او، نمی‌تواند محتاج به مخلوقات باشد که خود آفریده است.

استوهبک - یا الهی - نفسی التی لم تخلقها لتمتع بها من سوء، اءولتطرق بها الی نفع، و لکن انشاتها اثباتا لقدرتک علی مثلها، و احتجاجا به علی شکلها. ⁽⁶¹⁰⁾

«بار خدایا! از تو تمنا می‌کنم که نفسم را به من ارزانی داری؛ آن نفسی که نیافریدیش تا زیانی را از تو دور گرداند، یا سودی را به تو برساند! بلکه آن را پدید آوردی تا گواهی باشد بر قدرت آفرینشگری تو و نمودی باشد از آفرینش چیزهایی که توان آفریدن آن‌ها را دارا هستی.»

انسان، همواره در معرض آزمون الهی

امام سجاد علیه السلام پس از بر شمردن نعمتهای گوناگون خداوند در آفرینش شب و روز آسایشها و منافی که در آنها برای آدمیان قرار داده است می‌فرماید:

بکل ذلک یصلح شاءنهم و یبلواءخبارهم، و ینظر کیف هم فی اوقات طاعته، و منازل فروضه، و مواقع احکامه، لیجزی الذین اساءوا بما عملوا، و یجزی الذین احسنوا الحسنی. (611)

«خداوند به وسیله همه اینها (امکانات و مزایای زندگی دنیا، رفاهی، لذتها و تلاشها) از یک سو به زندگی انسانها سامان بخشیده و نیازهایشان را بر آورده ساخته و از سوی دیگر ایشان را مورد آزمون قرار داده است تا عملکرد آنان را به هنگام طاعت و عبادت محک زند و موضعگیری آنها را در قبال احکام شریعت آشکار سازد و در نتیجه این آزمون، بدکاران را کیفر دهد و نیک روشن را پاداشی نیک عطا کند.»

قابلیتهای دوگانه انسان

چهره ای که امام سجاد علیه السلام از انسان می نمایاند، گاه چهره ای الهی و ملکوتی است که در شمار اولیای الهی قرار دارد و گاه چهره ای شیطانی است که در جبهه دشمنان خدا جای دارد. و این چهره دوگانه، حکایت از قابلیتها و گرایشهای دوگانه انسان دارد.

امام سجاد علیه السلام در نمودن چهره متعالی و قابلیت متکامل انسان می فرماید:

الحمد لله... حمدا نسعد بها فی السعداء من اولیائه. (612)

«حمد خدای را، حمدی که به وسیله آن در زمره نیکبختان و دوستان خدا

قرار گیریم.»

اللهم صل علی محمد و آله، و اجعلنا... من خاصتك الخاصین لدیک. (613)

«خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را از خاصترین خاصان

درگاهت قرار ده.»

انسان در این فرازها، موجودی است قابل تعالی تا حد قرار گرفتن در مجموعه خاصان خدا. ولی همین انسان می تواند با انتخاب نادرست خود، در شمار دشمنان خدا قرار گیرد.

و اشغله «ای شیطان» عنا ببعض اعدائك. (614)

«خداوندا! شیطان را از ما بازدار و به سوی دشمنانت روانه کن و وی را با دشمنانت مشغول و سرگرم ساز!»

و البس قلبی الوحشة من شرار خلقک. (615)

«خداوندا! قلبم را با بندگان شرورت بیگانه ساز و مرا از ایشان گریزان گردان (تا مبادا به آنان نزدیک شده، در شمار آنان قرار گیرم!».

انسان، بی حمایت خدا، متمایل به باطل

امام سجاد علیه السلام نخست یادآور می شود که آدمی در صحنه زندگی همیشه با دوراهیایی مواجه می شود که یک راه در بردارنده خشنودی خداوند و دیگری موجب ناخشنودی اوست.

امام به ما تعلیم داده است که در چنین مواردی از خدا بخواهید که شما را در انتخاب راه صحیح یاری دهد، زیرا اگر در چنین میدانهایی، خداوند شما را تنها گذارد، نفس اماره و خواهشهای نفسانی، شما را به سوی باطل خواهند کشید.

امام سجاد علیه السلام به ما آموخته است که به پروردگار خویش عرض کنیم:

و لا تخل فی ذلک بین نفوسنا و اختیارها، فانها مختارة للباطل الا ما وفققت،

امارة بالسوء الا ما رحمت. (616)

«خداوندا! ما را با خواهشهای درونی مان تنها مگذار و رها مکن! زیرا نفس

ما راه باطل را بر می گزیند، مگر آن نفسی که «به وسیله تو در راه مبارزه با

گرایشهای منفی نفس» موفق شده باشد! نفس ما با سرعت به سوی بدیها پیش می تازد، مگر آن نفسی که در پرتو رحمت و عنایت تو به صلاح گراییده باشد.»

سرشت انسان، متمایل به صلاح

از آنچه در سطرهای پیشین یاد شد، ممکن است که این گمان پدید آید که فطرت و سرشت انسان متمایل به بدی و پستی است! ولی از فرازهای دیگر صحیفه سجادیه استفاده می شود که نهاد آدمی، سرشته شده بر صلاح و متمایل به ارزشهاست و تمایل به باطل امری است عارضی که در نتیجه وساوس شیطانی و عوامل بیرونی بر نفس تحمیل می شود و منحرف می گردد.

امام سجاد علیه السلام در این باره چنین می فرماید:

لو لانه (ای شیطان) صورلهم الباطل فی مثال الحق ما ضل عن طریقک
ضال. (617)

«اگر شیطان (عوامل بیرونی انحراف و عناصر مرموز تزویرگر) نبود و باطل را در قالب حق جلوه نمی داد، هیچ انسانی از راه خدا و راه شریعت و راه حق گمراه نمی شد»

معرفت، عالیترین موهبت الهی به انسان

در میان نعمتهایی که خداوند به فرزندان آدم، عطا کرده است، امام سجاد علیه السلام از نعمت «معرفت» و «حقیقت‌سناسی» به عنوان مهمترین نعمت یاد کرده است؛ معرفتی که خداوند در وجود انسان به صورت سرشت قرار داده تا در برابر منعم و صاحب نعمت خویش شاکر و سپاسگزار باشد و معرفتی که به وسیله فرستادن انبیاء و تعالیم وحی از بیرون به انسان عطا کرده تا صاحب نعمت خود - خدای جهان - را بشناسد و حق بندگی را در برابر وی انجام دهد.

امام سجاد علیه السلام در این زمینه می فرماید:

و الحمد لله الذی لوحبس عن عباده معرفة حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعة... لتصرفوا فی مننه فلم یحمدوه، و توسعوا فی رزقه فلم یشکروه. (618)

«سپاس خدای را که اگر «شناخت» را از انسان دریغ می داشت (و فطرت حقشناسی را در نهاد آدمیان قرار نمی داد و پیامبران را برای تذکر و هدایت و تعلیم آنان نمی فرستادند) آنها علی رغم بهره وری از گستره نعمتها و روزیهای خداوند، به شکر سپاس او روی نمی آوردند!»

حقشناسی، ملاک انسانیت

امام سجاد علیه السلام عنصر معرفت را در نهاد آدمیان، تا بدان اصیل و مهم شمرده است که آن را مرز جدایی انسانها از حیوانات معرفی کرده است.

معرفتی که امام سجاد علیه السلام آن را ملاک واقعی انسانی شمرده، شناختهای تجربی و علوم طبیعی نیست، چه این شناختها در برخی حیوانات نیز گاه به گونه ای دقیقتر و به صورت غریزی وجود دارد.

معرفتی که امام علیه السلام آن را ملاک ارزش انسانی دانسته، معرفت خالق و پروردگار و نعمت آفرین است؛ که به سپاسگزاری انسان در برابر مبداء فیض منتهی گردد.

ولو كانوا کذلک لخرجوا من حدود الانسانية الی حد البهیمية فاکانوا کما وصف فی محکم کتابه: ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا. (619)

«اگر آدمیان این چنین می بودند (از نعمتهای خدا بهره می برند و حق بندگی به جا نمی آورند) از مرز انسانیت خارج شده و قدم در قلمرو زندگی چارپایان می نهادند و مصداق این آیه از قرآن می شدند که خداوند فرموده است: آنان نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه موجوداتی گمراه تر از چارپایان!»

صفات ارزشی انسان

صحیفه سجادیه و معارف آن، گنجینه عظیمی از اخلاق و فضایل انسانی است، علاوه بر دعای «مکارم الاخلاق» در سایر دعاهاى آن نیز ارزشهای اخلاقی در پوشش دعا و نیایش مطرح گشته است.

برخی از صفاتی که در دعای «مکارم الاخلاق» به آنها اشاره شده است، چنین است: ایمان، ارزش خواهی، عزت بدون تکبر، عبادت بدون عجب، سخاوت به دوران از منت، بزرگی بدون فخر فروشی و همراه با تواضع، صفات نیک اجتماعی، ظلم ستیزی، بسط عدالت، صفات متقین، همگامی با جامعه ایمای، دوستی دوستان خدا دشمنی دشمنان خدا، اقتصاد و میانه روی، آبرو خواهی، حسن عمل در هر حال و...

این در حالی است که کمتر می توان دیگر دعاهاى صحیفه را از یاد و نام صفات ارزنده اخلاقی، تهی یافت.

به عنوان نمونه به مواردی اشاره خواهیم داشت:

خودسازی و صلاح جویی

اندیشه خودسازی و روحیه صلاح جویی، نخستین شرط حرکت انسان به سوی کرامتهای اخلاقی و خصایل انسانی است و امام سجاد علیه السلام این اندیشه و روحیه را در دعاهاى خویش به مؤمنان منتقل ساخته است، از آن جمله:

اللهم صل علی محمد و آله، و حلنی بحیلة الصالحین، و البسنى زینة المتقین، فی بسط العدل، و کظم الغیظ، و اطفاء النائرة، و ضم اهل الفرقة و اصلاح ذات البین، و افشاء العارفة، و ستر العائبة... (620)

«خداوندا! بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرست و مرا به زیور صالحان بیارای و با زینت تقوایبشگان مزین ساز! زیور و زینتی که در جهت گسترش

عدل، فرو خوردن خشم، خاموش ساختن آتش دشمنی و بدخواهی، ایجاد پیوند و محبت میان تفرقه گرایان، اصلاح میان مردم، آشکار ساختن و تجسم بخشیدن به ارزشها، پیشگیری از ظهور عیبه و علنی شدن زشتیها و.. می باشد.»
و اجعلنی من اهل السداد و من ادلة الرشاد، و من صالحی العباد.

«خداوندا! مرا از درستکاران و راهنمایان راه رشد و کمال و از بندگان صالح

قرار ده.»

و ادم بالقرآن صلاح ظاهرنا... و جنبنا به الضرائب المذمومة و همدانی

الاخلاق.. (621)

«خداوندا! به وسیله قرآن (و درسها و پیامهای سازنده آن) ظاهر ما را به

صلاح و پاکی و درستی همواره آراسته بدار و به وسیله قرآن (و پیامهای هدایتگر

و هشدار دهنده آن) ما را از اخلاق نکوهیده و پست دور گردان.»

نیت و اندیشه نیک

... و انته بنیتی الی احسن النیات... اللهم وفر بلطفک نیتی... (622)

«خداوندا! نیت و اندیشه های درونی مرا به نیک ترین نیتها و آرمانها منتهی

گردان. خداوندا! اندیشه ها و اهداف درونی مرا به لطف خویش پر بار گردان.»

و اعنی علی صالح النیة (623)

«پروردگارا! مرا در راه دستیابی به نیت صالح و نهاد نیک، یاری ده.»

عزت و شرافت

و صن وجهی بالیسار، و لا تبتذل جاهی بالاقتار. (624)

«بارالها! عزت و آبرویم را با توانگری حفظ نما و ارج و منزلت اجتماعی مرا

با تنگدستی فرو مریز.»

امام سجاد علیه السلام که در این دعا، از خداوند می خواهد تا با بی نیازی از امکانات دیگران و تنگدست نبودن در اداره زندگی، آبرو و عزتش در جامعه محفوظ بماند، از سوی دیگر در دعایی دیگر یادآور شده است که نباید ملاک شرافت و عزت را درباره دیگران، ثروت و توانگری دانست و نباید تنگدستان را به سبب تنگدستی و فقرشان خوار شمرد.

... و اعصمی من ان اظن بذی عدم خساسة، اواظن بصاحب ثروة فضلا، فان الشریف من شرفته طاعتک، و العزیز و من اعزته عبادتک، فصل علی محمد و آله... و ایدنا بعز لا یفقد... (625)

«خداوند! مرا نگاه دار تا این که انسانهای فقیر و تهیدست را به سبب فقرشان پست و بی ارزش نشمارم و نیز ثروتمندان را به خاطر ثروتشان با فضیلت و ارجمند به حساب نیاورم، زیرا شریف واقعی کسی است که در پرتو طاعت تو به شرافت رسیده باشد و عزیز واقعی اوست که در نتیجه عبادت و بندگی تو به عزت دست یافته باشد، پس بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرست و به من عزتی عطا کن جاودان و همیشگی...»

تواضع در اوج عزت

و اعزنی و لا تبتلنی بالكبر.. ولا ترفعنی فی الناس درجة الا حططتی عندنفسی مثلها، و لاتحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذلة باطنة عند نفسی بقدرها... (626)

«بارالها! به من عزت و بزرگی عطا کن ولی مرا به کبر و خودبینی مبتلا مساز... در میان جامعه، به من برتر و رفعتی مده مگر این که به همان مقدار مرا نزد خودم پایین بیاوری! عزت و شوکت ظاهری به من عنایت نکن مگر این که در درون من، به همان اندازه مرا خوار و کوچک بنمایی!»

محبت و مودت اجتماعی

و انزع الغل من صدري للمؤمنين... (627)

«پروردگارا! کینه و بدخواهی نسبت به مؤمنان را از سینه ام ریشه کن ساز.»
و اجعل لنا فی صدور المؤمنین ودا، و لا تجعل الحیوة علینا نکدا. (628)
«خداوندا! در سینه مومنان، محبت و مودت ما را قرار ده و زندگی ما را تلخ و آشفته مگردان.»

امام سجاد علیه السلام در اوج تمجید از مودت اجتماعی و ترغیب مؤمنان به دوستی و گذشت، مرزهای دوستی را نیز مشخص ساخته و بیان داشته است:
ووقفنا... لان.. نراجع من هاجرنا، و ان نصف من ظلمنا، و ان نسالم من عادانا، حاشی من عودی فیک و لک، فانه العدو الذی لا نوالیه، و الحزب الذی لانصافیه. (629)

«معبودا! ما را توفیق ده تا با آنان که از ما بریده اند، دوباره پیوند مودت برقرار کنیم و با آنان که به ما ستمی روا داشته اند از راه انصاف وارد شویم و با ستیزه جویانی که عزم دشمنی ما دارند از در مسالمت و صلح در آییم، جز دشمنانی هستند که به خاطر تو و در راه تو مورد ستیز قرار گرفته اند، زیرا اینان، دشمنانی هستند که هرگز مورد محبت و دوستی ما قرار نمی گیرند و حزبی هستند که کدورتهایمان با ایشان پایان نمی پذیرد.»

رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آنها

اللهم اعوذبک... ان نروم ما لیس لنا بحق... و نعوذبک ان ننطوی علی غش احد. (630)

«خداوندا! به تو پناه می برم... از این که به آنچه حق ما نیست رو آوردیم و آنچه را حق ما نیست بطلبیم... و پناه می بریم به تو از این که به انگیزه خیانت و بی مروتی با کسی غش زنیم و تزویر نماییم.»

حمایت و دستگیری از محرومان

ووقفنا فی یومنا هذا و لیلتنا هذه، و فی جمیع ایامنا... لمعاونة الضعیف و ادراک اللهیف. (631)

«پروردگارا! ما را در لحظه لحظه زندگیمان، توفیق عطا کن تا یار ضعیفان و فریادرس ستمدیدگان باشیم.»

پرهیز از آزار دیگران

و امنعی عن اذی کل مؤمن مؤمنة و مسلم و مسلمة. (632)

«بارالها! مرا از آزار هر زن و مرد مومن و هر زن و مرد مسلمانی بازدار.»

پرهیز از آفات زبان و گفتار

اللهم اجعل.. ما اجرى (الشيطان) على لسانی من لفظة فحش او هجر او شتم عرض او شهادة باطل او اغتیب مؤمن غائب او سب حاضر و ما اشبه ذلك، نطقا بالحمدلك... (633)

«خداوندا! آنچه شیطان بر زبانم جاری می سازم، که عبارت است از ناسزاگویی و دشنام، سخنان بیهوده، بدزبانیهایی که آبروی دیگران را می ریزد، گواهی به باطل، غیبت مؤمن در پشست سر وی و بدزبانی در پیش روی او و... خداوندا! تو این زشتیها و آفات گفتار را از من دور ساز و زبانم را در مسیر حمد و ستایش خود گویا کن.»

پرهیز از نفاق و دورویی

اللهم! واعصمنا به (بالقرآن) من... دواعی النفاق... (634)

«خداوندا! ما را به وسیله قرآن از انگیزه های منافقانه و گرایش به نفاق، مصون بدار.»

امام سجاد علیه السلام در عبارتی دیگر نفاق را چنین معنا و ترسیم کرده است: کم من باغ بغانی بمکائده، و نصب لی شرک مصائده... انتظارا لانتهاز الفرصة لفريسته، و هو يظهر لي بشاشة الملق، و ينظرني على شدة الحق. ⁽⁶³⁵⁾

«چه بسیار کسانی که با مکر و خدعه به من ستم کردند و دامهای شکارشان را در پیش پایم گستردند و در انتظار فرصت مناسب نشستند. در حالی که به ظاهر با من خوشرویی می کردند، در اعماق دل مرا به خشم می نگرستند...»

جهاد اکبر و پرهیز از شهوات

اللهم انى اعوذبك من... متابعة الهوى، و مخالفة الهدى... ⁽⁶³⁶⁾

«خداوندا! به تو پناه می برم از پیروی هوای نفس و مخالفت با راه هدایت. «و اعذنى و ذريتى من الشيطان الرجيم.. ان هممنا بفاحشة شجعنا عليها، و ان هممنا بعمل صالح ثبطناعنه، يتعرض لنا بالشهوات، و ينصب لنا بالشبهات. ⁽⁶³⁷⁾»

«پروردگارا! من و نسلم را از تزویرها و دسیسه های شیطان، پناه بده، چه این که هرگاه ما به کار زشتی رو آوردیم، شیطان ما را تشجیع و دلیری می دهد تا بی باکانه آن را مرتکب شویم و هر گاه رو به کارهای نیک آوردیم ما را از آن باز می دارد، شیطان در حقانیت دین و بشارتها و تهدیدهای انبیا به شک می اندازد.»

امام سجاد علیه السلام در ادامه این سخنان، یکی از عوامل مقابله با شیطان و دسیسه های شیطانی را نیایش و التجا به درگاه خدا می داند و بیان می دارد:

اللهم فاقهر سلطانة عنا بسلطانك حتى تحبسه عنا بكثرة الدعاء لك فنصبح من كیده فى المعصومين بك. ⁽⁶³⁸⁾

«خداوندا! سلطه شیطان را با نیروی خودت از ما بازدار و توان شیطان را مقهور ساز تا آنجا که به وسیله دعا و نیایش ما به درگاه تو، شیطان قادر به تسلط بر ما نگردد و در نتیجه از دامهای شیطان برهیم و در زمره ایمنی یافتگان از گناه و معصیت قرار گیریم.»

مواضع سیاسی - اجتماعی امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه

دعاهای صحیفه که از جهتی راز و نیاز با خداست، در بعدی دیگر راز و رمزی میان امام و شیعیان اوست.

محتوای نیایشهای صحیفه، علاوه بر عقاید اصولی و مسائل اخلاقی، به شکلی ظریف ترسیم گرینش سیاسی امام و موقعیت و شرایطی است که حضرتش در آن بسر می برده است.

عمده ترین موضوع مورد ادعای شیعه، از آغاز، مسئله امامت و فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صلاحیت آنان برای خلافت بوده است و همین موضوع مهمترین مسئله مورد انکار قدرتها و حکومتهایی بود که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکیه بر مسند حکومت زدند و جز مدتی اندک - دوران خلافت علی علیه السلام - ائمه را از حق مسلمشان که رهبری امت در بعد حیات دینی و سیاسی و اجتماعی بود، منع کردند!

امام سجاد علیه السلام همانند پدرش حسین بن علی علیه السلام و جدش علی بن ابی طالب علیه السلام از مقام امامت و جایگاه ائمه در نظام رهبری امت دفاع کرد، اما نه با خطبه های آتشینی چون شمشیر و نه با نهضت خونینی چون نهضت عاشورا، بلکه با نیایشهایی که چون نسیم سحری جان شب زنده داران عصر تاریک اموی را به بیداری و مقاومت فرا می خواند و اسرار تشیع را با آنان زمزمه می کرد!

درودهای مکرر بر خاندان پیامبر ﷺ

تأکیدی بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه

پیامی که در همه و یا بیشتر دعاها صحیفه، حضور دارد و از چشم و ذهن هیچ خواننده ای مخفی نمی ماند، صلوات و درود بر پیامبر و خاندان اوست. تکرار این درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحلیلها و تفسیرهای متعددی را می تواند به دنبال داشته باشد. ما بدون این که سایر تحلیلها را انکار کنیم بر این باوریم که تکرار صلواتها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پیامبر ﷺ، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت خواهی از درگاه خدا، در بردارنده پیامی اعتقادی - سیاسی است.

درستی این اعتقاد آن گاه آشکارتر خواهد گشت که عصر تحریک حاکمیت امویان و اقدامهای ضد علوی آنان در جهت محو تشیع مورد توجه قرار گیرد. در عصری که راویان وابسته به دربار و مغرض، کرامتهایی دروغین برای حاکمان ناصالح می تراشند و در خاموش ساختن نام و یاد خاندان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام تلاشی پیگیر دارند، مطرح ساختن نام ائمه به عنوان اذکار مقدسی که در استجاب دعاها نقش دارد و موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهی می شود، حرکتی صرفاً عبادی نیست بلکه عبادتی است سراسر سیاست و مناجاتی است سراسر پیام و قیام.

افسوس که بسیاری از اهل مناجات، سر نهفته این درودها را آن گونه که باید نیافتند و دعا و صلوات را مایه انزوا و سکوت قرار دادند، غافل از این که درود بر خاندان پیامبر ﷺ در عصری که امام می زیست، کوبنده ترین شعار علیه

حاکمیت غاصبان خلافت بود؛ شعاری که موضع سیاسی و بینش اعتقادی را در خود نهفته داشت.

تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه علیهم السلام

رب صل علی اطائب اهل بینه الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم... حفظة دینک و خلفاءک فی ارضک و حججک علی عبادک ⁽⁶³⁹⁾

«پروردگارا! برپاکیزگان از خاندان پیامبر درود فرست؛ آنان را که برای امر دین و هدایت مؤمنان برگزیدی و ایشان را حافظ دین و جانشینان خویش در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.»

امام سجاد علیه السلام در این عبارت به چند نکته اساسی تصریح کرده است:

- 1 - الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین علیهم السلام.
- 2 - ویژگی ائمه و معصومین در میان خاندان پیامبر و این که همه همسران و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله از مرتبه طهارت و عصمت برخوردار نبوده اند.
- 3 - معصومین علیهم السلام از خاندان پیامبران صلی الله علیه و آله، پس از آن حضرت پاسدار دین و ارزشهای معنوی هستند.
- 4 - معصومین علیهم السلام علاوه بر رهبری معنوی، در نظام اجتماعی نیز برخوردار از مقام خلافت الهی هستند و تا زمانی که آنان در میان امت هستند، رهبری دین و دنیای مردم، حق دیگران نیست.

افشاگری امام علیه غاصبان خلافت

اللهم ان هذا المقام (ای الخلافة) لخلفائک و اءصفیائک و مواضع امنائک فی الدرجة الرفیعة التي اختصتھم بها قد ابتزوها... حتی عاد صفوتکم و خلفائک مغلوبین، مقهورین، مبتزین، یرون حکمک مبدلاً، و کتابک منبوزاً، و فرائضک محرقة عن جهات اشراعک و سنن نبیک متروكة. ⁽⁶⁴⁰⁾

«خداوندا! این مقام (مقام خلافت و رهبری و سیاسی امت) از آن جانشینان و برگزیدگان توست و در خور شخصیت‌های امینی است که در جایگاه عالی ویژه خود قرار دارند، ولی این مقام امامت، مغلوب و مقهور شدند. حکم تو تغییر داده شد و کتاب تو پشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شیوه اصلیش منحرف شد و روش‌های پیامبر ﷺ ترک گردید!»

ترویج امام علیؑ از آرمان حاکمیت ائمه علیهم السلام

اللهم.. و عجل الفرج و الروح و النصره و التمکین و التأيید لهم. (641)

«بارالها! در فرا رسیدن فرج و گشایش دشواریها و نیز پیروزی و سرفروود آوردن مردم برای ائمه علیهم السلام و قرار گرفتن امکانات در اختیار ایشان، تعجیل نما!»

امام سجاد علیهم السلام در روزگار استبداد اموی و حرمان شیعه، به شیعیان خود با این پیامها می آموزد که روح انتظار و امید و آرمانخواهی را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند امید فرا رسیدن حاکمیت حق و حکومت الهی را داشته باشند.

تاءکید امام علیؑ بر پاسداری از حریم دین و مقابله با باطل

اللهم صل علی محمد و آله، و وفقنا... للامر بالمعروف، و النهی عن المنکر و حیاطة الاسلام، و انتقاص الباطل و اذلاله و نصره الحق و ان عز. (642)

«معبودا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به ما توفیق عطا کن برای امر به معروف و نهی از منکر و پاسداری از اسلام و نکوهش و تضعیف باطل و ذلیل ساختن آن و یاری در شرایطی که حق مورد هجوم است.»

حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم

امام سجاد علیه السلام به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت نه از ایشان حمایت کرد نه حتی از حمایت مظلومان دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده بی عدالتیها و جباریتها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زدند، با زبان دعا، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتیها پرداخته، چنین بیان می داشت:

اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره، .. و من حق ذی حق لزمنی لمؤمن فلم اوفره. ⁽⁶⁴³⁾

«خداوندا! من از این مظلومی برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش می طلبم... و از هر حقی که از ناحیه مومنی بر عهده من بوده است و من آن را به جا نیاورده ام، عذر می جویم.»

امام علیه السلام در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد:

و ذبنی عن التماس ما عند الفاسقین، و لا تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یدا و لانصیرا. ⁽⁶⁴⁴⁾

«خداوندا! مرا از روی آوردن به فاسقان و اظهار نیاز نزد آنان، دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله عملی ساختن اهداف خائنانه ستمکاران در محو قرآن، مگردان.»

اهتمام امام به حفظ کیان سرزمینهای اسلامی

امام سجاد علیه السلام هر چند خلافت را در دست ناصحان می بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه را مورد هجوم حکام می داند اما از آنجا که در بینش امام، مسئله اسلام و گسترش اندیشه توحیدی و باورهای اسلامی در راس اهداف

سیاسی مکتب امامت قرار دارد و اصولاً مسئله ولایت در جهت تاءمین صحیح همین اهداف مطرح شده است، امام علیه السلام موضوع «حاکمان جبار و ناصالح» را از «اصل پاسداری از کیان اسلام و سرزمینهای اسلامی» جدا ساخته و به دلیل تضادی که با دستگاه سیاسی حاکم دارد، خود را از سایر واقعیتهای اجتماعی کنار نمی کشد و در برابر تحولات جاری جهان اسلام بی تفاوت نمی ماند، بلکه با صراحت هر چه تمامتر موضع خود را بیان می دارد و در قبال عواملی که مرزهای سرزمین های اسلامی را تهدید می کند، موضع می گیرد و مسلمانان را برای پاسداری از مرزها تهییج می نماید.

دعاهای امام برای مرزداران، در حقیقت اعلامیه ای است برای بسیج مسلمانان به سوی مرزهای برای مقابل با دشمنان خارجی اسلام و پایداری از دستاوردهای سیاسی - نظامی مسلمانان.

این بسیج در شرایطی صورت می گیرد که امام، کمترین اعتماد و دلبستگی به دستگاه سیاسی و دولتمردان عصرش ندارد، بلکه در ستیز کامل با آنان است.

تشویق مسلمانان از سوی امام برای روی آوردن به جهاد و پاسداری از مرزها، هر چند در ظاهر به تحکیم پایه های سیاسی حکومت دولتمردان عصر کمک می کند، اما امام با بینش سیاسی ژرف خود و دلبستگی عمیقی که به اسلام دارد، دریافته است که در آن شرایط، حفظ کیان اسلام در اولویت نخست قرار دارد و با تداوم کیان جامعه اسلامی است که می توان به تعیین نوع حکومت و اصلاح حاکمان پرداخت.

سخنان امام در این زمینه سراسر روح و رهنمود و تهییج است. حماسه ای که در قامت نیایش، محراب را با قیام کفرستیزان و سجده و رکوع مناجاتیان پیوند داده است.

امام در بخشی از این نیایش بیان داشته است:

اللهم صل على محمد و آله، و حصن ثغور المسلمين بعزتك، و اید حمايتها بقوتك، و اسبغ عطایاهم من جدتك، اللهم صل على محمد و آله، و كثر عدتهم، و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم، و امنع حومتهم، و اكف جمعهم و دبر اءمرهم... (645)

«خداوندا! بر محمد ﷺ و خاندانش درود فرست و به نیروی شکست ناپذیرت مرزهای سرزمین مسلمان را استوار و نفوذناپذیر گردان، با توانگریت، حامیان قلمرو سرزمینهای اسلامی را توانایی بخش و عطایا و حمایتهای مادی آنان را فراوان گردان!

معبودا! بر محمد ﷺ و خاندانش درود فرست و شمار مدافعان سرزمین اسلامی را فزونی بخش، سلاحهایشان را برنده تر و کارسازتر کن و از قلمرو پایگاهشان حفاظت نما و به دژها و سنگرهایشان استحکام و پایداری ده! دلهایشان را الفت عطا کن و کارهایشان را تدبیر نما و سامان بخش...»

ترغیب و تشویق به جهاد

اللهم و ایما غاز غزاهم من اهل ملتک، او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتک لیكون دینک الاعلی و حزبک الاقوی و حظک الاوفی فلقه الیسر، و هیی له الامر... (646)

«خداوندا! هر رزمنده مسلمانی که به ستیز با مشرکان و مهاجمان به قلمرو اسلام، همت گمارد و یا هر جهادگری که در راستای پیروی از دین به جهاد برخیزد تا این که دین تو برتری یابد و حزب تو تقویت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امت اسلامی کاملتر شود، خداوندا! مشکلات را از پیش پایش

بردار و راهش را هموار ساز و کارهایش را سامان بخش و پیروزی را برایش تضمین کرده، یارانی شایسته برای او تدارک کن ...»

بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام

اللهم و ایما مسلم اهمه امر الاسلام، و احزنه تحرب اهل الشرك عليهم فنوی غزوی، اوهم بجهاد فقعد به ضعف، او ابطات به فاقه، و اخره عنه حادث... اوجب له ثواب المجاهدین، و اجعله فی نظام الشهداء و الصالحین. (647)

«معبود! هر مسلمانی که نگران و دلمشغول کار اسلام و سرنوشت مسلمان است و از این که قوای شرک علیه مسلمانان بسیج شده اند، محزون و دل غمین می باشد و تصمیم به نبرد گرفته و یا عزم جهاد داده است، اما برایش مشکلی، کمبودی و یا حادثه ای ناخواسته رخ داده و نتوانسته است به نبرد مهاجمان و بدخواهان برود، خداوندا! ثواب جهادگران را به او عطا کن و وی را در صف شهیدان و صالحان قرار ده.»

ارزش شهادت و مقام شهیدان

الحمد لله... حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه، و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه. (648)

«حمد و ستایش به درگاه خدای یگانه... حمدی که در پرتو آن به مرتبه دوستان سعادت مند خدا نایل شویم و در صف شهیدانی که با شمشیر دشمنان خدا به شهادت رسیده اند، قرار گیریم.»

امام سجاد علیه السلام در دعا برای جنگاوران مسلمان و جهادگران راه خدا به درگاه حق عرضه می دارد:

فاذا صاف عدوك و عدوه فقللهم في عينه... فان ختمت له بالسعادة، و قضيت له بالشهادة فبعد ان يجتاح عدوك بالقتل، و بعد ان يجهدبهم الاسر، و بعد ان تاء من اطراف المسلمين، و بعد ان يولى عدوك مدبرين. (649)

«خداوندا، آن گاه که رزمنده مسلمان به انگیزه دفاع از قلمرو و اسلام به مصاف با دشمنانت - که دشمنان او نیز هستند - می رود، شمار نیروهای دشمن را در نظر او کم گردان (تا بیم از دشمن پیدا نکند)... پس اگر فرجام سعادت مندی را برای رزمنده مسلمان در نظر گرفته ای و شهادت را برایش رقم زده ای، دستیابی وی به این سعادت و شهادت پس از آن باشد که دشمن تو را کشته و گروه بازمانده شان را اسیر کرده و به نواحی سرزمین اسلامی بخشیده و دشمنان اسلام گریخته باشند.»

اهداف والالی جهاد

امام سجاد علیه السلام در نگاه جامع و همه جانبه خود به مسئله جهاد و نبرد با مهاجمان به قلمرو اندیشه ها و سرزمینهای اسلامی، از ترسیم اهداف و انگیزه های ارزشی جهاد فارغ نمانده است، بلکه با بیان ویژه نیایش به این مهم نیز پرداخته است.

اللهم و قو بذلك محال اهل السلام، و حصن به ديارهم، و ثمر به اموالهم، و فرغهم عن محاربتهم لعبادتك، و عن منابذتهم للخلوۃ بك حتى لا يعبد في بقاع الارض غيرك، و لاتعفر لاحد منهم جبهة دونك. (650)

«بارالها! به وسیله توانمندی جنگاوران مسلمان و ضعف و اضمحلال مهاجمان کافر، پایگاهها و سرزمینهای اسلامی را قوت بخش، دژهای دیارشان را مستحکم گردان، اموالشان را بالنده و پرتمر ساز و خاطرشان را از جنگ با دشمنان آسوده نما و برای عبادت و خلوت و راز و نیاز با خودت به ایشان

فراغت و آرامش عنایت کن تا آنجا که در جای جای زمین جز تو مورد پرستش قرار نگیرد و کسی جز به درگاه خداوندگاری تو پیشانی بر خاک نساید.»

سخنی در پایان

ما در این بخش تلاش کردیم تا گوشه ای از معارف و مطالب گسترده صحیفه را بنمایانیم ولی برآستی در انتخاب نمونه هایی از میان صدها درس و پیام ارزنده که در صحیفه مطرح شده است، همواره احساس حسرت داشتیم و آنچه آوردیم نه به معنای گزینش برترینها، بلکه تنها به منظور نمایاندن جلوه ای است از تابش همواره صحیفه، جلوه ای که صاحبان بصیرت را کافی است تا با تاءملی فزونتر و بازنگری در مضامین عالی صحیفه، کرانهای دیگری از معارف الهی و اخلاق و منش اسلامی را بازیابند و بازشناسند.

پی نوشت ها:

- 1- منابعی که این نقل را پذیرفته اند، عبارتند از: دلائل الامامه 80؛ اصول کافی 368/2؛ ارشاد 139/2؛ اعلام الوری 151؛ مناقب 310/2؛ کشف الغمّة 260/2؛ فصول المهمه 201؛ تذکرة الخواص 291؛ وفيات الاعیان 260/2؛ نورالابصار 139.
- 2- اعلام الوری 251؛ تذکرة الخواص 29؛ اعیان الشیعه 629/1.
- 3- سال 36 مقارن با جنگ جمل می باشد. مصباح المتجهد 733؛ مصباح کفعمی 29.
- 4- فیض کاشانی (رحمة الله علیه) تاریخ وفات مادر امام سجاد را سال 35 هجری قمری دانسته است، اگر این نقل پذیرفته شود، لازمه آن این است که امام سجاد یا در همین سال و یا در سالهای قبل متولد شده باشد.
- 5- کشف الغمّه 260/2؛ فصول المهمه 201؛ اسعاف الراغبین 216؛ نورالابصار 139؛ اعیان الشیعه 629/1.
- 6- مصباح المتجهد 733؛ مناقب 310/3؛ مصباح کفعمی 511؛ بحارالانوار 14/46.
- 7- ارشاد 138/2؛ مناقب 310/3؛ اعلام الوری 251؛ کشف الغمّه 201/2؛ فصول المهمه 187؛ اسعاف الراغبین 216؛ نورالابصار 139؛ اعیان الشیعه 629/1.
- 8- دلائل الامامه 80.
- 9- برخی از نویسندگان معاصر براساس همین شبهه اعتقاد یافته اند که سال ولادت امام سجاد در 36 هجری قمری بوده است زیرا چنین سالی خاندان علی علیه السلام در مدینه حضور داشته اند. ولی این نظریه، مخالف راء مشهور می باشد. رک: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، سید جعفر شهیدی 17.
- 10- دلائل الامامه 80؛ اعلام الوری 251؛ تاج الموالید؛ کشف الغمّه 297/2.
- 11- طبقات ابن سعد 157/5؛ النجوم الزاهره 229/1؛ بحار الانوار 329/45.
- 12- دلائل الامامه 80؛ موالید الاثمه 4؛ نور الابصار 139؛ اعیان الشیعه 679/1.
- 13- طبقات ابن سعد 157/5؛ تاریخ الاثمه (مجموعه نفیسه) 28.
- 14- حبیب السیر 62/2.
- 15- سیر اعلام النبلاء 386/4.
- 16- ارشاد 139؛ اعلام الوری 251؛ تذکرة الخواص 298؛ نور الابصار 139.

- 17- مناقب 175/4؛ تذكره الخواص 291؛ فصول المهمة 201.
- 18- علل الشرائع 232؛ مناقب 175/4؛ حبيب السير 62/2.
- 19- كشف الغمه 72/2؛ شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد 79/10؛ ارشاد 138.
- 20- كشف الغمه 73/2.
- 21- كشف الغمه 73/2.
- 22- مناقب 175/4؛ كشف الغمه 73/2.
- 23- مناقب 175/4.
- 24- حليه الاولياء 133/3؛ مناقب 175/4.
- 25- كشف الغمه 74/2؛ فصول المهمة 201.
- 26- تذكره الخواص 291؛ فصول المهمة 201؛ نورالابصار 139؛
- 27- القاب الرسول و عترته 207.
- 28- ارشاد 136/2؛ اعلام الورى 251.
- 29- معارف ابن قتيبه 214؛ تاريخ يعقوبى 246/2 و 264؛ تاريخ طبرى 347/4؛ كشف الغمه 260/2؛ و فيات الاعيان 429/2؛ سير اعلام النبلاء 321/4 و 387؛ اعيان الشيعة 629/1.
- 30- احتفظ بها و احسن اليها فستلذلك خير اهل الارض. اصول كافى 369/2؛ اثبات الوصية 145؛ اعيان الشيعة 629/1.
- 31- تاريخ قم 196؛ اعلام الورى 251/1؛ كشف الغمه 302/2؛ اعيان الشيعة 629/1.
- 32- بصائرالدرجات 335؛ دلائل الامامة 82؛ ارشاد 230.
- 33- اعلام الورى 250؛ تذكرة الخواص 291؛ النجوم الزاهرة 229/1.
- 34- معارف ابن قتيبه 214؛ انساب الاشراف 102/3؛ عيون اخبار الرضا 8/4.
- 35- طبقات ابن سعد 156/5؛ تاريخ يعقوبى 303/2؛ صفة الصفوه 52/2؛ وفيات الاعيان 429/2.
- 36- اصول كافى 368/2؛ سير اعلام النبلاء 386/4؛ حياة الحيوان 196/1.
- 37- مناقب ابن شهر آشوب 311/3؛ كشف الغمه 302/2.
- 38- مناقب ابن شهر آشوب 311/3؛ كشف الغمه 302/2.
- 39- مناقب ابن شهر آشوب 311/3.
- 40- مجمل التواريخ و القصص 456.
- 41- بصائر الدرجات 335؛ اثبات الوصية 145.

- 42- تاریخ یعقوبی 303/2.
- 43- تاریخ الائمه (مجموعه نفیسه) 24.
- 44- تذکرة الخواص 921.
- 45- مناقب 311/3.
- 46- مناقب 311/3.
- 47- عیون اخبار الرضا 128/2؛ بحار الانوار 11/46؛ اعیان الشیعه 629/1.
- 48- طبقات ابن سعد 211/5 ش معارف ابن قتیبه 214؛ و فیات الاعیان 431/2.
- 49- اثبات الوصیة 140؛؛ رجال ابن داوود 371 - 372؛ اعیان الشیعه 629/1.
- 50- قال رسول الله ﷺ: ان الله من عباده خیرتان، فخیرتهم من العرب قریش و من العجم فارس. کامل مبرد 300؛ اصول کافی کتاب الحجة، مترجم، 369/2؛ و فیات الاعیان 429/2؛ اثبات الهداة 214/5.
- 51- اصول کافی 365/2.
- 52- شاعر از رسم اجتماعی آن روز که بر بازوی کودکان بازوبند می بسته اند تا از چشم زخم در امان باشند، بهره جسته است تا نبوغ و نمونگی شخصیت مورد ستایش خود را بیان کند.
- 53- در این که شهریانو، دختر یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در چه تاریخی از ایران به مدینه انتقال یافته است و به همسری حسین بن علی علیه السلام در آمده است. مورخان و محدثان راء متحدی ندارند و در مجموع سه نظریه را ابراز کرده اند:
- الف - از برخی منابع استفاده می شود که اسارت شهریانو و اعزام وی به مدینه در زمان خلافت عمر صورت گرفته است رک: اصول کافی 369/2؛ احقاق الحق 54/12.
- ب - گروهی معتقدند که انتقال شهریانو به مدینه در دوران خلافت عثمان رخ داده است رک: تاریخ طبری 248/3؛ عیون اخبار الرضا 128/2؛ المختصر فی اخبار البشر 561/1؛ بحار الانوار 10/46.
- ج - و بعضی بر این عقیده اند که موضوع یاد شده در عصر خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحقق یافته است. رک: کامل مبرد 300؛ تاریخ طبری 46/4؛ ارشاد، 138/2؛ اعلام الوری 251؛ کشف الغمه 275/2؛ و فیات الاعیان 430/2.
- در این میان نشانه هایی وجود دارد که نظریه نخست را به شدت تضعیف می کند، از آن جمله این که:

- 1 - یزدگرد پس از سقوط مدائن کشته نشده است بلکه پس از آن زمان سالها به حکومت ادامه داده است و ابتدا به «حلوان» و سپس به جانب قم، کاشان، اصفهان، کرمان و مرو عقب نشینی کرده و در طول این مسیر خانواده و بستگانش را به همراه داشته است.
- با توجه به این که فتح ناحیه جنوبی و شرقی ایران در عهد خلیفه دوم صورت نگرفته است، اسارت فرزندان وی نیز در روزگار خلافت عمر نبوده در اواخر خلافت عثمان یا اوایل خلافت علی علیه السلام اتفاق افتاده است.
- 2 - خلیفه دوم در سال 23 هجری قمری چشم از جهان بسته است در حالی که ولادت امام سجاد علیه السلام به عنوان نخستین و آخرین فرزند شهربانو در سال 38 - 36 بوده است و بعید می نماید که در طول این فاصله 15 ساله، شهربانو به همسری حسین بن علی علیه السلام در آمده باشد و فرزندی نیآورده باشد.
- این قرینه ها می نمایند که نظریه صحیح را باید در احتمال دوم و یا سوم جستجو کرد.
- 54- اعلام الوری 259؛ مناقب 338/3؛ کشف الغمه 322/2.
- 55- برخی تاریخنگاران جز امام باقر علیه السلام فرزندان دیگری چون محمد، حسن، حسین، اکبر و عبدالله را فرزندان ام عبدالله شمرده اند. رک: طبقات ابن سعد 156/5؛ انساب الاشراف 147/3؛ تاریخ یعقوبی 305/2.
- 56- ارشاد 154/5؛ فصول المهمه 206؛ تذکرة الائمة 124؛ نورالابصار 142.
- 57- اعلام الوری 297؛ کشف الغمه 286/2؛ اعیان الشیعه 630/1.
- 58- طبقات ابن سعد 156/5.
- 59- تاریخ آل محمد 127؛ تاریخ گزیده 203.
- 60- ارشاد 154/2.
- 61- اعلام الوردی 297؛ کشف اغمه 284/2؛ فصول المهمة 209؛ نور البصار 142.
- 62- عمدة الطالب 138.
- 63- معارف ابن قتیبہ 215 - 216.
- 64- ارشاد 159/2؛ تهذیب 352/9؛ احقاق الحق 178/12.
- 65- تنقیح المقال 668/1؛ بحارالانوار 19/47.
- 66- اعلام زرکلی 98/3 - 99.

- 67- معارف ابن قتیبه 215؛ كشف الغمه 275/4؛ كامل ابن اثیر 238/4؛ مطالب السؤول 79؛
تذكرة الخواص 341؛ سير اعلام النبلا 400/4؛ فصول المهمة 208؛ تذكرة الائمة 124؛ بحارالانوار
8/64 - 13؛ اسعاف الراغبین 220.
- 68- تاریخ یعقوبی 303/2؛ دلائل الامامة 80؛ تاریخ الائمة 9؛ مروج الذهب 160/3؛ اصول
کافی 372/2؛ ارشاد 139/2؛ اعلام الوری 251؛ کفایة الطالب 306؛ وفيات الاعیان 431/2؛
مصباح کفعمی 509.
- 69- تاریخ طبری 362/5
- 70- احقاق الحق 10/12.
- 71- سير اعلام النبلا 400/4؛ امام حسین و ایران 548.
- 72- تاریخ یعقوبی 303/2.
- 73- تاریخ یعقوبی 303/2.
- 74- اعلام الوری 251 مطالب السوول 79؛ فصول المهمة 208؛ نورالابصار 142.
- 75- كشف الغمه 2 / 297؛ اعیان الشیعه 1 / 629.
- 76- سير اعلام النبلا 400/4.
- 77- دلائل الامامه 80؛ فصول المهمة 208؛ احقاق الحق 10/12؛ ینابیع الموده 360؛
نورالابصار 142.
- 78- انوار البهیة 113.
- 79- شعرانی در کتاب طبقات احتمال داده است که مرقد امام سجاد علیه السلام در روستایی نزدیک
مصر قدیم باشد ولی این احتمال بی مورد است و چه بسا آنچه سبب پیدایش این توهم شده،
مزاری باشد که منسوب به زید بن علی بن الحسین است و بر اساس برخی نقلها سر زید شهید در
آنجا مدفون است، رک: اسعاف الراغبین 221.
- 80- فصول المهمة 208.
- 81- ارشاد 139/2؛ اعلام الوری 252؛ كشف الغمه 276/2.
- 82- دلائل الامامه 80؛ کافی 372/2؛ اثبات الوصیه 148؛ بحار 154/46.
- 83- تاج الموالید (مجموعه نفسیه) 37.
- 84- المختار مناقب الاخیار 30؛ مطالب السؤول 81؛ الصواعق المرحقه 199؛ ینابیع الموده
332.
- 85- نفثة المصدور 63.

- 86- عيون اخبارالرضا 41/1؛ اعلام الوری 261؛ مناقب 284/1؛ اثبات الهداة 480/2.
- 87- كشف الغمه 278/2.
- 88- اثبات الهداة 216/5.
- 89- اصول کافی، کتاب الحجّة، الاشارة و النص علی بن الحسين عليه السلام.
- 90- اصول کافی، کتاب الحجّة، الاشارة و النص علی بن الحسين عليه السلام.
- 91- (((زیدیه) خویش را پیرو زید بن الحسين عليه السلام می دانند و امامت باقرالعلوم و امام صادق و ائمه پس از ایشان را نمی پذیرد. بلکه معتقدند پس از امام سجاد عليه السلام زین علی که با شمشیر علیه حکومت قیام کرده به شهادت رسیده است، امام است. البته از منابع تاریخی گواهی در دست نیست که خود زید مدعی امامت و منکر مقام ولایی امام باقر و امام صادق باشد. و اصولاً جریان فکری و اعتقادی و سیاسی زیدیه پس از شهادت او شکل گرفته است.
- 92- «باطنیه» یا «اسماعیلیه» جریانی است که پس از وفات اسماعیل بن جعفر شکل گرفته است. اسماعیل در زمان حیات پدرش امام صادق - جهان را بدرود گفت و تا قبل از وفاتش هرگز فرقه ای بدین نام وجود نداشت و این می تواند گواهی باشد بر نقش عناصر مغرض و فرصت طلبی در تشکیل این فرقه پس از مرگ وی.
- 93- فرقه واقفیه معتقدند که امر امامت تا زمان امام کاظم تداوم یافته و پس از آن متوقف شده است و علی بن موسی الرضا عليه السلام واجد مقام امامت نبوده است. بسیاری از پیروان این فرقه در آغاز دست از انحراف خود برداشتند و به جمع یاران و شیعیان امام رضا عليه السلام پیوستند.
- 94- و فیات الاعیان 173/4.
- 95- همان مدرک.
- 96- الملل والنحل 1-131/2-137.
- 97- و فیات الاعیان 170/4.
- 98- تنقیح المقال 112/3.
- 99- و فیات الاعیان 171/4.
- 100- انساب الاشراف 295/3.
- 101- دلائل الامامه 87؛ کافی 155/2؛ اثبات الوصیه 143؛ اعلام الوری 253؛ احتجاج 316/2. الغمة 309/2؛ اثبات الهداة 233/5.
- 102- تنقیح المقال 111/3.

- 103- همان مدرک.
- 104- تنقیح المقال 112/3.
- 105- حنفیه لقب مادر محمد بن امیرالمومنین می باشد. نام آن بانو خوله بنت جعفر بن قیس بوده است. تنقیح المقال 111/3.
- 106- همان مدرک.
- 107- انساب الاشراف 276/3 - 296.
- 108- در قرآن کریم آمده است: «و قالت النصارى المسيح ابن الله» توبه / 30.
یعنی: نصارا گفتند مسیح فرزند خداست.
«لقد كفر الذين قالوا ان الله هوم المسيح بن مريم» مائده / 17.
یعنی: کافر شدند آنان که گفتند خدا همان مسیح فرزند مریم است.
«لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله» نساء / 172.
یعنی، مسیح هرگز ابا و پرهیز نداشت از این که بنده خدا باشد.
- 109- «و قالت اليهود عزير ابن الله» توبه / 30.
یعنی یهود گفتند: «عزیر» فرزند خداست.
- 110- مروج الذهب، مترجم 78/2.
- 111- مروج الذهب 96/3 - 100؛ مختصر الدول 331؛ سیر اعلام النبلاء 191/4؛ اعلام زركلی 70/8 - 71؛ دائره المعارف اسلاميه 68/1.
- 112- اختيار معرفة الرجال 125.
- 113- تنقیح المقال 203/3؛ بحار 351/45.
- 114- اختيار معرفة الرجال 128؛ مناقب 144/4؛ اثبات الهداة 229/5؛ اعيان الشيعه 636/1.
- 115- تنقیح المقال 204/3.
- 116- تنقیح المقال 204/3.
- 117- حرمه کسی است که در مقاتل به عنوان یکی از عناصر فعال سپاه یزید در روز عاشورا معرفی شده و نقش عمده وی تیراندازی بوده است که با همین شیوه برخی از خاندان حسین علیهم السلام را به شهادت رسانیده است.
- 118- مناقب 133/4؛ بحار 332/5؛ اعيان الشيعه 636/1.
- 119- تنقیح المقال 204/3.
- 120- اختيار معرفة الرجال 125.

- 121- بحار 339/45.
- 122- تنقيح المقال 205/3.
- 123- طبقات ابن سعد 158/5؛ تذكرة الخواص 294؛ تنقيح المقال 205/3.
- 124- رك: بحار 386/45 سخنان «جعفر بن نا مصنف هذا الثار».
- 125- رجال مامقاني 204/3.
- 126- توبه 102/
- 127- بحار الانوار 339/45.
- 128- در نامه ای که مختار برای متقاعد ساختن ابراهیم بن اشتر به او داده و چنین اظهار داشته که نامه از سوی محمد حنفیه نوشته شده محمد حنفیه بانام محمد مهدی یاد گردیده است! بحار 366/45.
- 129- فتح 2/.
- 130- بحار النوار 60/46.
- 131- اعلام الوری 255.
- 132- دلائل الامامة 84.
- 133- ارشاد 163/2: اعلام الوری 254؛ كشف الغمه 280/2؛ فصول المهمة 201.
- 134- حلیة الاولیاء 133.
- 135- سیر اعلام النبلاء 393/4 - 394.
- 136- اعلام الوری 256.
- 137- احقاق الحق 26/12.
- 138- دعائم الاسلام 208/1؛ اعلام الوری 255؛ سیر اعلام النبلاء 392/4؛ فصول المهمة 202؛ نوالابصار 139.
- 139- مطالب السؤل 79؛ تاریخ ابن عساکر 392/4؛ روض الریاحین 55؛ احقاق الحق 23/12.
- 140- طبقات ابن سعد 160/5؛ حلیة الاولیاء 133؛ مختار مناقب الاخیار 27؛ مشارق الانوار 119؛ تذكرة الحفاظ 75/1؛ فصول المهمة 201؛ الصواعق المحرقة 119؛ الكواكب الدرية 139/1؛ ینابیع المودة 160/5؛ اسعاف الراغبین 239؛ نوالابصار شبلنجی 140.
- 141- حلیة الولیاء 133؛ مشارق النوار 119؛ تذكرة الخواص 293؛ سیر اعلام انبلاء 392/4؛ اسعاف الراغبین 216.

- 142- عيون المعجزات 73؛ كشف الغممة 302/2؛ اخبار الدول و آثار الاول 109.
- 143- القاب الرسول و عترته «مجموعه نفيسه» 52؛ ارشاد 146/2؛ اعلام الورى 256؛ كشف الغممة 280/2.
- 144- كفاية الطالب 301؛ سير اعلام النبلاء 392/4؛ تهذيب التهذيب 305/7؛ تاريخ الاسلام 37/4.
- 145- طبقات ابن سعد 164/5؛ اعلام الورى 256؛ كشف الغممة 266/2.
- 146- كشف الغممة 266/2.
- 147- اءغانى 75/14؛ حلية الاولياء 135/3؛ بحار الانوار 88/46.
- 148- خصال صدوق 517؛ حلية الاولياء 135/3؛ كشف الغممة 266/2؛ اعيان الشيعه 633/1.
- 149- طبقات ابن سعد 160/5.
- 150- حلية الاولياء 140/3؛ كشف الغممة 303/2.
- 151- علل الشرائع 231، مناقب 153/4.
- 152- «حره» در مسير مكه، در ناحيه بطن العتيق قرار دارد (معجم البلدان 247/2).
- 153- طبقات ابن سعد 164/5؛ اعيان الشيعه 633/1.
- 154- علل الشرائع 231، مناقب 4 / 153.
- 155- تذكرة الخواص 184.
- 156- تذكرة الخواص 184.
- 157- نور الابصار 128؛ اسعاف الراغبين (حاشيه نور الابصار) 208.
- 158- ارشاد 146/2؛ تذكره الخواص 295.
- 159- مناقب 158/4؛ كشف الغممة 262/2؛ مشارق الانوار 119؛ تذكرة الخواص 295.
- 160- كشف الغممة 279/2.
- 161- دعائم الاسلام 301/2.
- 162- آل عمران / 134.
- 163- ارشاد 142/2؛ اعلام الورى 259؛ كشف الغممة 274/2.
- 164- نور / 22.
- 165- اعيان الشيعه 633/1.
- 166- اعيان الشيعه 633/1.
- 167- وفيات الاعيان 267/3؛ فصول المهمة 77؛ الائمة الاثنى عشر 75.

- 168- حلیة الولیاء 141/3؛ مناقب ابن شهر آشوب 159/4؛ کشف الغمه 380/2؛ تذکرة الخواص 182؛ تذکرة الحفاظ 75/1؛ تهذیب التهذیب 305/7.
- 169- ارشاد 145/2؛ کشف الغمه 280/2؛ سیر اعلام النبلاء 390/4؛ تاریخ ابن عساکر 19/12.
- 170- طبقات ابن سعد 158/5؛ کشف الغمه 258/2 /
- 171- مناقب 167/4؛ اعیان الشیعه 631/1.
- 172- مناقب 167/4؛ اعیان الشیعه 631/1.
- 173- مطالب السؤ ول 77.
- 174- البیان و التیین 370/1؛ الشعر و الشعرا 9؛ المحاسن و المساوی 212؛ العقد الفرید 27/1؛ الاغانی 376/21؛ المعجم الکبیر 143؛ ارشاد 150/2؛ حلیة الاولیاء 139/3؛ امالی سید مرتضی 67؛ زهرالاداب 59/1؛ محاضرات الادباء 299/1؛ فایق زمخشری 219/8؛ مناقب ابن شهر آشوب 169/4؛ کشف الغمه 92/2؛ مطالب السؤ ول 79؛ تذکرة الخواص 338؛ و فیات العیان 145/5؛ دیوان حماسه گزیده 213.
- 175- رجال طوسی 100.
- 176- اختیار معرفة الرجال «رجال کشی» 129.
- 177- این، اوست که بطحا «سرزمین وحی و نبوت» با آثار برجای مانده از گامه‌ایش آشناست. و خانه خدا نیز او را می شناسد، چونان که حل و حرم.
- 178- فرزند برترین بندگان خداست.
- پرهیزکار، منزّه، پاکیزه و نشانه «راهنما و ملاک هدایت» است.
- 179- این، فرزند فاطمه علیها السلام است، اگر راستی جاهلی! و او را نمی شناسی! در پرتو وجود جد اوست که دفتر انبیای الهی مهر ختام خورده است.
- 180- این که به ادعای ناشناسی می یرسی؛ او کیست؛ زبانی به او و عظمتش نمی زند. کسی را که تو ناشناس می گیری، عرب که هیچ عجم هم می شناسندش.
- 181- دستان او باران گسترده ای است پر ثمر همواره بخششها از آن دریافت می شود بی این که پایان پذیرد و بخشکد!
- 182- نرم خوئی است که کسی از او هراسان و بیمناک نشده است. دو خصلت او را زینت بخشیده: نیک خلقی و نیک رفتاری
- 183- بر دوش کشنده نیازها و رنجهای مردم گرفتاری و حرمان دیده.

- خوش سیمایی که آری گفتن «به نیاز و خواهش مردم» برایش خوش و شیرین است.
- 184- هرگز «نه» نگفته جز در تشهد نمازش.
- اگر تشهد نماز نبود همه «نه»های او «آری» بود.
- 185- تمامی بندگان خدا را مورد احسان خویش قرار داده است، تا تیرگی فقر و ناداری را از آنان بزداید.
- 186- قریش چون او را بنگرند، گویند: همه ارزشها و کرامتها در مکارم و فضایل او خلاصه شده و کمال پذیرفته است.
- 187- او چشم خویش از روی حیا می بندند و دیده خلق از جلالت او فرو می افتند.
- هرگز سخنی نگوید مگر اینکه در حال تبسم باشد.
- 188- عصای خیزرانش، عطر می پراکند. بیننده را به شگفت آرد، زیبایی و تناسبی که در چهره دارد.
- 189- چون برای سودن حجرالسود «رکن حطیم» آید با عرفانی که حجر به او دارد خواهد که دست او را وانگذارد.
- 190- از دیرزمان، خدا او را شریف و بزرگ آفریده و قلم تقدیر این شرف و بزرگی را بر لوح نگاشته است.
- 191- کیست که بر گردنش، الطافی از او و خاندانش نباشد.
- 192- کسی که خدای را شکر می گزارد، در حقیقت سپاسگزار پدران اوست، چرا که دین مردم از این خاندان سررشته یافته است.
- 193- جایگاه دینی او آن چنان به اوج پیوسته که دستها بدان نرسد و پای اندیشه بدان راه نیابد.
- 194- او کسی است که همه پیامبران به فضیلت و برترین جدش - محمد ﷺ - گردن نهادند و امتش برترین امتهای به شمار آمدند.
- 195- نهال وجودش رسته از بوستان نبوت است، پاک نژاد و پاکیزه خو و نیک سیرت است.
- 196- نور پیشانیش پرده ظلمت را می درد، چنان که آفتاب سینه تاریکی را.
- 197- او از خاندانی است که محبت آن خاندان «دین» است و دشمنی آنان گمراهی و نزدیک شدن به ایشان مایه نجات و ایمنی است.
- 198- بعد از یاد خدا، پیشاپیش هر سخنی و نام و یاد ایشان است و نیز در پایان هر گفتاری.

- 199- اگر اهل تقوا را برشمارند، این خاندان سرور آنانند و اگر از بهترین انسانها سراغ گیرند، همه گویند: ایشانند.
- 200- هیچ بخشنده ای برابری با آنان نتواند، و هیچ کس را میسر نشود که خود را در بزرگی به آنان رساند.
- 201- در خشکسالی باران ریزنده اند و در میدان کارزار شیران.
- 202- در تنگدستی با فراخ دستی می بخشند، برای آنان یکسان است، که بی نیاز باشند یا مستمند.
- 203- دوستی آنان بازدارنده شر و تقمت است و موجب زیادت احسان و نعمت.
- 204- تنقیح المقال 4/2.
- 205- اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) 129.
- 206- شذرات الذهب 360/7؛ الاعلام زرکلی 67/4.
- 207- مثنوی هفت اورنگ جامی، اورنگ اول سلسله الذهب 141.
- 208- ارشاد 150/2.
- 209- امالی سید مرتضی 67/1-68.
- 210- الاغانی 75/14 «طبع الساسی مصر».
- 211- مناقب 169/4-172.
- 212- روضة الواعظین 200 - 201.
- 213- كشف الغمه 92/2 - 93.
- 214- و فیات الاعیان 146-145/5.
- 215- شرح شواهد 732-734.
- 216- اعیان الشعیه 269/1.
- 217- بحارالانوار 125/46 - 127.
- 218- كشف الغمه 43/2.
- 219- شرح شواهد مغنی 734؛ دیوان ابو تمام حبیب بن اوس طائی 284/2.
- 220- اعیان الشعیه 269/1.
- 221- زهرالاداب 69-62/1.
- 222- رک: حیاة الحیوان 133/3.
- 223- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 104/4؛ بحار 143/46.

- 224- طبقات ابن سعد 166/5.
- 225- تذكرة الخواص 291.
- 226- دلائل الامامة 80؛ كشف الغمة 258/4؛ فصول المهمة 209؛ احقاق الحق 9/12؛ نورالابصار شبلنجي 139؛ اعيان الشيعة 365/1.
- 227- رياض القدس بحدائق الشيعة 227/2.
- 228- مقتل الحسين مرقم 355؛ بحارالانوار 114/45 و 196.
- 229- بحارالانوار 132/45.
- 230- ترجمه مقتل ابي مخنف 150؛ انساب الاشراف 206/3؛ تاريخ طبرى 352/4؛ ارشاد 123/2؛ بحارالانوار 114/45 و 168؛ ينابيع المودة 350؛ نورالابصار مازندراني 13؛ مقتل الحسين مرقم 314.
- 231- رك: امام حسين و ايران 480.
- 232- زندگانی چهارده معصوم 711 - 712.
- 233- قال حذيم بن شريك الاسدى: خرج زين العابدين عليه السلام الى الناس و اءومى اليهم ان اسكتوا فسكتوا، و هو قائم فحمدالله و اتنى عليه، و صلى على نبيه، ثم قال: ايها الناس، من عرفنى فقد عرفنى! و من لم يعرفنى فاءنا على بن الحسين المذبوح بشط الفرات من غير ذحل و لا ترات، اءنا ابن من انتهك حريمه، و سلب نعيمه و انتهب ماله، و سبى عياله، اءنا ابن من قتل صبورا، فكفى بذلك فخرا.
- ايها الناس، ناشدتكم بالله هل تعلمون اءنكم كتبتم الى اءبى و خدتموه، و اعطيتموه من اءنفسكم العهد و الميثاق و البيعة؟ ثم قاتلتموه خذلتموه فتبا لكم ما قدمتم لانفسكم و سوء لراءىكم، باءية عين تنظرون الى رسول الله صلى الله عليه و آله و آسائه.
- 234- يقول لكم قتلتم عترتى، و انتهكتم حرمتى، فلستم من امتى.
- قال: فارتفعت اصوات الناس بالبكاء، و يدعو بعضهم بعضا: هلكتم و ما تعلمون.
- فقال على بن الحسين: رحم الله امرءا قبل نصيحتى، و حفظ وصيتى فى الله و فى رسوله، و فى اءهل بيته، فان لنا فى رسول الله اسوة حسنة.
- 235- فقالوا باءجمعهم: نحن كلنا يا ابن رسول الله سامعون مطيعون حافظون لذمامك، غير زاهدين فيك و لا راغبين عنك، فمرنا باءمرك رحمك الله فاننا حرب لحربك، وسلم لسلمك، لناءخذن ترثك و ترثنا، ممن ظلمك و ظلمنا.

236- امام سجاد علیه السلام در اینجا به آیه ای اشاره دارد که از جهات مختلف به موضوع مورد سخن آن حضرت ارتباط دارد. پیوند عمیق این آیه با موضوع یاد شده ژرفای علم امام و احاطه آن حضرت بر مفاهیم پیام وحی را می رساند. در این آیات خداوند به پیامبر می فرماید: ای پیامبر به امت خویش بگو شما را موعظه می کنم به قیام در راه خدا.. ای پیامبر به اینان بگو: آنچه من از شما می طلبم در جهت منافع خود شماست... در ادامه این آیه خداوند به مجرمان و متخلفان از جهاد و یاری پیامبر هشدار داده و می فرماید: کافران هنگام مشاهده عذاب الهی نگران و مضطرب شده و می گویند ما به حق ایمان آوردیم ولی آنها کجا و ایمان کجا! آنها در زندگی دنیا و در آنجا که فرصت و زمینه داشتند کافر شدند و امروز که میان ایشان و آرمانهایشان فاصله افتاده، دم از ایمان می زنند! «و حیل بینهم و بین ما یشتهون» رک: سوره سباء آیه 46 تا 54.

237- فقال علی بن الحسین علیه السلام: هیهات! ایها الغدرة المکرة، حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تاءتوا الی کما اءتیتم الی آبائی من قبل. کلا و رب الراقصات الی منی، فاءن الجرح لما یندمل، قتل اءبی بالامس و اهل بیته معه، فلم ینسنی تکل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و تکل اءبی و بنی اءبی و جدی شق لهازمی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصه تجری فی فراش صدری. و مساءلتی اءن لا تکنوا لنا و لا علینا.

ثم قال علیه السلام: لا غرو ان قتل الحسین و شیخه... احتجاج طبرسی 306/2

238- زمد /42

239- آل عمران 145

240- طبقات ابن سعد 157/5؛ انساب الاشراف 206/3؛ تاریخ طبری 350/4.

241- بحارالانوار 154/45.

242- انساب الاشراف، 206/3.

243- انساب الاشراف 212/3.

244- تاریخ طبری 352/4 - 454.

245- ترجمه مقتل ابی مخنف 142؛ انساب الاشراف 214/3؛ اللهوف 84.

246- مقتل مخنف 162.

247- بحار 124/45؛ مقتل الحسین مقرر 355؛ اعیان الشیعه 615/1.

248- بحار 184/45

249- امام حسین و ایران 485-492.

250- امام حسین و ایران 485-492.

- 251- حصاصه، به فتح و تشدید دوم از روستاهای عراق و در نزدیکی قصر ابی هبیره قرار دراد.
- «مراصد الاطلاع، 404/1».
- 252- تکریت، شهری است معروف بین بغداد و موصل و در فاصله سی فرسخی بغداد و غرب دجله قرار دارد. «معجم البلدان 38/2».
- 253- دیر اعور، در پشت کوفه است و آن را شخص معروف به نام «اعور» بنا کرده است. «مراصد الاطلاع 552/2».
- 254- این موضع در نزدیکی عقر قرار دارد و از اراضی موصل به شمار می آید. «مراصد الاطلاع 1196/3»
- 255- «کحیل» مصغر کحل است که قبلاً شهر بزرگی بوده و الان به صورت قریه ای در آمده و در نزدیکی موصل است و در غرب دجله قرار دارد. «مراصد الاطلاع 1150/3».
- 256- حجینه یکی از روستاهای بزرگ موصل است که در ناحیه دجله واقع شده است. «مراصد الاطلاع 363/1»
- 257- موصل یکی از شهرهای معروف عراق است که به علت اتصال آن به دجله و فرات و یا به جزیره و عراق، آن را موصل نامیده اند و تا بغداد 74 فرسخ فاصله دارد «معجم البلدان 223/5»
- 258- نصیبین یکی از شهرهای آباد عراق است که بر سر راه موصل به شام قرار دارد و دیر بزرگی در آن واقع است و علاوه بر آن مسیحیان در اطراف آن چندین دیر و صومعه دارند. «معجم البلدان 288/5؛ المسالک و الممالک 73».
- 259- عین الورد؛ مشهور به جزیره است و سرمنشاء آب بسیاری از قنوات است. «مراصد الاطلاع 979/2»
- 260- این شهر یکی از شهرهایی است که تا شهر حلب یک مرحله فاصله دارد. «معجم البلدان 403/4»
- 261- این شهر منسوب به نعمان بن بشیر صحابی است که گویا در قبله آن قبری است معروف به یوشع بن نون و این شهر بین حماة و حلب واقع است. «مراصد الاطلاع 1288/1»
- 262- کفر طاب: شهری است بین معره و حلب. ((معجم البلدان 470/4))
- 263- حماة: یکی از شهرهای بزرگ سوریه که آن را حمص بن مکنف علقمی بنا کرده است و بین دمشق و حلب می باشد. «معجم البلدان 302/2».

- 264- حمص یکی از شهرهای برزگ سوریه آن را حمص بن مکنف علقی بنا کرده است و بین دمشق و حلب می باشد. «معجم البلدان 302/2».
- 265- بعلبک از شهرهای معروف که سه روز با سوریه فاصله دارد.
- 266- صومعه راهب: آخرین منزلی بوده که به شام منتهی می شده و بعید نیست همان دیر الزور باشد.
- 267- مقتل ابی مخنف 180 - 192؛ منتهی الامال 303/1 - 304.
- 268- تاریخ طبری 375/7
- 269- ترجمه مقتل ابی مخنف 121.
- 270- ینابیع الموده 352.
- 271- ینابیع الموده 352.
- 272- مروج الذهب 73/2
- 273- شوری 22/.
- 274- اسراء / 26.
- 275- انفال / 41.
- 276- احزاب / 33.
- 277- احتجاج 305/2 - 307؛ مقتل خوارزمی 61 - 62.
- 278- تاریخ یعقوبی 182/2؛ المختصر فی الخبر البشر 173/1.
- 279- امالی طوسی 290/2
- 280- سیر اعلام النبلا 216/3.
- 281- بحار النورا 131/45.
- 282- حدید 22-23
- 283- شوری 30/
- 284- تاریخ طبری 376/7؛ العقد الفرید 124/5
- 285- بحار 175/45.
- 286- کامل ابن اثیر 84/4.
- 287- قال: فلم یزالوا به حتی اءذن له فصعد المنبر فحمدالله و اتنی ثم خطب اءبکی منها العیون، واءوجل منها القلوب، ثم قال: ایها الناس اعطینا سنا و فضلنا بسبع: اعطینا العلم، والحلم، والسماحة، والفصاحة، والشجاعة، و المحبة فی قلوب المومنین، و فضلنا باءن منا النبی المختار محمدا، و منا

الصديق، و منا الطيار، و منا اسدالله و اسد رسوله، و منا سبطا هذه الامة، من عرفنى و من لم يعرفنى انبأته بحسبى و نسبى.

ايها الناس انا ابن مكة و منى، انا ابن زمزم و الصفا، انا ابن من حمل الركن باطراف الردا، انا ابن خير من ائتزر و ارتدى، انا ابن خير من انتعل و احتفى، انا ابن خير من طاف و سعى، انا ابن خير من حج و لبي، انا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى، انا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدرة المنتهى، انا ابن من دنا فتدلى فكان قاب قوسين اءو اءدنى، انا ابن من صلى بملائكة السماء، انا ابن من اءوحى اليه الجليل ما اءوحى، انا ابن محمد المصطفى.

288- انا ابن على المرتضى، انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا: لا اله الا الله.

انا ابن من ضرب بين يدى رسول الله بسيفين، و طعن برمحين، و هاجر الهجرتين، و بايع البيعتين، و قاتل ببدر و حنين، و لم يكفر بالله طرفة عين، انا ابن صالح المؤمنين، و وارث النبيين، و قانع الملحدين، و يعسوب المسلمين، و نورالمجاهدين و زين العابدين، و تاج البكائين، و اءصبر الصابرين، و افضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين، انا ابن المويد بجبرئيل، المنصور بميكائيل، انا ابن المحامى عن حرم المسلمين، و قال المارقين و الناكثين والقاسطين، و المجاهد اءعداءه الناصبين و افخر من مشى من قريش اجمعين، و اول من اءجاب و استجاب الله و لرسوله من المؤمنين، و اول السابقين، و قاصم المعتدين، و مبيدالمشركين، و سهم من مرامى الله على المارقين، و لسان حكمة العابدين، و ناصر دين الله و ولى اءمرالله، و بستان حكمة الله و عيبة علمه.

سمح، سخي، بهي، بهلول، زكى، ابطحى، رضى، مقدم، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع، الاصلاب، و مفرق الاحزاب، اءربطهم عنانا، و اثبتم جنانا، و اءمضاهم عزيمة، و اشداهم شكيمة، اسد باسل، يطحنهم فى الحروب اذا ازدلف الاسنة، و قربت الاعنة، طحن الرحا و يذروهم فيها ذرو الرياح الشيم، ليث الحجاز، و كبش العراق، مكى مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شجرى مهاجرى، من العرب سيدها، و من الوغى ليثها، وارث المشعرين و اءبوالسبطين: الحسن و الحسين، ذاك جدى على بن ابي طالب.

289- ثم قال: انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن سيدة النساء، فلم يزل يقول: انا انا، حتى ضج الناس باليكاء و النخيب، و خشى يزيد لعنة الله ان يكون فنتة فاءمر المؤمنون فقطع عليه المكلام فلما قال المؤمنون ان الله اكبر الله اكبر قال على لا شىء اكبر من الله، فلما قال: اشهد ان لا اله الا الله، قال على بن الحسين: شهدا بها شعرى و بشرى و لحمى و دمى، فلما قال المؤمنون ان شهدا ان محمدا رسول الله اتفت من فوق امنبر الى يزيد فقال: محمد هذه جدى ام جدك يا يزيد؟ فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت و ان زعمت انه جدى فلم قتلت عترته؟ قال و فرغ المؤمنون من الاذان و الاقامة و

تقدم يزيد فصلى صلاة الظهر. ترجمه مقتل ابى مخنف 193-196؛ مقاتل الطالبين 121/2؛ احتجاج طبرسى 310/2-311؛ مقتل خوارزمى 69/2؛ احقاق الحق 126/2-128؛ مثير الاحزان 54؛ بحارالنوار 138-139؛ نفس امهموم 242؛ مقتل الحسين 352.

290- ترجمه مقتل ابى مخنف 197

291- بحار الانوار 139/45

292- طبقات ابن سعد 157/5

293- ترجمه مقتل ابى مخنف 198

294- احتجاج 310/2.

295- احتجاج 310/2

296- لما اقبل زين العابدين عليه السلام الى المدينة بعد وقعة كربلاء، و خرج اهلها لاستقباله و هم فى بكاء و عويل، فاءوماء الى الناس بالسكوت و قال: الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، بارىء الخلاق اجمعين الذى بعد فارتفع فى السموات العلى، و قرب فشهد النجوى، نحمده على عظام الامور، و فجائع الدهور، و الم فجائع، و مضاضة اللواذع، و جليل الرزء، و عظيم المصاب، ايها الناس ان الله تعالى و له الحمد البتلانا بمصائب و ثلثة فى الاسلام عظيم، قتل ابو عبدالله الحسين عليه السلام و عترته، و سببت نساؤه و صببته، و داروا براءسه فى البلدان، من فوق عامل السنان، و هذه الرزية لا مثلها رزية، ايها الناس فاءى رجالات منكم يسرون بعد قتله، ام اى فؤاد لا يحزن من اءجله، ام اية عين منكم تحبس دمعها، او تضن عن انهما لها، فلقد بكت السبع الشداد لقتله، و بكت البحار باءمواجهها، و السماوات باركانها، و الارض باءرجائها و الاشجار باءغصانها، و الحيتان فى لجج البحار، و الملائكة المقربون، و اهل السماوات اجمعوت، ايها الناس اى قلب لا ينصدع لقتله، ام اى فؤاد لا يحزن و اى سمع لا يصم، اصبحنا مشردين مطرودين مذودين شاسعين عن الامصار، كانا اولاد ترك و كابل، من غير جرم اجرمناه، ولا مكروه ارتكبناه، ولا ثلثة فى الاسلام ثلثناها، ما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولين، ان هذا الا اختلاق، والله لو اءن النبى صلى الله عليه وآله وسلم تقدم اليهم فى قتالنا كما تقدم اليهم فى الوصية بنا لما زادوا على ما فعلوا، فانا لله و انا اليه راجعون، من مصيبة ما اءظمها و اءفجعها، و اءوجعها و اءكضها و اءفضعها و اءمرها، فعند الله نحسب مصابنا، و ما بلغ بنا فانه عزيز ذو انتقام. امالى شيخ طوسى 66؛ اللهوف فى قتلى الطفوف 88؛ ائمتنا 280/1؛ زين العابدين، مكرم 360؛ اعيان الشيعة 617/1.

297- اللهوف 92؛ بحار 108/46-109.

298- حلية الاولياء 138/3؛ بحار 109/46.

299- كامل الزيارة 107؛ بحار 110/46، 162/78.

300- اعيان الشعه 633/1.

301- قال عليه السلام: التارك للامر بالمعروف والنهي عن المنكر كالنايذ لكتاب الله وراء ظهره، الا

ان يتقى تقاة. قيل له: و ما يتقى تقاة؟

قال: يخاف جبارا عنيدا ان يفرط عليه اء و اءن يطفى. حلية الاولياء 140/3؛ كشف الغمه

299/2؛ تذكرة الخواص 294؛ احقاق الحق 120/12؛ اعيان الشيعة 637/1.

302- عن الزهري، عن اءحدهما عليه السلام: اءنه قال: ويل لقوم لا يدينون الله بالامر بالمعروف و

النهي عن المنكر، و قال: من قال: لا له الا الله فلن يلج ملكوت السماء حتى يتم قوله بعمل صالح، و

لا دين لمن دان الله بطاعة الظالم، ثم قال: و كل القوم الهاهم التكاثر حتى زاروا المقابر. مجالس

المفيد 109؛ بحار النوار 152/78.

303- امسيت و الله كبنى اسرائيل فى آل فرعون يذبون اءبناءهم و يستحيون نساءهم، يا

منهال اءمست العرب تفتخر على العجم باءن محمد صلى الله عليه وسلم عربى، و اءمست قريش تفتخر على

سائر العرب باءن محمدا منها، و اءمسينا يا منهال. قاله عليه السلام حين خرج ذات يوم فجعل يمشى فى

سوق دمشق فاسقبله المنهال ابن عمرو الضبابى فقال: كيف اءمست يا ابن رسول الله. احقاق الحق

121/12.

304- و بلغه عليه السلام قول نافع بن جبير فى معاوية حيث قال: كان يسكنه الحلم و ينطقه العلم

فقال: كذب بل كان يسكنه الحصر و ينطقه البطر. كشف الغمه 304/2؛ بحار 158/78.

305- عن على بن الحسين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما من خطوة اءحب الى الله من

خطوتين، خطوة يسد بها صفا فى سبيل الله تعالى، و خطوة الى ذى رحم قاطع يصلها، و ما من

جرعة اءحب الى الله من جرعتين: جرعة غيظ يردها مومن بحلم، و جرعة جزع يردها مومن بصبر.

و ما من قطرة اءحب الى الله من قطرتين: قطرة دم فى سبيل الله، و قطرة دمع فى سواد الليل من

خشية الله. مجالس المفيد 5؛ بحار 152/78.

306- انما شيعتنا من جاهد فينا و منع من ظلمنا حتى ياءخذ الله لنا حقنا. احقاق الحق

108/12؛ ينابيع المودة 276.

307- حق الامام على الناس اءن يطيعوه فى ظاهرهم و باطنهم على توقيير و تعظيم و حق

السلطان اءن يطيعوه، فى الظاهر فقط قال: و حق العلم اءن تفرغ له قلبك و تحضر ذهنك و تذكر له

سمعك و تشتحد له فطنتك بستر اللذات و رفض الشهوات. احقاق الحق 117/12.

- 308- عن ابي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليه السلام قال: وددت والله انى افتديت خصلتين في الشيعة لنا ببعض لحم ساعدى: النزق و قلة الكتمان. اصول كافي «مصطفوى» 314/3.
- 309- و فى مناقب ابن شهر آشوب و احتجاج الطبرسى: لقي عباد البصرى على بن الحسين فى طريق مكة فقال له: يا على بن الحسين تركت الجهاد و صعوبته و اقبلت على الحج و لينه و ان الله عزوجل يقول: ان الله اشترى من المؤمنين اءانفسهم و اءموالهم بان لهم الجنة يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون و يقتلون الى قوله و بشر المؤمنين. فقال على بن الحسين: اذا راءينا هو لاء الذين هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج. اعيان الشيعة 635/1.
- 310- معجم البلدان 315/2.
- 311- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 93.
- 312- تاريخ طبرى 402/7.
- 313- تاريخ طبرى 403/7.
- 314- الاصابه 494/3.
- 315- اعلام رزكلى 119/8.
- 316- اعيان الشعيه 636/1.
- 317- المختصر فى اخبار البشر 193/1؛ انور البهيه 100.
- 318- معجم البلدان 249/2.
- 319- المختصر فى اخبار البشر 192/1.
- 320- معجم البلدان 249/2.
- 321- ارشد 152/2.
- 322- تاريخ يعقوبى 223/2؛ تاريخ طبرى 409/2؛ مروج الذهب 96/2؛ ارشاد 152/2 معجم البلدان 249/2؛ المختصر فى تاريخ لبشر 192/1.
- 323- تاريخ طبرى 421/2 التنبيه و الاشراف 264؛ تاريخ بن خلدون، مترجم 37/2.
- 324- طبقات ابن سعد 158/5.
- 325- كامل ابن اثير 112/4؛ سير اعلام النبلاء 321/2 تاريخ روضة الصفا 187/3.
- 326- تاريخ طبرى 421/7.
- 327- ارشاد 151/12؛ مناقب ابن شهر آشوب 145/4؛ كشف الغمه 282/2.
- 328- مروج الذهب 71/3.
- 329- آل عمران / 151؛ انفال / 12؛ احزاب / 26؛ حشر / 2.

- 330- حشر 2/.
- 331- كنز العمال خ 5915؛ بحار الانوار 50/77.
- 332- بحار الانوار 381/70.
- 333- تاريخ طبري 419/4؛ كامل ابن اثير 119/4؛ اعيان الشيعة 637/1.
- 334- تاريخ يعقوبي 223/2.
- 335- اعيان الشيعة 633/1.
- 336- رك: زنداگانی علی بن الحسین، سيد جعفر شهيدی 85.
- 337- كشف الغمه 304/2.
- 338- ارشد مفيد، مترجم 151/2-152؛ انوار البهية 94؛ اعيان الشيعة 633/1.
- 339- ينبع قريه ای است با چشمه های فراوان که در سمت راست کوه ((رضوی)) قرار داشته و متعلق به بنی الحسن بوده است. معجم البلدان 449/5.
- 340- اعيان الشيعة 636/1.
- 341- تاريخ طبري 409/7؛ تاريخ كامل ابن اثير 112/4-113؛ احقاق الحق 93/12؛ انوار البهية 100.
- 342- تاريخ طبري 409/7.
- 343- اعيان الشيعة 636/1.
- 344- كامل ابن اثير 123/4.
- 345- تاريخ يعقوبي 255/2.
- 346- اثبات الوصية 146.
- 347- مروج الذهب 3 / 153.
- 348- الجمل 175؛ سفينة البحار 1 / 543.
- 349- تاريخ طبري 4 / 289؛ مروج الذهب 3 / 56؛ تاريخ الخلفاء 213.
- 350- مروج الذهب 3 / 56.
- 351- تاريخ طبري 4 / 26.
- 352- طبري 4 / 289.
- 353- مروج الذهب 3 / 79.
- 354- مروج الذهب 76.

- 355- اصول كافي، ترجمه مصطفىوى 3 / 104؛ ارشاد 2 / 147؛ امالى مفيد 204؛ حلية الاولياء 134؛ مناقب 4 / 137؛ كشف الغمه 2 / 265 و 281؛ فصول المهمة 203؛ احقاق الحق 12 / 97؛ نورالابصار 142.
- 356- معارف ابن قتيبه 352؛ تاريخ طبرى 4 / 384؛ التنبيه و الاشراف 265؛ كامل 4 / 125؛ تاريخ الخلفاء 210.
- 357- حياة الحيوان 88/1؛ تاريخ سياسى اسلام 354/6.
- 358- حياة الحيوان 89/1.
- 359- مروج الذهب 73/3.
- 360- حياة الحيوان 89/1.
- 361- تاريخ يعقوبى 254/2؛ تاريخ طبرى 386/4؛ العقد الفريد 140/5؛ اعلام زرکلى 175/8
- 362- مروج الذهب 73/3؛ كامل ابن اثير 130/4
- 363- حياة الحيوان 89/1
- 364- جاييه در نواحى شام و نزديك به تپه هاى جولان قرار داد. معجم البلدان 91/2
- 365- حواران منطقه وسيعى است كه شامل روستاهاى بسيار مى باشد و در سمت قبله دمشق واقع شده است.
- 366- معارف ابن قتيبه 353-354؛ كامل ابن اثير 74/4؛ اسد الغايبه 384؛ اعلام زرکلى 94/2.
- 367- اثبات الوصية 146-147
- 368- اعلام زرکلى 312/8
- 369- 147 - تاريخ الخلفاء 216-217
- 370- 148 - المختصر فى اخبار البشر 194/1؛ تاريخ الخلفاء 218
- 371- 149 - رك: تاريخ الخلفاء 218؛ اعيان الشيعة 377/8
- 372- 150- تاريخ الخلفاء 220
- 373- اثبات الوصية 146؛ كشف الغمه 311/2؛ فصول المهمة 204؛ احقاق الحق 99/12؛ اثبات الهداة 235/5؛ ينابيع المودة 358.
- 374- مروج الذهب 122/3

- 375- اثبات الهداة 2345-235؛ كشف الغمه 263/2؛ تذكرة الخواص 292؛ احقاق الحق 94/12؛ اثبات الهداة 242/5.
- 376- حلية الولياء 135؛ كشف الغمه 263/2؛ تذكرة الخواص 292؛ احقاق الحق 94/14؛ اثبات الهداة 242/5
- 377- مناقب 132/4؛ تذكرة الخواص 292؛ ينابيع امودة 358.
- 378- بحار النوار 95/46؛ اعيان الشيعه 635/1
- 379- ارشاد 1492؛ كشف الغمه 282/2.
- 380- طبقات ابن سعد، 158/5؛ العقد الفريد 140/7؛ ائمتنا 287/2
- 381- تاريخ يعقوبى 283/2؛ المختصر فى اخبار البشر 198/1؛ تاريخ الخلفاء 224.
- 382- تاريخ الخلفاء 223.
- 383- همان مدر؟
- 384- تاريخ يعقوبى 283/2
- 385- تاريخ طبرى، حوادث سال هشتاد و هفتم.
- 386- تاريخ يعقوبى 283/2؛ تاريخ طبرى 217/5
- 387- تاريخ يعقوبى 284/2
- 388- مناقب 143/4؛ اثبات الهداة 229/5
- 389- مروج الذهب 182/3؛ المختصر فى اخبار البشر 201 - 200/1؛ تاريخ الخلفاء 228.
- 390- دعائم الاسلام 182/1
- 391- دعائم الاسلام 182/1
- 392- زمر 9/.
- 393- مريم 12/
- 394- مريم 29
- 395- علم مناباو بلايا، علم به سرنوشت و مقدرات انسانهاست. اين معنا از برخى روايات استفاده مى شود.
- رك: بحار 139 و 123/42
- 396- بصائر الدرجات 120
- 397- بصائر الدرجات 165
- 398- اعيان الشعه 631/1

- 399- تاریخ یعقوبی 304/2
- 400- خصال صدوق 635-639؛ من لا یحضره الفقیه 46/2 حلیة الاولیاء 140/3؛ اعیان الشیعه 622/1.
- 401- طبقات ابن سعد 158/5؛ العقد الفرید 127/5-128؛ مناقب 159/4
- 402- تاریخ طبری 263/5
- 403- تذکرة الخواص 241.
- 404- لازم به یادآوری است که بیشتر فقهای آن عصر از اهل سنت بودند و در آن میان از قاسم بن محمد بن ابی بکر و سعید بن مسیب می توان به عنوان فقهای شیعه نام برد ولی گویا همان دو نیز در ظاهر به طریقه عامه رای می داده و در تقیه به سر می برده اند. رک: تاریخ الشیعه 38.
- 405- صحابه به کسانی گفته می شود که محضر رسول خدا را درک کرده اند و تابعی آنانی هستند که پیامبر را ندیده اند ولی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده اند.
- 406- اعیان الشیعه 637/1-638
- 407- رجال طوسی 101-82
- 408- اصولی کافی، مترجم، 256/2
- 409- احقاق الحق 128/12؛ ینابیع المودة 368؛ اعیان الشیعه 650/1
- 410- اختصاص 285؛ بحار 282/7
- 411- آل عمران 164/؛ جمعه 2/.
- 412- در رجال شیخ طوسی عبارت چنین آمده است، در حالی که اگر منظور امام صادق علیه السلام باشد، صحیح «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین» خواهد بود.
- 413- رجال الطوسی 81-120
- 414- رجال الطوسی 81-120
- 415- الاخصاص 8.
- 416- رجال کشی 76
- 417- مناقب 311/3؛ بحار النوار 133/46؛ اعیان الشیعه 637/11
- 418- اختیار معرفة الرجال 9
- 419- اختیار معرفة الرجال 9
- 420- عیون المعجزات 73
- 421- اصولی کافی 89/4

- 422- اختيار معرفة الرجال 123؛ حديث شماره 195/194
- 423- تاريخ الاثمه ابي الثلج بغدادى 28؛ اعيان الشيعه؛ دلائل الامامه 80
- 424- واسط شهرى است كه به دست حجاج بنا شده است و از آنجا كه اين شهر ميان بصره و كوفه قرار گرفته و از هر طرف پنجاه فرسخ با اين دو شهر فاصله دارد، واسط ناميده شده است. معجم البلدان 347/5.
- 425- تاريخ يعقوبى 290/2
- 426- رجال الطوسى، پاورقى ص 90.
- 427- اختيار معرفة الرجال 79؛ اختصاص 205؛ روضة الواعظين 248؛ بحارالنوار 136/46.
- 428- تاريخ طبرى، مترجم 3873/3
- 429- مروج الذهب 164/3.
- 430- مروج الذهب 164/3؛ المختصر فى اخبار البشر 198/1.
- 431- اختيار معرفة الرجال 78-75.
- 432- دلائل الامامه 90؛ اختيار معرفة الرجال 120. حديث 192؛ اثبات الهداة 251/5.
- 433- دلائل الامامه 90؛ اختيار معرفة الرجال 123. حديث 194 ش تنقيح المقال 42/2
- 434- اختيار معرفة الرجال 123. حديث 195؛ رجال ابن داود 281.
- 435- اختيار معرفة الرجال 115.
- 436- اختيار معرفة الرجال 119.
- 437- اختيار معرفة الرجال 124؛ تاريخ الشيعه 38.
- 438- طبقات ابن سعد 106/7؛ اختيار معرفة الرجال 126-125؛ رجال الطوسى، پاورقى 90 و رك: و فيات الاعيان 375/2-378؛ جامع الرواة 362/1.
- 439- اختيار معرفة الرجال 38. حديث 78.
- 440- ظاهرا او آخرين صحابه در مدينه بوده است و جز او كسانى از صحابه در ساير شهرها حيات داشته اند. رك: المعارف 307.
- 441- اختيار معرفة الرجال 41. حديث 88.
- 442- اختيار معرفة الرجال 44. حديث 93.
- 443- اختيار معرفة الرجال 124. حديث 195؛ تنقيح المقال 117/2؛ اعيان الشيعه 45/5.
- 444- اسدالغابة 145/3.
- 445- طبقات الكبير 64/6

446- اختیار معرفة الرجال 94؛ ش 149؛ المعارف 341؛ تنقيح المقال 118/2

447- الكامل 642/4

448- تنقيح المقال 118/2-119

449- اعيان الشيعة 45/4

450- تنقيح المقال 118/2

451- اختیار معرفة الرجال؛ ش 357

452- همان مدرک، ش 919

453- اختیار معرفة الرجال 202؛ ش 356

454- اختیار معرفة الرجال 331؛ ش 604؛ تنقيح المقال 4/1

455- تنقيح المقال 4/1.

456- اختیار معرفة الرجال 331؛ ش 604؛ تنقيح المقال 4/1.

457- اختیار معرفة الرجال 330؛ ش 601؛ رجال نجاشی 7؛ تنقيح المقال 4/1

458- رجال نجاشی 7

459- تنقيح المقال 4/1

460- شيخ طوسی (رحمة الله عليه) سليم بن قيس هلالی را هم در میان اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام و هم در میان اصحاب حسن بن علی، حسين بن علی و علی بن الحسين، و محمد بن علی عليه السلام یاد کرده است. او از یاران بسیار نزدیک اميرالمؤمنين عليه السلام بوده و کتابی در روایات از او باقی مانده است که از اصول چهارگانه شیعه به شمار می آید و از نظر قدمت مقدمترین آن اصول معرفی شده است. این شخصیت از نظر اعظم علمای شیعه موثق است و کتابش از نظر تحقیق دارای اعتبار می باشد. رک: رجال طوسی 91 و 74؛ تنقيح المقال 52/2 - 54.

461- ابوالاسود دئلی از اصحاب اميرالمؤمنين و امام حسن و امام حسين و امام سجاد عليه السلام می باشد و امامیه و اهل سنت او را ثقه و مطمئن و فاضل شمره اند. ابن سعد درباره وی گفته است: او شاعر، شیعه و موثق در حدیث بوده است، زمانی که ابن عباس از بصره خارج شد ابوالاسود را به جای خود به حکومت بصره نهاد و علی عليه السلام او را تثبیت کرد. ابوالاسود را نخستین واضع علم نحو دانسته اند زیرا به رهنمود علی عليه السلام به تدوین علم نحو پرداخت. مرحوم مامقانی درباره او می نویسد: ابوالاسود شخصیتی فاضل، ثقه و از بزرگان تابعین و سرشناسان ایشان و یار اميرالمؤمنين بود و با آن حضرت در صفین همراه بود و در رأی و اندیشه از کاملترین

مردم به شمار می آمد و در سال 69 هجری بدرود حیات گفت. رک: رجال طوسی - پاورقی 95؛ تنقیح المقال 111/2.

462- حبیب بن ابی ثابت از اصحاب علی علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام شناخته شده است و شیخ طوسی (رحمة الله علیه) وی را فقیه کوفه دانسته است و اهل تحقیق این تعبیر را نشانه امامی بودن حبیب و مدح او به شمار آورده اند. برخی از علمای رجال اهل سنت چون ابن حجر نیز بر ثقه بودن او تاءکید ورزیده اند. حبیب بن ابی ثابت در سال 119 هجری وفات یافته است. رک: رجال طوسی 87؛ تنقیح المقال 251/1.

463- اجمال زندگی و شخصیت جابر بن عبدالله انصاری در ص 213 گذشت.

464- اجمال زندگی و شخصیت رشید هجری در ص 210 گذشت.

465- صاحب نظران امامیه در علم رجال، سالم بن ابی الجعد را از خواص یاران نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته است. صاحب تنقیح المقال وی را دست کم «حسن» به شمار آورده و ابن حجر عسقلانی او را ثقه دانسته است. و شیخ طوسی (رحمة الله علیه) نامش را در شمار اصحاب امام سجاد علیه السلام یاد کرده است. وفات او را قبل ز سال 100 هجری دانسته اند رک: رجال طوسی 91؛ تنقیح المقال 1/2.

466- شیخ طوسی «صهیب ابوحکیم» را از اصحاب امیرالمؤمنین و امام سجاد علیه السلام بشمار آورده است. او کسی است که میثم تمار خبر شهادت خود را به وی داد و او را از چگونگی دستگیری و شهادتش مطلع ساخت. پس از شهادت میثم «صهیب» با جمعی از خرمافروشان تصمیم گرفتند که بدن مثم را از جنگال نگاهبانان حکومت بیرون آوردند و آنان که شمارشان به هفت نفر می رسید شبانه از میان نگاهبانان عبور کردند و بدن میثم را از آن محیط دور ساخته و در جای امنی به خاک سپردند. مرحوم مامقانی این جریان را دلیل حسن حال صهیب و فداکاری او در طریق تشیع و نشانه شیعی بودن وی دانسته است. زیرا پذیرش خطری جدی و بزرگ برای نجات دادن بدن میثم نیازمند قوت ایمان و محبت اهل بیت و دوستان آنان بوده است رک: رجال طوسی 94؛ تنقیح المقال 102/2.

467- اجمال زندگی و شخصیت عامر بن وائله در ص 215 گذشت.

468- شیخ طوسی وفات وی را سال 120 هجری دانسته است ولی بعضی سال 135 هجری

را یاد کرده اند رک: رجال طوسی، پاورقی 96.

469- قاسم بن محمد جد مادری امام صادق علیه السلام و پسر خاله امام سجاد علیه السلام می باشد زیرا مادر امام سجاد علیه السلام و مادر قاسم بن محمد هر دو، دختران یزدگرد آخرین شهریار ایران بودند. رک: رجال طوسی - پاورقی 100.

470- برخی از اصحاب امام سجاد علیه السلام در انتشار دانش خویش به اقصی نقاط آن روز جهان اسلام همتی وافر داشته اند و ضحاک بن مزاحم از ایشان است که برای آموزش قرآن به نسلهای نورسته امت اسلامی به شهرهای بخارا و بلخ و سمرقند و مرو سفر کرد و در بلخ بدرود حیات گفت. رک: رجال طوسی، پاورقی 94؛ تنقیح المقال 105/2.

471- رجال طوسی، پاورقی 82-101

472- بحارالنوار 143/46

473- ابراهیم 7.

474- کتابة علیه السلام الی محمد بن مسلم الزهری یعظه: کفانا الله وایاک من الفتن و رحمک من النار، فقد اءصبحت بحال ینبغی لمن عرفک بها اءن یرحمک فقد اءنقلتک نعم الله بما اصح من بدنک و اطال من عمرک وقامت علیک حجج الله بما حملک من کتابه و فقہک فیہ من دینہ و عرفک من سنة نبیہ محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرضی لک فی کل نعمة انعم بها علیک و فی کل حجة احتج بها علیک الفرض بما قضی. فما قضی الا ابتلی شکرک فی ذلک و ابدی فیہ فضله علیک فقال: «لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. تحف العقول 274؛ بحار النوار 131/78؛ معادن الحکمة 61.

475- آل عمران 187.

476- فانظر اءی رجل تكون غدا اذا وقفت بین یدی الله فساء لک عن نعمة علیک کیف رعیتها و عن حججه علیک کیف قضیتها ولا تحسبن الله قابلا منک بالتعذیر و لا راضیا بالتقصیر، هیئات هیئات لیس کذلک، اءخذ علی العلماء فی کتابه اذ قال: «لتبیننه للناس و لا تکتمنونه» و اعلم ان اءدنی ما کتمت و اءخف ما احتملت اءن آنست و حشة الظالم و سهلت له طریق الغی بدنوک منه حین دنوت و اجابتک له حین دعیت. تحف العقول 275.

477- فما اخوفنی ان تكون تبوء باثمک غدا مع الخونة، و ان تساءل عما اخذت باعاتتک علی ظلم الظلمة، انک اخذت ما لیس لک ممن اعطاک و دنوت ممن لم یرد علی احد حقا و لم ترد باطلا حین ادناک. و احببت من حاد الله اءولیس بدعائه ایاک حین دعاک جعلوک قطبا اءداروا بک رحی مظالمهم و جسرا یعبرون علیک الی بلایاهم و سلما الی ظلالتهم، داعیا الی غیهم، سالکا سبیلهم. «همان مدرک»

478- يدخلون بك الشك على العلماء و يقتادن بك قلوب الجهال الهيم، فلم يبلغ اخص وزرائهم و لا اقوى اعوانهم ما بلغت من اصلاح فسادهم و اختلاف الخاصة و العامة اليهم. فما اقل ما اعطوك فى قدرما اخذوا منك. وما ايسر ما عمروالك، فكيف ما خربوا عليك. فانظر لنفسك فانه لا ينظرلها غيرك و حاسبها حساب رجل مسؤ ول. تحف العقول 276؛ بحار النوار 132/78.

479- اعراف 168.

480- وانظر كيف شكرك لمن غذاك بنعمة صغيرا و كبيرا. فما اخوفنى ان تكون كما قال الله فى كتابه: «فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفرلنا» انك لست فى دار مقام. انت فى دارقد اذنت برحيل، فما بقاء المرء بعد قرنائته. طوبى لمن كان فى الدنيا على وجل، يابوس لمن يموت و تبقى ذنوبه من بعده.

احذر فقد نبئت. و بادر فقد اجلت. انك تعامل من لا يجهل. و ان الذى يحفظ عليك لا يغفل. تجهز فقددنا منك سفر بعيد و داو دنبكك فقد دخله سقم شديد. تحف العقول 276؛ بحارالنورا 133/78

481-... اذ صاروا يقتدون برايك و يعملون بامرک. ان احللت احلوا و ان حرمت حرما و ليس ذلك عندك و لكن اظهرهم عليك رغبتهم فيما لديك، ذهاب علمائهم و غلبة الجهل عليك و عليهم و حب الرئاسة و طلب الدنيا منك و منهم. اما ترى ما اءنت فيه من الجهل و الغرة و ما الناس فيه من البلاء و الفتنة، قد ابتليتهم و فتنتهم بالشغل عن مكاسبهم مماروا، فتاقت نفوسهم الى ان يبلغوا من العلم ما بلغت او يدركوا به مثل الذى ادركت، فوقعوا منك فى بحر لا يدرك عمقه و فى بلاء لا يقدر قدره. فآله لنا و لك و هوالمستعان. تحف العقول 277؛ بحارالانوار 134/78.

482- اما بعد فاعرض عن كل ما انت فيه حتى تلحق بالصالحين الذين دفنوا فى اسمالهم، لاصقة بطونهم بظهورهم، ليس بينهم و بين الله حجاب و لا تفتنهم الدنيا و لا يفتنون بها، رغبا فطلبوا فما لبثوا ان لحقوا. فاذا كانت الدنيا تبلغ من مثلك هذا المبلغ مع كبر سنك و رسوخ علمك و حضور اجلك، فكيف يسلم الحدث فى سنه، الجاهل فى علمه الماءفون فى راءيه، المدخول فى عقله. اناالله. انا اليه راجعون. على من المعول؟ و عند من المستعتب؟ نشكوا الى الله بثنا و ما نرى فيك و نحتسب عندالله مصيبتنا بك... «همان مدرک».

483- مريم / 59.

484- ما اخوفنى ان تكون كمن قال الله تعالى فى كتابه: «اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا» استحملك كتابه و استودعك علمه فاءضعته، فحمدالله الذى عافانا مما ابتلاك به و السلام. تحف المعقول 277؛ بحارالانوار 135/78.

485- كتب على بن الحسين - زين العابدين عليه السلام - الى بعض اصحابه:

اعلم رحمك الله ان الله عليك حقوقا محيطية بك في كل حركة تحركتها، او سكنة سكنتها او منزلة نزلتها، او جارحة قلبتها و آلة تصرفت بها، بعضها اكبر من بعض، و اكبر حقوق الله عليك ما اوجبه لنفسه تبارك و تعالى من حقه الذي هو اصل الحقوق و منه تفرع.

486- ثم اوجبه عليك لنفسك من قرئك الى قدمك على اختلاف جوارحك، فجعل لبصرك عليك حقا و لسمعك عليك حقا و للسانك عليك حقا وليدك عليك حقا و لرجلك عليك حقا و لبطنك عليك حقا و لفرجك عليك حقا، فهذه الجوارح السبع التي بها تكون الافعال، ثم جعل عزوجل لافعالك عليك حقوقا، فجعل لصلاتك عليك حقا و لصومك عليك حقا و لصدقتك عليك حقا و لهديك عليك حقا و لافعالك عليك حقا ثم تخرج الحقوق منك الى غيرك من ذوى الحقوق الواجبة عليك، و اوجبها عليك حقوق ائمتك ثم حقوق رعيتك ثم حقوق رحمك.

487- فهذه حقوق يتشعب منها حقوق فحقوق ائمتك ثلاثة اوجبها عليك حق سائسك بالسلطان ثم سائسك بالعلم، ثم حق سائسك بالملك و كل سائس امام و حقوق رعيتك ثلاثند اوجبها عليك حق رعيتك بالسلطان، ثم حق رعيتك بالعلم فان الجاهل رعية العالم و حق رعيتك بالملك من الازواج و ما ملكت من الايمان. و حقوق رحمك كثيرة متصلة بقدر اتصال الرحم فى القراب. فاوجبها عليك حق امك، ثم حق ابيك ثم حق ولدك، ثم حق اخيك ثم الاقرب فالاقرب و الاول فالاول.

488- ثم حق مولاك المنعم عليك، ثم حق مولاك الجارية نعمته عليك، ثم حق ذى المعروف لديك، ثم حق مؤ ذك بالصلاة، ثم حق امامك فى صلاتك، ثم حق جليسك، ثم حق جارك، ثم حق صاحبك، ثم حق شريكك، ثم حق مالك، ثم حق غريمك الذى تطالبه، ثم حق غريمك الذى يطالبك، ثم حق خليطك، ثم حق خصمك المدعى عليك، ثم حق خصمك الذى تدعى عليه، ثم حق مستشيرك، ثم حق المشير عليك، ثم حق مستنصحك، ثم حق الناصح لك، ثم حق من هو اكبر منك، ثم حق من هو اصغر منك، ثم حق سائلك، ثم حق من ساءلته، ثم حق من جرى لك على يديه مساءة بقول او فعل او مسرة بذلك بقول او فعل عن تعمد منه او غير تعمد منه، ثم حق اهل ملتك عامة، ثم حق اهل الذمة، ثم الحقوق الجارية بقدر علل الاحوال و تصرف الاسباب، فطوبى لمن اعانه الله على قضاء ما اوجب عليه من حقوقه و وفقه و سدده.

489- فاما حق الله الاكبر فانك تعبه لا تشرك به شيئا، فاذا فعلت ذلك باخلاص جعل لك

على نفسه اءن يكفيك امر الدنيا و الاخرة و يحفظ لك ما تحب منها.

490- و اما حق نفسك عليك فاءن تستوفيها فى طاعة الله، فتؤدى الى لسانك حقه و الى سمعك حقه و الى بصرك حقه و الى يدك حقتها و الى رجلك حقتها و الى بطنك حقه و الى فرجك حقه و تستعين بالله على ذلك.

491- و اما حق اللسان فاكرامه عن الخنى و تعويده على الخير و حمله على الادب و اجمامه الا لموضع الحاجة و المنفعة للدين و الدين و اعفاؤه عن الفضول الشنعة القليلة الفائدة التى لا يؤمن ضررها مع قلة عائدها. و يعد شاهد العقل و الدليل عليه و تزين العاقل بعقله حسن سيرته فى لسانه و لا قوه الا بالله العلى العظيم.

492- و اما حق السمع فتنزيهه عن ان يجعله طريقا الى قلبك الا لفوهة كريمة تحدث لله فى قلبك خيرا او تكسب خلقا كريما فانه باب الكلام الى القلب يؤدى اليه ضروب المعانى على ما فيها من خير او شر و لا قوة الا بالله.

493- و اما حق بصرك فغضه عما لا يحل لك و ترك ابتذاله الا لموضع عبرة تستقبل بها بصرا او تستفيد بها عملا، فان البصر باب الاعتبار.

494- و اما حق رجلك فان لا تمشى بهما الى ما لا يحل لك و لا تجعلهما مطيتك فى الطريق المستخفة باهلها فيها فانها حاملتك و سالكة بك مسلك الدين و السبق لك و لا قوة الا بالله.

495- و اما حق يدك فاءن لا تبسطها الى ما لا يحل لك فتنال بما تبسطها اليه من الله العقوبة فى الاجل، و من الناس بلسان اللائمة فى العاجل و لا تقبضها مما افترض الله عليها و لكن توقرها بقبضها عن كثير مما يحل بها و بسطها الى كثير مما ليس عليها، فاذا هى قد عقلت و شرفت فى العاجل و جب لها حسن الثواب فى الاجل.

496- و اما حق بطنك فاءن لا تجعله وعاء لقليل من الحرام و لا لكثير و اءن تقتصد له فى الحلال و لاتخرجه من حد التقوية الى حد التهوين و ذهاب المروة و ضبطه اذاهم بالجوع و الظماء فان الشبع المنتهى بصاحبه الى التخم مكسلة و مشبطة و مقطعة عن كل بر و كرم. و ان الرى المنتهى بصاحبه الى السكر مسخفة و مجهلة و مذهبة للمروة.

497- و اما حق فرجك فحفظه مما لا يحل لك و الا ستعانة عليه بغض البصر، فانه من اعون الاعوان، و كثرة ذكر الموت و التهديد لنفسك بالله و التخويف لهابه. وبالله العصمة و التأيد و لا حول قوة الا بالله.

498- (ثم حقوق الافعال)

فاما حق الصلاة فان تعلم انها وفادة الى الله و انك قائم بها بين يدي الله فاذا علمت ذلك كنت خليقا ان تقوم فيها مقام الدليل الراغب الراهب الخائف، الراجي المسكين المتضرع المعظم من قام بين يديه بالسكون والاطراق و خشوع الاطراف و لين الجناح و حسن المناجاة له في نفسه و الطلب اليه في فكاك رقبتك التي احاطت به خطيئتك و استهلكتها ذنوبك و لا قوة الا بالله.

499- و اما حق الصوم فان تعلم انه حجاب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرک و فرجك و بطنك ليسترك به من النار و هكذا جاء في الحديث «الصوم جنة من النار» فان سكنت اطرافك في حجبها رجوت ان تكون محبوبا و ان انت تركتها تضطرب في حجابها و ترفع جنباة الحجاب فتطلع الى ما ليس لها بالنظرة الداعية للشهوة و القوة الحارجة عن حد التقية لله لم تاءمن ان تخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله.

500- و اما حق الصدقة فان تعلم انها ذخرك عند ربك و ديعتك التي لا تحتاج الى الاشهاد فاذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرا اوثق بما استودعته علانية و كنت جديرا ان تكون اسررت اليه امرا اعلنته و كان الامر بينك و بينه فيها سرا على كل حال و لم تستظهر عليه فيما استودعيه منها (ب)اشهاد الاسماع و الابصار عليه بها كاءنها اوثق في نفسك لا كاءنك لا تتق به في تاءدية وديعتك اليك. ثم لم تمتن بها على احد لانها لك فاذا امتنت بها لم تاءمن ان تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان في ذلك فاذا امتنت بها لم تاءمن ان تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان في ذلك دليلا على انك لم ترد نفسك بها و لو اردت نفسك بها لم تمتن بها على احد و لا قوة الا بالله.

501- و اما حق الهدى فان تخلص بها الارادة الى ربك و التعرض لرحمته و قبوله و لا تريد عين الناظرين دونه، فاذا كنت كذلك لم تكن متكلفا و لامتنعا و كنت انما تقصد الى الله. و اعلم ان الله يراد باليسير و لا يراد بالعسير كما اراد بخلقه التيسير و لم يرد بهم التعسير و كذلك التذلل اولى بك من التدهقن. لان الكلفة و المؤونة في المتدهقنين. فاءما التذلل و التمسك فلا كلفة فيهما و لا مؤونة عليهما لانهما الخلقة و هما موجودان في الطبيعة و لا قوة الا بالله.

502- «ثم حقوق الائمة»

فاما حق سائسك بالسلطان فاءن تعلم انك جعلت له فتنة و اءنه مبتلى فيك بما جهعله الله له عليك من السلطان وان تخلص له في النصيحة و ان لاتماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه. و تذلل و تल्प لا عطائه من الرضى ما يكفه عنك و لا يضر بدينك و تستعين عليه في ذلك بالله. و تعازه و لا تعانده، فاءنك ان فعلت ذلك عققتك و عققت نفسك

فعرضتها لمكروهه و عرضته للهكة فيك و كنت خليقا ان تكون معيننا له على نفسك و شريكا له فيما اتى اليك و لا قوة الا بالله.

503- و اما حق سائسك بالعلم فالتعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع اليه و الاقبال عليه و المعونة له على نفسك فيما لاغنى بك عنه من العلم بان تفرغ له عقلك و تحضره فهمك و تزكى له (قلبك) و تجلى له بصرك بترك اللذات و نقص الشهوات وان تعلم انك فيما القى (اليك) رسله الى من لقيك من اهل الجهل فلزمك حسن التاءدية عنه الهيم و لا تخنه فى تاءدية رسالته و القيام بها عنه اذا تقلدتها و لا حول و لا قوة الا بالله.

504- و اما حق سائسك بالملك فنحو من سائسك بالسلطان الا ان هذا يملك مالا يملكه ذاك تلزمك طاعته فيمادق و جل منك الا ان تخرجك من وجوب حق الله، و يحول بينك و بين حقه و حقوق الخلق، فاذا قضيته رجعت الى حقه فتشاغلت به و لا قوة الا بالله.

505- (ثم حقوق الرعية)

فاما حقوق رعيته بالسلطان فادن تعلم انك انما استرعيتهم بفضل قوتك عليهم فانه انما احلهم محل الرعية لك ضعفهم و ذلهم، فما اولى من كفاكه ضعفه و ذله حتى صيره لك رعية و صير حكمك عليه نافذا، لا يمتنع منك بعزة و لا قوة و لا يستنصر فيما تعاضمه منك الا (بالله) بالرحمة و الحياطة و الاناة و ما اءولاك اذا عرفت ما اعطاك الله من فضل هذا العزة و القوة التى قهرت بها ان تكون الله شاكرا و من شكرالله اعطاه فيما انعم عليه و لا قوة الا بالله.

506- واما حق رعيته بالعلم، فان تعلم ان الله قد جعلك لهم فيما آتاك من العلم و ولاك من خزانة الحكمة، فان احسنت فيما ولاك الله من ذلك و قمت به لهم مقام الخازن الشفيق الناصح لمولاه فى عبيده، الصابر المحتسب الذى اذا راءى ذاحاجة اخرج له من الاموال التى فى يديه كنت راشدا و كنت لذلك آملا معتقدا و الا كنت له خائنا و لخلقه ظالما لسبله و عزه متعرضا.

507- و اما حق رعيته بملك النكاح، فادن تعلم ان الله جعلها سكنا و مستراحا و انسا و واقية و كذلك كل واحد منكما يجب ان يحمدالله على صاحبه و يعلم ان ذلك نعمد منه عليه. و يجب ان يحسن صحبة نعمة الله و يكرمها و يرفق بها و ان كان حقك عليها اغلظ و طاعتك بها الزم فيما احببت و كرهت مالم تكن معصية، فان لها حق الرحمة و المؤانسة. و موضع السكون اليها قضاء اليها قضاى اللذة التى لا بد من قضائها و ذلك عظيم و لا قوة الا بالله.

508- و اما حق رعيته بملك اليمين فان تعلم انه خلق ربك، و لحمك و دمك و انك املكه لا انت صنعته دون الله و لا خلقت له سمعا و لا بصرا و لا اجرية له رزقا ولكن الله كفاك ذلك. ثم سخره لك و ائتمنك عليه و استودعك اياه لتحفظه فيه و تسير فيه بسيرته. فتطعمه مما تاءكل و

تلبسه مما تلبس و لا تكلفه مالا يطيق، فاءن كرهت (ه) خرجت الى الله منه و استبدلت به. ولم تعذب خلق الله و لا قوه الا بالله.

509- (و اما حق الرحم)

فحق امك فان تعلم انها حملتك حيث لا يحمل احد حدا و اطعمتك من ثمرة قبلها ما لا يطعم احد احدا. و ائنها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها و شعرها و بشرها و جميع جوارحها مستبشرة بذلك، فرحة، موابلة محتملة لما فيه مكروهاها و المها و ثقلها و غمها حتى دفعتها عنك يد القدرة و اخرجتك الى الارض فرضيت ان تشبع و تجوع هي و تكسوك و تعرى و ترويك و تظماء و تظلللك و تضحي و تنعمك ببؤ سها و تلذذك بالنوم باءرقها و كان بطنها لك و عاء، و حجرها لك حواء و تديها لك سقاء و نفسها لك و قاء، تباشر حر الدنيا و بردها لك و دونك، فتشكرها على قدر ذلك و لا تقدر عليه الا بعون الله و توفيقه.

510- و اما حق ابيك فتعلم انه اصلك و انك فرعه و انك لولاه لم تكن، فمهما راءيت فى نفسك مما يعجبك فاعلم ان اباك اصل النعمة عليك فيه و احمدالله و اشكره على قدر ذلك (و لا قوة الا بالله).

511- و اما حق ولدك فتعلم انه منك و مضاف اليك فى عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسؤول عما وليته من حسن الادب و الدلالة على ربه و المعونة له على طاعته فيك و فى نفسه، فمثاب على ذلك و معاقب، فاعمل فى امره عمل المتزين بحس اثره عليك فى عاجل الدنيا، المعذر الى ربه فيما بينك و بينه بحسن القيام عليه و الاخذ له و لا قوة الا بالله.

512- و اما حق اخيك فتعلم انه يدك التى تبسطها و ظهرك الذى تلتجى، اليه و عزك الذى تعتمد عليه و قوتك التى تصول بها فلا تتخذ سلاحا على معصية الله و لا عدة للظلم بحق الله و لاتدع نصرته على نفسه و معونته على عدوه و الحول بينه و بين شياطينه و تاءدية النصيحة اليه و الاقبال عليه فى الله، فان انقاد لربه و احسن الاجابة و الا فليكن الله آثر عندك و اكرم عليك منه.

513- و اما حق المنعم عليك بالولاء فان تعلم انه انفق فيك ماله و اخرجك من ذل الرق و وحشته الى عز الحرية و انسها و اطلقك من اءسر الملكة و فك عنك حلق العبودية و او جدك رايحة العز و اخرجك من سجن القهر و دفع عنك العسر و بسط لك لسان الانصاف و اباحك الدنيا كلها فملكك نفسك و حل اسرك و فرغك لعبادة ربك و احتمل بذلك التقصير فى ماله. فتعلم انه اولى الخلق بك بعد اولى رحمك فى حياتك و موتك و احق الخلق بنصرك و معونتك و مكانتك فى ذات الله، فلا تؤثر عليه نفسك ما احتاج اليك.

514- و اما حق مولاك الجارية عليه نعمتك فاعن تعلم ان الله جعلك حامية عليه و واقية و ناصرًا و معقلا و جعله لك وسيلة و سببا بينك و بينه فبالحرى ان يحجبك عن النار فيكون فى ذلك ثواب منه فى الاجل و يحكم لك بميراثه فى العاجل اذا لم يكن له رحم مكافاة لما انفقته من مالك عليه و قمت به من حقه بعد انفاق مالك، فان لم تقم بحقه خيف عليك ان لا يطيب لك ميراثه. و لا قوة الا بالله.

515- و اما حق ذى المعروف عليك فاعن تشكره و تذكر معروفه و تنشر له المقالة الحسنة و تخلص له الدعاء فيما بينك و بين الله سبحانه، فانك اذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سر و علانية. ثم ان امكن مكافاته بالفعل كافاءته و الا كنت مرصدا له موطنا نفسك عليها.

516- و اما حق المودن فاعن تعلم انه مذكرك بربك و داعيك الى حظك و افضل اعوانك على قضاء الفريضة التى افترضها الله عليك فتشكره على ذلك شكرك للمحسن اليك. و ان كنت فى بيتك متهما لذلك، لم تكن لله فى امر متهما و علمت انه نعمة من الله عليك لاشك فيها فاعن حسن صحبة نعمة الله بحمد الله عليها على كل حال و لا قوة الا بالله.

517- و اما حق امامك فى صلاتك فان تعلم انه قد تقلد السفارة فيما بينك و بين الله و الوفاة الى ربك و تكلم عنك و لم تتكلم عنه و دعالك و لم تدع له و طلب فيك و لم تطلب فيه و كفاك هم المقام بين يدي الله و المساءلة له فيك. و لم تكفه ذلك فاعن كان فى شىء من ذلك تقصير كان به دونك و ان كان آثما لم تكن شريكه فيه و لم يكن له عليك فضل، فوقى نفسك بنفسه و وقى صلاتك بصلاته، فتشكر له على ذلك و لا حول و لا قوة الا بالله.

518- و اما حق المجلس فاعن تلين له كنفك و تطيب له جانبك و تنصفه فى مجاراة اللفظ و لا تغرق فى نزاع الحظ اذا لحضت و تقصد فى اللفظ الى افهامه اذا لفظت وان كنت المجلس اليه كنت فى القيام عنه بالخيار و ان كان الجالس اليك كان بالخيار. و الا تقوم الا باذنه و لا قوة الا بالله.

519- و اما حق الجار فحفظه غائبا و كرامته شاهدا و نصرته و معونته فى الحالين جميعا، لا تتبع له عورة و لا تبحث له عن سوء (ة) لتعرفها، فان عرفتها منه عن غير ارادة منك و لا تكلف، كنت لما علمت حصنا حصينا و سترًا ستيرا، لو بحثت الاسنه عنه ضميرا لم تتصل اليه لانطوائه عليه. لا تستمع عليه من حيث لا يعلم. لا تسلمه عند شديدة و لا تحسده عند نعمة. تقيل عثرته و تغفر زلته. و لا تدخر حلمك عنه اذا جهل عليك و لا تخرج ان تكون سلما له. ترد عنه لسان الشتيمة و تبطل فيه كيد حامل النصيحة و تعاشره معاشرة كريمة و لا حول و لا قوة الا بالله.

520- و اما حق صاحب فاعن تصحبه بالفضل ما وجدت اليه سبيلا و الا فلا اقل من الانصاف. و لن تكرمه كما يكرمك و تحفظه كما يحفظك و لا يسبقك فيما بينك و بينه الى مكرمة، فان

سبقك كإفائه. و لا تقصر به عما يستحق من المودة. تلزم نفسك نصيحتته و حياطته و معاضدته على طاعة ربه و معونته على نفسه فيما لا يهيم به من معصية ربه. ثم تكون (عليه) رحمة و لا تكون عليه عذابا و لا قوة الا بالله.

521- و اما حق الشريك فان غاب كفيته. و ان حضر ساويته و لا تعزم على حكمك دون حكمه و لا تعمل براءيك دون مناظرتة و تحفظ عليه ماله و تنفى عنه خيائته فيما عز او هان فانه بلفنا «ان يدالله على الشريكين ما لم يتخاونا» و لا قوة الا بالله.

522- و اما حق المال فان لاء اخذه الا من حله و لا تنفقه الا فى حله و لا تحرفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله اذا كان من الله الا اليه و سببا الى الله. و لا تؤثر به على نفسك من لعله لا يحمذك و بالحرى ان لا يحسن خلافته فى تركت و لا يعمل فيه بطاعة ربك فتكون معيننا له على ذلك او بما احدث فى مالك احسن نظرا لنفسه فيعمل بطاعة ربه فيذهب بالغبيمة و تبوه بالاثم و الحسرة و الندامة مع التبعة و لا قود الا بالله.

523- و اما حق الغريم الطالب لك فان كنت موسرا اوفيته و كفيته و اغنيته و لم تردده و تمطله فان رسول الله ﷺ قال: «مطل الغنى ظلم» و ان كنت معسرا ارضيته بحسن القول و طلبت اليه طلبا جميلا ورددته عن نفسك ردا الطيفا و لم تجمع عليه ذهاب ماله و سوء معاملته، فان ذلك لوم و لا قوة الا بالله.

524- و اما حق الخليط فان لا تغره و لا تغشه و لا تكذبه و لا تغفله و لا تخدعه و لا تعمل فى انتقاضه عمل العدو الذى لا يبقى على صاحبه و ان اطمأن اليك استقصيت له على نفسك و علمت ان غبن المسترسل ربا و لا قوة الا بالله.

525- و اما حق الخصم المدعى عليك فان كان ما يدعى عليك حقا لم تنفسخ فى حجته و لم تعمل فى ابطال دعوته و كنت خصم نفسك له و الحاكم عليها و الشاهد له و بحقه دون شهادة الشهود، فان ذلك حق الله عليك و ان كان ما يدعيه باطلا رفقت به و روعته و ناشدته بدينه و كسرت حدته عنك بذكر الله و القيت حشو الكلام و لغطه الذى لا يرد عنك عادية عدوك بل تبوء باثمه و به يشحذ عليك سيف عداوته، لان لفظة السوء تبعث الشر. و الخير مقعد للشر و لا قوة الا بالله.

526- و اما حق الخصم المدعى عليه فان كان ما تدعيه حقا اجملت فى مقاولته بمخرج الدعوى، فان للدعوى غلظ فى سمع المدعى عليه و قصدت قصد حجتك بالرفق و امهل المهلة و ابين البيان و اللطف و لم تتشاغل عن حجتك بمنازعتة بالليل و القال فتذهب عنك حجتك و لا يكون لك فى ذلك درك و لا قوة الا بالله.

527- و اما حق المستشار فان حضرک له وجه راءى جهدت له فى النصيحة و اشرت عليه بما تعلم انک لو كنت مكانه عملت به و ذلك لیکن منک فى رحمة و لین، فان اللین یونس الوحشة و ان الغلظ یوحش موضع الانس و ان لم یحضرک له راءى و عرفت له من تثق براءیه و ترضى به لنفسک دلتته عليه و ارشدته الیه، فکنت لم تاءله خیرا و لم تدخره نصحا و لا حول و لا قوة الا بالله.

528- و اما حق المشیر علیک فلا تتهمه فیما لا یوافقک علیه من راءیه اذا اشار علیک فانما هی الاراء و تصرف الناس فیها و اختلافهم، فکن علیه فى راءیه بالخیار اذا تهمت راءیه، فاءما تهمته فلا تجوز لک اذا کان عندک ممن یتسحن المشاورة و لاتدع شکره على مابدالك من اشخاص راءیه و حسن وجه مشورته، فاذا وافقک حمدت الله و قبلت ذلك من اخیک بالشکر و الارصاد بالمکافاة فى مثلها ان فزع الیک و لا قوة الا بالله.

529- و اما حق المستنصح فان حقه ان تؤدى الیه النصيحة على الحق الذى ترى له انه یحمل و تخرج المخرج الذى یلین على مسامعه. و تکلمه من الکلام بما یطیقه عقله، فان لكل عقل طبقة من الکلام یعرفه و یجتنبه و لیکن مذهبک الرحمة و لا قوة الا بالله.

530- و اما حق الناصح فاءن تلین له جناحک ثم تشرئب له قلبک و تفتح له سمعک حتى تفهم عنه نصیحته، ثم تنظر فیها، فان کان وفق فیها للصواب حمدت الله على ذلك و قبلت منه و عرفت له نصیحته و ان لم یکن وفق لها فیها رحمته و لم تتهمه و علمت انه لم یالك نصحا الا انه اخطاء. الا ان یكون عندک مستحقا للتهمة فلا تعبأ بشىء من امره على کل حال و لا قوة الا بالله.

531- و اما حق الکبیر فان حقه توفیر سنه و اجلال اسلامه اذا کان من اهل الفضل فى الاسلام بتقدیمه فیہ و ترک مقابلته عند الخصام و لا تسبقه الى طریق و لا تؤمه فى طریق و لا تستجهله و ان جهل علیک تحملت و اکرمته بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوة الا بالله.

532- و اما حق الصغیر فرحمته و تثقیفه و تعلیمه و العفو عنه و الستر علیه و الفرق به و المعونة له و الستر على جرائم حدائته فاءنه سبب و المداراة له. و ترک مماحکنه فان ذلك ادنى لرشده.

533- و اما حق السائل فاعطاوه اذا تیقنت صدقه و قدرت على سد حاجته و الدعاء له فیما نزل به و المعاونة له على طلبته، و ان شککت فى صدقه و سبقت الیه التهمة له و لم تعزم على ذلك لم تاءمن ان یكون من کید الشیطان اراد یصدک عن حظک و یحول بینک و بین التقرب الى ربک

فتركته بستره و رددته ردا جميلا. و ان غلبت نفسك في امره و اعطيته على ما عرض في نفسك منه. فان ذلك من عزم الامور.

534- و اما حق المسؤو ل فحقه ان اعطى قبل منه ما اعطى بالشكر له و المعرفة لفضله و طلب وجه العذر في منعه و احسن به الظن. و اعلم انه منع (ف)ماله منع و ان ليس التثريب في ماله و ان كان ظالما فاءن الانسان لظلم كفار.

535- و اما حق من سرک الله به و على يديه، فان كان تعمدها لك حمدت الله اولا ثم شكرته على ذلك بقدره في موضع الجزاء و كفاءته على فضل الابتداء و ارصدت له المكافاة، ان لن يكن تعمدها حمدت الله و شكرته و علمت انه منه، توحدك بها و احببت هذا اذ كان سببا من اسباب نعم الله عليك و ترجو له بعد ذلك خيرا، فان اسباب النعم بركة حيث ما كانت وان كان لم يتعمد و لا قوة الا بالله.

536- و اما حق من ساءك القضاء على يديه بقول او فعل فان كان تعمدها كان العفو اولى بك لما فيه له من القمع و حسن الادب مع كثير امثاله من الخلق. فان الله يقول: «و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل - الى قوله - من عزم الامور» و قال عزوجل: «و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لئن صبرتم لهو خير للصابرين» هذا في العمد فان لم يكن عمدا لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فنكون قد: كفاءته في تعمد على خطأ. و رفقت به و رددته! بالطف ما تقدر عليه و لا قوة الا بالله.

537- و اما حق اهل ملتك عامة فاصمار السلامة و نشر جناح الرحمة و الرفق بمسيئتهم. و تاءلفهم و استصلاحهم شكر محسنهم الى نفسه و اليك فان احسانه الى نفسه احسانه اليك اذا كف عنك اذاه و كفاك مؤ و نته و حبس عنك نفسه فعمهم جميعا بدعوتك و انصرهم جميعا بنصرتك و انزلتهم جميعا منك منازلهم، كبيرهم بمنزلة الوالد و صغيرهم بمنزلة الولد و اوسطهم بمنزلة الاخ. فمن اتاك تعاهدته بلطف و رحمة. و صل اءخاك بما يجب للاخ على اخيه.

538- و اما حق اهل الذمة فالحكم فيهم ان تقبل منهم ما قبل الله و تفي بما جعل الله لهم من ذمته و عهده و تكلمهم اليه فيما طلبوا من اءنفسهم و اجبروا عليه و تحكم فيهم بما حكم الله به على نفسك فيما جرى بينك (و بيهم) من معاملة و ليك بينك و بين ظلمهم من رعاية ذمة الله و الوفاء بعهده. و عهد رسول الله ﷺ حائل فانه بلغنا انه قال: «من ظلم معاهدا كنت خصمه» فاتق الله و لا حول و لا قوة الا بالله.

- 539- فهذه خمسون حقا محيطا بك لا تخرج منها في حال من الاحوال يجب عليك رعايتها و العمل في تاءديتها و الا ستعانة بالله جل ثناؤه على ذلك و لا حول و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمين.
- 540- رك: شد الازار فط حط الاوزار عن زوار المزار 288؛ زندگی علی بن الحسین 193؛ راهمای گنجینه قرآن، بیانی 10 - 11.
- 541- مقدمه صحیفه سجادیه به قلم مرحوم مشکوة.
- 542- این حدیث از «متوکل بن هارون» نقل شده و در اول صحیفه ضبط گردیده است.
- 543- الذریعه 19/15
- 544- الذریعه 20-18/15
- 545- الذریعه 1327-1281/13
- 546- الذریعه: جلد 13/345-395؛ ترجمه و شرح صحیفه کامله، علامه میرزا الوالحسین شعرانی، 12-14.
- 547- مقدمه صحیفه سجادیه، سید محمد مشکوة.
- 548- الذریعه 18/15
- 549- شرح صحیفه سجادیه، سید محمد باقر داماد 45.
- 550- مستدرک الوسائل 838/3
- 551- یحیی بن زید در سال 122 هجری راهی خراسان شد و در همان سال به دست نصرین سیار، حاکم خراسان به شهادت رسید. کامل ابن اثیر 247/5.
- 552- رعد 39/.
- 553- دعای 1 بخش 10
- 554- 21/6
- 555- 22/20
- 556- 14/47
- 557- 20/47
- 558- 72/47
- 559- 21/6
- 560- 8 و 7/37
- 561- 3/5

8/16 -562
10/16 -563
1/52 -564
1/2 -565
18/1 -566
3/1/32 -567
.12 .11/13 -568
7/32 -569
.27/47 -570
.1/31 -571
.2/1 -572
.7/32 -573
2/4 -574
15/17 -575
803/4 -576
8/42 -577
1/42 -578
3/42 -579
5/42 -580
5/42 -581
6/42 -582
8/42 -583
56/47 -584
585- همان مدر؟
.60/47 -586
.60/47 -587
.65 و 64/47 -588
66/47 -589

62/47 -590
63/47 -591
132/47 - 53 -592
56/67 -593
23/1 -594
21/46 -595
4/11 -596
7-6/1 -597
8/37 -598
15/48 -599
16/46 -600
17/64 -601
109 طه -602
6-4/21 -603
18/24 -604
6/48 -605
15/24 -606
30/31 -607
26-23/32 -608
5/9 -609
.7/39 -610
7-5/6 -611
15/5 -612
15/5 -613
4/17 -614
11/12 -615
4/9 -616
9/37 -617

8/1 -618
9/1 -619
10/20 -620
12 , 11 / 42 -621
.2 , 1 / 20 -622
.113 / 47 -623
.26 / 20 -624
.5 , 4 / 35 -625
3/2 , 4 -626
127/47 -627
16/42 -628
10/44 -629
.5-4/8 -630
18/6 -631
1/39 -632
13/20 -633
12/49 -634
7/49 -635
2/8 -636
7/25 -637
8/251 -638
56/47 -639
9/48 -640
.11/48 -641
18/6 -642
.1/38 -643
132-131/47 -644
2-1/27 -645

2-1/27 -646

13/27 -647

30/1 -648

15/27 -649

7/27 -650

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	2
مقدمه	5
فصل اول: اجمالی از ولادت تا شهادت	8
ولادت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	8
مکان ولادت	8
کنیه و القاب	9
پدر و مادر	9
امام سجاد، ابن الخیر تین	11
همسر و فرزندان	12
رسالت دینی و اجتماعی امام سجاد <small>علیه السلام</small>	14
شهادت	15
مدفن علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	17
امامت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	18
دوران امامت	18
دلایل امامت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	19
تصریح پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	19
حدیث لوح	20
تصریح علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	21
تصریح حسین بن علی <small>علیه السلام</small>	22
منحرفان از خط امامت راستین	23

23.....	فرقه کیسانیه
24.....	شخصیت محمد حنفیه
25.....	«محمد حنفیه» و مسئله امامت
30.....	محمد حنفیه و رخداد عاشورا
32.....	چگونگی پیدایش کیسانیه
33.....	زمینه سیاس - اجتماعی پیدایش کیسانیه
37.....	مختار و کیسانیه
39.....	تمایز قیام توابین و قیام مختار
40.....	عقیده مختار درباره امامت علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>
40.....	روایاتی در مدح مختار
42.....	روایاتی در مذمت مختار
44.....	شخصیت مختار در نگاه امامیه
46.....	انگیزه های سیاسی در شکل گیری کیسانیه
48.....	فصل دوم: شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
48.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> در محراب عبادت و معنویت
50.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> در آستانه نماز
51.....	نماز امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، ابلاغگر پیام شهیدان
52.....	علی بن الحسین، سیدالساجدین
53.....	محو در جمال پروردگار
54.....	علی بن الحسین <small>علیه السلام</small> و اهتمام به حج
54.....	رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان
56.....	کمک به محرومان، در نهان
59.....	عفو و گذشت، در روابط اجتماعی
61.....	تلاش در آزادی بردگان

65.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، از دیدگاه دیگران
67.....	حماسه فرزدق
70.....	شخصیت فرزدق
71.....	متن قصیده فرزدق
73.....	پیامهای قصیده فرزدق
73.....	انگیزه فرزدق
75.....	حماسه فرزدق، ثبت در دیوان ادب
79.....	تحلیلی بر قصیده فرزدق
80.....	نقد شبهات
83.....	فصل سوم: زندگی سیاسی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
83.....	زندگی سیاسی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
85.....	ایفای مسئولیت، در اوج دشواریها
87.....	از کربلا تا کوفه
89.....	ورود به شهر کوفه
90.....	سخنان آتشین امام سجاد <small>علیه السلام</small> با کوفیان
96.....	در مجلس عبیدالله بن زیاد
98.....	از کوفه تا شهر شام
99.....	خط سیر قافله اسیران
102.....	گذاری غمبار از شهر بعلبک
104.....	ورود به شام، دشوارترین لحظه ها
105.....	نخستین طنین حق در گوش شامیان
107.....	شماتت کینه توزان
109.....	ورود به مجلس یزید
115.....	خطبه علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>

121.....	بازتاب خطبه امام سجاد <small>علیه السلام</small>
124.....	خطبه امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، در آستانه ورود به مدینه
127.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> ، پس از واقعه کربلا
130.....	موضع امام سجاد در برابر حکومتها
132.....	اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر
132.....	نهی از تبعیت ظالمان
132.....	افشاگری علیه دستگاه امویان
134.....	ترغیب به جهاد و شهادت
135.....	رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران
136.....	تشویق به شکیبایی و رازداری
138.....	جهاد یا حج؟
140.....	زندگی امام سجاد؛ در ادامه خلافت یزید
141.....	واقعه اسفبار «حره»
146.....	امام سجاد در واقعه حره
150.....	تحلیلهای نادرست!
152.....	دومین تحلیل نادرست!
154.....	امام سجاد، پناهگاه اهل مدینه
157.....	یزید و هجوم به مکه
158.....	فتنه عبدالله بن زبیر
160.....	موضع امام سجاد <small>علیه السلام</small> در برابر ابن زبیر
164.....	دوران معاویه بن یزید
167.....	دوران مروان بن حکم
168.....	انحطاط دینی و سیاسی مردم
170.....	دوران عبدالملک مروان

172.....	برخوردهای امام سجاد <small>علیه السلام</small> با عبدالملک
180.....	دوران ولید بن عبدالملک
181.....	عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام سجاد <small>علیه السلام</small>
184.....	شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان ناصالح
185.....	فصل چهارم: شخصیت علمی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
185.....	علم و دانش امام سجاد <small>علیه السلام</small>
187.....	احکام و مسایل فقهی
188.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> سرور فقیهان
189.....	اسرار و دانشهای مکتوم
190.....	اصحاب و شاگردان امام سجاد <small>علیه السلام</small>
192.....	اصحاب امام سجاد <small>علیه السلام</small>
201.....	ممتازترین اصحاب امام سجاد <small>علیه السلام</small>
202.....	ویژگیهایی از زندگی اصحاب امام سجاد <small>علیه السلام</small>
202.....	یحیی بن ام الطویل
204.....	سعید بن جبیر
206.....	رُشید هجری
208.....	ابو خالد کابلی
210.....	سعید بن مسیب
211.....	جابر بن عبدالله انصاری
213.....	عامر بن واثله کنانی
215.....	ابو حمزه ثمالی
217.....	ابان بن تغلب
219.....	امام سجاد <small>علیه السلام</small> و تحکیم و تجدید بنای معارف دین
221.....	فقیهان اصحاب امام سجاد <small>علیه السلام</small>
222.....	هشدار امام سجاد <small>علیه السلام</small> به عالمان

223.....	نامه امام سجاد <small>علیه السلام</small> به محمد بن مسلم زهری
224.....	مسئولیت عالمان
225.....	همدمی باظالمان، جرمی بزرگ
225.....	عالمان درباری، اصلیتترین تکیه گاه ظالمان
226.....	هشدار به عالمان دنیاگرا!
227.....	لزوم توجه به انگیزه هوادارن
228.....	راه نجات و بازگشت
230.....	فصل پنجم: جلوه هایی از درسهای امام سجاد <small>علیه السلام</small>
230.....	جلوه هایی از درسهای امام سجاد - <small>علیه السلام</small>
230.....	رساله حقوق
231.....	رساله حقوق در منابع روایی
232.....	متن رساله حقوق
232.....	حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و اجتماعی
233.....	فراگیری و گستردگی دامنه حقوق
234.....	فهرست حقوق اجتماعی
238.....	حقوق در قلمرو کردار
240.....	حقوق پیشوایان و مدیران
242.....	حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی
244.....	حقوق خویشاوندان
259.....	استمداد از خداوند در ایفای حقوق
260.....	مستدرکات صحیفه
261.....	شرحهای نگاشته شده بر صحیفه
263.....	سند و رجال صحیفه کامله سجادیه
264.....	حدیث صحیفه

268.....	گستره معارف در صحیفه سجادیه
268.....	هنر تبلیغ و هدایتگری
271.....	باورهای اصولی، در صحیفه سجادیه
271.....	توحید و شناخت خداوند
272.....	خداوند، خود معرف خویش
272.....	خداوند، یگانه و بی همتا
272.....	خداوند، بی ضد و بی شریک
273.....	اهمیت اعتقاد به توحید
274.....	صفات خداوند
276.....	عدل الهی
277.....	لطف و رحمت الهی
277.....	علم و قدرت الهی
278.....	عزت و بی نیازی خداوند
279.....	ناتوانی انسان از وصیف کامل خداوند
281.....	تداوم خط رسالت در طول تاریخ
281.....	پیامبر اسلام، خاتم پیامبران
281.....	اصحاب راستین پیامبر ﷺ
282.....	قرآن، دلیل حقانیت پیامبر ﷺ
282.....	قرآن، فراتر از همه کتابهای آسمانی
282.....	قرآن، روشنگر ظلمتها
282.....	قرآن شفابخش حقجویان
283.....	قرآن، ملاک تشخیص حق
283.....	حقایق قرآن، نیازمند مفسری الهی
283.....	امامان علیها السلام، وارثان علم پیامبر ﷺ
283.....	امامان، گنجینه داران معارف قرآن
284.....	خاندان پیامبران ﷺ، رهبران خلق به سوی خدا

- 284..... خاندان پیامبر ﷺ، برگزیدگان خدا
- 284..... خاندان پیامبر ﷺ، پاکیزگان از گناه
- 284..... فلسفه تداوم امامت
- 285..... فلسفه لزوم اطاعت از امام ﷺ
- 285..... عارفان به مقام ائمه معصومین ﷺ
- 286..... ارجمندی شیعه، در نگاه امام ﷺ
- 286..... آرمانهای متعالی، در مکتب انتظار
- 288..... مناسبات امام و امت
- 290..... پیامبران و امامان ﷺ، حجت خدا بر خلق
- 290..... اتمام حجت خدا بر انسانها، زمینه مسئولیت آنان
- 291..... قیامت، روز پاسخگویی به مسؤ ولیتها
- 292..... بر پایی قیامت، لازمه عدل الهی
- 292..... نظام کیفر و پاداش الهی، بدون ظلم
- 293..... فلسفه عدل الهی در نظام جزابخشی
- 294..... مهلت الهی به مسؤ ولیت گریزان
- 294..... فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان
- 295..... کارآیی شفاعت، در قیامت
- 296..... شفاعت پیامبران برای امتها
- 296..... شفاعت اهل بیت ﷺ برای پیروان
- 296..... شفاعت صالحان، برای وابستگان خویش
- 297..... شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان
- 297..... سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه سجادیه
- 297..... مراحل پیدایش و تکامل انسان
- 298..... نیروی انسانی متکی به خدا
- 299..... فلسفه آفرینش انسان
- 299..... انسان، همواره در معرض آزمون الهی

300	قابلیتهای دوگانه انسان
301	انسان، بی حمایت خدا، متمایل به باطل
302	سرشت انسان، متمایل به صلاح
302	معرفت، عالیترین موهبت الهی به انسان
303	حقشناسی، ملاک انسانیت
304	صفات ارزشی انسان
304	خودسازی و صلاح جویی
305	نیت و اندیشه نیک
305	عزت و شرافت
306	تواضع در اوج عزت
307	محبت و مودت اجتماعی
307	رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آنها
308	حمایت و دستگیری از محرومان
308	پرهیز از آزار دیگران
308	پرهیز از آفات زبان و گفتار
308	پرهیز از نفاق و دورویی
309	جهاد اکبر و پرهیز از شهوات
310	مواضع سیاسی - اجتماعی امام سجاد <small>علیه السلام</small> در صحیفه سجادیه
311	درودهای مکرر بر خاندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
311	تأکید بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه
312	تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه <small>علیهم السلام</small>
312	افشاگری امام علیه غاصبان خلافت
313	ترویج امام <small>علیه السلام</small> از آرمان حاکمیت ائمه <small>علیهم السلام</small>
313	تأکید امام <small>علیه السلام</small> بر پاسداری از حریم دین و مقابله با باطل
314	حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم
314	اهتمام امام به حفظ کیان سرزمینهای اسلامی

316.....	ترغیب و تشویق به جهاد
317.....	بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام
317.....	ارزش شهادت و مقام شهیدان
318.....	اهداف والای جهاد
319.....	سخنی در پایان
320.....	پی نوشت ها:
363.....	فهرست مطالب